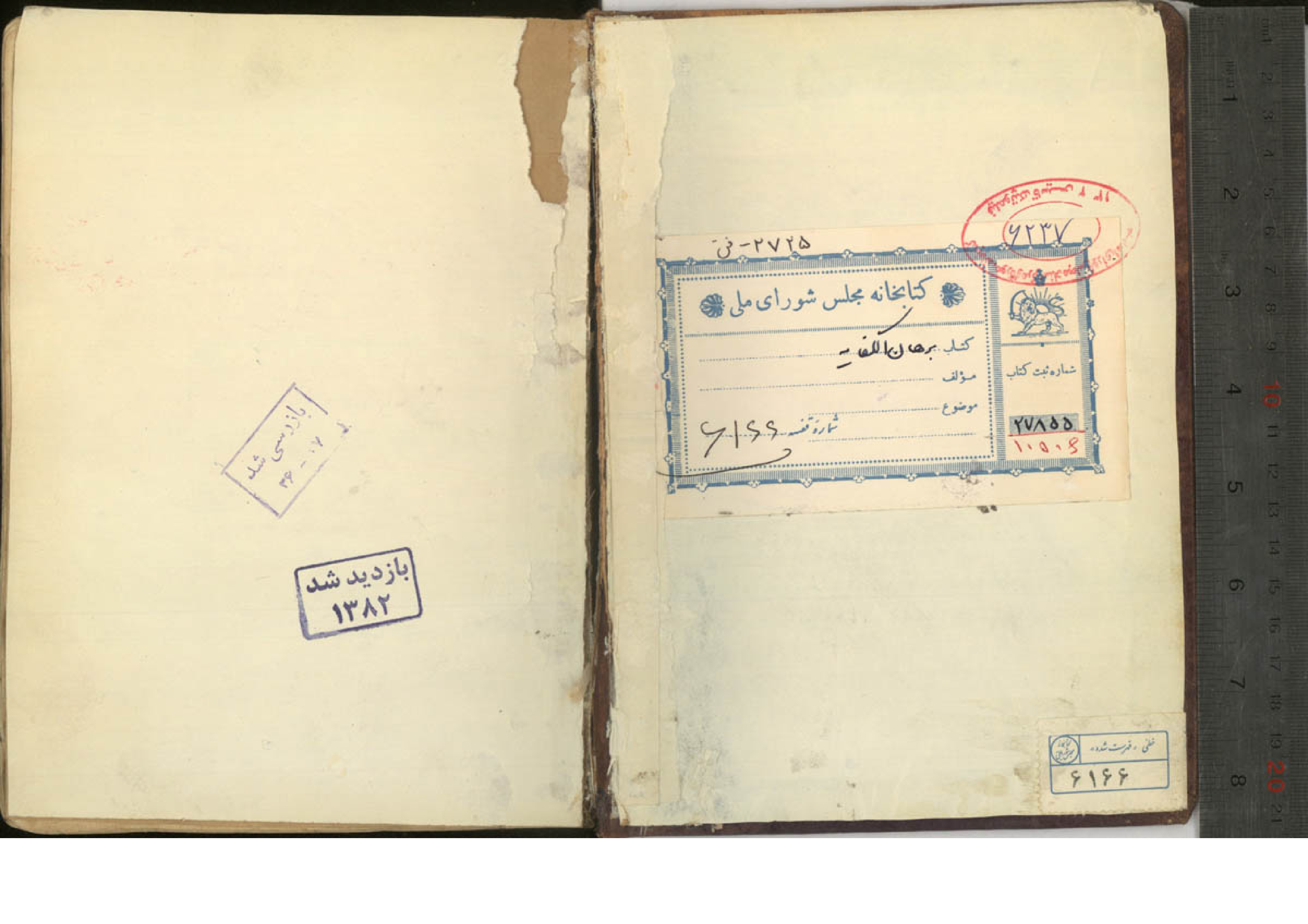
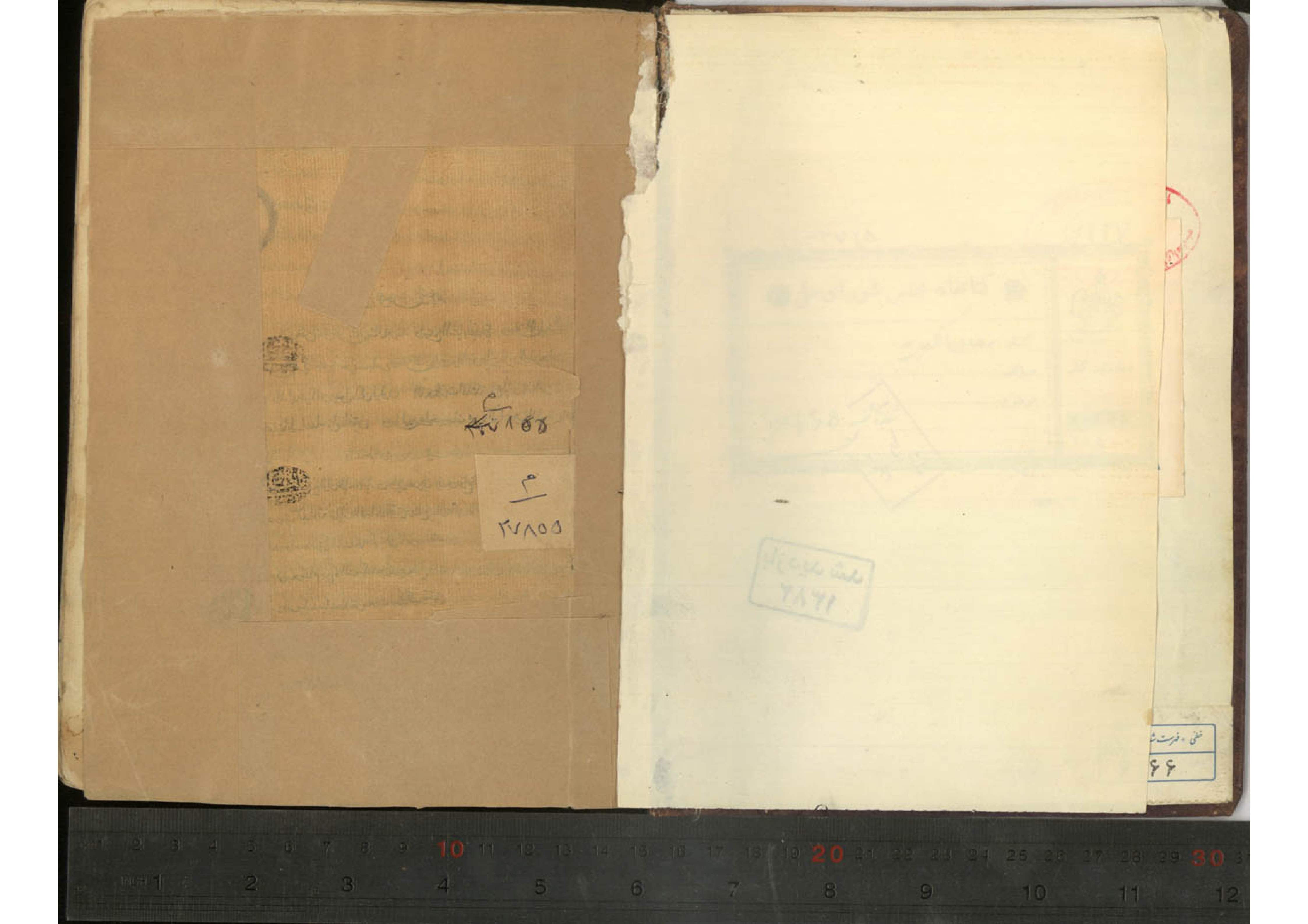


بازرسی شد
بازدید شد
۱۳۸۲
۲۷۲۵-ق
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب برهان الکفایه
مؤلف
موضوع
شمارهٔ قفسه ۶۱۶۶
شماره ثبت کتاب
۲۷۸۵۵
۱۰۵۰۴
۶۲۳۷
خطی «فهرست شده»
۶۱۶۶


۲۷۸۵۵

هذا کتاب برهان الکفایه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق الخلق علی غیر مثال بقدرته وابدع الاشیاء بقدرته وخلق اللیل والنهار و
الشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره وخلق السموات والارض والجبال والبحار بحکمته وانما
امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون الذی عجزت الملائکة من علم شیء من امر [illegible]
علمهم فتبارک الله احسن الخالقین وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین الطیبین الطاهرین
وسلم تسلیما کثیرا اما بعد بدانکه علم نجوم بر دو روی است یکی از او علم حساب و هندسه و از علم
کلی خوانند و دوم از او علم احکام است و این هر یکی نیز بر انواع است اما علم احکام را چنین باید که
حکم درست آید و اطلاع حالات عالم باید بتحقیق طالع سال عالم و طالع اجتماع یا استقبال که پیش از تحویل بود
باید و خواص اثنی عشریه اندر وی حکم یکی تا صحیح طالع بود و اثنا عشریه تا برهان اثنی عشر و از اینجا
بکدام کوکب بکدام برج و اتصال کند و اندر طالع وقت صاحب برج که طالع شهر کدام برج جای [illegible] است
و جهت اتصال کند باید دانستن معرفت سیر کواکب بتحقیق بدرجات و دقایق و بطول و عرض و بعد
و هبوط و مناظر و [illegible] و سریع السیر و بطی السیر و تشریق و تغریب و ظهور و اختفا و مواضع [illegible]
غیر قبول و حالات کواکب طالع برج و منزلهات ایشان [illegible] اوج و [illegible]
تا حکم درست آید و نیز خاصه [illegible] سایل [illegible] تامل نکاه
[illegible] یکدام از وی [illegible] بسیار که [illegible] سایل [illegible]
او [illegible] و صاحب تصنیف این کتاب علی بن محمد بن یحیی الشریف [illegible]

الوصل

الوصل الی نجم یکی بنده اثیر کم بدیدم و بخواندم احکامهای استادان و کتابهای ایشان و چنانم غرض افتاد
که این کتاب را تصنیف کردم از جهت آنکه بسیار روزگار باید و دل فارغ و مدت دراز تا کتابهای
استادان بتمامی خوانده شود و بیک کتاب مقصود هر دم حاصل نشود بس جهد کردم تا اصل و فرع و عقب
برخورد کنم این کتاب را جمع کردم از اقاویل حکما متقدمین و متاخرین و مجربین و اقاویلهای نیکو [illegible]
استادان و دوستان مرا تجربه افتاد تصنیف کردم کتابی از برای دوستان و رفیقان و برادران که از
اهل این صنعت باشند تا غنیمتی شمرند ایشان را و ذخیره باشد هر دوستان را تا هر وقتی که اندر او
بنگرند نادر کافی و مجرب وافی حاصل آید و نام من نیک باشد هم چنانکه منفعت دوستان و برادران
بجای آورده ام ایشان نیز چنان باید حق دوستی و نهایت [illegible] بجای آرند و نام من از [illegible]
کم نکنند و کتاب را [illegible] تا حق من نیز بگذارده باشند چنانکه حق پیشینیان بگذارده ام
که بعضی فرع و عقب بردم تا [illegible] کردم و مسئلها [illegible] باشد با شرح اختیارات
بیاوردم چنانکه بر خواننده معلوم شود و آنکه نام کردم این کتاب گویند و برهان الکفایه از جهت
آنکه برهان علم نجوم اندروی پیداست از بیرون و اندرون [illegible] چیز و دانستن
چیزهای [illegible] و کفایت باشد دوستان و برادران و این کتاب [illegible]
مسئله که از این کتاب درست کرده شود بسیاری مسئلها [illegible] زیرا که علم احکام
نجوم را حد و نهایت پیدا نیست و لیکن این اصل که من نهادم بسیار دعوی را کفایت کند ان شاء الله

فصل معرفت وقت نگریستن اندر مسئله تا درست آید اما بدانکه اهل این صناعت اختلاف کرده اند اندر
نگریستن وقت مسئله بعضی که طالع گرفتندی والیس مصری گوید که وقت نگریستن اندر مسئله آنگاه باشد
که سائل بنزد منجم رسد الا قیاس کرد [illegible] و [illegible] حکیم گوید که وقت مسئله آنگاه باشد که سائل با
قیاس نزد منجم رسد و اهل [illegible] گویند که وقت سوال باید که قصد باشد که از آن خبر برسد [illegible]

۲ مندوفارس گوید که اختلاف مسئله بر اندازه اختلاف حال سؤال سائل باشد هر وقتی که باشد چیزی را
که سؤال کند سائل الا بتأثیر فلک و ما نیز هم چنین یافتیم و لیکن قول هرمس صواب‌تر است والله اعلم
فصل در معرفت بقاء دلالت مسئله که چگونه باشد اما مختلف‌اند در ساعت اختلاف که چه اندازه بقاء دلالت
مسئله بطلمیوس گوید بقاء مسئله تا آنگاه باشد که آفتاب یک دور بگردد و چون مسئله در شب بود و حق
یعنی ابو محمد تا یک دور قمر اندر فلک و الیس مصری گوید که بقاء مسئله تا آنگاه بود که یک دور بگردد
دلیل مسئله یعنی متولی طالع که اندر وی ضمیر و حکم گفته شود و اما یا رس گفته وان گوید بقاء
مسئله تا آنگاه بود که مسئله دیگر بکند و بعضی که ضمیر دیگر آرد هم از آن منجمان گویند بقاء
مسئله تا آنگاه بود که هر چهار اوتاد فلک بگذارد و اتصال و انصراف همه تمام کنند و بقول که باران
اعتماد کرده‌ایم و بعضی کارکم است که بقاء مسئله تا آنگاه باشد که حاجت سائل روا نشود تمام
شده یا نومید شده باشد که مسئله از تغییر باشد یا بر این کار یا وی ایمن شده از چون سؤال
از حال مقیم باشد یعنی که اندر آن کار مقیم بود تا آنگاه بقا باشد از مسئله اگر آن کار ویران شود
فصل در معرفت خطائی که در مسئله افتد بدانکه خطا اندر مسئله از چهار روی افتد اول آن که از تیار گرفتن ساعت
مسئله باشد که آلات کثرت بود یا خطا یعنی اصطرلاب درست نباشد وی وقت از بهر سنت که درست
نیست و درست نتواند کرد و یا خطا در دل وی باشد به زبان عبارت نتواند کرد یا سؤالش بتعنت و
امتحان باشد و سیم آنکه سؤال بوقت نیم روز باشد یعنی بوقت زوال و نماز که آفتاب بر وسط
باشد هر چند اندک دقیقه بود و از ارتفاع خطا اند این وقت بسیار خطا افتد اندر ساعات طالع
از بهر حجب و کم حیاة و قیاس درست نتوان کرد و چهارم که وقت معدل و نقصان برابر باشند
و بتهارت و دلالت چنانکه فرق نتواند کردن و قیاس درست نتواند کردن و بین نتواند گفتن
آنگاه خطا افتد و هر مسئله که از این چهار علت بیرون باشد صواب آید فصل در معرفت آنکه ضمیر چگونه باید کرد

بدانکه

بدانکه در بهترین کارها ضمیر آن باشد که خداوند مسئله ضمیر کند به بیت هفت روز و شب که بیکدو
زیرا که قمر یک دور بگشته باشد و از هر فلک و کواکب نوری که قمر باشد و بیت سائل بر چیز آید و انجیه
که از آن باید هفت شبانه روز است تا نامی پادشاهی هفت کوکب اندر ایام بر هر شش باشد و آنچه کم
از آن باشد سه شبانه روز است تا می یکی دور فلک بیست و چهار ساعت که طلوع و غروب همه دوازده برج
کند تأثیر فلک اندر ضمیر باید درست باشد و هرچه کمتر از این باشد واجب کند که نکرد پس و در ضمیر اندکم
خطا افتد و حکم درست نیاید مگر که کاری باشد افتاده سخت هایل و باقی بزرگ یا اصلح بزرگ که هم
حواس باید بدان مشغول بود مانکه بیاید و سؤال کند آن ساعت و سؤال وی نباشد الا بتأثیر
فلک چون در طالع او نگری و حکم کنی صواب آید و حقیقت که آن کس که بیاید و سؤال کند بتعنت
یا امتحان یا بعد از صواب نیاید و فی جمله الی یکی آن وقت و بیجا بانکری تا که اندیشه که چه باشد و هرچه اندر
وهم و خاطر او باید بنشاند و هر او بجا بانکرد و درست نیاید مثلا چنانکه ضمیر تزویج کرده باشد و تو
حکم کنی و جانب گوید که از سفر نیز حکم کن که وی ضمیر کرده باشد اندر حکم سفر کنی خطا آید مگر که ضمیر
از هر احوال خویش کرده باشد آنگه هرچه حکم کنی صواب آید زیرا که فلک بر مقدار هفت باید به
امید انجیه در هفت باید بهوات بیرون ضمیر و بهترین ضمیر آن باشد که مردم ضمیر کنند بر انجیه
هست وی باشد و هم و خاطر خویش بر آن نجم که باشد راست کند و گوید که چون روی آن نجم به
بنیم سؤال کنم از آن و انبه متعلق گویند ضمیر نجی نیز گویند و این هفت قسمت آید و چون طالع
به قیم چنان باید که تا بقیه درست کنی و دلیل طالع بیرون آری و بهر است دلیل نیک بنگری تا
از کدام ستاره بهره دارد و هر کدام برج مخصوص است از ... دلیل یا متولی طالع بارکان و احکام
درست آید افتاده اند فصل در معرفت متولی دلیل سائل و دلیل مسؤول عنه طالع بنده و اقفاد و درست کن
اگر خداوند طالع در طالع بنه یا طالع ناظر بود وی و لیکن و اگر خداوند طالع از طالع ساقط بود و قمر

[illegible]

طالع ناظر بود وی دلیل است و اگر وی نبود صاحب خانه طالع نگر اگر وی نیز دلیل باشد با ارباب
مثلثات طالع نگر اندر وطن و خانه و اگر وی نیز نباشد صاحب حد طالع نگر اگر وی نیز نباشد صاحب
طالع نگر اگر وی نیز نباشد حکم بر کوکب برج کنند و بر کوکبی که در طالع باشد که دلیل [illegible]
و اگر دلیلها که گفتیم ساقط باشد نگاه کن که قمر با کدام کوکب متصل است و بکدام متصل است آن کوکب که قمر از وی
منصرف است دلیل ابتداست و آنکه قمر بوی متصل است دلیل مسئول عنه است و خداوند هفتم [illegible]
آنکه ناظر باشد طالع بود و آن کوکب که در هفتم بود دلیل مسئول عنه باشد و خداوند برج قمر دلیل مسئول
عنه است و اگر قمر اندر برج خویش باشد صاحب ترفع خانه قمر دلیل مسئول عنه باشد و اگر قمر اندر [illegible]
صاحب مثلثه خانه قمر دلیل مسئول عنه است و اگر وی نیز دلیل نکند صاحب حد قمر دلیل [illegible] و
صاحب برج خداوند ساعت را دلیل مسئول عنه کند [illegible] دلیل [illegible] مسئول عنه که یاد کردیم

دلیل حاجت و اما دلیل حاجت هر کوکبی که در خانه حاجت باشد یا صاحب حاجت یا صاحب شرف
یا صاحب مثلثه یا صاحب حد صاحب خانه حاجت هر کدام شهادت بیشتر دارد غالب تر باشد دلیل حقیقی
مهم حاجت صاحب خانه حاجت و کوکب [illegible] طالع حاجت [illegible] شمس دلیل سلطان و مشتری
دلیل مال و [illegible] دلیل حاجت [illegible] آنکه گفتیم یکی را که شهادت بیشتر
باشد [illegible] دلیل عاقبت خانه چهارم از طالع
و صاحبش دلیل عاقبت کارها است و خداوند [illegible] کارها [illegible] دلیل عاقبت کارها است و آن کوکب که
قمر بوی متصل است دلیل عاقبت است اگر [illegible] اتصال باشد و خانه چهارم از وی [illegible] قمر دلیل عاقبت است
و صاحب سهم السعاده دلیل عاقبت است دلیل ابتداء کار طالع و صاحبش دلیل ابتداء
کار است و سهم السعاده دلیل ابتداء کار است و خداوند ساعت چون طالع ناظر بود دلیل ابتداء کار است
دیگر اگر در [illegible] طالع شهادت [illegible] یا ناظر [illegible] هر کدام کوکب را

کرق

که قوی باشد دلیل سائل است و آنکه ساقط باشد وی دلیل مسئول عنه باشد دیگر و [illegible] و
مثلث و [illegible] هر کدام کوکب از این کواکب که شرقی تر بود وی دلیل سائل است و هر کدام غربی تر بود وی دلیل
مسئول عنه است و هم چنین شمالی دلیل سائل و جنوبی دلیل مسئول عنه و شمس دلیل سائل است و خداوند [illegible]
دلیل مسئول عنه است ساعت اگر طاق باید دلیل سائل است و اگر جفت باید دلیل مسئول عنه است [illegible]
دیگر [illegible] و دلیل دیگر [illegible] که [illegible] آفتاب [illegible] کدام کوکب بوده است
[illegible] طالع [illegible] کدام کوکب است [illegible] دلیل مسئول عنه است [illegible]
[illegible] دلیل سائل [illegible] معرفت مقادیر شهادات بر یکدیگر [illegible]
[illegible] شهادت صاحب طالع [illegible] صاحب بیت
حاجت [illegible] شهادت [illegible] قبول [illegible] قبول [illegible] قبول
[illegible] دلیل [illegible] دلیل حاجت [illegible] دلیل مسئول عنه [illegible] شهادت
[illegible] شهادت [illegible] قبول [illegible] شهادت است و
[illegible] شهادت [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] قبول [illegible] قبول [illegible]
[illegible] آفتاب اتصال کند [illegible] شهادت [illegible] قبول [illegible] شهادت
[illegible] آفتاب [illegible] شهادت دیگر [illegible] شهادت و اگر [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] شهادات قمر اتصال
[illegible] شهادت [illegible] اتصال [illegible] شهادت [illegible] اتصال [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] اتصال [illegible] و
[illegible] شهادت [illegible] قبول کند [illegible] شهادت [illegible] قبول [illegible]

وان کوکب اندر خانه خویش بود یک شهادت بعضی واگر این سعادت سعد اندر وتد بود واندر خانه قوی بود یا اندر
شرف او یک شهادت بود واگر زایل از وتد باشد ان سعد نیم شهادت باشد واتصال قمر از وتد بصاحب وتد
یک شهادت واتصال قمر بصاحب حاجت نیم شهادت بود واتصال قمر بکوکبی که اندر خانه حاجت
بود نیم شهادت بود ماه اندر طالع یا در وتد نیم شهادت بود ماه اندر خانه حاجت نیم شهادت
است واگر صاحب خانه قمر اندر وتد بود نیم شهادت بود واتصال قمر بکوکب مقبول نیم شهادت است بعضی
ان بود که سعد بود بیکجا یکی که **شهادات صاحب طالع** قبول صاحب طالع یک شهادت قبول
صاحب حاجت نیم شهادت اتصال صاحب طالع و صاحب حاجت بیکدیگر یک شهادت است اگر از یکدیگر
مقبول باشد دو شهادت واگر اندر خانها یکدیگر بودند سه شهادت بود نقل النور نیم شهادت باشد
بشرط قبول وجمع النور نیم شهادت بود وخاصه چون اتصال صاحب طالع بکوکبی سعد از وتد کند
نیز سرو او را نیم شهادت است واگر ان سعد در خانه خود بود یک شهادت بود اتصال سعدی
از وتد بصاحب طالع غیر مقبول نیم شهادت و چون قبول بود یک و نیم شهادت بود اتصال صاحب طالع
بکوکبی که اندر وتد بود اندر خانه صاحب طالع یک شهادت بود واگر ان کوکب اندر وتد نبود نیم شهادت
بود واتصال صاحب طالع بسعدی اندر خانه صاحب حاجت نیم شهادت بود و چون میان ایشان قبول بود
یک شهادت بود اتصال سعدی از خانه حاجت بصاحب طالع نیم شهادت بود اتصال صاحب طالع
که بسعدی بود اندر خانه صاحب طالع بود یا در شرف او نیم شهادت است اتصال صاحب حاجت بکوکب
سعد اندر طالع یک شهادت اتصال سعدی بصاحب طالع از خانه صاحب طالع یا از شرف یک
شهادت صاحب طالع اندر خانه صاحب حاجت بود نیم شهادت صاحب خانه حاجت اندر طالع اندر وتد بود
نیم شهادت بود واندر طالع [illegible] صاحب حاجت اندر [illegible] شعاع بود دلیل کند بر قضاء حاجت
زیرا که این شهادت نیست بزرگ چون خداوند خانها [illegible] نظر بود و قوی تر انکه بود که

صاحب

صاحب طالع بخانه خویش نظر کند یا نیست [illegible] شهادات که یاد کردیم نیک فهم کن **چون معنا او [illegible]**
دلیل طالع یعنی مستولی اما دلیل طالع ان کوکب باشد که وی مستولی باشد اندر طالع بوقت مسئله
یا ابتدا کاری بود وان شش وجه را بیان است اول از طالع نکرد واز برج نیرین وازسهم السعاده
واز خداوند [illegible] واز خداوند ساعت واز جزو اجتماع واستقبال که پیش از مولد بوده است وان
صاحب [illegible] العالم واز انتهاآت عالم واز مستولی طالع سال العالم واز مستولی صاحب اجتماع یا استقبال
یا از مستولی صاحب [illegible] وفضل از این دلیل که گفتیم هر کدام وی اندر طالع زمانی قوی تر باشد
بشرط [illegible] تا اتصال یا دلیل دیگر [illegible] شهادت بدان اندر طالع وی دلیل باشد **[illegible]** بنگر صاحب
برج و صاحب شرف [illegible] صاحب مثلثه و صاحب حد و صاحب ساعت هر کدام از این [illegible] — وصاحب حد ح
که گفتیم او را اندر طالع [illegible] شهادت داره وی دلیل باشد مثلا طالع سنبله [illegible]
طالع بود وی دلیل باشد اگر طالع [illegible] شهادت [illegible] دلیل [illegible] اما
اندر برج طالع [illegible] خداوند برج [illegible] دلالت [illegible] خداوند [illegible]
خداوند شرف [illegible] دلالت [illegible] خداوند [illegible] مثلثه را دو [illegible]
وخداوند وجه [illegible] خداوند ساعت [illegible] اجتماع یا این
استقبال [illegible] — وخداوند حد را یکی ح
واگر خداوند خانه را این هم اندر طالع [illegible] بود یا خداوند مثلثه او صاحب وجه را [illegible] ساعت
بود شهادت غالبه بود وی دلیل است و هم چنین است هم چند شهادات غالبه بود وی دلیل است
هم چنین است هم چند شهادات غالبه بود دلالت قوی تر بود واگر خداوند طالع در وتد بود [illegible]
اندر وسط السماء واز [illegible] طالع دیگر [illegible] دلیل باشد و
دیگر [illegible] شرف بود [illegible] یا مثلثه [illegible]

بود انکه رو ابود کشاورکت کند خداوند طالع الخصوص هر کاه خداوند طالع و بیت اول بود اندر
برج و لیا الکوابند یعنی اخرین بود و اکر صاحب حد یا صاحب مثلثه یا صاحب وجه یا صاحب ساعت اند
دهم بود پس دلالت او و لیاعت بتنهایی دلالت باشد و لیل خداوند حظ بود اما هر یک کدام دلالت
بنفس خداوند طالع یا خداوند شرف چون دلالت خداوند حد را بود و لیکن نزدیک بود و وی دلیل بود
خداوند مثلثه نیز همچنین و اما خداوند وجه ضعیف است مکر انکه با صاحب وجه باشد بود دلیل نیز تنها
برج افتاب بود مثلا نزدیکتر و یا خداوند برج قمر بود مثلا ثنی یا خداوند خانه سهم السعاده بود
یا خداوند ساعت انکه دلالت دیگر کرده و چون اند روشنی دیگر جایگاه نیک وی دلیل با
و اکر خداوند برج شمس یا خداوند برج قمر خداوند ساعت باشد وی دلیل بود که بود دلیل
هر دو حظ و نوع برابر باشد انگاه نیکی یکی از ایشان بنگرد و یا قران طالع بخانه خویش بود
یا صاحب حد ان نیز بود که نوبت دارد یا صاحب سهم السعاده بود انگاه نوع وی را باشد و قوی
تر انکاه بود که قران طالع بوی متصل باشد و این دلیلها که گفتم نیک تفحص کن و تمیز کن تا بر تو نیز
معلوم شود چون این باب را نیک تامل کنی تا دلیل شناسی هر یک تا سان شود ان شاء الله تعالی
المناهی دلیل الطالب که و پیران طالع نه دلیلت و جایگاه دیگر بود اما انکه اندر طالع است اول
صاحب طالع دوم صاحب شرف سیوم صاحب حد چهارم صاحب مثلثه پنجم صاحب وجه ششم صاحب
نه بهر که دیر اثنی عشریه گویند هفتم صاحب حظ که وی را اثنی عشریه گویند هشتم کوکبی که در درجه طالع بود
متصل کرده و نهم ان کوکب که بجای اندر طالع است و اما انکه در خانهای دیگر است اول سهم السعاده
یا خداوند بیش دوم خداوند ساعت سیم خداوند خانه افتاب بروز و خداوند خانه ماه •
بشب ازینجا کفته بودیم هر کدام را بجاه و قوت بیشتر باشد وی دلیلت طالع و شناختن اینست که
نظر کنی خداوند طالع اول اکر خداوند طالع هم خداوند خانه نیز بود یا خداوند خانه سهم السعاده

این نیز بود هر کدام و کوکب
که صاحب برج خویش ناظر بود و در طالع بود و الا

وی دلیلت و اکر انکه از صاحب طالع کفتم صاحب شرف رابع یعنی دلیلت و اکر این نبود و بنگر بجا تا
طالع و قوت هر کدام از ایشان اندر عالم بود وی دلیلت و اکر هر دو اندر یک خانه بود هر کدام بجایی
که قوی تر بود وی دلیلت و اکر هر دو ساقط باشند از طالع اکر کوکبی نوریک را بطالع بود کند
وی دلیلت و اکر این نبود هر کدام کوکبی که بیشتر از ایشان بیکی از ایشان توفیق حجت کند کوکب طالع دلیل
بود قول بعض حکیم و بعض حکیم گوید که اکر کوکبی را شهادت بسیار بود و بدو دلالت قوی تر
مشغول بسیار بود که دلالت هر کوکبی را بود که صاحب خود و اندیا مستولی اتصالات یا ادراکات
بود یا صاحب سال و از رابع یا اجتماع یا استقبال یا یکی از این دلیلها را که گفتیم دلالت بود اندر
طالع دلیل او باشد بیشتر بر اینکه وی را شهادت بیشتر بود از صاحب حظ از بیشتر بساعت نیک
و صاحب سهم السعاده و صاحب حظ از برج وی هم بساعت این حالتی و شهادت چون اینجا کفتم
او از طالع و برج حکم کن چون بدین دلالت دلیل بهری خطا نیفتد و هیچ بهری دلیل را
از خداوند اختیارات کرده است از اول تا خاصه که بطالع ناظر باشد یا صاحب حد باشد که
وی دلیل باشد و اکر خداوند طالع در طالع بود بدرجه طالع وی را حق تر است از همه دلیلی زیرا
که دلیل بر بسیاری شهادت و هیا رعیت کاران باشد از خداوند خانه و از خداوند شرف و خداوند
حد و خداوند مثلثه و خداوند وجه و خداوند ساعت و خداوند بدین و اکر دلیل اندر خانه خویش
یا اندر خانه شرف و مثلثه خویش بود و وی را و اتر بود و بدلالت اما بدانکه بروز و اینه شمس برج
او و طالع و حظ طالع این دو برج قوی تر و مشکلتر و لیکن برج قمر سهم السعاده و خداوند حد
و وجه و برج نام و وجه این دو برج عالیه و شاهد تا ایشان او لیتر باشد بدلالت و غافل
باشی از مستولی حال که پادشاهی وی و دلالت و عاقبت او قوی تر و غالب تر بر همه دلیلها است
و هم چنین صاحب ارباع و اکر دلیل از بعضی دلایل عالم باشد و بموضع خویش نظر کند کانفا

دلالت بود یا انکه بعدی بود یا نظر کند بوی خداوند ان برج یا خداوند ان حد حکم کن بر
برین یک حال [illegible] و لیکن دلالت کند از نیکی و بدی و نگاه دار جایگاه نحسان و [illegible] بوقت تحویل عالم
[illegible] دلالت [illegible] دلیل طالع [illegible] بود و هم چنین مواضع [illegible]
[illegible] تحویلها دلیل سعادت بود چون دلیل انجا اید یا [illegible] باشد و نگاه کن [illegible]
دلیل که کدام جایگاه است از طالع [illegible] خویش و طبع برج خویش حکم کن بر
دلالت [illegible] دلیل دانستی که کجاست و [illegible] متصل شود [illegible]
منصرف شود ضمیر سائل از [illegible] باشد [illegible] واما اندر یافتن ضمیر
حیله است که [illegible] و بقوت سائل [illegible] نگاه کنی که بکدام کوکب و بکدام برج باشد
تو است حکم سائل بران کوکب وان برج کن و چون دلیل یاد کنی از اتصال و انصراف و این دلیل که
یاد کردم [illegible] غافل مباش از کوکبی که اندر طالع بود و [illegible] طالع
ساقط بود که ضمیر سائل از وی [illegible] ضمیر [illegible] که سهم ضمیر [illegible] که
اندر کدام برج است وان برج [illegible] ساعت [illegible] باشد [illegible] و
[illegible] شادی بود و جاه
[illegible] میراث [illegible] و اما [illegible]
[illegible] سهم السعادة [illegible] ضمیر [illegible] از ان برج بود [illegible] ضمیر
حد سهم السعادة یا از صاحب برج السهم [illegible] یا از وجه طالع یا از [illegible] یا از
اثنا عشر یا از [illegible] طالع [illegible] صاحب طالع یا صاحب ساعت [illegible] باشد [illegible]
پیش از استقبال بود [illegible] اتصال بوده باشد [illegible]
از تربیع و از تثلیث و مقابله [illegible] احوال [illegible] باشد و ضمیر [illegible] اتصال که پس

از استقبال باشد ضمیر از [illegible] باشد که [illegible] از اتصال و دیگر [illegible] ضمیر است
که نگاه کنی [illegible] و کوکب که [illegible] میان این دو کوکب [illegible] کوکب باشد ضمیر از ان
کوکب است [illegible] وجه دیگر ضمیر [illegible] سهم [illegible] ضمیر است که [illegible] و
بسیار ازموده است که [illegible] خلاف [illegible] که صاحب ساعت اندر کدام برج است و ان
خداوند ان برج بگیر یا صاحب ساعت [illegible] وجه طالع [illegible] برج کن [illegible] از طالع
[illegible] ضمیر [illegible] بود [illegible] صاحب برج بود و اگر خداوند ساعت [illegible]
[illegible] و ساعت [illegible] وجه دیگر دلیل [illegible]
[illegible] طالع [illegible] ضمیر [illegible] از ان برج
بود و از خداوند [illegible] دلیل ضمیر است که یاد کردیم [illegible] دو دلیل [illegible]
ساعات [illegible]
[illegible] اتصال [illegible] طالع [illegible] آفتاب [illegible] خداوند ان طالع [illegible]
که کجاست [illegible] طالع سائل ضمیر [illegible] صاحب ساعت [illegible] طالع [illegible]
کدام [illegible] دلیلها قوی تر است ضمیر سائل [illegible]
[illegible] آفتاب است [illegible] دو دلیل [illegible]
دلیل ضمیر از سهم ضمیر است [illegible]
ضمیر بر طبع [illegible] برج [illegible] صاحب [illegible] برج وجه دیگر دلیل ضمیر است [illegible]
که درجات طالع [illegible] ساعات [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] برج [illegible] وجه دیگر [illegible]
[illegible] سائل [illegible] ساقط

از چیزی برسد که از دست برود وقضا است یا غایب یا مالک شده یا از کاری از وی فوت شده باشد

و دیگر دلیل اندر طالع چنین اندر سائل حال تن صاحب و حیات و زاده و بود خویش بود یا از حال

خویش پرسد و اگر اندر بیت المال بود از بهای زن یا از خصومت زنان یا از مال پرسد و اگر اندر

سیم بود از حال برادران و دوستان و سفر و علم باشد و اگر اندر چهارم بود از حال پدر یا از

حال عاقبت کارها پرسد یا از حال زمین و عقار و ضیعت و اگر اندر پنجم بود از حال فرزندان

پرسد و از چیزی بیرون مانده و اگر اندر ششم بود از حال بندگان و حیوان یا از بیماری پرسد و اگر

اندر هفتم بود از زن شوی و نکاح و انبازی یا خصومت پرسد و اگر اندر هشتم بود از مرگ و میراث

و ترسیدن پرسد و اگر اندر نهم بود از علم دین و خواب و سفر پرسد و اگر اندر دهم بود از حالت

شغل و پیشه و عمل و سلطان پرسد و اگر در یازدهم بود از امید و سعادت و دوستان و شتوکه پرسد

و اگر بود در دوازدهم باشد از زیان و غم و اندوه و دشمنان و ستوران پرسد و هم چنین هر یکی را

ذکر کن و بتامل جواب کن چنانکه بیاید از دلیل و مزاجات که اکنون از طبایع برج و صنعت خانها

جواب کن و الله اعلم **دانستن ضمیر بطالع [illegible]** و اما دلیل جامع اندر باب ضمیر و کافی آنست که من

تجربه کردم بیک بار دلیل که اتصال یکند بی ضمیر انصراف و اتصال باشد و اگر اتصال نبود بانصراف

بنگر اگر دلیل اندر طالع بود مسئله از تن صاحبان است و از حال او بود خبر از خویش و غم خویش و اگر دلیل

در دوازدهم ساقط بود از طالع از چیزی پرسد که از وی فوت شده باشد یا مال غایب شده و هم چنین هم

خانها او اگر دلیل اندر هبوط خویش باشد از چیزی یا از چیزی یا از چیزی که هلاک شده و

تباه شده باشد از این پرسد و اگر اندر برج باشد از سفر پرسد یا از کوچ کردن و اگر خداوند سیم اندر

چهارم بود خداوند چهارم اندر طالع از گنج پرسد یا مانند او و اگر خداوند طالع اندر چهارم بود

خداوند چهارم اندر طالع از دفین پرسد یا از گنج و اگر دلیل سلجه نحس [illegible] صاحب

ارنی

اینان یکی از عمال بود از مال یا از بیم و ترس پرسد و اگر دلیل مقیم باشد از حال

انصاف پرسد که کسی باز کردد و اگر مقیم باشد از مقامات و از آنچه کونه کما استقامت احوال

پرسد که نیکو باشد و اگر متحیر باشد از تحیر پرسد و اگر دلیل با دلیل باشد از فرج خویش

یا اندر وسط السما از خدای یا از کارها یا خدای پرسد و اگر اندر چهارم و یا هفتم بود از

گنج پرسد و هم چنین اگر دلیل اندر چهارم بود و دلیل با ذنب اندر طالع بود و یا قمر یا دلیل با

یا ذنب بود اندر طالع یا در چهارم و هم چنین اگر خداوندان دهم اندر چهارم بود یا صاحب

پرسد و اگر با اندر طالع بود با راس یا خصومت یا از سفر پرسد و اگر دلیل با ذنب بود بجز از

جایگاه که یاد کردیم از بحر و بند و چاه و ولی پرسد و چون عطارد شاهد بود عقد و رشوه و کرسی ال

از همین است و اگر دلیل از تحت الشعاع بیرون آید و متصل شود بنحسین یا اندر حد عطارد آید یا

در حد زحل از جا اولی پرسد و اگر دلیل تحت الشعاع بود از دیوانه و مصروع و حوش و فته پرسد

اگر دلیل با زهره باشد و مریخ نیز بوی ناظر بود یا مریخ بود و زهره بوی ناظر از نقت پرسد از قبل تازن

و اگر دلیل با مریخ بود اندر طالع و برج انثی بود از کیمیا پرسد و اگر برج بر صورت آدمی بود از

حرب پرسد و اگر طالع از خانهای عطارد باشد و عطارد بوی ناظر باشد یا دلیل اندر خانها عطارد

باشد و عطارد با وی اتصال بود از کتاب و نامه و یا از خط یا از سحر پرسد و اگر دلیل اندر چهارم

بود از عجوبی پرسد یا از کاری کتابه و نهان یا از نبید یا از جادو یا از ثواب و نیرنج او را اکر دلیل

حمد چهارم است و ششم و دوازدهم دلیل کند بر جنی و اگر دلیل با زحل بود و مریخ بوی متصل بود

از تامل از مرگ پرسد و اگر قمر مخصوص باشد و عطارد در عقرب بود یا ناظر مسئله از وسوسان و دیوانگی

باشد و هم چنین اگر زحل با عطارد و اندر طالع بود و مریخ در هفتم بوی ناظر بود از سحر پرسد و همچنین

اگر قمر اندر طالع بود و زحل اندر وسط السما و عطارد اندر هفتم و اگر قمر و مریخ و عطارد اندر اوتاد

[illegible]

٨ یابی و دلیل آن زن اقطاع باشد یا از دو زوجی یا از دو زن بسد هم چنین اگر زحل و عطارد و مریخ اندر هشتم بود و
قرانند ترجح آنها از دو زن یا از کشتن برسد هم چنین و اگر مریخ و عطارد اندر اوتاد بود هلاک و وجهان از درد
یا از درد مفلوجان و بخشان در وجع برسد اینست دلایل شمال النمیرها واندر تمیز و تعریف اسباب مذهب
اگر طالع برج نحسی بود یا نحس بود طالع او یا باشد یا نحس بجهت طالع ناظر باشد بخاصه که طالع اسد
یا عقرب یا دلو باشد یا خداوندان این برجها یا بیان ناظر باشند طالع را از این برجها بود مریخ بری
ناظر بود دلیل آن کشتن بود یا از کیر بخته و اگر نحس یا صاحب که خانه مال است در دوم بود یا اندر ششم یا
اندر چهارم و نحس طالعند طالع بود دلیل نیز آن کشتن و کرنخته باشد و اگر دوم از طالع برج ثابت بود
و خداوند آن اندر طالع بود دعوی دلیل بود یا صاحب طالع در طالع باشد یا خداوند مثلثه اندر طالع
بود دلیل آن چیزی بود که خداوند کرده باشد و اگر طالع برج ذو جسدین باشد و صاحبش در طالع
بود یا ناظر بود دلیل آن چیزی باشد که کشتن یا افتاده یا در دزدیدن باشند و اگر طالع برج منقلب بود
و خداوند بوی ناظر باشد یا از طالع بود دلیل آن چیزی بود و باشد که دزدیده بوند و زشتی
رفته بود باشد و اگر طالع برج منقلب بود و خانه سعدی بود و اندروی سعد و نحس بود آن چیزی بود
که اندر دست او باشد و اگر طالع خانه سعدی بود و سعد اندر طالع بود و یا ناظر بود بثلث خویش آن چیزی
برسد که اندر دست وی بود ولیکن اندروی چیزی نباشد و اگر طالع برجهای بادی بود و یا سیلاب و
هیچ کوکب اندر طالع نبود دلیل آن حیوان صحرایی باشد و اگر یکی از کواکب اندروی باشد یا اندر نیم
و این برج ذو جسدین باشد و یکی از کواکب اندروی باشد یا ناظر باشد طالع را بتثلیث طالع و او آن
ناظر صاحب طالع بود دلیل آن حیوان صحرایی و اگر طالع برج جبلی باشد یا از چهارپایان چون ثور
و ثور و حوت یا از برجهای ستوران دلیل هم از آن جنس بود و اگر طالع از برج حیوانی بود و نحس اندروی
باشد یا بوی ناظر باشد دلیل از سباع بود و بیم و ترس از سباع و اگر زحل اندر شرف طالع نکره و طالع

برج

٩

برج ذو جسدین بود یا خود باشد اندر طالع بود دلیل از تیر بود یا از دیو و پریان و جادوان بود و اگر برجهای زحل
عطارد بود دلیل از علما و منجم و الحشوی که اهل دکان و نان و خواندن نیکان و علم و بیان یکی از صناعات بود
و اگر طالع از برجهای آبی بود که سرطان یا حوت یا برج ذو جسدین و شمس و مشتری ناظر بود دلیل از ملوک بود
و اگر برجهای شمس و مریخ بود دلیل از اسپان و زنان بود و اگر مشتری بود از اجلس بود و هم چنین از جهت
زهره و عطارد و قمر از ملوک بکوید والله اعلم واندر تحقیق تمیز طالع سرقه و مذهب اگر طالع برجهای آتشی
بود از کوه ها برسد پس اگر برج عامل مشتری یا قمر از جهت اندر طالع بود یا ناظر طالع از کوه ها یا برسد
و اگر زحل یا مریخ یا شمس یا عطارد اندر طالع بود یا ناظر از جهت آتش برسد و اگر از این کواکب دو بود یا
سه اندر طالع بود یا ناظر بنگر که کدام قوی تر باشد و بدو حکم طالع تحویل کن و اگر طالع
از مثلثه خاکی بود از نبات زمین برسد و اگر زحل با قمر یا مشتری یا زهره اندر طالع بود یا ناظر از
نبات برعی برسد و اگر طالع از مثلثهای بادی بود از حیوان برسد از مرغان آبی یا ماهی و خاصه که
مشتری در وی باشد یا زهره یا بطالع ناظر باشد چون زحل یا مریخ نگرنده باشند یا اندروی
باشند از حیوان دشتی برسد یا از حیوانی که اندر بیابان نشیند یا کوه ها بود یا از مرغان یا از دد یا
و اگر [illegible] بود از چهارپای برسد و اگر زحل بود از هوام زمین برسد و اگر مشتری بود از چهار
پای برسد و اگر عطارد بود از مرغان و اگر قمر بود از آدمی و اگر شمس بود از ملوک برسد یا از اشراف
یا از جهام زمین که پایی یا بیابان باشد و نیکو [illegible] کواکب [illegible] هم
بهیلان [illegible] و مریخ [illegible] و عطارد [illegible] و شمس [illegible] هم چنین
حکم کن اگر دلیل آفتاب اندر طالع بود یا کواکب دلیل باشد و
اگر زهره بود یا کی حفظ دلیل باشد و اگر عطارد بود یا کی زبان و یا کی الفاظ دلیل باشد و
اگر ماه باشد دلیل کند که [illegible] باشد و اگر زحل باشد دلیل کند [illegible] دلیل الحیان

٩ بپیوسته است و اگر مشتری باشد حفظ وی پاک بود از اندیشه‌های نابکار و اگر مریخ باشد منطق او
نفس بپیوسته باشد و اگر آفتاب دلیل البیان اندر وسط السما و دلیل منطق است بر ریاست و مریخ دلیل
دست باشد بر ریاست و مشتری دلیل عدالت و زحل اندیشه را دلیل کند دلیلها [illegible] و اگر [illegible]
باشد دلیل دوستی و مهربانی باشد و عطارد دلیل الخیال [illegible] اطراف و اتصال فکر بود
قمر حکم کن هر کوکبی که اندر طالع باشد دلیل وی بر چیز اندر فکرت بود هر کوکبی که اندر وسط السما
باشد دلیل ریاست بود و [illegible] این دلیلها که یاد کردیم اگر کوکب سعد باشد دلیل [illegible] که گفتیم اگر
منحوس باشد یا راجع باشد دلیل کند بر آنکه [illegible] باشد و ضعیف رای و بد خواه [illegible]
کرده است که بنگری بوقت سائل که [illegible] بباید بدانکه آن چه حال خواهد بودن و [illegible]
بنظر بیاید بنگر که صاحب طالع تو از آن طالع سائل بکدام [illegible] سخت [illegible]
کیوان تو [illegible] سائل [illegible] باشد [illegible] بر احوال خویش نیکو بنگر و معلوم کن مستولی
طالع [illegible] سائل [illegible] بدان که طالع سائل بنگر مستولی طالع تو کجا افتد و بچه [illegible]
بکدام برج نظر دارد و مطالع زمانی سائل بچه سخت و بکدام [illegible] تو و
میان سائل [illegible] توان دانستن زیرا که سائل [illegible] که مستولی طالع سائل بر طالع مرا
دشمن بود [illegible] برج [illegible] گفتیم [illegible] داشت و [illegible]
کرد و [illegible] دلیلها [illegible] وسط السما بود و کوکب علوی باشد دلیل [illegible]
[illegible] باشد [illegible] بپیوسته و اگر کوکب سفلی باشد دلیل [illegible] و از علامات
بود و اگر برج وسط السما خانهٔ کوکب علوی بود همان آید که گفتیم و اگر وسط السما خانهٔ کوکب سفلی باشد [illegible]
دلیل کند که کوکب سفلی [illegible] و اگر کوکب علوی بخانهٔ سفلی بود و یا سفلی بخانهٔ علوی حکم [illegible] کن این
دلیلها [illegible] چون کوکبی دلیل [illegible] باشد [illegible]

تحقیق

[illegible] باشد سائل را اندرون برج که [illegible] است و اگر مقیم باشد استقامت و الاستقامت [illegible] کار بود و یا
از کاری باز گردد [illegible] باشد [illegible] و اگر کاری آغاز کرده باشد [illegible] کوکب چون
مستقیم شود [illegible] و اگر کوکب بوقت استقامت کوکب آغاز کرده باشد [illegible] باشد
تا بوقت رجعت کوکب [illegible] حکم کن [illegible] خانه [illegible] دلیل کوکبی
باشد که [illegible] باشد دلیل [illegible] باشد که سائل از آن کار [illegible] و اگر [illegible] دلیل سائل
از بیماری باشد علامات [illegible] بیمار باشد از بیماری [illegible] بد باشد [illegible] و اگر
دلیل [illegible] باز کرده [illegible] و دلیل نیک [illegible] علامات اندر کار [illegible]
[illegible] باز کرده [illegible] پیوند [illegible] باشد [illegible] بپیوستن و اگر [illegible] باز کرده [illegible]
پیوند و از علامات بد باشد [illegible] شود [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] و این علامات بد [illegible] باشد و هم چنین حکم کن [illegible] که از [illegible] باشد [illegible] پیوند که
[illegible] باشد و یا از [illegible] و هم [illegible] و
اگر کوکبی [illegible] کرده [illegible] پیوند کند [illegible] و هم چنین [illegible]
یا [illegible] باشد [illegible] یا از شمالی بجنوبی یا از جنوبی بشمالی متصل شود یا
از اوج بحضیض و یا از حضیض باوج متصل شود و هم چنین حکم کن از [illegible]
شانزدهم اندر دانستن آنکه [illegible] اگر دلیل اندر طالع باشد یا اندر خانه [illegible] خویش یا [illegible]
خانه [illegible] سائل [illegible] خویش بود [illegible] و اگر کوکب دیگر بپیوندد [illegible]
اندر کار [illegible] و اگر [illegible] نگر [illegible] گفتیم [illegible] دیگر [illegible]
اندر طالع کوکب [illegible] بود [illegible] دیگر [illegible] نگر [illegible] باشد [illegible]
نگر [illegible] مشتری نگر [illegible] اتصال [illegible] گفتیم [illegible] بود یا

۱۱

بر مریخ نگرد پس اگر از شغل برادران بود یا سفر واکر دلیل اندر چهارم بود یا صاحب چهارم نگرد شغل

وی اندر املاک باشد خاصه که چون زحل اندر وی شهادت بود واکر شهادت آفتاب را بود از قبل

پدر بود واکر ماه را بود از قبل مادر بود یا از قبل چیزی بود که مر شخص را کی حلال باشد از کار بهایم

و تدبیر بود اندر وی املاک واکر مشتری باشد از قبل دیانت بود یا از قبل نهان و آفتاب بود و هر دلیل که اندر

وی بخوبی بود یا هبوط باشد از حیث بود کی بهر او کی مریخ بود خصومت و حرب بود و دزدی و کم چیز

و نا استغفار باشد واکر دلیل اندر پنجم بود یا صاحب پنجم بیند وی باشد که بود اندر وی طالع بود مشتری

اندر وی شهادت باشد شغل پایل از شغل فرزندان بود یا مال بهر طلب که باید کی کرد باشد واکر دلیل

اندر ششم بود یا صاحب ششم نگرد یا مریخ و اندر وی شهادت بود شغل پایل از شغل بیماری بود یا از قبل جوان

و خدمتگار یا غلامان و بندگان یا اطعمه بود واکر دلیل اندر هفتم بود یا با وی نگرد اندر هفتم بود یا نیابت

هفتم نگرد شغل پایل اندر کار زنان یا انباز بود یا معاملت یا خصومت و دعوی واکر مریخ اندر وی شهادت

بود یا از قبل زنان بود هم چنین اگر شهادت عطارد و مشتری باشد از قبل فقه و دانایی بود واکر

دلیل اندر هشتم بود شغل پایل از مرگ بود یا میراث یا از مال مرده یا زنان بود یا از کار کتابت

یا دعوی مال ضایع شده ملک که واکر دلیل اندر نهم بود یا بکوکبی بود یا صاحب نهم یا مریخ نگرد از

تدبیر و تثلیث یا بکوکبی نگرد که شغل پایل خواهد کرد یا بکوکبی نگرد که خواهد پایل سفر شغل پایل اندر

کار سفر بود یا اندر کار دین یا چیزی ضایع گشته را طلب کند و خواهد کرد واکر دلیل مشتری بود

اندر دین و طاعت و مال بود واکر ماه بود بنا و خبر بود هم چنین هر کوکبی را با طبع وی حکم کن واکر

دلیل اندر دهم بود یا متصل شود بکوکبی که اندر دهم بود یا صاحب دهم یا آفتاب بود اندر شغل وی

اندر کار سلطان بود واکر کوکب شغل بود اندر کار دو درجه بود واکر شهادت وی را بود شغل اندر باب

نکاح باشد یا چیزی که زنان را بود واکر دلیل اندر یازدهم بود یا صاحب یازدهم متصل شود با کوکبی

کرانند

کاندر وی باشد خبر آید که از دوستان بود یا از امید چیزی که بدان امید دارد یا از قبل فرزندان بود یا مال سلطان که

طلب کند یا چیزی بود که از خویش طلب کند یا کار از دوستان بود یا از امید یا کی جستن خواهد واکر

دلیل اندر دوازدهم بود یا متصل شود بکوکبی که اندر دوازدهم بود یا صاحب دوازدهم باشد شهادت وی بود زحل

اندر وی چیز پایل اندر کار دشمنان بود یا اندر کار زندان یا حبس یا اندر زنجیر یا اندر یا مرکب یا از دزدی

و کم شدن یا از چهارپایان بود کسی را بود

اندر وی شغل اندر حال سابق چنین باید نگاشت الحاجها

اگر دلیل اندر طالع باشد بنگر که طالع

بود و نظر وی باشد اگر شغل باشد باید کفتن که چیز اندر طالع است واگر دلیل آفتاب و مشتری بود باشد که چیز

اندر نیم سال باشد واگر دلیل اندر برج دوم بود و مشتری بود یا ناظر و دلیل چیز هم اندر دوم بود زیرا

که مشتری دلیل مال است واگر مریخ را شهادت بود باشد چیز از قبل زنان باشد واگر دلیل اندر برج سیم

باشد بنگر که مریخ و قمر بوی نظر دارند یا نه اگر نظر باشد هم اندر سیم بود چیز واگر دلیل اندر چهارم باشد

اگر آفتاب و ماه و زحل و مشتری را شهادت بود اندر وی بدانکه چیز اندر چهارم بود واگر دلیل اندر پنجم

بود و اگر مشتری و زهره و عطارد را اندر وی شهادت بود بدانکه چیز هم در پنجم است واگر دلیل اندر

دلیل ششم بود و همه کواکب کوکب را که اندر وی شهادت بود از این هفت کوکب بدانکه چیز هم اندر ششم است

خاصه که مریخ را که در وی بهیج کونه شهادت نبود واگر دلیل اندر هفتم بود و زهره و عطارد چیز اندر

شهادت بود چیز هم اندر هفتم بود و خاصه اندر کار زنان واگر شهادت زحل و مریخ را بود چیز اندر

دعوی و خصومت بود و چون شهادت مشتری را بود چیز اندر وکیل و مصلحت باشد واگر مشتری را طبع بود

اندر کار وکیل و صایت شغل باشد واگر دلیل اندر هشتم بود و زحل و مریخ را اندر وی شهادت بود چیز

ساعت و بدانکه چیز اندر هشتم است واگر دلیل اندر نهم بود و شمس و مریخ و قمر اندر وی شهادت بود

و شغل پایل کشتن و از نادر دلیل و تثلیث و تسدیس بود بدانکه چیز اندر نهم است واگر دلیل اندر

دهم باشد یا از هفت کوکب هر کدام را که باشد دلیل شهادت بود چیز اندر دهم باشد واگر شهادت علوی را

و دلیل صاحب شرف را یا کوکبی که در شرف خویش باشد در باب سلطان بود و اگر اندر یازدهم باشد و شهادت زهره و
مشتری و عطارد دارد بود بدانکه ضمیر اندر وی ریاست خواسته که چون مشتری باشد و اگر اندر دوازدهم بود و
شهادت زحل و مریخ و عطارد و قمر دارد بود بدانکه ضمیر اندر وی استخلاص کردن از جای عطارد و
شاهد باشد این است نمودن فال ایل ضمیر فصل اندر اختلاج جثه بر بین سایل طالع بنگر که دلیل کدا
با بی اگر دلیل کوکبی باشد ساقط از وتد یا اندر بیج غریب سایل بر وی مجهول باشد و بی حسب و اگر از
وتد ساقط بود ولیکن اندر حظوظ خویش باشد بدان مقدار معروف باشد سایل شلا اگر دلیل در
ششم بود در حظوظ خویش باشد نام و نه بنام چهارپایان بود چنانکه رایض و بیطار و شبان
و البیه بدین ماند و اگر هبوط باشد اندر وی نشست کار و نشست وی باشد اگر دلیل زحل یا مریخ
بود خاک الیه بود سایل بر وی حشمی طبع باشد اگر مشتری و زهره باشد سایل محتشم باشد یا
برده فروش و اگر عطارد و ماه باشد سایل تجارت باشد یا برده فروش یا اشتال و اگر دلیل اندر وتد
بود مردی معروف بود باندازه قوت کوکب اگر اندر خانه آفتاب و مشتری باشد معروفی وی از
قبل سلطان باشد اگر اندر خانه ناظر بیان عطارد باشد معروفی وی اندر بازرگانی و علم و حکمت
بود و اگر ناظر زحل باشد از شمار مرد آبادان کشتن و کان بود چون ...ی املاک و کشاورزی اگر دلیل زحل باشد
اندر طالع و قمر بوی ناظر بود از تثلیث و تسدیس اندر برجی خاکی یا آبی این مرد ایزیان بود و
اگر عطارد ناظر بود و قسام باشد که زمین قسمت کند و خداوند فکرت بود و دوست دارنده غلامان
و بخال بود و اگر دلیل مشتری باشد در طالع و عطارد بوی ناظر این مرد خداوند یاد آوری باشد
و پاک حفظ و زبان آور باشد و اگر مریخ باشد دلیل و عطارد بوی یار باشد این مرد خداوند
احیال باشد و نعد کیمیا گرانه و زراق و بر وندهای دیگر را گو کب برام برین قیاس حکم
کن اگر دلیل مسعد مقابل کوکب باشد این مرد سخن چین و خداوند شر و اگر در هبوط خویش بود یا

راجع این مرد تهمت زده باشد و نکوهیده اگر دلیل مریخ بود در خانه زهره و زهره اندر خانه مریخ بود این
سایل سخن چین باشد و اگر عطارد با مریخ بود و زهره اندر وسط السما یا مریخ اندر وسط السما باشد و زهره
بوی ناظر و ایشان هر دو مستقیم باشند بود این سایل معروف بود و در سخن چینی و در دروغ باشد اندر
ان کار اگر زهره و مریخ هر دو بیکدیگر ناظر باشند از چهارم و هفتم بر این سایل سخن چین باشد
مرد یار این و اگر مشتری باشد آشکارا بود بدان کار و اگر غریب بود پنهان باشد اندر سخن چینی اگر
صاحب ساعت و صاحب طالع و قمر و خداوند برج قمر یا صاحب مثلثه قمر اندر تحت الارض باشند
و بعضی فوق الارض این مستتر بود یا مستور رای خویش پیدا کند اگر دلیل ناظر کوکبی باشد بر تثلیث
یا تسدیس این مرد خرسند بود و این خداوند عامل زمان و دوست دار سفر باشد و اگر مقارن
باشد خداوند احوال باشد و کارهای پنهانی و باطن کند و اگر دلیل در برج منقلب باشد این مرد
خلاف کننده و نا یکیا بود بسیار کارها و متلون باشد و سنکبار و اگر در برج ثابت باشد این مرد
صاحب بود اندر نیک و بد و دوست کار باشد و اگر در برج ذوجسدین باشد این مرد دو وجه بود
اندر هر کارها و خداوند صناعت و حیلت که بود و اگر دلیل کوکب سعد بود اندر برج نحس و نحس
بوی ناظر ظاهر این مرد و جامه او نیکو و مشفق باشد و باطن او ناپاکیزه و اگر دلیل کوکب سعد باشد اندر
برج سعد و سعدی بوی پیوسته ظاهر و باطن و ظاهر سایل پاکیزه و نیکو بود و اگر دلیل کوکب نحس باشد
اندر برج سعد ظاهر این مرد بهتر از باطن باشد چنانکه حرامی بود یا منافق یا مرائی و اگر دلیل کوکب
نحس باشد در برج نحس ظاهر این مرد و باطنش تباه بود و بدبخت و نکوهیده باشد و همچنین دلیل
کن سهم الغیب که گفتیم اگر سهم الغیب اندر وتد باشد و دلیل مطالع برج باشد و اگر سهم الغیب
نحس باشد نظر اعتبار یا برج ظاهر این مرد بد بود و همچنین اگر خداوند سهم راجع بود یا
نحس باشد باطن وی بود و هم چون ظاهرش بد و تباه بود و اگر خداوند سهم اندر برج ذوجسدین

نوبه شد قوی‌تر آنکاه بود که این دلیل خداوند طالع و اوج خانه دوم بود تا مال کثیر دارد
ابتدا در بیوت سایل اگر دلیل کوکبی باشد سعد اندر طالع و سعد بود اندر حظوظ
خویش دلیل کند که این سایل آهسته و رحیم دل بود و حلیم و عفیف اعمال باشد که اندر برج ثابت
بود و اگر نحس ناظر باشد بکاهد از سعادت وی تا از قوت نحس و اگر سعدی ناظر باشد قوی‌تر
و نیک‌خوئی و حلیمی زیادت باشد و اگر دلیل نحس باشد سایل خداوند خشم و بدکردار و بدطبع
و خلاف کننده و خشم‌کش باشد و اگر سعدی بوی ناظر باشد بکاهد از نحوست وی و اگر نحس
ناظر بوی زیادت کند بدخوئی و بدطبعی و نابکار باشد و اگر این دلیل در برج منقلب بود این
سایل اندر گفتار و رفتار خود آسان بود و به خویشتن لرزنده و بر یکجای نپاید و آهسته
نبود اندر کارها و بدتر آنگاه بود که راجع باشد و هر چیزی که دارد خلاف آن او وی برآید
و اگر در برج ثابت بود این همه به کارها آهسته و راست کار بود و دیر خشم گیرد و اگر در برج
ذو جسدین بود میانه بود در آهستگی و تعجیل کارها و خداوند اندیشه بسیار بود و اگر عطارد
بدین دلیل ناظر بود خداوند مسئله بسیار بود و دوست دار سخن بود و حکیم بود و اگر ماه
یا زهره یار بود وی سخن‌کار بود و اندر وی سخن‌ها نکوید و اگر زحل ناظر بود دوست
دارنده آب زیر باشد و سود و ایچ شیء سعادات و اگر مشتری ناظر بود به اهل دل و خوب
روی یا زیبا چشم و دوست دارنده مال و تجمل باشد و اگر مشتری اندر هبوط بود نحوس بود
مرافق باشد و اگر مریخ ناظر بود خداوند لهو و طرب بود و اگر این بود بکار زنان و اگر ناظر قمر
بود سبک‌رای و صاحب الهام و بیقرار باشد اندر کارها هر چیزی گفتن مزاج کار باشد و المریخ با
زحل و صاحب ... و اگر ماه تنها باشد اندر طالع مردی بی‌حقایق ... باشد
و اگر زحل با وی یار باشد زشت روی و ابله روی و نادان باشد و اگر قمر با عطارد ... باشد و

باشد از برج‌های آبی بود و ... و اگر سهم الغیب اندر طالع بود یا سعدی بیند
یا خداوند طالع باوی باشد یا کوکب سعد نگرد سایل قوی باشد اندر هر چه اندیشد و اگر نحس
پیوسته باشد ... باشد و اگر سهم الغیب اندر دوم باشد و خداوندش نیز بدو نگرد ناظر
باشد و خداوند طالع بتثلیث یا بتسدیس ناظر باشد دلیل کند که سایل زاهد کرده در دنیا نام
وی باشد خاصه که مشتری را در وی شهادت بود و هم چنین بود اگر خداوند دوم اندر طالع بود
و سعد بود اندر طالع و مذهب سنت و جماعت بود و خانه او جایگاه نیک مردان و مجدان باشد و اگر نحس
باشد خانه وی جایگاه دزدان بود و هم چنین اگر خداوند طالع اندر دوم بود ... بیار حکم کن
و اگر دلیل اندر یازدهم بود دوست روی بود و خوشنود جماعت و اگر در نهم بود مزاج کنندی گشاده
طبع باشد و اگر در سیم بود خویشان را دوست و اگر در دهم بود بنا کننده مال بود و اگر
در چهارم بود متین طبع و آبادانی کردن دوست دارد و اگر با نحس بمقابله باشد از بجای خود آشد
یا ... و اگر در ششم باشد وحشی طبع بود و بیمار ناک بود و
دل او با حیوان پیوسته بود و اگر در هفتم بود به زنان رغبت بود یا ... و اگر
نحس بمقابله بود ... خداوند هشتم بود یا خداوند هفتم ...
خصومت ... و اگر در هشتم بود ضعیف دل بود و ... بکار ... باشد
پیوست دارد و اگر در دهم بود خداوند همت باشد و پیشه دار بود یا سلطان و اگر در دوازدهم بود
دشمن روی باشد ... و اگر نحس پیوسته
بود یا سهم السعاده نحس گشته بود و با وی باشد و اگر نحس کند خداوند هشتم بود ...
سایل کشنده بود خویشتن را یا کسی دیگر را بکشد و اگر نحس ... وسط السماء بود اندر برج
ذو جسدین این سایل کسی را بسر دار کند یا خود بسر دار شود و این شاهها

که بوه

بمریخ و زحل و شمس [illegible] بود و حال [illegible] اندر سلطان و اسد و دلیل را هر کجا یابی بانداز سلامت و
صحت گو و اگر حکم کنی و با دلیل یار کن تا پوشیده نشود و اگر دلیل طالع باشد اندر طالع [illegible] طالع
باشد و دلیل بوی پیوسته و یا دلیل اندر طالع بود و ماه بوی پیوسته این چنین بود و جای
اگر برج منقلب بود و اگر برج ذو جسدین بود و عطارد بوی ناظر این مرد صاحب قلم و [illegible] و
پیغامها بود [illegible] چنین باشد اگر دلیل ستاره بالا باشد اندر برج بود [illegible]
باشد [illegible] و اگر دلیل ستاره [illegible] باشد اندر برج ماده [illegible] مردان باشد
و [illegible] زنان و اگر دلیل ستاره ماده بود اندر برج ذو جسدین بود و زحل دلیل کند
اگر این دلیل اندر آن بود اندر برج ذو جسدین [illegible] بود و اگر [illegible] باشد غلام
بار کند و [illegible] کند [illegible] بود کاندر برج [illegible] یا اندر هبوط بود یا [illegible]
ناظر این مرد [illegible] کار [illegible] بود در میان مردمان و اگر دلیل اندر حد زحل بود
کاندر مرد [illegible] بود این مرد [illegible] خویش و اگر [illegible] باشد اندر حد عطارد
و مریخ بود [illegible] بود و اگر برج منقلب بود این مرد کار خویش پیدا کند بود و [illegible] بود
و اگر اندر برج ثابت بود [illegible] و اگر زحل ناظر بود [illegible]
[illegible] کار و اگر مریخ ناظر باشد اندر کار [illegible] بود و [illegible] حرام زاده [illegible]
[illegible] و اگر مشتری ناظر بود [illegible] کار [illegible] حرام زاده این مردان کار را از
[illegible] و اگر عطارد ناظر بود
لطیف طبع و زیبا بود اندر آن کار [illegible] کرده و نیکو [illegible] و اگر زهره و عطارد و
مریخ باشد [illegible] ستاره کاندرین باب دلیل
کند هر کجا باشد بنگر بجای هر برج از آن ستاره اگر خانه زحل باشد این دلیل [illegible]

[illegible]

زحل بود جای کار خلوت وی [illegible] و اگر مریخ باشد جای کار خلوت [illegible]
و آنکه [illegible] بود و اگر زهره و مشتری بود جای کار خلوت وی اندر [illegible] و اگر شمس
بود جای کار خلوت [illegible] بود و اگر عطارد باشد جای کار خلوت وی
[illegible] کتاب خانها [illegible] و بیرستان بود و اگر قمر باشد [illegible] جوبهار [illegible] جای
روان بود و بنگر بانکه متصل است بانگاه اتصال الحکم کن جای کار خلوت او باب سیوم اندر آوردن
[illegible] اگر سؤال کند و گوید که اندر دست من چیست
روا بود که چیزی باشد ولیکن وی بر آن چیز که [illegible] کرده بود هر چند که چیزی باشد
[illegible] ضمیر کرده باشد [illegible] چیزی حکم کنی [illegible] اندر دست چیزی باشد
سؤال کند و اگر خواهی [illegible] بدانی که اندر دست [illegible] چیست [illegible] بنگر اگر صاحب طالع
یا صاحب ساعت یا صاحب برج خویش متصل باشد [illegible] اندر دست چیزی دارد و اگر
اتصال دارد بیکی از آنکه یاد کردیم هیچ چیز نبود اندر دست [illegible] مخصوص [illegible]
که [illegible] بود که چیزی باشد اتصال [illegible] چنانکه [illegible]
[illegible] طالع [illegible] دلیل [illegible] طالع گوی [illegible]
لون آن چیز از لون [illegible] صاحب ساعت گوی [illegible] صاحب حد طالع گوی [illegible]
از [illegible] عطارد و [illegible] جوهر
[illegible] اگر طالع برج آتشی باشد [illegible] چیزی باشد که [illegible] بود یا از [illegible] بود
و اگر برج خاکی باشد از [illegible] زمین یا از نبات بود یا از خاک و اگر بادی باشد [illegible]
یا چیزی باشد که [illegible] و اگر برج آبی باشد چیزی باشد [illegible]
[illegible] اگر صاحب ساعت شمس بود [illegible] تمام بود [illegible]

14

زهره بود سپید بود و اگر عطارد بود اسمان گون بود و اگر قمر بود سبز و اگر زحل بود سیاه و
اگر مشتری بود گندم گون بود و اگر مریخ بود سرخ بود دلیل دیگر از الوان بر چهار ارباع فلک یا
خانه ساعت نیک که صاحب ساعت اند که کدام برج است لون ان برج چیست و کدام ارباع
فلک است لون صاحب ساعت با لون ان برج و با لون ربع فلک قیاس کن و نیک که کدام
خانه است باوی نیز بر این و نیک که کدام متصل است از لون ان کوکب که متصل است از
باوی نیز بیامیز تا بحق که شناخته اید **در معرفت لباس از کواکب** بدانکه قدما گفته اند
که زحل را زرد و زهره زرد است که لباس سپید دارد و سرخی بادی اخته است و عطارد را
وی سیاهی و سپیدی است و روشنی و زحل سیاه است و مشتری سرخ است و مریخ
اندر وی چیزی سپید است گاه گاه سیاهی و افتاب زرد است و گاه گاه اندر وی سرخی و
سپیدیست حالات الوان که یاد کردیم این لباس کواکب است چون بمزاج کوکب دیگر باشد یا
بخانه یا بارباع برج مختلف شود خویشی این الوان ظاهر تر است بدل [illegible] کن و نگاه **در**
معرفت لباس بروج حمل سرخ است و ثور سپید است با سپید و اسد سپید است به سرخی
سنبله سپید در است و میزان سیاه است با زردی و عقرب زرد است زرد و قوس سپید است به سپید
و جوزا سرخ است و اندر وی [illegible] و سرطان سپید است و [illegible] سیاه تاریک است و حوت
سیاه است خشن سیاه و حوت سپید است **در معرفت الوان [illegible] بروج** اینجا بر تر
یاد کردیم لباس بروج است و این الوان بروج است بحقیقت حمل سرخ است و صحت ثور سپید است
و کان جوزا [illegible] است و صحت سرطان سپید است و صحت اسد [illegible] است و کان سنبله زرد است که
[illegible] و کان میزان زرد است و صحت قوس [illegible] است و کان جدی سیاه است و صحت دلو
سیاه است و کان حوت [illegible] است و صحت [illegible] حمل سرخ [illegible] است و [illegible] سپید است و

سنبله

سنبله و نبات و تیره شیرین سرطان همرنگ مه است و ثور است همرنگ [illegible] و [illegible] سنبله
بنفش و سپید میزان برج زرد است که لب سپید [illegible] عقرب سیاه است و ثور و قوس زرد است
و جدی سیاه است که لب سپید [illegible] دلو سرخ است که به سیاهی [illegible] حوت [illegible] است
کبود [illegible] است و حقیقت الوان بروج **الوان ارباع** از طالع تا چهارم
سرخ است و از چهارم تا هفتم سیاه است و از هفتم تا دهم تیره است و از دهم تا طالع است
سپید است **الوان بیوت طالع** طالع اغبر است و دوم و دوازدهم سبز است و سیم و یازدهم زرد است
چهارم و دهم سرخ است و پنجم و نهم سپید است و ششم و هشتم سیاه است هفتم [illegible]
لون ان است که افتاب [illegible] **در معرفت [illegible]** بگیر از درجه قمر تا درجه عطارد [illegible]
جمع کن و نیک که میان ایشان از برجها چند بود و ان چند [illegible] بود یا چیزی بود
پیوسته و اگر میان ایشان از برجها طاق بود [illegible] بود تنها و [illegible] و اگر ان عدد بسیار
بود [illegible] و اگر [illegible] بود [illegible] برج [illegible] اگر برج منقلب بود و عدد
بسیار بود و اگر [illegible] دو بود [illegible] یکی [illegible] و
[illegible] و اگر برج ثابت بود [illegible] دلیل [illegible] و اگر اندر
ان برج [illegible] بود اگر [illegible] بود [illegible] دو [illegible] بود
ذکر [illegible] طالع [illegible] کواکب [illegible]
[illegible] **وجه دیگر** [illegible]
[illegible] کدام برج [illegible]
[illegible]
[illegible]

در هر ارضی بکن و چون کوکب راجع باشد انچه بیرون آید بیشتر بود کم کن و اگر محترق باشد باندازه درجه
احتراق کم کن مثلا دلیل از آفتاب شش درجه دور است باحتراق نیمه انچه از عدد بیرون آید کم شود
و اگر دو درجه بود ربع آن عدد بماند باقی کم شود و اگر چهار درجه بود ثلث آن بماند و باقی کم شود و اگر
راست بدرجه احتراق بود همه کم شود هیچ نماند و باز بنگر بدلیل که نظر دارد و اگر کوکب سعد ناظر
بود زیادت کن باندازه قوت خویش چنانکه یاد کردم از عدد کوکب و اگر نحس بود نقصان کند و
اگر دلیل با دو سعد باشد چهار یک از عدد که آن دلیل بیرون آمده است بیفزاید و اگر ذنب بود
ربع آن عدد بکاهد و اگر دلیل شمس باشد هیچ زیادت نکند و کوکب سعد زیادت کند هم را
همچنان نگاه دارد و بر جهت احتراق که دلیل را نگاه داشتی و نحس کاهد را نیز همچنان و اگر دلیل
آفتاب و سعد با وی مقارن باشد هیچ نیفزاید و اگر نحس با وی مقارن بود هیچ نکاهد را ن
کوکب که از وی [illegible] کاهد باشد بر عدد بنگر اگر در برج ذو جسدین باشد تضعیف کن عدد [illegible]
شمس نظر مودت بیفزاید با اجتماع و مقابله و تربیع بکاهد این باب هم چون باب هیلاج و کدخدا
باشد که اندر باب زایل [illegible] ناقص النواقص النور [illegible] که سعدان تثلیث و تسدیس
وان بیفزاید و نحسان تربیع و مقابله و قران کم کند و [illegible] کوید بنگر از درجه [illegible] چهارم
از طالع تا درجه شمس انچه بیاید از عدد درجات آن باشد [illegible] ان شاء الله [illegible]
و در [illegible] کوید بنگر اگر دلیل اندر برج ثابت بود [illegible] باشد [illegible] دلیل چنین بود لیکن باب
نیکو تامل کن که بسیار جایگاه تمایل کند و بسیار جای این عدد [illegible] باشد معرفت [illegible]
[illegible] اگر دلیل طالع شرقی باشد از آفتاب و از طالع و از برج انچیز نو باشد و
اگر مغربی بود کهنه بود جنوبی باشد یا شمالی بود میانه بود شمالی که سوی [illegible] نزدیک تر بود و
جنوبی میانه بود که [illegible] نزدیک باشد و اگر مختلف بود حکم بر غالب کن اما بدانکه چیزی که

سوال [illegible] بود شرقی و مغربی [illegible] طالع و ارباع طالع [illegible] و جنوبی
[illegible] بود [illegible] که شرقی و دلیل یا غربی [illegible] ربع آفتاب [illegible]
[illegible] باشد یا اندر ارباع طالع [illegible] حکم بر وی کن [illegible] اگر دلیل تحت
الارض باشد انچیز مدفون بود اندر زمین یا اندر دست یا اندر جایی پوشیده بود و اگر فوق
الارض بود ظاهر و اشکارا بود و یا اندر دیوار بود یا اندر [illegible] و اگر در برج ذو جسدین
بود هم چنین بود که از فوق الارض کفتم و اگر در برج منقلب بود اندر جایی بود که [illegible] یا
بادی بود [illegible] و اگر در برج ثابت بود جایی محکم بود
[illegible] و استوار بود و اگر دلیل در طالع بود یا وسط السماء انچیز [illegible] باشد [illegible] و لطیفه
[illegible] روحانی و اندر وسط السماء انچیز [illegible] باشد [illegible] و لطیف و [illegible] روحانی و اندر وسط
السماء [illegible] انچیز [illegible] بود و از [illegible] جسمانی بود [illegible]
[illegible] جسم [illegible] است و [illegible] طالع [illegible] است
[illegible]
[illegible] اگر دلیل اندر [illegible] باشد انچیز [illegible]
[illegible] بود [illegible] بود و اگر [illegible] چیزی بود [illegible]
[illegible] و اگر دلیل [illegible] چیزی بود [illegible] و هم چنین [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] بود چیزی بود [illegible] یا ساقط و اگر [illegible]
ساقط باشد و اگر [illegible] چیزی بود نیکو [illegible] و اگر [illegible]
و انچه [illegible] باشد [illegible] طالع و اگر [illegible] و هم چنین [illegible]
بود چیزی باشد [illegible] باشد یا [illegible] و اگر [illegible] چیزی باشد [illegible]

١٧ وخشن بود و اگر با آفتاب ناظر بود از اجناس جواهر بود و اگر بمریخ ناظر بود از اجناس رصاصی بود یا از
اجناس جامهای رنگ رنگ یا پرلیه و اگر بعطارد ناظر بود و از اجناس کتب و دیوان و نامه و خط بود یا از
نقشها و الا بقمر ناظر بود از نظر جمیع برابر حکم قیاس کن وجه دیگر اگر دلیل در برج شرقی باشد چیزی بود
جنبنده یا جانور بود و اگر در برج جنوبی بود بی جان و بی جسم که حرکت نتواند کرد یا چیزی نابکار یا خسیس
چیزی باشد و اگر اندر برج غربی بود چیزی بود مانند کوه و درخت بود و ساکن بود و اگر در برج شمالی
چیزی بود جنبنده و دائم یا جانور بود یا چیزی بود مرکب یا دو چیز باشند بیکدیگر معرفت کیفیت
چیزی چه رنگ اگر خداوند طالع زحل بود سیاه و تیره یا خاکی چیزی بود و عیبناک بود و اگر [illegible] باشد
بود و اگر مسعود بود یا بدرجه شرف چیزی باشد نیکو و خوب رنگ و اگر نحس و اگر در وبال باشد
و چیزی باشد یا بسته و معیوبی و اگر با قطب باشد چیزی بود نابکار و ساقط و اگر صاحب طالع مسعود
یا سعد بود یا سعدی پیوسته بود این چیز اگر از جوان باشد و اگر از غیر جوان باشد خوردنی باشد و اگر
از جنس خوردنی باشد و اگر از جنس دیگر باشد [illegible] بکار آید [illegible] که صاحب طالع اندر
کدام برج است خاکی یا آبی یا هوائی یا آتشی [illegible] از آن چیز بی
باشد مثلا صاحب طالع اندر برج خاکی باشد [illegible] پیوسته از برج آبی [illegible] دیگر
چهارپا چیزی که از جوان بود [illegible] باشد که [illegible] آب [illegible] خاک بود [illegible] آمد یا
[illegible] بود [illegible] ساعت سپید بود [illegible] برج [illegible] یا برج [illegible]
از چیزها [illegible] سپید ولیکن [illegible] کرده باشد [illegible] برج [illegible] و برج [illegible] دیگر
و اگر دلیل از طالع باشد تا وسط السماء این چیز لطیف [illegible] و روحانی بود و اگر از وسط السماء بود تا هفتم
چیزی باشد [illegible] که [illegible] بود [illegible] هفتم تا چهارم چیزی باشد با جسم و روح از چهارم
تا طالع جسمی بی روح دانستن مزه چیز اگر طالع زهره بود چیزی بود خوش مزه بود و چیزی با بکار

نرم

نرم و دلنشاد کند و درشت و اگر صاحب طالع عطارد بود چیزی بود [illegible] مزه بود ترش [illegible] یا [illegible]
بود و اگر زحل بود چیزی بود تلخ [illegible] یا [illegible] بود [illegible] چیزی بود [illegible] بکار
و اگر مریخ بود تلخ باشد و [illegible] دانستن گرانی و سبکی چیز
اگر دلیل اندر طالع بود آن چیز گران سنگ بود و اگر در دوم باشد گران بود و اگر در سیم باشد گران سنگ
باشد و اگر در چهارم بود گران بود و اگر در پنجم باشد میانه بود و در ششم سبک بود [illegible]
یا گران [illegible] هفتم [illegible] گران سنگ بود و در هشتم سبک بود و در نهم سبک
باشد و اندر دهم سخت سبک بود و اندر یازدهم سبک بود و اندر دوازدهم میانه بود [illegible] دانستن
شکل چیز اگر دلیل زحل بود گرد باشد [illegible] یا [illegible] باشد [illegible] بود و اگر دلیل مشتری
[illegible] باشد [illegible] و اگر مریخ باشد چیزی [illegible] سوراخ باشد و اگر شمس باشد گرد
[illegible] و اگر زهره بود [illegible] و اگر عطارد بود چیزی [illegible]
[illegible] و اگر قمر باشد [illegible]
شکل باشد [illegible] دانستن درازی و کوتاهی چیز
اگر دلیل از طالع [illegible] وسط السماء تا هفتم [illegible] بود آن چیز دراز بود [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] تحت الارض بود [illegible] ناقص النور آن چیز [illegible] کوتاه [illegible]
[illegible] باشد دانستن [illegible] اگر دلیل [illegible] بود [illegible] باشد که طالع
نظر دارد [illegible] بود [illegible] در [illegible] آن چیز [illegible] بود [illegible]
[illegible] یا [illegible] یا [illegible] و اگر [illegible] بود [illegible] نظر دارد آن چیز
[illegible] بود دانستن اینکه چیز [illegible] اگر [illegible] بود [illegible] باشد چیزی بود که [illegible] آن [illegible]
و اگر در [illegible] بود [illegible] و اگر [illegible] بود از آن [illegible] باشد مثلا طالع برج

۱۷ بادي المحيي انجاني بود يا از درخت چون صاحب طالع واقع اندر صحرا ولات كفتيم از درختان فواكه است يا
از هر درخت وهمچنين تا هر سه وجه وچون خواهي كه اجزاي آن سال هم بين قياس بكن ودرجه تا به درجه
تا الخريع معرفت جنين وحيوانات چون معلوم شد كه از حيوانات است اكر دليل اندر برج قوي حيدي
يعني چون اصل قوي باشد يا اندر وجه دوم از جدي دليل كند بر نوع است كه آيد واكر دليل
اندر حمل وثور واول نيم جدي بود چهارپاي شكافته سم باشد واكر در اسد باشد چهارپاي يا
چنگال دار باشد بيشتر بود واكر در نيمه آخرين قوس بود چهارپاي ياسم بود واكر در اسد وعقرب وقوس
وحوت بود چهارپاي حيوان سباع بود ودر ... واكر دليل اندر سرطان وعقرب وجدي بود حيوان
هوام باشد چون مار وكژدم وچنين زمين ماننده وي اما چهارپاي اين دليل حيوان آبي باشد
واكر دليل اندر حوت باشد مرغان آبي باشد چون مرغابيان وماهيان وماران وهر چه حيوان آبي است واكر
دليل اندر عقرب بود سباع آبي باشد ونهنك وكژدم وچون دليل اندر جنبان اسد يا ميزان يا دلو
بود دليل درختان وداروها بود وچون سرطان وعقرب وجدي ونيمه اول آخرين حوت باشد دليل كند
بر درختان ميانه يا بلاجنين اندر ثور وجدي وسنبله باشد دليل كند بر نبات زمين واكر در قوس
بود نبات مانند درخت بود كه تخم كشت كند وماها كشد واكر در سنبله باشد تنها باشد جدي نبات
كياه باشد اما با آنكه حمل وثور واسد ودليل نيم چهارپايان است وجوزا وسنبله وميزان ونيمه
اول قوس ودلو دليل صورت مردم است سرطان وعقرب وجدي دليل هوام زمين است وابت
جوزا وسنبله وقوس وآخر جدي وحوت دليل مرغان است ... وعقرب وآخر قوس وحوت دليل سباع
است اينقدر كه ياد كرده شد چون نيكو تامل كني ... ونيك فهم كني بسيار نافع وصدق كفايت
بيايد باشد اندر هر مسئله معرفت خفيه بين دو از سحر اول دليل طالع دليلات كه رسيده است تا از
حال تن چون خود وعوارض تن وهر چه طلب كند وهر چه طلب خواهد كه يا اندر كاري كه آغاز كند

يا كاري

يا كاري كه اندر وي باشد وبر مولود وصلت حركت مولود اندر زحمت مادر وبر عمر وبر خوف وبر منعي كه
اندر آن زمين زاده باشد وكارهاي نيكو بد آن وانجال زمين كه آن وخير وشر كه هر چه رسد
بيت المال دليل كند بر احوال مال وكسب ومعاش وبازيكران وعدم شكر وسود وكواهان
وخصوصيت زنان وستدن ودادن ومعيشت تا بهاي كالاي تن كالاهاي فروختن نهادن وبرزنين
امانات وبناي وخزينها كه كليدها اندر اسدن وبر كاري ونام سلطان كه از ملوك خواهد الدن و
چريدن نقش بيش غايبان واز بخانها شادي وكنجها ومادرها بر خواستن كه كي باشد واكر نحس
اندر خانه بود مولود اندر دنيا رنج وبسيم رنجي برسد بيت الاخوة دليل كند بر حال
برادر وتحويل ونقل ونزول الحيني وفرح پايان بحال برادر وخواهر ودوستان وخويشان
وخوابهاي وخواب اهل دين وفقه ووانها وقرآن وتعبير خود كه ميدانند از زنان وحكم
نكاه علم وعبادت خانها كه ليپاها واتر كه چهره دان وتربيان وافيه بدين مانند
بيت العاقبة دليل كند بر پدران وعاقبت كارها وضياع وعقار وسرايها وكشت زارها
كارهاي پوشيده پنهاني وبر خانه كه مولود اندر آن زاده بود وچنده وزندان وبازداشت
... واجداد وبناها ومصير اصل ... اندر پوشيده باشد وجايهاي كهنه كه نامه وچيزها بي
قديم وشهرها ماده ... برسد به پنهان از پشت بد جايكاه كه در وي پنهان كرده وزنج
وجايكاه اقليم كرده كه دهكان وكنجها وديهها وشهرها وبناها وزمينها وارثها از پس مرك بر مال
مردم رسد وابد واستوار كردن وكور وكفن وتجهيز بيت الولد دليل كند بر حال فرزندان
ودهكان ... ونيكوها وليه طلب زنان ودوستيها ودوستان ورفيقان وبيغ بر كارني
شهرها حال رسولان ... شده زنان حضر ... و
پيغامها وشادي وجايكاه ... وپوشيده ... ونبات زمين ... و

18

دیگر بوده باشند خبر و حالهای گذشته آگاه شدن و حال پدران و عمایتها و انچه بگویند مر مولود را
از پس او و میراث و حدوشنا و نکوهش و دشنام و طلاق زنان و انچه بدین ماند بیت المرض دلیلست
بر بیماریها و اسباب وی و بندگان و پرستاران و ستم و نقل کردن از جایی بجایی و معالجات و دلیل
کند بر یاران انبازیها و بر جایهای مانند وی تنها و بر جایگاه دروغ گفتن و چیزهای خیس و
صانع مانند و چیزهایی که بعد بباید باشد و تهمت در کار زنان و خفتان و شکل و لی و وزد و ر
بهتان و سخن چینی و کره از نعمتان داشتن و حبس و عبادت و دیوان و رهبان و سقط و
دون و خر و عاریه و اگر بیت بر طالع مولود افتد بود مولود طبیب بود بیت النساء دلیلست
بر زنان و تزویج و سببهای وی و خصومتها و انبازی و معاملت و غایبان و زندان و حیلت
ایشان و حرب و کارزار و هر چیزی که طلب کنند و جایگاهی که کسی قصد کند و جایی که سفر کنند بسوی
انجا و هر دلیلست بر کارهای ایشان و همسایگان بود و حالهای زنان و شبهای ایشان
و معاملت ایشان و قصد کردن و ضدان و اسهال و اختلاف کردن نبابرها و حالهای ...
اینکارها و غربت کردن و زینت و هرک دشمن و صید کردن بیت الموت دلیلست بر مرگ
و کشتن و میراثهای و نعمتهای کشنده و بیم و ترس و بر هر چیزی که در وی هلاک شدن بود و
صانع مانند و امانت و بیکاری و کاهلی و بزنانی و حیلها و گریختن و دلیل کند بر بازیگران
و باکران و مسئله عنه و مال او و بیکنج و دفینه و چیزی پوشیده و پنهان کرده و دزدیدن و
نه بر دادن و غرق کردن و حیلهای مرگ و هر چیزی که کهنه بود و چیزی که خصومت کند با حق
و مرگ آنکه غربت و تباهی تن از دارو و دیگر ...
و ابلهی و بیهوشی بیت السفر دلیلست بر سفرها و راهها و غربت و کارهای دین و نبوت و دین
و علم فلسفه و دانستن خبرهای مستقبل و علم نجوم و کتابها و رسولان و خوابها و

خدمت

21

خدمت ملوک و نزد الحسین آنها و بر کارهای گذشته و لیالدور از هر دین و بعد بدین و ...
بیت العمل دلیلست بر رفعت و ملک سلطان و والی و قاضی و حاکم و عامل و صاحب شرف و کار و
پیشه و کارهای مادران و بازرگانی و دوستی و ... و کارها و خبرها و ...
انکارهای ... کارها و ... و معروفی اندر میان خلق عام و خواص
و زنان و پدر و مادران و ... بیت الرجاء دلیلست بر امید و سعادت و بخت و
دولت و دوستان و ... و یاران و عشق و پیوستن زنان ... و ...
... مولود و دانستن ... که ... مولود را ... بزرگ و دولت که ... و
یاری کردن سلطان و مال ملوک ... بزرگان و حرمت و حشمت از ایشان و
خبرهای درست و ... و چیزهای نیکو و پاکیزه و تجارة یا مال ... و ...
و ... و دشمنان بیت الاعداء دلیلست بر ... و دشمنان و حاسدان
و ... احوال دشمنان ... و حبس و ... و سخن چینی و ... و رنج و محنت
و ... و ... و ... و کارها ... و ... و
بیماری و ... و کارهای ... و کسی که ... اطاعت ... و
بیماریها و ... که ... که ... و ... که ... از ...
... و ... و ... و ... و دزدان و ...
و ... و چیزی که ... از ... و ... و ...
... که ... و ...
... والتزحل ... ما کوید ... زحل کوید و ...
... که طبیعت ... و ... دلیلست ... و ...

وکیل سفاهة و پیشه‌های ... است و هر چه در تن آدمی گندد و پلید است بخل و حسد است و از علتها جنون ۱۹
ناخن و نقرس و مالیخولیا و سلیل و کنگ و کری و آفتهای بدن و ما بعد و دلالت بر چهارپایان سیاه و کارهای عجیب
و از صنعتها ... بیت‌ها و کشاورزی و ملاحی و سفرهای دور و دراز و دریاها و کوهها و بازرگانیهای گران
صعب و دلالت بر اهل تکبر و بزرگی و پیمان و مذهب و اندر کارهای دانش و بسیار خورده و
بچارگی و درویشی و سختیهای دشوار و سخت و عادت زینهار و ابله و ابدان ... صعب و
جوهرهای بزرگ و سلاح و ... و مکر و حیلت و غدر و عداوت و کم آمیختن با مردمان و
غضب و غارت و کشتن و بند و زندان و حبس و پلیدی و تنگی و حیله و هر کاری طریق که خشم
نکند چون تکرار خوی نتواند داشتن و کی باشد بزرگی که ترخاص ... و دلالت بر پیران و کاهلان
و غم و بیم و ترس و شدت و مشقت و فقیری و دشواری و تنگی و عطلکاری و میراث و فخر و
یقین ... و حیا و برادران کلان و بندگان و دزدان و گورها و بیابانها و صحاری و گورکندن
کفن دزدی و مرده‌شوئی و باعث کردن و جادوئی و فسونگری و دلالت بر کارهای ...
و کنده و دشوار و پیشه‌هائی که بالوی و پشم و پوست باشد و راستی قول و صدق وعده و تأنی در افعال
و حالات والله اعلم دلالة المشتری طبیعت مشتری گرم و تر است و دلالت بر زندگانی و فرزندان
و شریکان و ... و میل به علما و فلاسفه و انصاف دادن و حکم کردن میان مردمان و راستی
و حق و دین و عبادت و اعتقاد و استوار کردن بکارهای خیر و نفقه بودن و زهد و ورع و تقوی
و سجده و صلح و نظافت و نیکوئی و ... خویش و دیانت و بزرگی و ... است و
نیک بختی و حب الله و ... و حج ... و تولد و نیکوئی و ...
نیک خوئی و جوانمردی و کارهای خیر و راستی کردن با دوستان و دوست داشتن یاران و ...
شهرهای کردن و هر که دلیل وی ... و عمارت ... و ... و وفا کردن و امانت داشتن

و زینت

و زینت بسیار سخن و چرب زبانی و بسیاری ... و نیکو کردن کارها و نیکی معروف و بودن ... حکم
کردن والله اعلم دلالة المريخ طبیعت مریخ گرم و خشک است طبعی ... است و دلالت بر آتش
سوختن و غارت و کشتن و خون ریختن و کارهای ناگهان و ... و سرهنگ ... و
تنگی کردن و ... سلطان و حرب کردن و ... و لشکری و ... و طلب بزرگی کردن
و آلت ... الفتن و دزدی و عیاری و راه زدن و مکر کردن و تیز کردن و ... و حرام
و حلال داشتن و عذاب کردن و بند و زندان ... و زدن و ... نیکی و جای تحقیق
و بیم و ترس و خصومت و ستمکاری و شتاب زدگی و جفا کردن و پیش ... کارهای زشت و بد
و بد زبانی و فحش و فجور و بد کردن و ... و ... و بیوفائی
و ... و بسیاری دروغ و سخن چینی ... و سوگند به دروغ خوردن و مکر و ...
چیزهای نیکو و ... را با فعالی ... و ... کشتن و ...
کردن و ... و بسیاری رنج و ... الله ... و زنی کردن و ... و ...
و طلاق کردن ... و بچه انداختن و ... و ... و دارو کردن ...
و صناعتها که با آهن باشد و ... کردن و ... و ... و ... کردن
کردن ... و این ... دلالة الشمس طبیعت شمس گرم و خشک است و دلالت
دلیلست بر تن و جان و روشنائی و عقل و فهم و ... و ... و ...
و جان و غالب گشتن ... و ... و ... کردن چیزها و ... داشتن زر
و بیم و جاه و بسیار گفتن سخن ... بودن ... باشد و ... از
دور ... کند و ... و ... و ...
کند بکارهای ... و ... و ... و ... کردن و ...

٢١

بزرگتر چیزی بر بها و خداوندان خصومت برده کردن نقصان هیئت قوی باشد

و ذلك الزهره طبیعت زهره سرد و تر است و دلیل است بر زنان و مطربان و مغنیان و شاعران و مادر

و خواهران خورده تر و موی شیده و پیرایستن و زر و سیم و مهربانی و دلبر و عجب آوردن

و دوست داشتن توانگری و علم طب و زینت و شادی و سماع و تخیلات و انواع بوی های

خوش و شعر و غزل و نرد و شطرنج باختن و تناکح و نماز نان و زانیه و آنکه کار زنان کند و حرام زاده

باشند و سوگند و دروغ بسیار و کم خوردن و دروغ گفتن و بکار داشتن سکرات و نکاح بسیار

کردن و مجامعت بسیار کردن و دوست داشتن فرزندان و دل نهادن به هر کسی و دوری و نیک

خوی و خلعت و حال آراستن و شیرین سخنی و قوت تن ضعیف جان و فربهی و صنعت های خوب

نیک بر یک و تاج ساختن و ... و فروختن ابزارها و عطاری و دوزی و

بزازی و ... زینت ها از تاثیر زهره است و ذلك العطارد اما عطارد ممتزج است با هر کوکبی و

هر برجی و دلیل است بر کودکان و جوانان و برادران خورده تر و دعوی ربوبیت و دعوی نبوت

عقل و تفکر و فکر و کلام و حکایت های اخبار و یاد داشتن سخنان و احادیث و علم و تصانیف و

آموختن علوم و آداب و لجاجات و مناظره و فلسفه و دانستن چیزهای مشکل و صاحب حساب

و هندسه و علوم علوی و سفلی و علم نیرنج و نجوم و جبر و مقابله و جر الاثقال و تعداد ... و

حکمت و کتابها و ... و بلاغت و فصاحت و شیرین سخنی و زود گویی و بیان کردن و

شعر گفتن و یاد ... علوم و صناعت و ... کتاب خواندن و نوشتن و دیوانها و

نوشتن ... و قصه ها و دروغ گفتن و ... و کتابها ... و ...

... و کتابها ... کردن و ... و ... و ...

... از ... احوال ... و ...

وشنید

و شتاب زده ... کارها و خوبی ... و زبان آوری و مهربانی و ... و ... و

... شدن ... کارهای خدایی ... و ... برادران خویش ... و ... و فراخ

روزی ... و ... بود ... کارها و تمام کردن ... و دلیل است بر ... و

... شدن و ... و دلیل است بر چشمه های آب و جویها و رودها و ... و

... و ذلك القمر اما طبیعت قمر سرد و تر است و ... عاریت و ... است و

... و دلیل ابتدای هر کاری ... و ... و عادت ... بر چیزی

که خالص ... رفتن در علوم دین و علوم علوی و ... حدیث خوانان

هندسه و علم ... و ... و دلیل است بر ... کردن

... و ... و ... و ترتیب ... و مادران و خواهران ... مادر و ...

و خواهران ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...

... و ... و ... و ... و ... و ...

بیماران ... و ... و ... دلیل است ... و

کدام ... کوکب ... که ... سعادت ... و کدام ... زیادت ... ثابت ...

... یاد کردیم زیادت ... و ... که ... کوکب ... دلیل ... بر ...

... و ... و ... و اتصال ... و ... و ...

... باب ... حالات

کواکب سبعه اما ... که ... دلیل است بر ... علم نجوم ... که اهل

... اول ا نظر ب اتصال

ج ... د ... ه ... و ... ز ... ح ... النور

۲۱ ط سنح ی دفع جیبب یا دفع قوت یب دفع طبیعتی یج دفع تدبیر ید رد یه
انتکاث یو اعتراض یز قوت یح قطع النور یط نقل مکافات ک قبول کا انحا کب
کج قوت کد ضعیفا که ضعفی کو محسور الفساد کز فاردتی کح حیز کط اقبال
ل ادبار لا مراجعت لب بقدر لج فرح لد قوت له خانها همه را بشرح یاد
کنیم انشاء الله تعالی اما نظر آنکه از برجی ببرجی چنانکه خانه سیم و چهارم و پنجم و هفتم و نهم و دهم و یازدهم
اگر کوکب با سیم اندرین خانها بود بطالع ناظر خوانند و هر چه ترین نظرها آن بود که ببرجهات یکی باشد
واما اتصال آن بود که کوکب خود روی بدیگری متصل شود چون جرم میان ایشان بود کمتر بود
از نیم جرم خویش رسند باتصال خوانند و چون بدقیقه یکی شود آنگاه اتصال تمام شود واما
اتصال مقارنه هم برین سبیل است و اگر چون میان ایشان قران تمام شود بیک
باشند و اگر کوکبی با ایشان متصل شود کوکب بطیء این دو کوکب باشد چنانکه کردیم واما اتصال دیگر
آنست که آن اتصال عرضی خوانند و آن چنان باشد که دو کوکب مقارن باشد و هر دو در عرض باشند
اندر یک جهت یکی روی بدیگری بپیوسته بپیوندند وجه دیگر آنست که در مقابله یکدیگر باشند یکی
باشد در شمال و دیگری مقابل بود هم در شمال و در مقابله عرضشان یکی باشد وجه دیگر آنست که ناظر باشند
از تثلیث یا تسدیس یا تربیع یا مقابله باشد اندر شمال و دیگری مقابل باشد اندر جنوب یا یکی
اندر جنوب و دیگری مقابل بود در شمال این همه که یاد کردیم اتصال طولی است کان اتصال عرضی چون یک
درجه از یکدیگر بنظر شوند اندر قوت یک دیگر باشند مادام تا اندر یک جهت باشند کان اتصال عرضی
بود تا چون بعقده عرضی شد پس اتصال منقطع شود و بسیار بود که کوکبی با کوکبی دیگر متصل بود
بطول و بعرض یا ستاره دیگر متصل باشد و این بهتر اقترانست در و نیز بود حکیم که اگر بنج بگیرند د
وقت متصل باشد و برخی از طول بعرض دلیلکه برابر قوتی بنج کرد چون اتصال اثنی بطول یا بعرض

دلیله

دلیلکه کلان بنج کرد بحد بر صد از عقوبت و حوادث شود شخص داوند و قوت در ترانکیار اسدکه اتصال با
انقران اصلاح خانه یا صاحب نوبت یا صاحب حد یا مثلثه و صحبت باشد و قوت ترانکار بود کان اتصال طولی و عرضی
بکجا بود میان کوکب چون چنین بود دلالت در کهلال نکند و نیکی دیگر آنست که اتصال را دائما ظفر کر
و برا اتصال حقیقی خوانند و انرا منصرف اند و موالید بسیار بکار آید چنانکه اتصال از برج بمنفعت طالع
بود یا از برج منفعت انکعا بود و شرح و بیان او وقت یاد کنیم واما انصراف آن بود که کوکبی از
یکی سعد شود که بتمامی برج هم خویش از وی جدا شود از اتصال و یا از مقارنه و هیچ ستاره دیگر متصل
نشود تا مادام که اندر این برج بود و این را منصرف خوانند و انصراف واما خالی السیر آن بود که کوکبی منصرف
شود از اتصال یا از مقارنه و هیچ ستاره دیگر متصل نشود تا مادام که اندر این برج بود واما
وحشی السیر آن باشد که ستاره اندر برج باشد و هیچ کوکبی بوی متصل نشود البته و این حال
مرقی باشد انکاه اتصال بوی بصاحب خویش باشد چون از آن حد بیرون آید انکاه منصرف باشد
از آن حد و بحد دیگر متصل باشد که بوی سیر بود تا انکاه که اتصال کند بکوکبی واما نقل بود آنست
یکی آنست که کوکبی سبک رو متصل شود بگران رو و آن گران رو متصل شود بدیگری و نور این بدان نقل
کند چنانکه قمر متصل شود بزحل و زحل بمریخ متصل شود پس باید یکی بزحل تا نقل نور بود و اندر جمع
اول چنان بود که ماه منصرف شود و عطارد از وی منصرف شود و بزحل متصل شود این هر دو را
نقل نور خوانند و این حاجت بر آید بدست متوسطان و میان چیکران واما جمع النور آن بود
که بیک کوکبی دو یا سه کوکب دیگر بوی متصل شود جمع کنند نور ها او با طبیعت ایشان و الحاجت
تمام کند واما رد النور بد بود و حجت است بیک آن است که دلیل طالع و دلیل حاجت بیکدیگر متصل شده
و نظر نبود بیکدیگر ایشان و بکوکبی دیگر نظر کنند یا اتصال کنند انکاه این کوکب بعضی جاها اتصال کند
یا نظر کند و نور آن کوکب را بر جایگاه رد کند وجه دوم آنست که صاحب طالع یا صاحب حاجت بیکدیگر

نظر کند و با اتصال انکاه کوکبی بیاید ثانیا ان نور نقل کند و از این بدان رد کند و نور را او تمام کند حتی
بر وی ستور طی واما منع بعد و وی است وجه اول آنست که بعد از ناظر باشد و ان چنان بود که دو کوکب
یک برج باشند بدرجات مختلف و کوکب کران رو تر بسیار درجه باشد و کوکب سبک رو را اتصال او
بکر و تر منع کند از درجه مانع تر بکی بود تا انکاه که از وی بکبد رد شا آنا درین جا بحیله زحل در حالت
بیست درجه عطارد بر یابند ده درجه و زهره بیست درجه عطارد اتصال زهره بزحل منع کند تا انکاه
که عطارد سفر تشخص و اتصال بزحل زان زهره منع و تفیل انجنان است که سائلی کاری طلب کند بدان
سید کاری دیگر پیش آید و بیرل ازان امید بر آید ناتمام شده سعود نحوس رد چکونکی احوال
وجه دوم آنست که کوکبی با کوکبی دیگر اندر یک برج باشد و بیک دیگر متصل و بکوکبی دیگر متصل
باشند بمقابله بنظر این کوکب که مقارن باشد باطل کند آن نظر را و تباه کند اتصال او چند
که در جهای اتیان یکی بود و چون تفت یجب اتصال الکوکب ناظر ابود انکاه کوکب ثقیل آن کند را این
حال را اتصال باطل تواند کردن اما دفع الطبیعة آن باشد که کوکبی متصل شود بصاحب برج خویش
یا بصاحب شرف خویش یا بصاحب حد یا بصاحب مثلثه یا بصاحب وجه این کوکب طبیعت آن کوکبی
دهد بصاحب تمام کند واما دفع القوه آن باشد که کوکب اندر خانه خویش یا اندر شرف خویش یا
اندر حد مثلثه و وجه خویش باشد بکوکب دیگر متصل شود قوت خویش بوی دهد واما دفع الطبیعتین
آن باشد که کوکبی در برج خویش بود و بکوکبی متصل شود که این کوکب هم اندر خانه خویش
بود چنانکه زهره بمشتری متصل شود از ثور این دفع الطبیعتین باشد یا چنانکه زهره بمشتری
متصل شود و هر دو در ثور و مشتری در حوت بود وجه دوم آنست که اختر خویش اتصال کند بکوکبی
اتصال کوکب روزی بجهر بود اندر جایکاه روز باشد و همچنین کوکبی شبی اندر مکان شبی
اتصال کند بکوکبی واما دفع التدبیر آن بود که کوکبی بکوکبی دیگر اتصال کند بر حال که باشند

تدبیر

تدبیر خویش بدان کوکب دهد واما رد بر دو وجه است وجه اول آنست که کوکبی بکوکبی متصل شود
که ان مقابل آن تدبیر تحت الشعاع باشد نتواند که نور وی بپذیرد و رد کند نور وی را بوی وجه دویم
آنست که متصل شود بکوکب راجع بوی رد کند انچه پذیرفته بود از جهت رجعت او بود که این رد
بصلاح و نیکوئی باشد و بود که بفساد و تباهی باشد اما آنکه رد بصلاح بسه وجه است اول آن بود که
رافع التدبیر را قوی کند بتدبیر تدبیر مدفوع الیه بود دویم آن باشد که دافع التدبیر و مستقیم الیه باشد مدفوع
الیه عشر یا بشد یا راجع هر دو وانه یا باشد یا مائل الوتد و چون چنین باشد بپذیرد یا کوکبی [illegible] یا
عشر یا راجع تدبیر طالب تباه کند چون رد کند قابل بسوی دافع تدبیر خویش و کوکب دافع
اندر جایگاه نیکو باشد این طالب تمام شود پس آنکه تباه شده باشد واما رد که بفساد و تباهی بود بر
دو وجه است اول آن باشد که کوکب دافع ساقط بود یا راجع یا محترق یا مدفوع الیه اندر وتد بود یا
مائل الوتد و چون تدبیر خویش بدو رد حال وجه احتراق یا سقوط نتواند تمام بپذیرفتن
بد یا فایق یا تمام نتواند دادن تدبیر خویش بوی طلب تباه کند پس آنکه تمام شده باشد وجه دویم
آن بود که دافع و قابل هر دو ساقط یا محترق باشند رد کند انچه از وی پذیرفته باشد از جهت رجعت
یا احتراق و تباه کند تدبیر او و دافع را قوت تمام [illegible] تدبیر بنا شد چنان بود که طلب را از اول
نو در انجام واما انتکاث آن باشد که کوکبی بدیگر کوکبی متصل شود پیش از آنکه بوی رسد
راجع شود اتصال باطل شود واما اعتراض آن بود که کوکبی باشد سبک رو و بسیار درجه باشد و
کوکبی کران رو تر از وی به کم درجه تر بود از اول و کوکب سیم سبک رو تر از اول خواهد که اتصال
کند بدان کوکب کران رو و آن کوکب اول راجع شود بدان کران رو و متصل شود بدان رجعت تا انکاه که
منصرف کرده انکاه کوکب سیم را باشد اتصال بدین کوکب راجع بدان کوکب کران رو واما فوت
آن باشد که کوکبی منصرف باشد یا اتصال کوکب دیگر پیش از انکه بوی رسد آن کوکب نقل یا تحویل کند برج دیگر

و چون این واقع نیز تحویل کند پیش از آنکه اتصال کند کوکب دیگر باشد نزدیک آن اتصال بدو متصل شود و
اتصال اول را باطل کند و اما قطع النور پس در عبارت اول آنست که کوکبی خفیف خواهد که اتصال کند بکوکبی
ثقیل و اندر برج دوم حقیقة کوکبی دیگر باشد پیش از آنکه آن کوکب اول بدو رسد اتصال کند این کوکب
که اندر برج دوم خود باشد و راجع باشد بدون خفیف متصل شود و نور او را از این کوکب دوم
بقرانه و وجه دیگر این چنان باشد که خداوند مسئله حالی باز خورد یا کسی باید که صاحب وی باشد که
و ظفر یابد و وجه دوم آن باشد که کوکب خفیف متصل شود بکوکبی ثقیل پیش از آنکه آن خفیف به
ثقیل رسد این ثقیل بدیگر کوکبی که ثقیل‌تر از وی باشد متصل شود و از وی منصرف شود و باطل
کند اتصال اول را و تفسیر این چنان باشد که سائل پیش از آنکه بحاجت خویش برسد کسی دیگر پدید
آید و این حاجت بدان کس برسد و تمام شود و این را انتقال نور نام باشد وجه سیم آن بود که کوکبی متصل
شود بکوکبی که نه خداوند حاجت بود از این روی حاجتها را تمام نکند و بر خلاف وی و اما نقل و
مکافات آن باشد که کوکبی در هبوط خویش و در وبال خویش کوکبی با وی متصل شود یا وی
بکوکبی متصل شود که در شرف وی بود یا در صاحب مثلثه وی باشد و صاحب حد وی باشد یا
کوکب واقع را یاری کند و شهادت باشد اندر برج خویش یا برج چنین باشد از آن سبب و از آنجا هبوط
بیرون آرد پس ویرا نقل و صدقه بدو بود یا مکافات که برجی نقل باشد اندر هبوط خویش آید یا اندر بیش
بدان کوکب متصل شود یا دیگری بوی و از آن جایگاه که مستقیم که دوم بیرون آورد از آن هبوط و
آن را نقل را و مکافات باشد که بر وی بود مکافات کند چه باشد که بر وی بود و باشد که
صاحب شرف برج کوکب را صاحب نقل خوانند و اما قبول آن باشد که کوکبی بکوکبی متصل شود
از برج وی یا از شرف وی یا از حد وی یا مثلثه و وجه وی آنکه قبول کند با متصل شود و واقع متقابل آن
قابل اندر خانه و شرف و حد و مثلثه و وجه واقع بود هم قبول بود اما قوی‌ترین قبول از خانه و از

شرف

باشد
شرف بود اما قبول حد و مثلثه و وجه ضعیف‌تر باشد مگر که هم حد و مثلثه و وجه باشد که آن قبول تمام
و این صاحب مثلثه یکی را قبول کند نیز نظر بی اتصال و لیکن اتصال قوی‌تر و معتبرتر باشد و اگر دو کوکب اندر
تثلیث یکدیگر باشند یا اندر تسدیس یا اندر تربیع باشند که مستقیم الطالع باشد یا اندر برجی متفق القوة (?)
باشد یا اندر دو برج که همچنان کوکب را باشد مر یکدیگر را قبول کند از جهت اتفاق طبیعت این برجها
مر یکدیگر را همچنان قبول کند یکدیگر را از جهت اعتدال طبایع آن و نحو برج قبول کنند مقابله
و تثلیث و تسدیس و قبول بعضی قوی‌تر است و بعضی میانه و بعضی کمتر است اما قبول قوی
بیت است قبول شمس زحل را که دو وی قبول کند از وجه برجها که خود فرق از آفتاب است مگر که قبول
استقبال کرده است و چون اتصال از برجی باشد که شمس را و دو برجی را هم باشد آن قبول طبیعت با
قبول برج باشد و عطارد چون کوکبی را قبول کند از آنجا این نیز قوی قبول باشد و قبول وسط این
باشد که دو کوکب یکدیگر را قبول کنند از خانه یا از شرف یا از حد یا از مثلثه یا از وجه و اگر از غیرها
و از برج شود قبول قبول تام قوی باشد و اما قبول ضعیف آن باشد که از یکی یکدیگر را خط باشد چون حد
و وجه یا مثلثه را ضعیف یکدیگر را قبول کنند از جای که طبیعت چون برج و مانند آن اما سعادت
کوکب آن باشد که نظر سعدان بود و تثلیث یا تسدیس یا تربیع یا مقارنه و نحسان از وی ساقط باشند
و تعضید بین السعدین باشد یا شمس بود و آن آنکه بود که آن را طالب آفتاب باشد یا زیر وی و
یا آن آفتاب خانه … یا آن جه رفیعه … که این چنین بغایت سعادت باشد
که سعادت آفتاب … آفتاب باشد یا نظر … و میانه السیر و
زائد النور و عنایت بین السعدین یا اندر خانه خویش باشد یا اندر خانه یا شرف یا حد یا
مثلثه یا وجه یا اندر درجات نور یا مشتعل بود یا اندر حد خویش بود و دیگر کوکب نر اندر برج نر بود
فوق الارض و … تحت الارض و ماده اندر برج ماده بود و تحت الارض و … ما فوق الارض … شمس و قمر

چون اندر خانه سعدان باشد همچنان باشد کاندر خانه خویش [illegible] و اما باشد سعادت بر [illegible] ۲۴

[illegible] و الملاصقة [illegible] آن باشد که کوکبی اندر برجی باشد که وی را دو دلیل برج

[illegible] شهادت بود [illegible] چنانکه چون عطارد که اندر سنبله باشد [illegible] دو سعادت بود خانه و شرف اگر

با این همه وجه خویش [illegible] سه شهادت باشد و اگر طالع باشد چهار شهادت باشد [illegible] خانه و شرف

و حد و فرح و اما سعید آن باشد که کوکبی اندر خانه باشد که آن برج [illegible] و موافق مزاج

وی بود چون زحل در دلو و مشتری در قوس و مریخ در عقرب و زهره در ثور و شمس و قمر در

خانهای خویش و اما [illegible] است [illegible] باشد که کوکب اندر جائی باشد

که اندر خانه خلاف طبع وی باشد چون زحل در جدی و مشتری در جوزا و مریخ در حمل و زهره در میزان

و عطارد در جوزا و اما [illegible] کوکب [illegible] باشد [illegible] شمال [illegible] اوج [illegible]

مقام ثالث باشد [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]

شرقی باشد [illegible] باشد [illegible]

[illegible] مذکر باشد [illegible]

اما [illegible] باشد اما الضعف [illegible]

سعادت [illegible] باشد [illegible]

با [illegible]

[illegible] الارض [illegible]

جنوبی یا جنوبی باشد [illegible]

[illegible]

متصل باشد بکوکب [illegible] باشد

ویکبر

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] و اما نحوست [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و اما محصور بین النحسین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

المعین باشد انست که [illegible] ساقط باشد اما فارق [illegible] سعادت اول
ان بود که [illegible] تباه تر ان باشد که کوکب اندر برجی باشد که ان برج طالع مولود یا مسئله باشد یا برج
یا برج بیت العاقبه باشد یا برج طالع باشد و دیگر ان باشد که تحت الشعاع باشد از پیش و از پس و از ده
درجه هیچ کاری را نشاید مگر کارهای پنهانی را سیم ان بود که از دقیقه استقبال تا دوازده درجه
باشد [illegible] چهارم ان بود که [illegible] باشد [illegible] الاتصال [illegible] پنجم ان باشد که [illegible]
زحل و مریخ باشد ششم ان باشد که اندر طریقه محترقه باشد [illegible] یا [illegible]
هفتم ان باشد که [illegible] باشد [illegible] هشتم [illegible] باشد یا هابط [illegible] نهم
انکه در اخر برجی بود که [illegible] باشد دهم ان باشد که [illegible] سعود و ان
نوزده درجه و یازده درجه [illegible] باشد [illegible] واما الحیز
ان بود که کوکب [illegible] فوق الارض باشد [illegible] تحت الارض باشد [illegible] کوکب مونث
اندر برج [illegible] تحت الارض و [illegible] فوق الارض [illegible] فوق الارض و [illegible] تحت الارض [illegible] مونث
لیکن از جهة انکه [illegible] برج [illegible] برج [illegible]
چون کوکبی اندر حیز خویش باشد [illegible] دلیل [illegible] باشد دلیل
کند بخلاف اعتدال و فساد واما القبال ان باشد که کوکب اندر وتد باشد یا در مایلی وتد مقبول
باشد در برج [illegible] خوانند اما ادبار ان بود که کوکب ساقط باشد از اوتاد و ان
نظر از [illegible] بود [illegible] برج [illegible] باشد [illegible] اما راجعت
ان باشد که کوکبی را اندر برجی [illegible] ان کوکب [illegible]
اینجا باشد اما الفراز ان باشد که کوکبی را اندر برجی شهادت بود و شهادت [illegible]
[illegible] غالب کرده بر ان برج [illegible] کنند یعنی غالب کننده والله اعلم فصل اندر برجها

متفق

متفق الطالع و متفقة القوة و متفقة الطريقة برجها که بیکدیگر نظر دارند [illegible] و یکی موافقه
را بیان از متفق الطالع خوانند انست که مطالع هر یکی [illegible] یکسان باشد [illegible] که موافقات
[illegible] حوت [illegible] درجه [illegible] یکی از اخر [illegible] از اول [illegible] الجدی [illegible] موافقات
دلو [illegible] جدی [illegible] سرطان [illegible] قوس [illegible] اسد و عقرب [illegible] سنبله [illegible] متفق القوة اند
یکی [illegible] درجه [illegible] برج [illegible] موافقات از [illegible] درجه [illegible]
باشد [illegible] یکدیگر [illegible] اتصال [illegible] یکی [illegible] موافق
است [illegible] موافقات [illegible] ثور [illegible] عقرب [illegible] جدی [illegible] متفق الطریقه اند
اندران [illegible] هر یکی [illegible] حمل [illegible] عقرب [illegible] ثور و جوزا
و سنبله و سرطان [illegible] قوس [illegible] جدی [illegible] باب [illegible] صالح
[illegible] دلیل خیر
چون این برجها که متفق [illegible] یکدیگر [illegible] در [illegible] حمل [illegible]
[illegible] موافقات [illegible] این برجها یاد کردیم هستند که در مقابله یکدیگرند و
هستند [illegible] اتصالات [illegible] خوانند [illegible] یاد کردیم
[illegible] اما نظر مقابله اما برجها که مقابل یکدیگرند [illegible] مقابله و نظر [illegible]
[illegible] یکدیگر اما نظر مقابله نظر عداوت [illegible] که هر مقابله عداوت است [illegible]
است مقابله [illegible] و دلیل [illegible] موافقت و مودت [illegible] متفق المطالع [illegible] جوزا با
جدی [illegible] سرطان با قوس [illegible] موافق اند [illegible] حمل و سنبله [illegible] میزان
چون حوت [illegible] متفق [illegible] مقابل [illegible] حمل [illegible] ثور [illegible] موافق اند
مقابله [illegible] اما نظر تربیع [illegible] برجهائی نظر دارند از [illegible] یکدیگر [illegible]

خوانند و وی دلیل کند بر موافقت و مودت و الفت موافق اند بطالع چون حمل و حوت و ثور و دلو و
والفت متفق اند اقوت چون ثور و سرطان و عقرب و جدی و الفت متفق بطریق و این جدی و دلو
است و حوت یکی از اول که تاریک و یکی از الخریف که [illegible] خواند هیئت یکی از اول برج که در
یکی از الخریف که [illegible] بمقابله طبیعی باشند بالشتی و مکرها الطبع اما نظر تربیع و دیگر کمتر و اما آن برجها که موافق اند بیکدیگر
بتربیع موافقت و مودت و الفت و مناسبت دلیل کند و آن تربیعات که در او تربیع طبیعی خوانند
الفت متفق [illegible] ثور و دلو و اسد و عقرب و حوت و الفت متفق اند چون ثور و اسد و جوزا و دلو و
عقرب [illegible] موافق اند [illegible] و این تربیعات را تربیع طبیعی
خوانند و دلیل کند بر الفت و مشاکلت و [illegible] و این باشد که تربیعها بر مخالفت و عداوت و این
با [illegible] چنانکه باید دانستن که [illegible] اتصالات یکی [illegible] باید که [illegible] چون یکی [illegible]
کی [illegible] این نظرها تربیع طبیعی [illegible] کرده و اما آن برجها که اما آن برجها که
طبع [illegible] بیکدیگر [illegible] و [illegible] مخالفت [illegible]
که دلیل کند بر عداوت و دشمنی [illegible] دلیل کند بر [illegible] و دشمنی [illegible]
که دلیل کند [illegible] طبع اند اما برجهائی که [illegible] آن برجها [illegible]
مثلث و تسدیس [illegible] [illegible] بیکدیگر [illegible]
[illegible] تربیع طبیعی که یاد کردیم اما آن برجها که [illegible]
بمقابله است [illegible] مقابله طبیعی که گفتیم و اما برجها طبع [illegible]
[illegible] و [illegible] سرطان و جدی
[illegible] و [illegible] طبع [illegible] الطلوع
مستقیم الطلوع [illegible] مستقیم الطلوع معوج الطلوع [illegible] نظر [illegible] بیکدیگر [illegible] که

یاد

یاد کردیم و اما آن برجها که طبع ایشان یکی [illegible] دلیل کند بمخالفت و عداوت و [illegible]
[illegible] است سرطان و جدی و اما آن نظرها که از این تربیع طبیعی [illegible]
مقابله طبیعی یاد کردیم که نظر [illegible] دیگر دلیل [illegible] موافقت [illegible] نظر [illegible] اگر دو کوکب اندر دو برج
باشد یکی [illegible] و یکی [illegible] چون [illegible] نظر [illegible] باشد و
این [illegible] طبع [illegible] یکی [illegible] درجه یکی [illegible] درجه یکی [illegible]
درجه [illegible] نابینای فصل اندر دانستن حال کوکب با [illegible] و [illegible] و اما
این [illegible] کوکب [illegible] چون آفتاب از مقابله [illegible] و [illegible] مقابله آفتاب اندر این آفتاب
[illegible] آفتاب [illegible] باشد [illegible] کوکب [illegible] آفتاب
باشد [illegible] دقیقه [illegible] دقیقه [illegible]
[illegible] شعاع باشد [illegible]
این [illegible]
و چون [illegible] مقابله [illegible] و [illegible] مقابله [illegible] شوند و چون
[illegible] احتراق [illegible] شعاع [illegible]
[illegible] شعاع [illegible] باشند [illegible]
شوند [illegible] شعاع [illegible]
[illegible] باشند [illegible]
فصل اندر دانستن [illegible] کوکب [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] و [illegible]

۲۷ از اول شرف که در اوج بوند تا مستقیم تر بوند و تا حضیض که بوند تا مقام اول الفتاب ضعیف خاک
بوند تا باز حضیض سر بوند قرار اول ربع اول که ورتر بود و اندر ربع دوم کم خشک و اندر ربع سیم تر
و اندر ربع سیم سرد و خشک و اندر ربع چهارم سرد و تر باغاز این ارباع دور باهم و اصل دانستن طبایع
کواکب است که نیک ابلغ کو کیفیت طبع کدام برج است طبع برج بادی یا بدین اکه ضعیف بود کتاب
بیشتر و بیشتر از انکه بیرونی یا قهمان باشد که طبع برج خاک طبع برج بادی اوج فلک تدویر با
یکدیگر مزاج دهی بنگرید که کدام غالبست ایکدیگر قوه تر باشد چنانکه گرم و خشک اند در سرطان باتمام اند
الخ ... بود و اندر فلک اوج خارج تدویر بساط در برج سرطان تری زیادت کند و اندر غرب سردی زیادت
کرد کفتیم زحل سرد و تر است ... این مزاج ... سرد بود ... اوج و ...
... اندر تدویر کم و خشک ... بود ... جزو ... کم خشک بود و چون ...
اندر ... که ... جزوی ... خشکی ... جزو ...
جز ... جزو ... زحل ... خشکی ... بر ... دو جزو خشکی
مال ... بدو جزو خشک است ... جزو ... خشکی غالب تر باشد
و اینجا حکم باید کرد ... خشکی مریخ و زحل ... تعدیلی کنید ... سعادت
که دلیل اعتدال بود و هم چنین همه کواکب را از بیان ... همه اتصالات را از این ... حکم کن تا
احکام ... خطا نیفتد **فصل** اندر دانستن خرج کواکب علوی را اندر ... ملک
فرح است چون ... باشند هم در فرح باشند و کواکب سفلی اندر ارباع مونث فرح است و اندر ...
مغرب فرح است و عطارد اندر هر دو جهت فرح است و فرح دیگر است کواکب نهاری را اندر فوق الارض
و لیلی را اندر تحت الارض فرح است و فرح دیگر است که معروف است فرح عطارد در طالع و فرح ماه در سیم
و فرح زهره در پنجم و فرح مریخ در ششم و فرح آفتاب در نهم و فرح مشتری در یازدهم و فرح زحل در دوازدهم

دهم چنین

دهم چنین فرح دیگر است فرح زحل در دلو و فرح مشتری در قوس و فرح مریخ در عقرب و فرح شمس در اسد
و فرح ... زهره در ثور و فرح عطارد در سنبله و فرح قمر در ... سرطان **وجه دیگر** اما ماه
اگر در برج سیم باشد قوت سیم ... برج یازدهم است ... آفتاب در نهم بود برج نهم را
قوت برابر برج پنجم بود و اگر مشتری در یازدهم بود قوت برج یازدهم برابر طالع بود ... زحل در
دوازدهم بود قوت برج دوازدهم برابر دوم بود ... مریخ در ششم بود قوت برج ششم برابر
هشتم بود ... زهره در پنجم بود قوت برج پنجم برابر برج هفتم بود ... عطارد
در طالع بود قوت ... آفتاب بود ... دو ... قوت دو
برابر ... باشد که دوازدهم بود **وجه دیگر** چون کوکبی در برج ثابت بود قوی تر از برج ذو جسدین
بود و ... ذو جسدین قوی تر از برج منقلب باشد اندر برج ثابت ... قوی تر از برج ذو جسدین بود
کواکب علوی ... برج منقلب ... و کواکب در برج
اما عطارد و مشتری ... برج ذو جسدین ... منقلب ... مریخ ...
برج ثابت ... طالع ... چهارم ... پنجم ... سیم ...
دوم ... خانه ... یازدهم ... کوکبی ...
ان خانها ... خفیف ... باشد ... باشد
دلیل ... باشد ... تا ... الاعلا تا درجه ...
مشتری ... الحاویا درجه ... آفتاب ... درجه
تا درجه هفتم ... کوکب ... مشتری ... درجه هفتم تا درجه ... را
قوت ... درجه ششم تا درجه پنجم در ... تا درجه چهارم
... کوکب ... برج ... تا درجه ... قمر را

قوت است و مریخ نیز اندرین باب قوت است و از وجه دیگر [illegible] طالع عطارد و اندر خانه است اگر این

ستارگان بغیر این جایگاه باشند که گفته کردم اندر شهادت ضعیف‌تر باشند که دو خانه را [illegible]

یا مثلثه را [illegible] خویش باشند قوی و طالع قوی‌تر زیرا که [illegible] بر غم [illegible]

خانه و اگر [illegible] باشد [illegible] اندر [illegible] عطارد [illegible] هفتم [illegible] دوازدهم

شمس و مقدم ماه [illegible] مریخ [illegible] زحل [illegible] مشتری [illegible] مریخ این جایگاه [illegible]

است و [illegible] زحل [illegible] قوی‌تر است [illegible] که تربیع باشد که کوکب دلیل

[illegible] مقابله کوکب [illegible] باشد و ابو معشر گوید که چون کوکب جایگاه

نیکو باشد [illegible] خانه خویش و [illegible] باشد و اگر [illegible] جایگاه خویش باشد

[illegible] چنانکه زحل [illegible] طالع مولود باشد [illegible]

و نیکو حال و نیکو جایگاه دلیل کند بر ترتیب مولود و بقای [illegible] بد جایگاه بد باشد و بد حال

بد بود این مولود در ترتیب [illegible] دلیل مال باشد و عقارات و [illegible] بد جایگاه

دلیل کند بر تباهی مال و [illegible] عقار [illegible] و اگر زحل در دویم باشد

[illegible] مال [illegible] طعام [illegible] خویش و تباهی

[illegible] دلیل کند بر ترتیب [illegible] نیکو حال بود و نیکو جایگاه

دلیل کند بر [illegible] ترتیب و چون بد حال بود و بد جایگاه دلیل بر تباهی و هلاک کند و چون

دلیل مال باشد و نیکو حال و نیکو جایگاه بود دلیل کند بر [illegible] بسیار [illegible] مال [illegible]

بد حال و بد جایگاه بود دلیل کند بر نادان [illegible] و اگر [illegible] نیکو حال و

جایگاه [illegible] خویش [illegible] این مقالات [illegible] یاد کرده [illegible]

[illegible] فصل اندر [illegible] ستارگان [illegible]

ایشان

ایشان [illegible] عطارد و مشتری با [illegible] دشمنند [illegible] دشمنند و زهره با عطارد [illegible]

اما زهره و مشتری با [illegible] دوستند و مشتری با زحل دوستند [illegible] شمس [illegible]

[illegible] کوکب [illegible] که [illegible] یکدیگر [illegible] که [illegible] دیگر

[illegible] اند [illegible] و زحل دوستند [illegible] دشمنند و زهره با آفتاب

دوستند و عطارد با آفتاب دوستند [illegible] آفتاب [illegible] ولیکن عطارد

[illegible] دشمن [illegible] آفتاب را [illegible] عطارد و زهره [illegible] مشتری و زحل [illegible]

[illegible] آفتاب و عطارد [illegible] عطارد [illegible] با آفتاب [illegible] با مشتری

[illegible] دشمنند [illegible]

[illegible]

[illegible] فصل در [illegible] احوال کواکب [illegible]

[illegible] العالم [illegible] ستارگان [illegible]

[illegible] ستارگان [illegible]

[illegible] عالم [illegible] خویش [illegible]

نقصان [illegible] چنین یافتم [illegible] استادان [illegible] گفتند

[illegible] دلیل کند بر فساد [illegible]

[illegible] احوال [illegible] دلیل کند بر [illegible] کارها [illegible]

رجعت کواکب دلیل کند بر عصیان و پشیمانی و [illegible] کارها [illegible]

[illegible] دلیل کند بر [illegible]

[illegible] دلیل کند بر [illegible] مقیم رجعت دلیل کند [illegible]

دلیل کند که حاجت بر آید اما بعد از نقصان و رنج و تعب و ناامیدی و کوشش بسیار و اگر
و با تمامی حاجت و فرح باشند اما کار با سعادت نکند چه وقت احتراق دلیل کند بر غم و هم و تعب
بسیار و اما اگر منحوس و منزل در پشت پرده آید و تمامی و استقامت دلیل کند بر نیکویی احوال
و روایی کار و فرح و خصوصیت و تمامی حاجت و تقویم عقبات دلیل کند بر ابتدای سعادت و آن
کار تن کار و اقبال و دولت و فرح دلیل کند بر شادی و نیکویی و سلامت و بیم و ترس و محنت
چون کوکبی اندر خانه هبوط بود یا در فرح و قبول کند و شرف باشد و نظر او با نظر تثلیث
و تسدیس بود بهم باز دارد و دوستی و امید این اگر مقبول باشد یا از سعادت کند و اگر مقبول
نبود سعادت ضعیف کند اما بدانکه علم نجوم بر حکم تنجیم است و هر که جامه بپوشد که
خواستن و اگر منحوس بود یک کوکب و کوکب منحوس نکوید تا آنکه نحس محو شود و پیوند
آنجا هم کوکب که گفته شد منحوس باشد یا دلیل باشد بر غم و ترس و بیم و سلامت کند و هم چنین سعادت
چون سعادت کند چون از طالع ساقط باشد و طمع افکند و لیکن تمام نکند کوکب که اندر
او تاد منحوس بود بلا از و بیشتر رسد و چون منحوس بود نیابد و بلا و اتصال نحس بکوکب دلیل کند بر نجیر
امید ماند بالا و مصیبت کوکب تمام تر بود و اگر سعد بود خیر باشد و اگر نحس بود شر باشد
و انقطاع و قران کوکب دلیل کند بر آنچه گفته شد باشد و از طبیعت فلک تدبیر کوکب اندر خانه
زحل و مشتری باشد حاجت بر آید بعد دشواری و اندر خانه کوکب دیگر ... بر آید
با کوکب که اندر برج باشد و اندر برج دیگر باشد و اندر برج ...
جایی بکی ضعیف بود و ضوء کوکب اندر برج باشد و خواهد که با کوکبی دیگر اتصال کند و اینجا
نیابد یا بر جی تحویل کند اگر اندر یابد آن کوکب الطالع برآید و تمام نحو نحس کوکب شرقی
باشد اندر خانه خویش یا بخشد و اگر سعد اندر خلافت خویش و چون نحس اندر حاجت کوکب نحس

باشد و صاحب طالع و ماه متصل شود از تربیع و مقابله بود حاجت تباه شود و بی نیابد و اندر این حال نحس
و اتصال التدبیر باشد خبر از آن بود که قابل التدبیر باشد نحس که اندر طالع باشد و طالع و در خانه
باشد یا شرف و برابر دارد یا حکم کرد یا برج بود بنا باشد که کار با سعدان چون نحس با نظر باشند بود
از نحوست و شر کند چون نحس با نظر باشند سعدان نظر نه اندر سعادت کم کنند سعدان که
ناظر باشند از طالع یا برج باشند نظر نحسان باشند و اگر سعدان با نحسان اندر جای بد باشند
یا برج با منحوس باشند چون اندر تحت الشعاع باشند دلالت کند سعد و نحس بحث ضعیف باشند
هیچ خیر بین و شر نتواند کردن چه اندر تحت الشعاع ضعیف باشد سعادت نتواند دادن و نحس
در تحت الشعاع بود شر و ضرر نتواند کردن نظر اندر اوتاد باشند یا تربیع یا مقابله نحوست ایشان
تحت مظلم باشد خصوصا که اندر طالع باشد یا در وقت تم بود خیر الیوم و اگر نحس یعنی شرهی تم بود و
هفت زحل بود و اگر دلیل نحس یا شرحاجت صاحب متصل شود حاجت بر آید با فلاح و بی طلب و اگر صاحب
حاجت صاحب طالع بود حاجت بر آید باسانی و بی رنج و بکلف و اگر کوکبی نقل ... از خداوند طالع
بصاحب ستو ... بسیتوا عنه ... و اگر نقل از خداوند حاجت باشد او را
طالع بستو ... کسی آید باشد و حاجت بر آید و اگر اتصال بود باشد با آسانی بر آید و اگر
مخالف و عداوت باشد بدشواری و رنج و تعب و ... بر آید و همچنین حکم کن از نحس نظر
اندر آنکه از خداوند طالع نحس بود و ماه بود متصل باشد یا قران او و از نظر تربیع یا مقابله و اتصال
باشد دلیل کند بر شر و بلا و محنت و ... اندر وی که این حاجت خواه اصلا بر نیاید
قرار اول ماه با زحل مزاج کند و بعد از خامس که زحل شرقی باشد آخر ماه با مریخ مزاج کند و بعد خامس که
مغربی بود چون شرقی باشد با مریخ مزاج کند و بعد اصل آنست که زحل شرقی و مریخ غربی گردد
است چون اول ماه باشد قران زحل شرقی مزاج دهند با یک خامس که زحل شرقی باشد مزاج کند

دهد یا آخر باه قرانه حل مزاج دهد خواهد که غربی باشد و چون شرقی باشد بقیه ابطال او باقی
باشد مزاج ندهد و مخالفت کند مریخ شرقی باشد و چون غربی باشد مزاج دهد و باز الخرباه قمر با مریخ
مزاج دهد و مخالفت کند و شرقی باشد و چون غربی باشد مزاج کند دهد و هر چه که مزاج دهند دلیل کند بر
صلاحیت و نیکوئی و چون مزاج ندهند دلیل کند بر فساد و تباهی و ناخوبی و علی هذا مریخ و زحل با ماه
زیان کند و تباه کند و زحل با خورشید با شمس زیان کار تر بود والله اعلم فصل در معرفت حاجت سائل
اما بدانکه چون قمر دلیل کند بر تمامی حاجت بر احوال نباشد که تا چیز اتصال از جهت کدبانو
نحس اند و با یک خوش نظر شود و حاجت و دیگر ایلی و مقبول باشد نه بدان نحس که یاد کردیم و اگر حل
باشد به اقبال و یکه با احوال ابطالی دلیل کند بر تمامی حاجت و هم چنین اگر دلیل تدبیر یکی از کواکب
دهد و دلیل که بدان اتصال بقضای حاجت و کوکب بدان وقت نحس باشد یکی از دیگر دلیل
کند بر برآمدن حاجت تا آنگاه که دلیل با بدان کوکب متصل شود بنظر مودت مثال چنانکه
مسئله از مشتری باشد که ایلیا از جهت طالع سرطان بود و قمر در دلو بمقارنه مریخ و مریخ با ذنب
اتصال قمر با مریخ دلیل کند بدانکه حاجت بر سد هم دران زنجیر مریخ با ذنب بود و ذنب دلیل
کند که و بر بقدر حیلت تا آنگاه که قمر با زحل برسد و زحل متصل شود بر ابدان و لیکن باید
کند چون کاری ابتدا کرده باید صاحب طالع و صاحب رابع هر دو یکی کوکب بود و مسعود باشد و
ساقط باشد از نحسان و بر کافت احوال چنان باشد که خداوند ابتدا کار خواهد بود حاصل آید دلیل
خانه از خانهای سعد با قمر باشد یا سعود نظر دارد و مقبول باشد و صاحب طالع نظر نیکو کند
و با اصحاب حظوظ طالع بر اتصال و دلیل دلالت کند بر بعد و نه حاجت از تمامی اعمال و بکند نظر بود
دلیل کند بر بعد ... حاجت ... کواکب دلیل کند بر تمامی حاجت از جهت اتصال با اختر اتصال و
انتقال و قت تمام شود از حاجت تا ابتدا باید بود تا آنگاه که قمر یکی بعد از اتصال ...

خانه

خانه یا برسد و به شعاع آن برسد و هم دلیل کند اتصال کرده و چون بعینها با صاحب برسد دلیلان مسئله
با متصل آنکه با آنکه حاجت بر آید و اگر کوکب دلیل کند بر حاجت و دافع حکم در الطالع الیه هر یکی از
جایگاه ... طالع ... با طالع ... حاجت بر آید
بر خویش ... با ... حاجت ... دلیل کند ...
حاجت و چون اتصال دافع ... طالع ... تمام ... حاجت ...
اندر چون باشد که ... دلیل کند ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و چون ... مقبول باشد ... دلیل کند ... سعادت ... مثال ... حاجت

قرا بعضی کواکب اند طالع بعد باز آنکه موضع حاجت الیه و صاحبش نظر کند یا با صاحب حاجت اتصال
بقا صاحب حاجت نظر کند دلیل بر حاجت بود و این وقت بر آید اگر بوقت سئل باشد وقت بنا کار ها دلیل آن دلالت
کند بر قضا صاحب حاجت دلیل آن باشد که [illegible] از صاحب حاجت ... طالع نظر کند بهر وقتی که یکدیگر
نظر کنند یا یکدیگر متصل شوند بدان روز اوقات حاجت بر آید اما بدانکه طالع و صاحب برج ضعیف
الیه بدلالت قضای الکواکب هم دو اوقات ایشان ... برج بدلالت اوقات ... برج دلالت
کند که کواکب و این ... [illegible] بسبب ... کواکب اند اوقات
این زمان شوند و دیگر گفته اند که برج ... الثابت ... الحال ... ازو کواکب آن
برج دو جسدین دلیل کند ... وقت ... ما که متصل شود دیگر ... برج
انکواکب چنانکه زحل در مثلثه بود و قمر ... متصل شود از قوس دلیل کند بر ... آن وقت
انگاه بود و کذا ... زحل بر حمل ... کواکب دلیل کند بر چیزی از چیزی ...
بتر ... انگاه بود که دو ... کواکب باشد ... کواکب ...
دلیل ... چیزی ... شنبه ... کواکب ...
بدین وقت ... صاحب ... کواکب ... برج ...
طالع ... باشد وقت ... برج یا کواکب ... باشد ...
کواکب و طالع ... در برج ذو جسدین باشد ... برج ثابت ...
ذو جسدین باشد ... برج ثابت وقت حاجت ... برج ثابت باشد
و ... برج منقلب ... برج ثابت ... منقلب ... حاجت ...
و اگر ... برج ذو جسدین بود ... برج منقلب ... برج ذو جسدین باشد ...
اند برج منقلب ... حاجت ... و اگر ... برج ثابت باشند پس

از حاجت بالها ... برج ذو جسدین بود با ... و اگر ... برج منقلب بود
بر آن حاجت ... ماه تمام شود ... نظر ... از اوتاد یا ما یلی الاوتاد یا از ...
زایل الاوتاد باشد اوتاد بر مثال برج ثابت است و ما یلی الاوتاد بر مثال برج ذو جسدین و زایل
بر مثال برج منقلب این فصل ... و اگر کواکب متصل شود بکوکب دیگر ... برون
چیزی ... اتصال ... صاحب طالع نظر کند ... طالع
نظر کند صاحب ... دلیل کند بر ... وقت ... صاحب ... یا اتصال
و یا ... دلیل ... صاحب طالع ... کوکب متصل باشد و انگاه
آن ... کواکب ... برج متصل شوند ... برج باشند دلیل کند ...
آن ... کواکب ... متصل شود ...
... ثالث چنانکه طالع ...
... کواکب ... زحل ... طالع ... شمس
... زحل ... انگاه ... در اوقات
اوقات اما بدانکه وقت ... تمام ... حاجت ... اول
انکه ... برج ... منقلب بود ... درجات ... ایشان ساعت ... یا روز یا
... چنانکه گفتیم ... ساعت ... دوم آن باشد که واقع بود در برج ... قابل
... روز ... سیم ... درجات ...
... برج ثابت منقلب
چهارم ...
... ساعت بود و اگر ...

بود و اگر خواهی [illegible] الحامل بعد [illegible] **بیم** [illegible] بکدام برج است بعد

درجات طالع از برج [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] و اگر [illegible] بعد

بود درجات [illegible] درجات طالع [illegible] درجات طالع [illegible] باشد

[illegible] چنین گوید [illegible] بسیار و

از [illegible] درجات طالع [illegible] باشد [illegible] را از [illegible]

بیم را طالع [illegible] بیت [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد از [illegible] طالع [illegible] دلیل [illegible] گفته‌اند که [illegible]

[illegible] بیت [illegible] بیت [illegible] برسانند [illegible]

[illegible] چنین [illegible] و [illegible]

اتصال [illegible] اتصال [illegible] اتصال [illegible] اگر [illegible] برج

[illegible] اتصال [illegible] برج [illegible] اتصال [illegible] برج [illegible] اتصال

[illegible] را

هم چنین [illegible] حکم کن **[illegible]** که [illegible] کدام [illegible]

[illegible] کدام [illegible]

[illegible] کدام [illegible] چنین [illegible]

[illegible] هم چنین [illegible]

طالع [illegible] برج [illegible] حکم کن [illegible] کوکب [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] هم چنین حکم کن **[illegible]** [illegible] اول

[illegible]

بانضمام

باتصال [illegible] باتصال [illegible] و اتصال [illegible] حکم کن [illegible] کدام

موافق [illegible] باشد [illegible] کدام [illegible] طالع [illegible] سعادت [illegible] بکدام برج است

کدام [illegible] است [illegible] بکدام برج [illegible] برج

است [illegible] سعادت [illegible]

بود [illegible] باشد [illegible] اتصال [illegible]

[illegible] طالع [illegible] سعادت [illegible]

[illegible] دلیل [illegible]

[illegible] کتاب [illegible]

[illegible] باشد

[illegible] و اختیارات [illegible] **البرج**

الطالع [illegible] المسائل و الاحکام و الاختیارات **فصل اول** [illegible]

[illegible] طالع دلیل [illegible] ابتدا

[illegible] دلیل [illegible] کدام [illegible] دلیل

[illegible] کدام [illegible] دلیل [illegible]

[illegible] دلیل [illegible] عاقبت [illegible] دلیل [illegible] و دلیل

عاقبت [illegible] آغاز کار [illegible] باشد [illegible] عاقبت [illegible]

و دلیل [illegible] عاقبت [illegible] باشد [illegible] حکم کن [illegible]

[illegible] دلیل [illegible] برج [illegible] باشد [illegible]

[illegible] برج [illegible] باشد [illegible] برج [illegible]

۳۳

بود و این کار بکار نیاید الا آنچه بود و اگر ماه با دلیل ابتدا بسعدی پیوسته باشد آغاز کار شادی بود و اگر نحسی
باشد یا نحسی را اتصال بود اگر دلیل عاقبت سعد باشد یا بسعدی پیوسته بود انجام عاقبت آن کار بخیر باشد
و عکس و اگر نحسی پیوسته بود هم نحوست و مشقت و دیر انجامد فصل [illegible] احوال [illegible]
چون [illegible] خویش بنگر به صاحب طالع و [illegible] طالع است [illegible]
[illegible] دلیل کند بر آنچه گذشته و اتصالات دلیل کند بر آنچه باشد و اگر ماه از سعدی
بازگشته بود و بسعدی پیوندد دلیل بود بر سعادت و دولت گذشته و باقی عمر نیز همچنین بر
دولت و اقبال و سعادت باشد و اگر از نحسی بازگشته و بسعدی پیوندد دلیل کند که عمر گذشته بر
محنت و مشقت و [illegible] بوده و باقی عمر بر سعادت و اقبال باشد و اگر از سعدی بازگشته بود و بنحسی
پیوندد عمر گذشته بر سعادت و دولت باشد و باقی عمر بر مشقت [illegible] باشد و اگر از نحسی بازگشته بود
و بنحسی پیوندد عمر گذشته و باقی [illegible] بر [illegible] و مشقت و محنت [illegible] باشد و همچنین حکم کن [illegible]
که [illegible] کدام خواهی و اگر خداوند طالع اندر تحت الشعاع باشد [illegible] و [illegible]
باشد یا ساقط از طالع یا در ششم یا هفتم [illegible] طالع بود یا در هشتم دلیل کند بر [illegible]
و اندوه [illegible] و [illegible] باشد که بنگری اندر صاحب طالع تا در کجاست [illegible]
بنگر که در کدام برج است و کدام جایگاه حکم کن [illegible] و [illegible] ساعت [illegible]
کرد و [illegible] باشد که نحسی در طالع باشد یا در او تاد صاحب [illegible] باشد [illegible] دهم و اگر
بر طالع [illegible] باشد [illegible] صاحب طالع [illegible] باشد [illegible] باشد طالع [illegible]
صاحب برج خویش [illegible] دلیل کند بر بقای عمر و درازی [illegible] و دولت و اقبال و سعادت [illegible]
[illegible] اندر صاحب طالع تا در جهه سعدان [illegible] همچنین [illegible] برج [illegible]
باشد یا شعاع سعدان [illegible] یا روزی یا [illegible] تا [illegible] اگر [illegible]

سعد

سعد باشد دولت و اقبال و سعادت بود و اندر آن وقت و اگر نحسی بر سعد [illegible] محنت و مشقت بود
[illegible] و اگر [illegible] بنگر [illegible] یا طالع [illegible] السعادة یا اجتماع
[illegible] کدام
[illegible] سعادت [illegible] باشد [illegible] طالع [illegible]
[illegible] طالع [illegible] چون [illegible]
یا شعاع [illegible] و اگر نحسی شعاع [illegible] باشد و اگر سعدی شعاع [illegible] باشد [illegible]
و اگر [illegible] شعاع سعدی [illegible] دولت و سعادت باشد و اگر سعدی شعاع سعادت [illegible]
و نحس
بر سعادت [illegible] و اگر نحسی شعاع [illegible] سعادت [illegible] و [illegible] برج [illegible]
بکدام نحس
حکم کن [illegible] خویش [illegible] کدام [illegible] سعادت است
بکدام [illegible] صاحب مثلثات طالع و صاحب مثلثات [illegible] دلیل کند بر اول
[illegible] سعادت و [illegible] ارباب مثلثات [illegible]
[illegible] حکم کن [illegible] اتصال [illegible] سعد [illegible]
[illegible] بنگر [illegible] طالع و برج وسط السماء و برج هفتم و برج چهارم [illegible]
سعد یا نحس یا شعاع سعدان [illegible] سعادت و دولت و اقبال [illegible] طالع
[illegible] و [illegible] برج اول [illegible] دلیل کند [illegible]
و [illegible] دلیل [illegible] برج چهارم از رابعات دلیل کند [illegible]
[illegible] وسط [illegible] اگر [illegible]
[illegible] خانه چهارم و از برج چهارم دلیل کند بر [illegible]
[illegible] که [illegible] طالع [illegible] طالع که
[illegible] کدام برج سعد [illegible] کدام برج است [illegible] سعد [illegible] کدام

انعام نیکو دلالت است و اگر شرفی بنی ان انعام که دلو برج جنوبیست نکو بود و استعداد تامی بود

مثال هر دو حالت و ترکیب هر دو قوی است عکس هر دو جوزاست و سنبله و میزان و عقرب و دلو

و سرطان است و باقی معدل [illegible] حمل و ثور و ثلاثه بدلالت میان یعنی [illegible] راست

عیون [illegible] و ایشان قرب راست [illegible] زانو [illegible] راست [illegible] قدم [illegible]

پای [illegible] فوق الارض [illegible] تحت الارض [illegible]

الارض [illegible] انعام [illegible] تحت الارض [illegible]

فصل در انکه [illegible] اگر طالع [illegible] بدانکه طالع چند دلالت

وی انرا چند باشد [illegible] یا ربع یا ثلث یا نصف یا خمس یا سبع یا ثمن یا تسع [illegible]

[illegible] که [illegible] چندان سال باشد مثال طالع [illegible] درجه [illegible]

[illegible] برج [illegible] باقی [illegible] باشد و اگر خواهی که [illegible] درجه [illegible]

طالع [illegible] که [illegible] بود [illegible] و مصنف این

کتاب گوید بدانکه بدلیل طالع [illegible] است [illegible] درجه دلیل تا

درجه [illegible] باشد بدانکه [illegible] درجه [illegible] چند است

چندان [illegible] برج [illegible] دوازده قسمت [illegible] ببرون [illegible]

[illegible] دوازده قسمت [illegible] ماه [illegible]

[illegible] از درجات [illegible] چند باشد [illegible] یا ربع یا ثلث [illegible]

[illegible] چندان [illegible] دلیل طالع [illegible]

از [illegible] چند درجه [illegible] بدانکه [illegible] چند درجه [illegible]

[illegible] چنانست [illegible] دوازده قسمت [illegible]

ماقبل [illegible] نصف [illegible] بین درجه [illegible] بدانکه دلیل طالع از طالع چند دو درجت

درجات مابین ایشان [illegible] طالع [illegible] مابین درجات [illegible] برج [illegible] چندانی از دو

[illegible] دوازده قسمت [illegible] الخمس [illegible]

[illegible] بیرون [illegible] سال فصل [illegible] و [illegible] الحاصل [illegible]

[illegible] سال [illegible] طالع [illegible] طالع [illegible]

دقایق درجات طالع [illegible] طالع [illegible] دوازده قسمت [illegible]

برج [illegible] بیرون [illegible] دلیل [illegible] دقیقه

[illegible] طالع شمس [illegible] قسمت [illegible] بیرون [illegible]

[illegible] باشد [illegible] فصل [illegible] باشد [illegible]

باشد [illegible] فصل [illegible] باشد [illegible] زاده

[illegible] انتخاب [illegible] قسمت [illegible] برج [illegible]

[illegible] برج [illegible] دقایق شمس [illegible] درجات [illegible] دلیل

قسمت [illegible] بیرون [illegible] درجه [illegible] باشد [illegible]

[illegible] فوق الارض [illegible] روز [illegible] تحت الارض [illegible] بود [illegible]

مابین [illegible] بود [illegible] برج [illegible] بروج [illegible]

میزان باشد [illegible] برج [illegible] روز [illegible] میزان [illegible] برج

بود [illegible] باشد [illegible] برج [illegible] بود [illegible]

و اگر [illegible] طالع [illegible] ساعت [illegible] طالع [illegible] ساعت [illegible] از ان

روز [illegible] همچنین تا [illegible] طالع [illegible] از ان

وجه سیوم [illegible] زاده باشد و اگر [illegible] درجه بود تا دوم زاده باشد از آن برج و اگر [illegible] باشد

سیم زاده باشد از آن برج یا آن برج که صاحب [illegible] کدام کوکب است آنکه کوکب صاحب [illegible] باشد هم

[illegible] است یعنی پیش از آن درجه طالع است [illegible] درجه دیگر [illegible] درجه طالع [illegible]

حصه [illegible] است [illegible] برج طالع

مولود [illegible] باشد [illegible]

اول [illegible] باشد طالع و [illegible] سیم زاده بود

و دیگر [illegible] برج طالع تا درجه طالع [illegible]

[illegible] برج [illegible] طالع [illegible]

که [illegible] برج طالع مولود [illegible]

جمع [illegible] از آن برج که صاحب [illegible]

صاحب [illegible] برج مولود زاده بود [illegible] صاحب برج چهارم [illegible]

زاده باشد وجه دیگر اگر درجه صاحب [illegible] درجات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

درجات صاحب برج [illegible]

باقی [illegible] ضابطه

[illegible] معرفة الحوالة [illegible]

[illegible]

و [illegible] است [illegible] باشد [illegible] کوکب [illegible]

[illegible] کوکب [illegible] سعد [illegible]

[illegible] بود [illegible] باشد [illegible]

[illegible] بود [illegible] خانه خویش [illegible] بود [illegible]

[illegible] بود [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد و اگر طالع [illegible] خانه خویش [illegible] بود [illegible]

و لیکن [illegible] و جای خویش و اگر کوکب [illegible]

خویش [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]

و اگر [illegible] کوکب [illegible]

[illegible] باشد [illegible] بود و اگر [illegible]

[illegible] کوکب [illegible]

[illegible] برج [illegible]

حکم کن [illegible] متصل باشد [illegible] بود

و اگر [illegible] باشد و اگر [illegible] باشد [illegible] بود

[illegible] کوکب [illegible] متصل باشد [illegible]

[illegible] بود و اگر [illegible] باشد [illegible]

[illegible] بود و اگر [illegible] باشد [illegible]

[illegible] طالع [illegible] باشد [illegible]

و اگر [illegible] باشد و اگر [illegible] باشد [illegible]

عطارد و دلیل کی نامه را بر آید که وی دلیل نامه است با اتصال دو اختر نحس جایگاه نیک و بد معاونت
نحوست اولیت نیک نا خوش بیفتد و اگر عطارد مسعود باشد از نامه سخنان نیک باشد خوش و اگر مستقیم
بود سخنان راست بود و نیکو و اگر راجع بود سخنان بود دروغ بود بدان نامه کار نکند و بدان نامه شادی
زیان باشد و اگر به طالع بود بیشتر نیک بود و [illegible] از آن شاد شوند و [illegible] باقی نمایند و اگر قبیح و
مقابله نکرد ناخوش دل باشد و [illegible] باشد اگر پرسند که نامه از کی آمده است [illegible] اگر قریب حال
[illegible] نامه [illegible] باشد و [illegible] باشد و اگر [illegible] باشد نامه [illegible] قضا و [illegible] فقها
و فقها باشد و اگر [illegible] نکرد صاحب [illegible] باشد و اگر با آفتاب نگرد با ملوک و رئیس
باشد و اگر [illegible] نکرد [illegible] و [illegible] باشد و اگر عطارد نگرد با دبیران و منجمان
[illegible] و [illegible] باشد و اگر [illegible] خالی البر باشد نگرد جایگاه برج وی و اگر طالع بود
با اهل [illegible] باشد و اگر [illegible] بود [illegible] باشد و اگر [illegible] ان
واز باشد هم چنین بگوید [illegible] و اگر گویند که از کدام [illegible] این نامه نگرد که
[illegible] از آن کوکب [illegible] چنانکه گفتیم و اگر خالی [illegible] باشد نگرد کدام برج [illegible]
[illegible] از [illegible] کوکب [illegible] اگر پرسند که نامه را ختم کرده اند یا نه نگرد به دلیل [illegible] اگر
یکی از ایشان پیوسته باشد به عطارد بگوی که ختم کرده اند و اگر [illegible] سفر باشد
یا [illegible] بگوی که ختم کرده اند و اگر دلیل متصل باشد به صاحب وسط السماء یا [illegible]
یا [illegible] عطارد [illegible] وسط السماء [illegible] صاحب وسط السماء متصل باشد یا
[illegible] عطارد [illegible] طالع [illegible] بگوی که ختم [illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] بگوی که ختم کرده اند و اگر [illegible] عطارد [illegible] ختم [illegible]
و اگر [illegible] عطارد [illegible] ختم [illegible] از طالع [illegible]

از دلیل

از دلیل شرح دادیم اگر پرسند که نامه از نزد سلطان است یا نه نگرد به عطارد که اگر منصرف باشد از شمس یا صاحب وسط
السماء یا از صاحب [illegible] وسط السماء [illegible] بگوی [illegible] و اگر چنین
باشد [illegible] نامه از سلطان اگر پرسند که این نامه از سلطان است یا نه [illegible] طالع و دلیل [illegible] وسط السماء
دلیل سلطان [illegible] عطارد و دلیل نامه اگر عطارد منصرف باشد از دلیل طالع و متصل [illegible] صاحب وسط
السماء یا شمس [illegible] باشد [illegible] عطارد [illegible] صاحب وسط السماء یا شمس بگوی که [illegible] نامه
سلطان هم چنین اگر [illegible] عطارد به دلیل سلطان [illegible] صاحب وسط السماء [illegible]
عطارد [illegible] طالع منصرف باشد [illegible] وسط السماء [illegible] بگوی که [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible]
اگر پرسند که نامه کی [illegible] نگرد به عطارد اگر [illegible] طالع یا در دلیل [illegible]
است دلیل که [illegible] عطارد منصرف باشد [illegible] طالع [illegible] طالع [illegible] اگر
عطارد را در طالع [illegible] دلیل [illegible] نامه [illegible] و اگر [illegible] عطارد [illegible]
باشد [illegible] طالع [illegible] نامه [illegible] متصل شود و اگر عطارد متصل باشد به دلیل [illegible]
[illegible] نامه [illegible] اتصال [illegible] باشد [illegible]
[illegible] اگر عطارد [illegible] باشد [illegible] طالع نامه [illegible]
اگر [illegible] باشد که گفتیم [illegible] عطارد [illegible] باشد [illegible] طالع [illegible] و
باشد که نامه [illegible] اگر پرسند که نامه [illegible] نگرد با اتصال [illegible] کوکب که
اتصال [illegible] دلیل [illegible] اتصال [illegible] دلیل [illegible] ایام [illegible]
جواب نامه [illegible] اتصال [illegible] مخالفت [illegible] جایگاه [illegible] حکم [illegible]
نیک [illegible] گفتیم اگر پرسند که خبر [illegible] راست یا باطل
نگرد به دلیل طالع [illegible] کوکب [illegible]

و مستقیم الطلوع و قریب از استوا برج ثابت بود

باشد و اگر [illegible] باشد [illegible] باشد که اندر برج ثابت بود و اگر دلیل اندر وتد باشد

و کوکب با قطع متصل باشد [illegible] خبر باشد و لیکن تمام نشود یعنی بعضی راست و بعضی دروغ بود اما اگر

انتقالات دلیل حادث و اتصال با کوکب [illegible] در برج ثابت و برج مستقیم الطلوع [illegible] دلیل خبر

حوادث [illegible] کوکب راجع در برج منقلب [illegible] دلیل خبر دروغ است و اگر [illegible]

اندر دلیل خبر دروغ و بعضی [illegible] حکم بر غالب [illegible] باشد حکم

الخبر [illegible] خانه سیم [illegible] فصل هفتم اندر [illegible]

[illegible] طالع [illegible] قوی تر است [illegible] دلیل متصل شود بکوکبی

که اندر طالع بود یا اندر وسط السماء [illegible] و اگر متصل شود

بکوکبی که اندر هفتم یا اندر چهارم باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible] طالع [illegible]

[illegible] باشد [illegible] باشد و اگر [illegible]

[illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد در وسط السماء [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

باشد [illegible]

باشد [illegible] فصل [illegible]

[illegible]

[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]

باشد [illegible] طالع [illegible]

[illegible] صاحب طالع [illegible]

طالع [illegible] صاحب برج [illegible] وسط السماء باشد [illegible]

[illegible] طالع باشد [illegible]

[illegible] النور و [illegible] باشد [illegible] النور [illegible] باشد [illegible]

[illegible] صاحب برج [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible] برج [illegible]

برج [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible]

باشد [illegible] صاحب برج [illegible] باشد [illegible]

[illegible] صاحب برج [illegible] باشد [illegible] طالع

دلیل [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

تحت الارض بود بعضی گویند بد نباشد و نحس العل الیه باشد دلیل کند بر بالا و بیم جاه و مال بغایت الغد
تا اوّل چون نظر سعدان شود و الرجل از نیک باشد و بعلی الیه باشد نحل با جاه کتفی هم بدیا الله
الی امید رهانی اول اکر نحل مقیم باشد و بعلی نباشد الساقط بود الشقی بود و اثیم و وقوع و اکر
اسمی حال نحل با علل او مسافر باشد تا بالی وی شدت زیاده تا شد و اکر نحل سعدان ناظر باشد از وات
نحال از جایگاه تو و انان غنی بکند کند و اکر بیخ تحت الارض باشد و در تو بی متصل بی از نحق
الارض دلیل کند بر شدت حال و موج و باد و جنگ کارزار و عداوت میان اهل کشتی و تیر انکاه باشد
که عطارد بانی بود و اکر نحس یکی باقی باشد دیگر نحل شمس دلیل تباهی و بیم هلاک بود خطر از آن
نظر تربیع و مقابله باشد و اکر نحس با کره باشد و قبا شتر باشد دلیل الاستقامه بود و اکر نحو نیز
ناظر باشد بهتر و نیکوتر و اکر قوق الارض باشد سعو با شدان سعادت سعدان دلیل الاستقامت و نفقت
باشد حال اسم اکر نحو تحت الشعاع باشد هم الاستقامه بود و نحل دلیل اکر نیک تر نکو نفقت
است و نیز دلیل کار و رنج و صلح و ضعف نیز و ان جایگاه بجای الی و التوقف
خالی و باد بحکم کن و اکر نحس متصل شود بتربیع و ان راجع بود کشتی از نیمه راه باز کرد و دیگر که
قرار کرد کما و مثلثات ان دریا باشد بار کشتی و کوکب راجع دلیل بازگشتن باشد و اکر مقابله
الشمس باشد و اکر نحس باشد و نا او تباهی باشد تربیع الیه دلیل نیز حقوق کشتی باشد بعلی الیه
دلیل الیه باشد و هم وقتی که دلیل با نحل الاشعه و انحلال تنوی باشد دلیل هلاک کرد تباهی
باشد و چون سعدان ناظر باشد ان هلاک بر هند باشد انه قوت کوکب و اکر نحس شعاع افکنده
تباهی و هلاک تحت باشد و اکر اتصال بود و باشد بحسب ان باشد که اتصال تربیع و مقابله
و اکر قران ارسال باشد و ضعف تا بعی ناظر باشد بلعطا و سعادت کی از نحس ناظر باشد دلیل هلاک کند
و اکر نحس کا نیمه برج مقابل طالع ناظر باشد و این هم برج هم چنین باشد یا اثنی و دیگر حال و مقابله



اصل

اصلا انکه کشتی دیگر تحویل کند بکه بعضی در طالع و طبع بی و طبیعت برج متوسط و حد قبیل انها او هم
طبایع بود باید بار هالی کشتی و اکر بهم السعاده اقطعی انعقد و از وجه یا شرم دلیل کند بر بیم و تبرین ارنبا
و اکر دلیل طالع و طبع باشد هم بود و مکر کشتی از نیم و راه باز کرد و الباب الاول الرجل و اوبد
طالع انعقد طالع باشد هم چنین بری بعد که در شهر خویش باشد و طالع خانه خویش و اکر سنتا بعد از نیک ابو
متصل باشد در حال بود بی حاجتی باشد بیم و بی عقود او اکر کوکب در برج متصل است اندر
شرف باشد و حال بود بی حاجت باشد و اکر در خانه خویش باشد بکشان بود و حاجت باشد هم چنین
مثلثه خویش بود و حد خویش و بعضی و تا بی حد باشد هم بر این قیاس نیکویی و اکر او او دلیل انها سعد
بود در حال سفر و بود بر بقعت دست بدیم کند او دلیل طالع کوکب علوی باشد و اکر نحل با شمس
وی بیم در حال بر و حیال باشد که انصال بود یا ناظر و هم چنین حکم کند نظر کوکب طالع
الرجل انعقد طالع انعقد غرفه خوب باشد بری باشد تو و سعید و اکر انعقد مثلثه باشد سعد فتی
انعقد تو و بارایه خلا باشد یا اندر حال تو خویش باشد و اکر انعقد حد خویش باشد اندر حال او
جایگاه خویش باشد سعد و فی خوبی بود و اکر و هو بباشد و اکر در حد باشد سعد و فتی دیر ان جایگاه اوّل
و اکر انعقد طالع در هبوط بود یا در وبال و انعقد بود هم چنین بری باشد سعو و نحس هبوط
انعقد کار های بد و تباه و اکر انعقد دلیل باشد بری مجهول و بی خبر بود و اکر کوکب بی شعاع افکند این جایگاه او را
کوکب و آن سعادت و نحوست ان کوکب حکم کن بر سفر و انعقد طالع المحنه کرد آن و یاد کن و اکر انعقد طالع را
هبوط و وبال انعقد خانه هم و بیم بر صاحب طالع انعقد سفر باشد اند علی یا بود که بیضه بود بریقا
باشد و تمام و انعقد سفر و نظر سعد اورا نیکو تر باشد تباهی شر اید و هم چنین خانه سنو است سائل و هم روز او را
ان ان کا حد با یک دو عدد و بلیه و تباهی پیش آید و هم چنین هر اندر خانه را الکوکب و هم کوکبی
که انعقد هبوط خانه و طالع باشد ان کوکب بحقیقت نحس خانه او بود طالع بود و انعقد طالع و نحس فیحی

وهم كوكبي كه در شرف خداوند طالع باشد اگر كوكب دوست خداوند طالع باشد بوي نظر كند دلالت كند بر نيكوئي
طبع وي و بالا رفتن دولت وي و اگر خداوند طالع دشمن وي باشد و هم كوكبي كه در شرف خداوند طالع باشد بوي
نظر كند دلالت كند بر اسباب بر آيد و اگر خداوند طالع در هبوط يا در وبال باشد يا زايل يا ساقط يا راجع يا محترق
دولت زايل اند اندك باشد و كوكبي كه در نيان بندان باشد و سقط و بيخت و بطالت باشد و اگر در ايها كوكبي
و بد باشد و اگر خداوند طالع اندر شرف كوكبي باشد و اگر كوكبي در هبوط خداوند طالع باشد اين باشد و
النحس باشد ... سلك باشد و شانيه كه حال او بيان ... باشد و اگر خداوند طالع در هبوط
كوكبي باشد كوكب در شرف خداوند طالع بود اندك ... حال بود و دشمن وي باشد هم براين قياس
كند اگر ... احكام كن و نظر سعد ... احكام ... و اگر خداوند طالع اندر طالع باشد و
حال ... طبع باشد و نيكوكار ... باشد و ... گرد ... باشد و دليل كند بر ...
نكبت ... و اگر خداوند طالع متصل شود بكوكبي كه اندر وسط السماء
يا صاحب وسط السماء باشد ... سلطان ... باشد ... بود در دولت
و ... اتصال خداوند طالع ... باشد ... گفتيم و اگر اتصاله
الكوكب باشد كه گفتيم سلطان ... و اگر نظر تثليث باشد ... باشد
با ... و اگر نظر تربيع و مقابله باشد ... و اگر خداوند طالع از طالع بكوكب
ساقط ... باشد و آن كوكب در برج ... و اگر اندر برج ... باشد
... و اگر در برج بادي بود ... و اگر در برج آبي بود ... بود
و اگر ... دلالت ... و اگر ... خداوند ... از علت ... و اگر
... البيت الثاني اگر خداوند طالع اندر ... باشد مال يا
مولود مال ... و اگر خداوند دوم ... خداوند طالع ... مال ...

باشد و اگر نظر عداوت بود تربيع يا مقابله باشد ... اتصال خداوند طالع
... برج ... اتصال صاحب دوم ... صاحب طالع ... كوكب ... باشد و ...
... صاحب طالع ساقط باشد ... كوكب ... بود و ...
و اگر نظر ... و مقبول ... صاحب طالع ... برج صاحب ...
... سعد ... خداوند ... يا ...
... برج ... صاحب طالع ... باشد و اگر اتصال
... مقبول باشد ... تربيع ... از ...
و ... البيت الثالث صاحب طالع ... بر ...
و ... برادران ... باشد يا
... بسيار ... اگر ... برادران ...
... اگر ... برج سعد ... برادران ...
... باشد و اگر ... برادران ... صاحب طالع ...
... باشد ... بود ... خداوند ...
... باشد ... صاحب طالع ... صاحب ...
و ... البيت الرابع صاحب طالع
... چهارم ... بود ...
اگر مقبول باشد ... و اگر نامقبول باشد ...
و ... بود ... و ...
اگر ... باشد ... كوكب ... باشد

اسعد کار و اگر صاحب طالع با آفتاب یا صاحب خانه سعود یا مقبول بود از پدر شادی و نیکویی بیند
باشد و خداوند [illegible] بود بمیزان [illegible] و [illegible] دو نیکان [illegible] پدر [illegible] باشد [illegible]
بود و اگر [illegible] این برج شرفی بود یا با او بود [illegible] سلطان [illegible] او را [illegible] و [illegible] و آزار
نبود از جهت [illegible] خصوص سلطانات **البیت الخامس** خداوند طالع [illegible] دلیل کند که فرزند
[illegible] اعتبار کند [illegible] بسیار [illegible] کند [illegible]
[illegible] بسیار عطا [illegible] و [illegible] نبود [illegible] اگر مقبول
و اگر مقبول نبود از این طبقه [illegible] بیماری [illegible]
ضعیف باشد [illegible] بود [illegible] فرزندان [illegible] باشد [illegible] بود
نبود [illegible] باشد و اگر سعود [illegible] بود [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible] شادی
بود [illegible] و [illegible] باشد [illegible] دیگر
و [illegible] باشد [illegible] بسیار [illegible]
زود [illegible] بود [illegible] و [illegible] واگر [illegible]
باشد [illegible] بسیار بود [illegible] و اگر [illegible] آفتاب بود
و مقبول باشد [illegible] ایشان [illegible] **البیت**
السادس خداوند طالع [illegible] دلیل کند که [illegible] کارهای
[illegible] بود [illegible] بیماری [illegible]
باشد از طعام و شراب و [illegible] و اگر [illegible] بود [illegible]
یا رنج و بیماری و [illegible] بود و اگر [illegible] بود [illegible]

طالع

طالع صاحب [illegible] بود [illegible] برج [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] بود [illegible]
[illegible] باشد [illegible] هفتم صاحب طالع
ناظر باشند [illegible] بود **البیت السابع** خداوند طالع [illegible] سائل [illegible]
[illegible] طالع زنان و خصمان و [illegible] بود [illegible]
[illegible] بود [illegible] خصوصا [illegible] زنان و [illegible]
و خصم [illegible] باشد [illegible] بود [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] مقبول بود [illegible] خوب بود [illegible] زنان و
[illegible] و خصمان [illegible] زنان [illegible] طالع
ناظر [illegible] و اگر [illegible] سلطانان [illegible]
و اگر [illegible] خصم [illegible] **البیت الثامن**
خداوند طالع [illegible] بسیار
و اگر [illegible] طعام و شراب [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] باشد [illegible] خصمان [illegible]
بود و اگر مقبول نبود [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد و اگر [illegible] بیمار [illegible]
[illegible] و طبیب [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] **البیت التاسع** خداوند
طالع [illegible] دلیل کند [illegible] بسیار [illegible]

٤١

و صحبت ۴ — بحث ۳

نیک افتد بیان دین و حسب کردن و کار طالعت و [illegible] احکام [illegible] آنرا بین باشد که [illegible] بود
(غربت، کنند)
و اگر در این خانه نیک حال بود یا نه سفر [illegible] یابد و در غربت نیکی [illegible] بر خیر [illegible] و اگر وبال
(صاحب ۴)
بود یا نحوست افتد و شرف منزلت بود منحوس و اگر برج منقلب بود و [illegible] باشد از [illegible] آسمان بود بیش
(با)
و اگر برج ثابت بود [illegible] باشد [illegible] شود و اگر مشتری و عطارد [illegible] مقبول بود [illegible] سعود [illegible]
ادب بود و آنکه علم خواب [illegible] کوید علم و احکام و اگر آفتاب یا صاحب وسط السما [illegible] باشد
[illegible] سلطان یا مشتری خارجی کرد و اگر آفتاب یا صاحب وسط السما با وی باشد در یک برج از [illegible]
یا مشتری [illegible] برسد و اگر [illegible] و مشتری سعود [illegible] برج که بر [illegible] که بیت خویش نهد و اگر
بر [illegible] و مریخ سعود بود [illegible] کند والله اعلم البیت العاشر خانه دهم طالع است و وسط السما
بود یا صاحب [illegible] بود [illegible] سلطان [illegible] کار سلطان کند و نیکو خلق و نیکو [illegible] و نیکو [illegible]
بود خاصه که آفتاب بود مقبول [illegible] شهری یابد و زیارت و زیادت [illegible] جاه و منزلت و حرمت
و حرمت بر [illegible] و تعظیم و قضاء حاجت [illegible] و اگر برج [illegible] مقبول بود [illegible] باشد [illegible]
[illegible] کشته [illegible] بود [illegible] که این برج [illegible] بود و اگر [illegible]
(پایان، ستوران)
چاره [illegible] سلطان [illegible] صاحب بود و اگر [illegible] مقبول بود مولود [illegible] بود [illegible]
[illegible] کار [illegible] بود و اگر این خانه برج آتشی بود در کار آتش بود چون آهنگر [illegible]
[illegible] و اگر برج خاکی باشد بکار خاک بود [illegible]
[illegible] و اگر برج بادی باشد بکار باد بود چون [illegible] و اگر برج خاکی باشد
بکار خاک بود [illegible] و اگر برج آبی باشد بکار آب بود چون [illegible]
و اگر مشتری و عطارد مقبول بود [illegible] البیت
الحادی عشر چون خانه یازدهم طالع [illegible] بود [illegible]

البیت

بیار بود و [illegible] باشد که [illegible] بود و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] تشریف یابد و [illegible] و [illegible]
[illegible] یابد و اگر مقبول بود [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] باشد [illegible]
مقبول بود [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] البیت الثانی عشر خانه دوازدهم [illegible] طالع [illegible] بود [illegible]
[illegible] بود [illegible] دشمنان بسیار [illegible]
بود و مقبول بود [illegible] دشمنان [illegible] باشد و اگر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] چنان [illegible]
[illegible] باید کرد [illegible]
باشد [illegible] بسیار باشد [illegible] صاحب طالع [illegible] کند و اگر
مقبول [illegible] بود [illegible] صاحب این خانه [illegible]
[illegible] بود [illegible] بود [illegible]
[illegible] بود [illegible] صلاح [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] بود و اگر [illegible]
بود و اگر [illegible] بود [illegible] باید کرد و اگر [illegible] بود
[illegible] باید کرد و اگر [illegible] سلطان بود [illegible]
بود خاصه [illegible] صاحب [illegible] بود [illegible] ابیات احکام طالع بود [illegible] صاحب طالع [illegible]

[illegible]

والله اعلم فصل دوم در معرفت شرطهای اختیارات [illegible] این اصلیست که یاد کرده شد و هر آن معنی اختیارات
جزوی هر کاری که بنیت [illegible] لا بد است که اختیار [illegible] و چنان باید که طالع را اختیار کند طالع را از
پادشاهان [illegible] طالع [illegible] و همچنین صاحب حاجت را وضع
حاجت [illegible] رجوع [illegible] و چنان کن که [illegible] طالع و صاحب حاجت [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] مستقیم الطلوع [illegible]
[illegible] دلیل کواکب [illegible] نگاه دار قبول [illegible] سعود [illegible]
صاحب هشتم [illegible] طالع [illegible] در طالع [illegible]
[illegible] و احتراق نگاه دار و چنان باید که نگاه کنی [illegible]
که موافق باشد [illegible] اختیارات [illegible]
که بگوییم [illegible] کارهای [illegible] یاد کرده
[illegible]
[illegible] ساعت [illegible] فلکی [illegible] کار را
که [illegible] ابتدای کارهای [illegible] روز [illegible]
باشد [illegible] احوال [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] کاری [illegible]
باشد [illegible] کرده [illegible] صاحب [illegible]
باشد [illegible] اول [illegible]
[illegible] کاری [illegible]

واول ماه اول روز نکنی [illegible] و بیست [illegible]
یاد [illegible] ابتدای کاری [illegible] بیست و هفتم و بیست و نهم همچنین
[illegible] روزی [illegible] موافق فصل [illegible] اختیارات [illegible]
[illegible] اختیارات [illegible] ابو [illegible] باشد [illegible]
[illegible] کارها [illegible] اول آنکه کارها
[illegible] دوم آنکه [illegible]
[illegible] سیم آنکه [illegible] باید کرد [illegible]
[illegible] چهارم [illegible] پنجم آنکه [illegible]
[illegible] ششم آنکه زوال [illegible] هفتم [illegible]
[illegible] اول آنکه [illegible] دلیل [illegible]
[illegible] دلیل [illegible]
[illegible] کاری که [illegible] کاری
[illegible] صاحب طالع [illegible] کوکب [illegible]
[illegible] کردن [illegible] ثابت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] باب دوم [illegible] طالع [illegible] طالع [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] ثابت [illegible]
[illegible] طالع همچنین [illegible] باب سیم [illegible]

اثر کوکبی منحوس شود و صاحب طالع بدان کوکب متصل شود و قمر و صاحب طالع از ان کوکب و بعضی از نحوس

باشد یا در شرف یا در حد و مثلثه یا وجه ان کوکب باشد وان وجه برج صحیح کند در برج دیگر

انتقال برج دیگر خانه یا شرف یا مثلثه و بحد یا وجه ان کوکب باشد که از وی منحوس شده

و یا نظیر کند از ان برج اول طالع یا بجانب وی صاحب طالع یا قمر اند وی رجعت باشد

باب ششم ان است که کوکبی که در طبیعت صاحب حاجت است چون افتاب حاجت ملوک

و زهره دلیل زنان و هم چنین دیگر کواکب باقی یا بالخداء و طالع اواند در برج باشد که ان هم در

برج منقلب الطالع یا منقلب القوم یا منقلب الطریقه هر یکی از ان حظوظ یکی باشد چون

این چنین باشد کر یاد کردم از ان نحوس ج بر حالی که کرده نحوس دیگر باز گردد بایدیابد

وی وجه دوم هر کاری که کرده شود ثابت باید که هر که دیگر بازنیاید کردن و این فصل

نیز بابهاست باب اول ان است که صلاح صاحب طالع و قمر و انکوکب که دلیل حاجت است

و بر برجهای ثابت باشد و اوتاد مسعود باشد و هیچ کوکبی متصل شود که از وی دلیل الثانیه

یا برج منقلب باب دوم که دلیلان منحوس باشند از کوکب اند بر برجهای ثابت باشد و سعود

خالی البر کند و از الخر برج باشد باب سیم ان است که دلیلان از حظوظ

یکی یکی ناظر باشند باب چهارم بکی ان کوکبی کار که نحوس کردن که دیگر باز نبایدکردن از چنین

برج و شری باشد یا ساکات که بر باید کند قمر یا صاحب طالع از صاحب هشتم منحوس باشد و از

معدود مسعود بود چنان باید که قمر بعد از ان خالی السیر بود و قمر از صاحب حاجت در طبیعت صاحب

طالع مکن البته مه طبیعت عطارد و باید که برج مستوی الطلوع یا منقلب القوم یا منقلب الطریقه

و اگر این چنین بر این وجه شد بنا باشد قمر یا صاحب طالع از صاحب طالع منحوس که بنا باید کرد یا

صاحب سابع اند خارج از برجهای ثابت که چون یا دکردم اگر این چنین باشد و کتابت و حساب باشد یا از

شامه

شامه برج و شری قمر با صاحب طالع را منحوس کند از عطارد و از صاحب وسط السماء و باید که از خارج

ان برجها باشد و اگر این چنین نحوس باشد قمر یا صاحب طالع و از صاحب هشتم منحوس که صاحب نهم و از برج

باید که اند خارج صاحب طالع و قمر کوکبی و اگر این چنین برجها در سرطان باشد دلیلان صاحب تاج و صاحب

ثالث صاحب خامس و از صاحب مثلثه برج سیم منحوس کند و اگر این چنین تربیع باشد یا از تثلیث و

باب و لفظه بدین باید دلیلان و از تربیع و صاحب طالع از صاحب یا از دهم منحوس کند و اگر این چنین و صحبت

محرب و در نجی باشد دلیلان از تربیع و از صاحب و از دهم منحوس کند و از صاحب هفتم چون نحوس

کردی سابعه که دلیلان طالع او دلیلان صاحب اند برجها منقلب الطالع یا منقلب القوم یا منقلب الطریقه

باشد یا از ان حظها و دلیلان صاحب دولتی چون این چنین کردی انکار کرده شود دیگر بار عود کند کرده

شود هم چنان باید باشد وجه سیم چیزی که کرده شود و خواهی که تباه شود که باز نیاید

دیگر بار کردن و این نیز بابهاست باب اول ان است که دلیلان یعنی صاحب طالع و قمر از اند

برج منقلب کند و خالی السیر باید که بر منحوس از نحسان باب دوم ان است که دلیلان منحوس

باشد از نحسان ساقط اند برج منقلب متصل که از نحسان ساقط اند برج منقلب باب سیم

ان است که دلیلان منحوس باشند از کوکب بر حال رجعت و احتراق و متصل باشد بکواکب

حال راجع محترق باب چهارم ان است که دلیلان در وتد باشد یا از زایل الوتد متصل باشد

بکوکب ساقط و کوکب ساکن اند و فلک مستعرض کند باب پنجم ان است که دلیلان اند خارج

خویش باشد و یا برجها غریب یعنی و بال و هبوط اند بد شان چنان که یاد کردم دلیل تا میت

وجه چهارم از چیزی که تباه شده باشد خواهی که دیگر باره نیکو شود این وجه نیز پنج بابهاست

باب اول که دلیلان منحوس باشند که از کوکب ساقط در برج منقلب متصل شوند بکوکبی که اند

اوتاد و دلیل الثانی و با غد اند برج ثابت باب دوم ان است که دلیلان منحوس باشند از کوکبی که

شاید ... متصل شود ... کوکبی که در جهان ... باشند اندر وتد یا مایلی الوتد باشد باب سیم

آنست که کوکب طالع و کوکب ... برج ... باشند و متصل ... کوکبی که اندر اوتاد یا

مایلی الاوتاد باشد باب چهارم آنست که کوکب که دلیلان متصل با ... باشند ساقط ... [illegible]

اندر اوتاد ... باب پنجم آنست که اندر هبوط باشند یا وبال ... [illegible]

حظوظ خویش ... دلیل کنند ... [illegible] ... باید

وجه پنجم آنست که ... [illegible]

... [illegible] ... باب اول آنست که ... در برج ...

بود باب دوم آنست که طالع ... صاحب طالع ... بود باب سیم آنست

که دلیلان در برج ... بود ... باشند ... بود پنجم

آنچیزی که ... [illegible]

باید که ... [illegible] ... باب اول آنست که ... در برج

منقلب بود باب دوم آنست که طالع و صاحب طالع در برج منقلب بود باب سیم

آنست که دلیل کواکب ... باشند اندر برج منقلب باب چهارم آنست که دلیلان اندر

... [illegible] ... باشد ... بگوید که ...

... [illegible] ... در طالع شهادت ... چنان باید که مقبول ... برج

خالی ... باید که ... کواکب و اگر در ... برج ... بود و چون

برج ... [illegible] ... طالع شهادت ...

طالع ... کار ... باید کردن و اگر ... برج

کوکبی اتصال ... [illegible] ... طالع ... چنانکه

ارتفاع

اندر ... [illegible] ... کوکب سعد ... شود ... متصل شود ... اقی

... [illegible] ... طالع ... کوکب ... چنین که اول ... کدام ... اختیار آن

اختیارات چیزی خریدن ... [illegible] ... چنان باید استقبال

... [illegible] ... ماه ... ماه ... طلوع ... ماه ...

... [illegible] ... وسط السماء ... عطارد ... چنین ... عطارد ... چنین

است ... وسط السماء دلیل ... است و چنان باید که ... عطارد ... باشد ... طالع

... [illegible] ... چنین ... [illegible]

اختیارات چیزی فروختن ... [illegible] ... چنان ... هم

... [illegible] ... خویش ... استقبال و

... [illegible] ... چنان باید که خداوند

طالع در وسط السماء باشد ... طالع ... [illegible] ... چهارم ...

... [illegible] ... طالع ... باید که ماه ... عطارد ... سعد بود

... [illegible] ... اختیارات ... و خریدن

... چنان باید که طالع ... و صاحب طالع سعد و

... [illegible] ... صاحب طالع ... مشتری ...

... صاحب برج ... باشد ... مشتری باشد و چنان باید که ماه ... طالع ... جوزا

... [illegible] ... چنین

... [illegible] ... آفتاب ... ماه ... اختیار ... در

باب ... چنان باید که ماه ... عطارد باشد ... سعد ... طالع

قمر متصل چنان باید که بهیچها موافق باشد ماه با طالع و ان از اول حمل تا جوزا و از هشت درجه
سرطان تا آخر و اول میزان و هفده درجه [illegible] و ماه خفی الارض باید وقت [illegible] استقبال
و مریخ و زحل یا ذنب تحت الشعاع باشد اما ثور و سنبله و عقرب و دلو [illegible] بد است اختیارات
پیک و نامه و رسول و تجارت طالع [illegible] عطارد [illegible] وسط السما [illegible]
اندر [illegible] و ماه متصل عطارد [illegible] طالع [illegible]
و زایل النور و سریع السیر باید و از هیچها [illegible] الطلوع [illegible] اختیارات [illegible]
فصل دوازدهم اندر احکام هفت کوکب در طالع و راس و ذنب احکام زحل در طالع [illegible]
مسعود بود و شرقی بود [illegible] دلیل کند [illegible]
و [illegible] دلیل کند [illegible]
کند و [illegible] شهادتها [illegible] دلیل کند [illegible]
کارها [illegible]
و [illegible] اندر دل [illegible]
و [illegible] داشتن و بیم از [illegible] غالب گشتن اندیشها [illegible]
و [illegible]
[illegible] کردن
کرمان [illegible]
و [illegible]
[illegible] احکام مشتری در طالع مشتری در طالع باشد دلیل کند
[illegible]

حوت

خوف و بیم [illegible] کردن [illegible] و صحبت با علما و فقها و زاهدان [illegible] و اجابت
دعاها [illegible] بخلق [illegible]
دینی [illegible] صالح [illegible]
و [illegible] از [illegible]
[illegible] کردن [illegible]
[illegible] احکام مریخ در طالع چون مریخ در طالع بود دلیل کند بر غالب گشتن [illegible] و
[illegible] و [illegible]
و [illegible] کردن
[illegible]
[illegible] کردن [illegible]
خویش و [illegible] دلیل کند بر [illegible]
[illegible] کردن [illegible] احکام شمس در طالع چون شمس در طالع بود دلیل
کند [illegible] کردن [illegible]
در میان [illegible]
و [illegible] کردن [illegible] و
[illegible] کردن [illegible]
و [illegible] کردن
در امور [illegible] و مقبول بود [illegible]
[illegible] احکام

زهره در طالع چون زهره در طالع بود دلیل کند بر شادی و خرمی و کشایش کارها و جمال [illegible] ده
یافتن و راحت یافتن از غم و نیکو نهادن [illegible] از سبب زنان و خاتونان و [illegible] الا [illegible] دن
رنگ و خوشی و جمع کردن خوشی با مردمان و زیادت [illegible] خواستن و [illegible] کردن مال [illegible]
و خیانت [illegible] آراستن [illegible] و لباس و زینت و طیب دوست داشتن و [illegible] لهو [illegible] عشق
ملیکردن و اگر مقبول و ناظر بود و اگر مقبول نبود شهادت [illegible] در [illegible] و
[illegible] از زنان و خادمان احکام عطارد در طالع اگر عطارد در طالع بود
دلیل کند بر فراخی دل و شادی [illegible] نیکو [illegible] عطارد و
[illegible] و [illegible] کرده و [illegible] علم و ادب [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] روزی و [illegible] اگر مقبول باشد و اگر [illegible]
[illegible] باشد [illegible] شادی [illegible] دل [illegible] دلیل کند بر [illegible]
[illegible] و دروغ [illegible] و [illegible] و از اهل دیوان [illegible]
احکام قمر در طالع چون قمر در طالع بود دلیل کند بر [illegible] و [illegible] و
[illegible] کاری بکاری [illegible] و خبرها [illegible] پیغام [illegible] خواستن [illegible] طلب
حاجتها [illegible] کارها [illegible] تمام [illegible] کاری بکاری [illegible]
[illegible] اگر در طالع [illegible] باشد [illegible] بود [illegible]
و اگر مقبول نبود [illegible] باشد [illegible] و اگر
[illegible]
[illegible] و [illegible]

[illegible]

وقضاة نیکو [illegible] همچنین [illegible] دلیل سعادت و [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] باشد و [illegible] و زیاده و [illegible] و خبرها [illegible]
احکام راس در طالع راس در طالع دلیل کند بر [illegible] و [illegible] صواب و [illegible]
اجابت دعا و [illegible] و [illegible] بزهد و تقوی و معونت از [illegible] شادی
و [illegible] و زیادت [illegible] و زیادت [illegible] از راه دور [illegible]
کرده احکام ذنب در طالع ذنب در طالع دلیل کند بر تباه کردن و خواستن [illegible]
[illegible] نیکو [illegible] مردمان [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] نقصان کارها و از مردمان [illegible] غم و
[illegible] دلیل کند و اگر [illegible] طالع [illegible]
[illegible] احکام سعدان در طالع [illegible] سعدان در طالع باشند و مقبول باشند
دلیل کند بر سعادت و نیکوئی و دوستی و [illegible] و [illegible]
مقبول نبود [illegible] باشد [illegible] و [illegible]
نحسین در طالع کر [illegible] شهادت بود [illegible] مقبول [illegible] باشد [illegible] مقبول [illegible]
شهادت [illegible] و [illegible] که [illegible] کار [illegible]
صاحب طالع چون [illegible] طالع [illegible] باشد دلیل کند [illegible]
کارها [illegible] صواب [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] کاری [illegible]
[illegible] صواب [illegible] احتراق صاحب طالع دلیل کند [illegible] کارها [illegible]
[illegible] صواب [illegible] مردمان و [illegible] [illegible]

طعام و شراب احتیاط باید کردن و از کارهایی که بخوردن و خوار پرهیز باید کردن فی النحوس والاحتراق

در طالع پرهیز باید کردن از معالجت و از حاجت خواستن و راه که جهت باید داشتن و با مردم

خسیس و فرومایه محالست و نحس و تنها باید که صحبت نشاید کردن و خصومت و تشریفات

با هر کسی و ملاهی باید کردن از این همه پرهیز باید کردن و دوری از ملوک و حکام و ملوک کریم نکت...

زیان باشد و الحق ... احکام کواکب در طالع ... البرج الثانی من الطالع و ما فیه من

الدلائل الدالة علی المال و احواله ... اگر خواهند که احوال کسی بیابند و حال روزی و کسب و معاش

دوم ۲ نخست نگاه باید کرد بصاحب طالع و قمر که این هر دو دلیل ... و بخانه دوم و بصاحب برج ... اگر

قوی باشد صاحب طالع و صاحب ... که در برج دوم بود دلیل کند بر یافتن مال بی رنج و تعب

اگر نظر از سعود ... و اگر نظر از تربیع و مقابله بود از نحس ... بعد بسیار رنج و تعب ... الحاج

و منازعت و زشتی و اگر صاحب ... طالع متصل شود بر انواع طالع باشد و مقبول بود ... مال

باشانی و تربیع و تکلف ... و اگر تربیع و مقابله باشد و بیاره

... اگر ... دلیلا ... اتصال ... قبل الزوال

باید ... کوکب ... که کدام کوکب است و صاحب کدام برج است و اندر کدام خانهاست این

مرجای دلالت کند بر یافتن مال و اگر ... باشد در بیت المال باشد دلیل یافتن مال باشد

اگر ... در بیت المال باشد دلیل کند بر ... و اگر ... باشد ...

اندوه حال باشد که ... اتصال ... نیکو ...

باشد طالع ... منزلت و رفعت و اگر ... نیکو ... نیاید ... نیاید ش

و رفعت و جاه و منزلت ... دلیل کند بر یافتن مال اگر ... طالع بود ... خوفی

یابد ... باشد ... و اگر ... باشد ... پدران و برادران و ...

ابیه

باید اگر ... چهارم باشد از قبل پدران و جدان باید و هم چنین تا دوازده خانه و اگر صاحب طالع

دلیل که ... هر یک از کدام جای بالاست و سعادت و نحوست مال از کجا باید و از کجا فایت

شود — قول بطلمیوس — و بطلمیوس گوید باید نگریستن صاحب طالع و قمر ... سهم السعاده ... سهم السعادة

طالع ... سهم السعادة اگر سهم السعادة صاحب طالع با قمر متصل بود و سعود ... باید و

امیدهای نیک بر آید و دولت و اقبال و سعادت ... طالع ... انقضا

زوال افتد و گویند ... سهم السعادة ... شهادت ... و ... اگر ... از

یکی ... باشد ... سهم السعادات ... ۲ خواه دوم

از ... که ... النیرین ... اگر سهم السعادة متصل باشد بشمس و مشتری

و ... باشند ... سهم السعادة

... باشد ... متصل باشد دلیل کند بر بقای دولت و جمع مال ... و میراث

... سهم السعادة مسعود باشند ... متصل باشد

... باشد ... و مال عظیم ... یا از ... و بزرگی

... تجارت ... و اگر ... یا از ... ماکی از این ... و مسعود بود از ... کند ... از فرزندان

... سهم السعادة ... بعد ... و اگر ... نقصان ... از اوتاد

... سهم السعادة ... و اگر ... بسهم السعادة

... سهم السعادة

... سهم السعادة ... تجارت ... سهم السعادة ... و مسعود بود این کس بیشتر ... و ...

... باشد ... کار خویش یافته بود

... دلیل کند بر ... و جاه و منزلت ... که دلیل ...

و فایده بسیار و مال بی ...

٤٨

اکر قمر اشرکه بود با سهم العاده زیان ندارد و سعادت قوی کرد صاحب برج و صاحب سهم و صاحب طالع باشد و اکر
انا و عیال و اول الحاجتین با قسم اکر پرسند حال کدام بود و اما حطا بالزوال الاشرف خاصه بیک بها کما
شمس و مشتری اکر این دو کوکب دلالت سهم العالی اند و نزدیک صاحب سهم العاده باشد یا اندر خانه حال یا
یا با صاحب باشد و مریخ و زحل اند که اندر بیت الکواکب اند و بیاید اندر یا اندر حد آن ست زیرکی زحل و ارقع
اند و مثل ابو محل و مشتری قدر بدان ناسخ یا نیت از وی بر وجه کند کدام یا برج و زحل مجسم مشتری [margin: مشتری]
ساکن بد بود و اکر دلیل بر وی کوکب دو باشد شیر و اکر ازمالی پرسند که امید دارد و
نباشد
پیدا نهم که مال کیست از صاحب هشتم طالع کیرد و دلیل طالع چنانکه صفت کردیم و اکر از مال بر اوردن
که امید دارد نیز باشد که مال کیست از صاحب هشتم آنچه ما جواب کوئی و اکر از مال پدر پرسند از نهم
کوئی و اکر از مال غریب پرسند از هشتم جواب کوئی و اکر از مال اتباع پرسند از هفتم جواب کوئی و اکر
از مال زنان و اتباع ایشان پرسند از هفتم و سوم کوئی و اکر از مال سلطان پرسند از
یاد دهم کوئی و از مال دوستان از یازدهم کوئی و از مال دشمن از دوازدهم کوئی و از مال خود از خانه دوم
کوئی بدین صفت که کفتیم همچنین حکم کن از دلیل مال یا دلیل طالع و یا اتصال و نظرها و لیکن
بر نوعی یاد کردیم تا بر تو آسان کردد **قول ابو معشر** ابو معشر کوید که اکر صاحب سهم العاده صاعد
باشد مر شمال بود دلیل بسیار کند اندر خواسته و دولت و اکر مر طالع بود نشان آن کند که آن مال اکر [margin: اندر]
رشیان
صاعد باشد و مریخ دلیل بسیار کند اندر ایشان و اکر ساعد شمال و صاعد نبود جنوب مثل اوج باشد پس
مال کسب کند اما کمتر و اکر ... اندر ... و همچنین نیک ... مال و اکر ... بعضی
شد
خانه اجتماع برکی و قدر و منزلت ایشان از بعضی و اکر کوکب کند دلیل کند بر سعادت زایل النور و العقد
بود و اکر ... باشد اندر ... اوج ... باشد ... بر دلیل کند و ... انتقال
با اول و دوم ... از ... و سعادت و دولتی پدید آید

والاکم

والانکه کفتیم ها یعبات ... و خوب و ناخوب باشد در برج قعده و نوبه دلیل کند بر ناپی حال و وقت ... روز بیا
بود و ادبار و محنت و هلاکت **قول ماشاءالله** ماشاءالله کوید بنکر اندر حال و صاحب طالع بیت المال
و بیفاد ... چنانکه اندر خواسته ... طالع کفتیم اکر خواهند بیت المال ... طالع اتصال کند کو خواسته
دو بحال که ... اکر کوکبی بیابان ... دلیل بود نقل کند خواسته ... چی ... باشد بیک کند
پس بنکر بدان کوکب که اتصال کند کدام برج است خواسته بر طبع آن برج بود و جهر انتقال بود و اکر در
دهم باشد از ... باشد ... و اکر برج آتشی ... باشد ... همچنین ... خانه را
برج ... و دلیل اتصال بود ... کدام برج است و اکر ... باد
باشد
باشد دو بیند باشد ... و اکر ... روز ... باشد ... بود
و اکر دلیل ... باشد ... و اکر ... باشد ... خواسته ...
و طالع یا صاحب طالع ... اکر ... نیک
کسب و دو بر ... دمت
صاحب حال ... دلیل ... و صاحب ... بود ... انتقاد ...
بدست
روز ... برج ... بجهات ... و اکر برج ... ترکیبان دو حال
... و اکر ... باشد ... و
... و اکر ... باشد ... دو بیت
... و اکر ... بود ... کند ... و اکر ... بیک کو اتصال
... اتصال ... کند ... برج که ...
دولت ... حکم کند ... **قول ابو معشر** ابو معشر کوید بنکر بصاحب ... برج ... اندر
یا ... اتصال ... طالع کدام کوکب بود ... اندر
کدام خانه ... دوم ... که کوکب ... باشد که دلیل

[illegible] داکر خواهد ... طالع خانه ... اتصال ... بنکرد ... بعضی و بعضی ... بکند

و نظر بود ... از آفتاب یا ساعد و ... صاحب طالع ... با متعلقه الطالع

یا متعلقه الثوابت یا متعلقه الطالع ... غایة البعد ... و سعادت ...

صاحب مال

... ناظر باشد ... صاحب سهم السعاده ... باشد ...

طالع ... باشد **فصل دوم در معرفت نقصان کردن**

اگر کسی پرسد که ... نفقه کرده ... [illegible]

اگر ... باشد ... مقبول ... باشد [illegible]

... حساب ... [illegible]

کوکب ساقط ... [illegible]

[illegible]

... سهم السعاده ... [illegible]

... **فصل سیم در معرفت ...** [illegible]

[illegible]

... طالع ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

متباهی

... **فصل چهارم در معرفت**

آنکه چند درهم باقی خواهد بود ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... **قول الحق** ... [illegible]

[illegible]

... **فصل پنجم اندر ... حال ...**

ما شاء الله گوید نیکو باشد از طالع و مستولی عنه و از خانه هفتم و عطارد و قمر دلیل است [illegible] دلیل باشد و
مستولی عنه اتصال تسدیس و تثلیث باشد که میان ایشان دخل و خصومت و سعادت باشد و کوکب اتصال کنند
اما دخل از وی باشد و اگر بنظر عداوت باشد میان ایشان صلح و معتقد باشند که دلیلان نیکی که ناظر
باشد و قمر و کوکبی میان ایشان بود و نقل کند دخل [illegible] یابد و [illegible] که در میان نیند و
تا سعد و کوکبی با ایشان دلیل [illegible] اتصال بود تا دلیل مستولی عنه متصل شود اتصال
عداوت با ایشان دلیل کند [illegible] بین خصم و لیکن [illegible] خصم [illegible] کند که سعادت و نصیب
[illegible] و اگر کوکبی با قابل بجرم دلیل مستولی عنه بود و اتصال [illegible] که [illegible] بسیار [illegible] و
نیکو کند و اگر آن کوکب [illegible] دلیل مستولی عنه بود [illegible] اتصال [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] بود اتصال کند و خصم [illegible] کند و
این سعد نیکو [illegible] و اگر [illegible] اتصال کند [illegible] نیکو پیغام [illegible]
و این دخل [illegible] چنین نیکو [illegible] و اگر [illegible] سعد بود و لیکن [illegible] نیکو [illegible]
و اگر نحس بود و دلیل کند [illegible] و [illegible] نظر تربیع و مقابله و اگر عطارد [illegible]
متصل بود و نحس بود [illegible] بود [illegible] نحس بود و دلیل
کند بخصومت و دخل و سعادت و اگر [illegible] بود و دلیل [illegible] شمس [illegible] و اگر قمر [illegible]
[illegible] باشد [illegible] بود و دلیل [illegible] و اگر عطارد [illegible] دلیل
[illegible] نیکو بود فصل ششم اندر دانستن حال التجارة و بازرگانی اگر [illegible] تجارت [illegible] عطارد و [illegible]
و [illegible] و [illegible] اتصال [illegible] و السعادة
و ضعف و اگر قمر [illegible] بود [illegible] باشد دلیل
کند [illegible] و [illegible] باشد و لیکن [illegible] و اگر [illegible]

که قمر

که قمر [illegible] بعضی [illegible] بود و بعضی [illegible] و [illegible] تر بود و حکم [illegible]
[illegible] باشد که [illegible] بود [illegible] و عطارد و [illegible]
المال در جهت [illegible] و اگر قمر و عطارد متصل [illegible] ایشان [illegible] باشد
که [illegible] باشد [illegible] دلیل کند که زیادت شود و
بسیاری [illegible] و اگر [illegible] گفتیم [illegible] باشد [illegible] سعادت [illegible] و
عطارد [illegible] باشد [illegible] اگر [illegible] باشد که گفتیم از سعادت [illegible] و
فصل هفتم اندر دانستن [illegible] باز و خبر نیکو حال آن اگر [illegible] دلیل [illegible] مستولی
[illegible] طالع و [illegible] هفتم [illegible] گفتیم اگر [illegible] اتصال کند دلیل کند [illegible]
[illegible] از آن کوکب [illegible] و اگر کوکبی میان ایشان نقل [illegible]
[illegible] دلیل کند [illegible] دلیل کند [illegible]
نیکو حال باشد [illegible] و [illegible] طالع در هفتم بود [illegible]
اتصال کند [illegible] و [illegible] هفتم در طالع [illegible] طالع [illegible]
اتصال کند [illegible] و اگر [illegible] در طالع و دلیل کند [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] باشد و لیکن [illegible] اما حال [illegible]
[illegible] و [illegible] دلیل [illegible]
[illegible] و اگر قمر اتصال [illegible]
[illegible] اتصال [illegible]
[illegible] اتصال [illegible]
[illegible] و اگر [illegible]

و مغربی بود هم بر جای خود نشد و اگر در برج [illegible] متصل شود [illegible] بود که نوبت باشد که از [illegible]
باشد و گذشته که خبر [illegible] باشد و دروغ و دیر بود
[illegible] و اگر [illegible] خبر [illegible] راست باشد و اگر مغربی بود [illegible] باشد و اگر [illegible]
دلیل کند بنیکوئی خبر الخبران [illegible] باشد [illegible]
باشد و اگر قمر در برج مستقیم الطلوع باشد یا [illegible] النور و العدد باشد [illegible] و چیزی
که خبر از آن زیادت [illegible] دلیل کند بر نقصان [illegible] و اگر در برج
[illegible] باشد دلیل [illegible] باشد [illegible] نقصان [illegible]
و اگر قمر در برج معوج الطلوع باشد و ناقص النور و العدد باشد و اگر [illegible] حکم بر عکس [illegible]
اگر [illegible] یاد کرده ایم
اندر دانستن الخبران [illegible] یا دروغ [illegible] اگر [illegible] طالع
و قمر [illegible] بود [illegible]
متصل بود [illegible] طالع [illegible]
او [illegible] دانستن در معرفت آنکه اخبار راست بود
و دروغ شود یا نه اگر [illegible] طالع [illegible] فی
وتد [illegible] کوکبی
متصل شود [illegible] طالع
و وسط السماء [illegible] دلیل [illegible]
[illegible] اما اگر [illegible]
[illegible] گفته شود

[illegible]

که الخبران [illegible] که [illegible] الخبران [illegible] گوئی
که اتصال [illegible] و ساعد [illegible] باشد [illegible] و اگر
[illegible] خبر [illegible]
شود [illegible] الخبران [illegible] الخبران [illegible]
متصل [illegible] باشد [illegible] النور [illegible]
العدد [illegible] سعادت
[illegible] اندر احکام [illegible] طالع بود [illegible] کند که
[illegible] مقبول بود [illegible] بود [illegible]
مقبول بود [illegible] باشد [illegible]
[illegible] طالع [illegible]
طالع [illegible] شود [illegible]
[illegible] کند
[illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] و اگر [illegible]
[illegible] طالع [illegible]
[illegible]
[illegible] الطالع [illegible]

[illegible] طالع

[illegible] باشد البيت الثاني اگر خانهٔ دوم

[illegible] طالع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] البيت الثالث

خانهٔ دوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خانهٔ دوم [illegible]

[illegible]

البيت الرابع خانهٔ [illegible] چهارم [illegible]

[illegible] طالع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] البيت الخامس خانهٔ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طالع [illegible]

[illegible]

[illegible] طالع [illegible]

[illegible] البيت السادس خانهٔ [illegible]

[illegible]

[illegible] طالع [illegible]

[illegible]

[illegible] البيت السابع صاحب [illegible]

[illegible]

طالع [illegible]

[illegible]

و لیکن با همه بخشنده باشد اندر یا العاشر لیکن مال وی بدست کسی دیگر افتد و بدست ایشان خورده
شود و ایل یا اسعود بالسنبله معتدیا باشد و تا که خم ... و اگر زحل و مشتری ... سعود بود میراث
یا مالی یا بخزانه او رسد که دیگر با وی ... و اگر صاحب طالع اندر ... بدحل ... نحس
گفتم اگر وی نحس بود ... معاش ... بود حدیث ...
... نحو ... مال ... تا باید ... بدست ... و ایشان ...
ایشان ملک خویش کند البيت الثاني صاحب طالع نگاه کرد ... مال ... بود ... الیه
در غربت بود و ... در غربت بود یا ... باشد ... مذهب که ... العماد
... و ... نحو ... بود یا ... شود ... نگاه بود که
صاحب طالع ... باشد و ... که اندر ... بود ... کشد
... مال ... بود ... و ... البیت ...
و ... بود ... و اگر ... سعود بود ... صاحب طالع بود که پیش
... علم شعر و ... علم ... و ... کردن ... حرص
کاشتن ... بود ... و اگر ... بود ... و شهر ... بود ... و
... بود ... البیت التاسع ... بود ... بود و ...
... سعد ... سلطان ... بود ... بود ... کبار اتبا
سعود بود و ... روز ... بود ... و ... و اگر ...
... که ... بود ... بود و ... بود ...
... البیت الحادی عشر ... باید ...
... سلطان ... سلطان ... بود ... سلطان ...

و صل

و حال ... بود ... بود ... سعود ... بود ... سلطان ... بود
... البیت ... و اگر ... سعود
بود ... روز ... بود ... سعود ... ملح
و ... بود ... و ...
عطا ... عطا دهد البيت الثاني عشر ... بود ... روز ... مالی
دشوار ... معاش ... دشوار ... بود ... بود ...
... بود ... بود ... کند
و حال ... شود ... شود ... کرده ... و سعود ... وی
حیوان منفعت یابد ... این برج که بصورت حیوانست ... دهد
... و حال ... مال وی ... جاکند ... دیر ...
بود صاحب طالع ... بود ... بیند ... بود ... لیکن ...
... خنی ... سلطان ... خانه ... البیت ... سلطان ...
... خانه بیت الاعداء ... خانه ... بیت ... او ...
که بسیار ... شود فصل ... الخیارات ...
... جهان ... باید ... چنان باید که ... الطالع ...
... بود ... جهان ... باید ... شهر
... وقت ... طالع ... بود ... شهر ... شهر ...
... که ... بود اختیار علم ... ٥ چنان باید که ...

روی بد یعنی **مشتری** در بیت المال دلیل کند بزیادت نعمت و مال حلال و توانگری و

فراخی معیشت و یاری یافتن از اعمال علم و نیز در معیشت و کارها خیر و برکت باشد اگر ثابت

کرده کسی که بود و باشد بر حضور او و حال مال و میراث و امانات نهاده بر وی و بیشتر ... معاش

روزی و بهتر بود و نیکوئی یابد از زنان و اگر ناظر با عطارد باشد و اگر شهادت ... مال بسیار کرد ابد و

اگر شهادت نبود آنچه باشد بلا شبهه نیکو بود و ... چنین بود ... نیکوئی کسب

بکند **مریخ** در بیت المال دلیل کند بر فساد مال و ضایع شدن و دشواری ... کسب

معاش و زیان ... هر چند که استوار دارد و مال را ... باید داشتن ... اصلاح

باید بردن و ... و از اهل شر و دزدان ... باید بود و اگر شهادت دارد

مال او از ... حرام و دزدی ... و اگر شهادت نبود ... زیان ... مال

بر اکثر **شمس** در بیت المال دلیل کند بر جمع مال ... و همه ...

... و سلطان ... و قبول ... و اگر ... شمس

زهره دلیل کند بر خوبی و نیکی ... حیث و خوبی | در بیت المال

کسب ... روزی ...

... نیکوئی ...

و مال ... و اگر شهادت نبود مالش ... از جهت زنان ...

... و عاشقی ... بکار ...

بی ... **عطارد** در بیت المال دلیل کند که مالش ... بنقد ... یا از تجارت ...

سعد بود عطارد را ... از ... با سعدی ... ناظر

... طالع ... صاحب ... ملک ...

یا در ... **اختیار ابن ... بیت المال** چنان باید که ماه را و عطارد را و صاحب ... و ...

... در بیت الرجا ...

از ... و اگر عطارد در ... بود و چنان باید که سعدی بود ناظر

بود ... نیکو ... اگر ... شادی ...

... عطارد باشد در بیت الرجا ... صاحب او **و اختیار ...**

... باشد ... و ... شود

... برکت ... باید

پایدار شود ... باید ... احکام و

بین ... باقی ... الاختیارات **فصل دوم در احکام کواکب در بیت المال**

اگر در بیت المال باشد ... بود ... نیز که زحل ...

... مالش ... و کسب ...

... زحل باشد ... نقصان ... دشوار شود ... از ...

باشد ... بالا ...

... ازیشان ... خوبی

... اگر ... باید

... باشد ... و اگر شهادت نبود مالش ... از

کنند و اهل دیوان بود و منفعت بها رسد و بازیا خصم از ایشان برسد و ارکان سلطان منفعت بها رسد و
بعزو بلی اهل دیوان عزیز گردد و دلیل کند بر اختیار کردن با اکرام الوردین و اگر شهادت بود مالش
پراکندن از طبقات عطارد شود **والمشتری** در بیت المال دلیل کند بر آنکه مالش روی بزیادت نهد خاصه
آنگاه که قرین اید النور و السعد بود و اگر ناظر بود مالش بکاهد و بلیهی پدید آید بسبب مش و ... عمل
افتدش و یا ایشان نیکوی باشدش و بازرگان بر ایشان کار خوب و عالم و مال بنیه افزاید کی
و اگر ناظر بود بعد نیکوی یابد و اگر شهادت بود مالش پاک کند که از هر کس **والراس** در بیت المال
دلیل کند بر صلاح و زیادت مال و ظفر یافتن بر کارها و منفعت از روی بیع و ... دهقانی یا پایان
خصومت افتد و یا بای خرد و آنکه ... صاحب مال بود و نیکو ... چند **ذنب** در بیت
المال دلیل کند بر کمی مالی و نکوهی از سبب کسب معاش و بود و از ... مال بیچد و ... بود
افتادن از ایام مال از جهت غرما **فصل یازدهم در احکام صاحب ثانی در رجوع و احتراق و نظر آخرین**
رجعت صاحب دوم دلیل کند بر آنکه بجهت داد و ستد و بیع و شرا و عطا و نفقه بروی بسیار افتد
و مخالف صواب آید باشکو ناکاه شخص بر ایکه بر وی از جماعت فرستادن و از وی کار خوش
صواب تر جهد و تکلیف و ... نیاید که بر وی از جانب مال و طلب حاجت که در آن نارواباشد و
ناحق و بیع خیر باشد طعام و شراب بر وی بیرون و تکالیف **احتراق** صاحب دوم حق باید که دن
از جانب برداشتن مال در بندگان و از درهای ایشان دو باید بود در دادو ستد ایشان و مال
بر کسی امین نباید داشت و امانت و بضاعت و مال نباید فرستاد و بی کسی اعتماد نباید کرد و
بکرم ار که گفتار **نظر نحوس و احتراق در خانه دوم** اثنا عشر دلیل بیم زیان باشد نقصان و بیم باشد
از ندمان و ... زیان و غارت کردن و رسیدن ... بعض از آن کار و ... خواهان
الصنف الرابع الثالث من الطالع و ما یتعلق بها ثالث **فصل اول** در دانستن حال برادران هر گاهی که در خانه سیم

بلغ

باشد و مخصوص باشد دلیل کند بر کمی برادران و ناخوشی دل ایشان و تیزی بد انگاه بود که خداوند سیم
نحس باشد یا محترق و اگر کوکب سعد باشد دلیل کند بر صلاح حال برادران و اگر و بالیکیر
البرج و وحید بر یا باشد و روی کوکب بود و یا سیه باشد و بیگر کر با بابت ستاره خانه سیم
که ایشان نیز دلیل برادران باشد و اینجا شهادت کند که این برادران از یکدیگر باشند و مادرشان
و هر کوکبی که باول برج باشد برادر و بزرگتر باشد و میانه برادران میانه باشد و اخر برج برادر خورد تر
باشد و بباید نگریست که ستارگان این خانه چگونه است هر چه که باشد هم بر ان حکم کن که نیک
بود نیک و اگر بد بود بد نظر ایشان و ... و اینه بابت شهادت است چون مر فرح الشهادت
الاسعاد ... طالع باید و ... الرم فرح در میان باشد ... برادری باشد تحلیل
و بلاد خوش که فرح ... باشد و اگر ... دلیل برادران ... طالع باشد یا در خانه پنجم برادر
خورد تر از اسیلی باشد و اگر صاحب سیم ... کوکب که دلیل برادران است چون خداوند طالع بتربیع یا
مقابله بود دلیل کند که سالها با برادران خصومت و داوری افتد و اگر خداوند طالع با خداوند
سیم هر دو متصل باشند خداوند دوم یا خداوند چهارم یا خداوند چهارم یا خداوند پنجم بتربیع
اند میانه برادران خصومت و رد از جهت مال و اگر تربیع با خداوند دوم بود از جهت مال میل بود
و اگر خداوند چهارم بود از جهت مال برادران بود و اگر با خداوند پنجم بود از جهت مال پدر باشد و هر کوکبی
که دلیل سیم جایگاه است حکم وی نیز همان است که گفتیم خاصه کشتی ها و در خانه چهارم بود دلیل
باشد اما مه و نقد ... باشد **فصل ثانی فی دلالات الرابع** و باشد اسعد ... کوکب که در ... باشد
برج سیم و آنکو کبکه در سیم باشد ... و ... دلیل کند که برادر الثقل ... بود
و اگر ستاره ... از تربیع و مقابله بد ان برج نگرد نیز هم چنان بود که ستاره ... باشد و مقبول
مولود را یا ... برادران ... بود و اگر خداوند برج سیم بود از ستارگان بد دور بود نایکی

تا یکی از این دو سعد بود نیکو بر او اولی بسیار بود و اگر ماه تحت الشعاع بود بر او در اثر اندکی بود و تباه
آن بود که احتراق بود و اگر صاحب هیلاج منحوس بود دلیل فساد بود یا تربیع یا مقابله یکی او را اتصال کند که او را نکو
و بر او قبول نکند بر او دلیل آن باشد او را علتی بود و اگر خداوند طالع هم چنین بود نیکو بود صاحب هیلاج
و اگر نظر اتصال کند بر او دلیل آن او را بیرون نکند و اگر نظر عداوت بود دلیل آن بیماری آن باشد و شفا بود و اگر
باشد با دیگری نیک باشد و اگر ... بد بود در دانستن حال برادران او نیکو یا بد کوید
اگر کسی پرسد که برادر مرا حال چیست نگر به صاحب برج سیم یا صاحب ثالثات برج سیم هر کدام از آنها
قوی تر باشد دلیل برادر است و اگر خداوند ابا دلیل بر برادران اند خانه ششم باشد یا با صاحب ششم ناظر
باشد یا اتصال دلیل کند که برادرش بیمار است و اگر خداوند ششم را هم چنین در سیم بینی برادر بیمار
باشد و اگر در برج ... باشد ... باشد یا بیماری و اگر صاحب هیلاج ... در وقت
الشعاع باشد دلیل کند احتراق ... بیماری ... باشد دلیل کند ...
صاحب ثالثه سیم باشد ... هم چنین باشد هم چنین اگر پرسد از پدر ... چهارم جواب ...
پرسنده ... جواب کوی با تمامی دوازده برج فصل سیم اندر دانستن ...
اگر کسی ... که ناصح است ... یا برادری نیکو بود وسط السماء
اگر سعدی در وسط السما باشد ... و منفعت ... ناصح باشد ...
و اگر ... باشد ... باشد و اگر نحسی
باشد ... در وسط السما ...
مقبول ... کدام برج است و کدام ...
است ... طالع ... باشد و خیر
منفعت بود ... طالع ... هیچ چیزی و منفعتی نیابد

و ناخوش شود

و ناخوش شود ... بود ... باشد ... و ناخوش شود و این
باب ... فصل چهارم در
نیکی یا بدی حال ... باشد صاحب طالع ... باشد ...
... باشد ... باشد ... مقبول ...
... باشد ...
... متصل باشد ... دلیل کند ...
صاحب طالع ... باشد ... مقبول ... صاحب
طالع ... صاحب طالع
قبول کند ... باشد ... صاحب طالع ...
... باشد و اگر صاحب طالع ... باشد ...
باشد ... صاحب طالع ... مقبول باشد ... و اگر صاحب طالع ...
نحس ... باشد ... مقبول ... دلیل کند ... صاحب ...
اسید باشد ... اتصال ... باشد ...
... کواکب ... اتصال ... باشد ... احتراق ...
... باشد و اگر نحس باشد غیر مقبول ... دلیل کند ...
... صاحب ... دلیل کند ... صاحب طالع ... الشعاع
... باشد ... قول محکم چنین کوید که صاحب طالع ...
... الطالع دلیل کند ...
و اگر در برج ثابت باشد ... مستقیم الطالع دلیل کند ...

باشد و اگر در برج مجسد باشد و مستقیم الطلوع جز راست نبود و بعضی دروغ باشد خاصه که سعدان
و نحسان ناظر باشند بوی یا بدلیل آنکه خانه سهم و نظر صاحب این دو برج او قرة الثالث اندر اخبار
و هم چنین سهم الغیب و این دلیلان حکم کن قول ابانیا القشو و ابو معشر گوید که دلیل اخبار راست
قمر است و دو صاحب طالع و صاحب طالع و سهم الاخبار اگر پرسند از خبری نیکو با نظر این
دلیلان کدام دلیل قوی تر است که بر خبر دلالت کند اگر ضعیف باشد از کوکب راجع یا از کوکبی
یا از برج معوج الطلوع باشد یا از برج منقلب یا از یا لیبال ساقط و قوی هم بر این صفت باشد
دلیل کند که این خبر یا ایهم دروغ بود و اگر انصراف از کوکب مستقیم یا از برج مستقیم الطلوع یا
ثابت یا از وتد باشد خبر که بود باشد راست باشد و اگر اتصال دو دلیل بدین صفت باشد و اگر
راست باشد و اگر هم این خبر که بیاید راست و حق بود امّا بدانکه خبر بود و گاه شد از
انصراف نیکو و خبر که خواهد بود اتصال دلیلان نیکو و حکم کن فصل هم در دانستن حال برادران
در دوازده خانه البیت الاول صاحب سهم در طالع بود دلیل کند که مولود او سالی دارد برادران
و کسان بسیار باشد و ایشان بسیار شادی بیند و از اقربا و برادران او را منفعت که باشد
و انگاه دو یعنی زاده باشد بر نوع کافی و دی ویران شود و اگر در طالع بود میان نحسی یا دیگر
و برج هشتم عقیم باشد خواهران و برادران اندک باشند و لیکن اقربا بسیار بود و اگر خبر در
و تد بود و برج عقیم و خواهر و برادر و اقربا اندکی باشند و اگر صاحب سهم اندر طالع باشد
و برادران دوست و نیک خواهان وی باشند و هر امید که بوی دارند بدان امید ایشان را
وا کند و اگر اندر وی نحسی و فاسد باشد از برادران و اقربا بیند البیت الثانی صاحب سهم
اندر دوم بود از برادران منفعت باشد و از ایشان خیر بیند و غم و کش و بمال ایشان بعهد
و با ایشان خصومت کند و لیکن حال برادران ضعیف بود از آنکه این خانه بیت العدا بود راست

البیت الثالث

البیت الثالث اگر سهم بود دلیل کند که مولود را از برادران دو تا او دو تا و منفعت باشد و بدعت و
و صحبت کند و صحت باشد با ایشان طبع و نسا و اگر نحسی او منقطع بود بعد تنها کند
اند سیان ایشان و اگر بعد آن نیکو خصومت اند میان ایشان البیت الرابع صاحب سهم در
چهارم بود دلیل کند که برادران مولود با مال خصومت کنند اندر میراث خانه و بعد از اولی
برادران با وی جای بد و منفعت دار صاحب طالع بر وی مستولی و مستعلی باشد بر برادران ستم کند
و قهر و مال ایشان بستاند و حق ایشان کند اخبار ایشان با ایشان الی نصیب کند و اگر این سهم نحس
طالع مقبول و مستعلی باشد این بر مولود باشد مولود و اخبار خویشتن رفتن بود از خانه که
اندر دو آن بود بود بر نوع کافی وی ویران شود البیت الخامس صاحب سهم بود دلیل کند بر
حال خوبی فرزندان و دوستی ایشان و این برادران خود و از مولود یا سالی باشد یا ایشان را
بجای فرزندان دارد و بود که مولود یا سالی از برادران که کسان دو را فتد و زن کافی حاجت دیگر
کند و باز بوی باز آید خاصه اگر برج خوشحالی بود بر حال وی از خواهر و برادری بد بد آید
و ایشان دوستان دو کیان روزی سند بود و از فرزندی روزی بیند با شد البیت السادس خلاف
سهم بود دلیل کند برادران او را دشمن دارند و در تهمی بیند و اعدای برادران بیند
یا بیماری بیند یا کار ببخل خان یا کار جوانان کند و اگر کوکبی سعد بود بوی ناظر باشد برادران او را
از کار خیر بود بجمله مولود یا سالی از برادران پیروزی و اندکی باشد و بخیل باشد و دشمن او باشد
و سبب او غم خورد خاصه که ضعیف باشد اندر وی دلیل کند بر بیماری و غم برادران سالی او شکی
حال ایشان البیت السابع صاحب سهم در هفتم بود دلیل کند که برادران سالی او دشمن دارند
یا در زنان نبایدیشد یا برادران او بیازی کند یا نکاح افتد که از نکاح بر برادران پیوسته بود
و برادران او دشمن رسید از وی ... زنان کند بر وی دشمن که ... خصوصیا کند

صعداوت افتد اجنبی شوا یا نزد یا بکی یکدیگر خلاف شوند وبعد کدام کدام کونیند که صاحب سیم در دویم یا ثانی
که صاحب خانه زنان اعداوت بیفتد خاصه کنند خاصه که بنظر صاحب طالع بود بعد کدام ونکه صاحب
بود انده غریب بود وبرادران وکسان وی بغربت افتند البیت الثامن صاحب سیم در هشتم دلیل
کند بر مرگی برادران وناخوشی دل ایشان ومحنت کار بود ایشان نیز سایل را یا مولود را مصیبتی
برادران وکسان پیوند بغربت افتند
صاحب سیم در هشتم دلیل کند بر مرگی برادران
وناخوشی دل ایشان ومحنت کار بودن ایشان نیز سایل را یا مولود را مصیبتهای برادران
وکسان پیوند وغمهای ایشان واگر بد حال بود ونیافت بعد غمان خاصه که صاحب هشتم واگر
نیکو بود انده حال بود وصحبت نامحال با ایشان وجنهایشان ما را این بود تا البیت التاسع
صاحب سیم در نهم دلیل کند که برادران سایل یا مولود در غربت باشند وبرادران اندکی باشند وانچه
باشد خداوند ادب وعلم باشند واهل صلاح ونیکو خاصه که مشتری وعطارد ناظر باشند
اندر تاویل وعلم اسمانی سخن گویند البیت العاشر صاحب سیم در دهم دلیل کند بر ضعف حال برادران وهلاک
ایشان وطلب مصالح منازع او شوند وحضور بها بود وشیر وهیبت برکند یکی خروج کنند البیت الحادی عشر
صاحب سیم در یازدهم دلیل کند بر بسیاری برادران ونیکویی رای ایشان وباشد که نیز که بغربت افتند
یا حشمت کار سلطان شوند وپادشاهان باشند صلاح وحالهای وخیر واحوال ایشان بزرگی
ومعروف شوند البیت الثانی عشر صاحب سیم در دوازدهم دلیل کند بر بد دلی وبرادران وکار
سایل وبزرگی جویند بر وی وا دشمن سایل یکدیگر وبعضی شوند صاحب سیم در دوازدهم
دلیل کند بر بد دلی وبرادران در کار سایل وبزرگی جویند بر وی دشمن وجای سلطان اندر هفتم دوم
کند برادران وکسان اندک بیند وبر وی ستم کنند وبال وقت وافت رسد این است احکام خانه
سیم در دوازده خانه فصل ششم در احکام ازین فصل خانه چهارم ازجانب عالی چنان بایید طالع هشتم یاک بود وانچنان

ویا در یال بابلی ومشکل مشتری والنحس نابلی وساعد بابلی که بعد از شمال وزایل حالی وقرینین
زایل النور والعقد وبابلی وخداوند دوم وهشتم یال سابلی از شان وخداوند دوم در دهم یا یازدهم
بابلی که سابات بعد اما باید که طالع اتجاهی باشد که انده وعیبی باشد وبرج ثم وبیل برج دویم اندرا بود
ایمان منزل باشد وبرج ان زمین باشد که انده وعیبی وبیل کند در برج یازدهم طالع ثابتی باشد دلیل
سعادت انجاه وچه کجا حقیقی باشد دلیل بتای جای باشد واندراین باب الفیه ایشان العامات در باب
خانه تمام یاد کنم فصل هفتم در احکام هفتاد که مجموعه ایشان را در سیم دلیل کند بر تدبیر وتحویل کردن
ولکن نتواند ریشی حیله وازار افتند بالخویش وبرادر خواهر بانو لختیار باید بعضا ابان وکتاد وزنان
وخواجه کان تبا بی ملالی خویشان واکر سفر وتحویل کند دیر ماند واکر با ریا نیاکند تام شو ومکر
بیاوانچه اتیات بود بیان الید واکر شهادت بود انچه جهیشان بتا بی خوش اینکه باغی وبعضی
اخیار را معیت نماشود وبیلکنه شوند مشتری در سیم یعنی بیت الاخوه دلیل کند بر خوبی
ونیکویی حال برادران وخویشان وعقلان وراز ایشان نیکو نماینده واکر سفر وتحویل کند نفع یابد
بود خاصه ازخوعلم اموختن وانجه بدان کار بها شود وسفت باید وهیچ شک نیست اجای
بجای تحویل کند ونتواند نیز اجابه بدانها کار مان وبر وکان وبر هیچ کار دهنیر باشد وبعلم اموختن
وکتابت وخطهای نیکو وبسیار بند واکر شهادت نبود هیچ چیز نبود جز اندکی مریخ در سیم
کند بر انیکه دل برادران وتحویل را سفرهای بیابانی بود وکارهای ساخته وبربان شود بود
اتفاق بیان اخبار اکر با سفر با یاری حالی افتند وکره بی اجیالی افتند بار یاید اانان زبهیجی مریخ
بر اکهات اند سفر قطع افتد ونیز از سبب اخبار افتند واکر شهادت بود نیز باشد شمس
در سیم دلیل کند بر نیوستکی وصحبت بالملوک وسیدان اند وعزت والاحترام والرجاحت برکیم اوالاکتیاب
واکر تحویل کند نیکو بود وهر چیز که بجنبر وسفت کند وشود وسفر ایشان را بود از کار ایشان

بکشتن و از خانه بخانه رفتن و یا کسی صحبت نو کند و کار نو آغاز کند و اگر مقبول شهادت بود و یش
عشق خرید بود و ... نابیهر کرفتن شیها حق است و یا فتن صحت از اقربا و از اهل سلطان **زهره**
در دریم دلیل کند بر شادی از اقربا و الفت یافتن با زنان و رسیدن بکام دل و زینت انکشتری و حلی یابد و برای
برادر دل و یکن زنان اقربا مال و ... کند و مفاجا باید و یا ... باید از جانب و میراث
دل کار کند و شادی بیند و عطاها و منفعتها خوش از زنان و کنیزکان و اگر شهادت بود تا
نامقبول بود و مدد مشغولی و غم بیش آید از اقربا **عطارد** در دریم دلیل کند بر انکه صحبت
افتد با سلطان و ... دوستان خواص با حکام و اهل سلطان ... ازین کروه باید و اگر غایبی
باشد ... منفعتها و نیکوئی بیند و دوستان و اقربا حرمت او جویند بعلم و کتابها خواندن راغب
کردند و اندیشها باطل و یا انکه ... مسافر و تحویل و اگر مقبول ... کرد ها
و منفعتها یابند و اگر شهادت نبود غم و زیان رسد **قمر** در دریم سفر در خرج خویش دلیل
بسفرها و تحویل و شادی کردن و الفت با مادر و ... و اهل کتاب و از اقربا شادی بیند
و مالها و ... و اگر کسان خویش و دوستان مهربانی بیند و منفعت سفرها بیش ... ایدش
انده ... بکاری ... اگر اندر شهادت بود غم و مشغولی بیش آید **راس** در دریم
دلیل کند بر انکه ... در ... بکسان خویش ... کند و ... نیکی
کاهش نیکوئی ... که ... کرده با اقربا ... کاری
کند ... مبارک آید ... سفر کردن که ذنب در دریم سفر ... انکه ...
انده و ... سفرها ... دهد و خوب ... خواهای رات بیند و ... وقت
... **ذنب** در دریم دلیل کند بر انکه حال اقربا ... کرده و اقربا
... کنند و بلات کند و ... که ... نفس و ... خانهای ... و

بیادها

بیادها و بحث ... رفتن ... وقت ... و ... ناید ... رفتن ... کند
دیکر ... کویند ... و ... کند ... الی ... کند **فصل هفتم**
در احکام ... و ... **در بعد و ... رجع** ... صاحب ... برای اعتا ... که ...
و هم کار ... بناید ... و ... باید ... و ... باید ... ثانیه
باشد ... و ... نفس ... انکه ... و ... باید ... اقربا
با ... باید **احتراق** ... صاحب ... اند ... شود و دلیل کند بر ... شغلی
... و ... از اقربا ... ارتجاع ... و ... و ... کان و ... و ... و
... نادر ... بیند **احتراق و فساد** ... دلیل کند ... و ... حال
... اقربا و دوستان و ... و ... که ... وقت ... و ... و
... باشد ... و ... و ... و ... باشد و کویند ... الشتا
تو ... باید کردن **البرج الرابع من الطالع** و ... المسائل **فصل اول** در ...
... مسعت ... **ما شاء الله** کوید ... اند ... و
... صاحب ... که دلیل ... صاحب ... که دلیل
... و ... که دلیل ... و ...
... که ... الطالع ... متصل باشد
دلیل کند بر انکه ... تمام ... طالب ... باید و اگر ... باشد و ...
بر ... و اگر ... بود ... و دشواری ... و اگر صاحب ... در طالع باشد
یا صاحب طالع متصل ... باید ... و ... سود ... و
... اتصال ... بود بکند صاحب طالع ... و اگر ... باشد ... صاحب ... نظر

نظر کند یا صاحب چهارم در طالع باشد ولیکن بعد بر بقاء برج وبر آنچه کار ها چنانکه گفتیم واتصال

نبود نیکی بجمع النور ازیشان برزیادت شهادت کرده بر بقاء برج وشرایط آنچه کار ها نیکو کی

که مقبول باشد یا سعود ویا هیچ نحوست و نیکو برج تر والیشان کار تر باشد وهر چه حالی که

نحوست یا غیر مقبول بوده باشد ان بد برج تر و بد نحوست تر و دشوار تر باشد وی اتصال نیز برج

ومقابله ومقارنه که دان دشوار تر و مخالف جهتی کو بود وهر کدام که اتصال بود ت کار ان

کار تر و آسانی کند تا نیز و نحوست شود بی طالع خواهد بود فصل هفتم در صفت ساز و محال آبادان وصاحب راه

واگر نحس در چهارم بود ان سرای و ویران شود و تباه بود واگر صاحب چهارم بود تا بار کرد قبل یابد

یا در هبوط یا در وبال هم و ویران کنده و تباهی و نا بار کان سرای و الی مد بان و وی با

یا حد او نحس چهارم سعید یا در شرف باشد دلیل که بر آبادان و بنا کرد ونیکوی سرای و این

کر یاد کردم در حال سرای بهات اما باید که تا بد با نیز بیت ز ایمن و زمین و صاع و وتد طالع

دلیل که بر بود است وانها کدالد و بر عمارت کند و چهارم دلیل آب و زمین و ضیاعات است و هفتم

دلیل نبات و کیاهها است و بعد دلیل درختان و میوهها و تره ها و علفها است و کیاهی سبیعی

بفلیه و وضیعه است و هر کجا نحس نبود الجبائت و تباهی باشد و اگر نحس در طالع نبود بیانکه

مردان که بر جات وصفی عد باشد واگر راجح باشد از افعال و صفت الیه بر کند و اگر مستقیم

باشد افعال بای دارند و بماند در افعال و صفت الیه بر کند واگر مشرق باشد از افعال و الیمن پاینده

یا جا ماناند بود واگر غربی باشد افعال نیز باشد یا برابر بیشد در طالع الیمن حال باشد

اگر حفظ باشد افعال نیک بود واگر طالع سعد بود آنکه بودان بیان او مانع نحو الیمن کار

و ایمن باشد نیکو کار و اگر راجع باشد افعال باشد وبیرون روند و اگر مستقیم باشد افعال

پایدار باشد و از افعال ز رنده هم چنان که صفت کرده ام تو بکرم هم چنین اگر حفظ اوتاد طالع

طالع

طالع بود وانکه نظر سعد ان و نحسان حکم کرد آنکه گفتیم در وسط السما باشد که مستقیم

باشد درختان نوعی باشد وبیار باشد واگر راجع باشد بیار بود وباشد ولیکن

کز باشد هیچ جای باشد که اغاز فروحق کند و افعال خوش ترکند و بیرون برند

واگر نحس در وسط السما باشد درختان ان ای باشد و الجمله باشد ضعیف تر باشد واگر

راجع باشد ان درختان بهر کند و بار آورد و اگر در وسط السما خالی باشد از خدا و ند وسط السما

بنگر تا حکم از کوکب درد که گفتیم تا از صاحب وسط السما بجای خویش نظر کند یا متصل

باشد وبود درختان باشد واگر خبر باشد درختان باشد واگر صاحب وسط السما

با آن کوکب که در وی باشد شرف باشد درختان نو نشانده باشد واگر غربی باشد

درختان پیر باشد و کهن وانده درختان پیشیان باشد واگر شرقی و مستقیم باشد تا

درختان افعال باشد وپای دار باشد واگر راجع باشد درختان از افعال بکنند و بیرون کنند تا

هم باشد نحوان هفتم نیز هم برین صفت حکم کن که گفتیم و اگر صاحب وسط السما نظر کند

و بعد او نحس هفتم بهفتم بدانکه افعال درختان و نبات هیچ باشد و زمین خالی باشد واما

جوهر زمین از چهارم بدید آید اما مثلثات خاک دلیل اکواه باشد و مثلثات تو ر

دلیل زمینها چون کشت زار باشد و مثلثات جوزا دلیل است بر خانه و نشیبها وهامون و

کوهها و مثلثات سرطان دلیلات بر غو و رزیدن و مانها والیکر وها و کیاه خوار شان

و لیوای الات و جمعه زمین از چهارم بنگر که کدام برج باشد از ان جوهر باشد وصاحب

وکدام برج باشد از نحس ادی یا دنی واگر جای کوه و دره باشد مثلثه آتش دلیل جایها

باشد سنگناک یا زمین سخت یا سنگ باشد واگر برج چهارم در حد سعد باشد از

زمین هموار باشد وهموار بعی بحر و طالون وهمچنین از بعی باشد یا از باد و اثر برج اگر

61

زیان باشد از هر نوع چون ریان و خیال الخیال و خنکی و آب روان و هر نوع چیزی باشد اندر وی و اگر
برج ثابت باشد زمین سخت و افق و نیک باشد و هموار و هوا بلند بود و هم بدین صفت برج کج
حال شعی
فصل نهم اندر صفت خانها که نیک و بدی و میانه کجا بود اگر پرسند که صفت خانه چگونه باشد طالع نگه
خانه چهارم دلیل خانه است و صاحب چهارم با آن کوکبی که اندر وی است دلیل نیکی و بدی خانه گر نحس
و بعید و بیابانی و ناسازگار که چنانچه صفت کردیم و طالع و هفتم خانه و موضع قمر دلیل در خانه است
و موضع شمس دلیل سلطنت و کدخدایی و میان سرای و طالع خانه است جایگاه و هو دلیل خانه
است جایگاه و هو دلیل چهارم خانه است جایگاه شرف و شادی و زنان و بیاض و طرب و جایگاه
عطارد دلیل علم و کتب جایگاه کتابخانه و دوم خانه و جایگاه زحل دلیل خانه و کنیف و جای تاریک
که ملک است و جایگاه مشتری دلیل عبادتگاه و جایگاه علم و نیکی و ستانات و جایگاه مریخ و تنور و مطبخ
جای و دلیل آنست خانه و ستور و آتش و آنها و جایگاه خرمن ... است و جایگاه زهره دلیل کند بر
جایگاه زحل و هوا و کنج جایگاه ستوران و جایگاه که خوشی باشد باغ و بستان و نیکو و دیگر
بدانها نزدیکست و آنجایگاهی که بیابان ناحیت باشد از شرق و مغرب و جنوب و شمال و هر یکی
بنگر اتصال او با طرف و تعیین کن که با خویشی با اتصال و انظار کجا و کجا حکم کن و بنگر که اگر
بکاسته جای شکسته کند نشیمه و دلیل است خانه است و بجای آنکه مال و دلیل خانه است و
بجای مانده ماه دلیل خانه است بنیه و ملک جنوبی وسط السماء دلیل بر عقار است و بنیه
تلک تحت الارض چون خانه است و اگر ماه اندر برج منقلب باشد در خانه خوش باشد بر پا و
اگر اندر برج ثابت باشد خانه نو باشد و بر قاعده محکم باشد و اگر اندر برج ذو جسدین باشد
خانه دو بهره باشد یا در طبقه باشد که خانه باشد دیگر و با این خانه را ایمن کند دو دیگر
باشد و اگر اندر برج آتشی باشد در خانه جایگاه آتش باشد و جای ستور و اگر اندر برج آبی

بلند

باشد الیجی و با برج خوش باشد و اگر ماه اندر برج خاکی باشد افتاده و خانه کشت و اجل
تو ماه باشد و اگر اندر برج بادی باشد بر در خانه باشد یا درخت و دیگر بنگر کدام کوکب اندر
آن کوکب اینکوکب صالح و نحس و بلند کجا و اگر قمر یا سعود باشد در خانه نیک باشد یا
باشد یا پیر یا جوان باشد و اگر نحس یا طالع باشد در خانه با ... باشد و اگر بود
خانه شکسته و کم و بستان باشد و اگر برج ثابت باشد در خانه سوخته باشد با الحق بنیاد
که برج نظر دارد و اگر نحس بر طالع باشد بر و خانه برج باشد دلیل است که سد و شکسته
باشد و اگر نحس بر طالع باشد بر دو خانه کهنه باشد و بیابان و اگر نحس ثالث با ماه زنان و اگر
با طالع باشد بر در خانه ما ملک باشد و با هیئت باشد و بیماری اندر صاحب طالع نیز باشد
باشد با برج ذو جسدین باشد یا جنوب باشد یا آفاقی باشد و اگر اندر برج قمر باشد
و بسیار وقت باشد که شهادت بر در خانه طالع باشد یا انکار باشد که بقوت نیکی کوکب ماه
قوی تر با طالع حکم کن از اتفاق صالح ان باشد که صاحبش قوی باشد و به حد طالع ناظر
باشد یا با طالع سعدی باشد یا قمر بطالع ناظر باشد و اگر قمر از اقتلاب شرقی باشد
در خانه نو باشد و اگر غربی باشد کهن باشد و هم چنین اگر ستاره شرقی و غربی نظر
کند و اگر قمر در شرف باشد در خانه یا اثر و نیکو خوش باشد و اگر اندر هبوط باشد در
خانه که سایه و شکسته باشد و اگر بر در خانه مغاک و یا کنیف باشد و بنگر اندر برج
تا در جنب خانه هفتم چهارم چه مقدار بعید است از دلیل و ساعت کاست از برج طالع هر
درجه یکی و اعتبار کن یا از صاحب طالع تا درجه رابع یا از صاحب طالع تا طالع
هر کدام شهادت قوی تر است از وی کوی و هر ستاره که اندر میان باشد هر
برجی دلیل کند بر چیزی که چون ماه برج و چون هر کوکبی دلیل کند وسط السماء

دلالت ... خانه اگر مشتری یا زهره اندر ... باشد اندر ... خانه و بوستان باشد
خرم و نیکو و اگر زحل باشد چاه باشد یا ... و اگر مریخ باشد ... آتش باشد یا ... چون
ریختن و اگر شمس باشد آتشکده ... و اگر عطارد باشد اندر میان سرای ... باشد یا ... چون
یا کبوتر خانه و اگر قمر اندر وسط السما باشد اندر میان ... باشد ... آسیا ... یا
چیزی ماننده آن و اگر ذنب باشد ... باشد ... و اگر ... باشد ...
عبادت ... طالع شهادت ... وی
دلالت ... خانه ... باشد ... اگر ... برج شرقی باشد ...
اندر برج شمالی باشد بسوی شمال ... و اگر غربی باشد بسوی مغرب و اگر جنوبی باشد بسوی
جنوب ... باشد ... کواکب ... خانه ... و اگر
اندر برج ... باشد در خانه ... و اگر ... باشد در خانه ...
... باشد در خانه ... باشد ... و اگر ... باشد ... باشد ... خانه
... باشد و اگر زحل ناظر باشد ... باشد و اگر مریخ ناظر باشد سوخته باشد و اگر ...
در خانه ... باشد و لیکن اگر ... دلیل ... اید و اگر اتصال ... باب
... دلیل کند ... باشد ... و اتصال ... دلیل کند ... اگر
... خانه [illegible] ... خانه ... نیکو
و خرم باشد ... باشد یا ... باشد و اگر ... باشد
خانه ... باشد ... اندر ... باشد ... باشد خانه ...
... باشد ... و اگر عطارد باشد خانه ...
... باشد و اگر ... باشد ... باشد ... خانه ... باشد ...

مشتری

باشد ... خانه ... باشد ... و اگر ... اندر ... انعام ...
... و اگر ... اندر برج ... باشد ... باشد
اگر ... برج ثابت باشد ... باشد و اگر ... منقلب باشد ... خانه
... کوی ... آخر ان کوی ... جایگاه
... و اگر ... اول باشد ... خانه اول کوی باشد و اگر
... باشد خانه ... کوی باشد و اگر ... سیم باشد خانه ... باشد چون
مشرق ... مغرب ... فصل چهارم اندر ... شمع
[illegible] ... خانه ... باشد ...
... تحویل کند ... طالع ... باشد و ...
... خانه ... طالع ... در ...
... خانه تحویل کند ... خانه ... کجا ...
... خانه ... باشد که ... خانه ...
... باشد ... طالع ... تحول
... باشد و ... خانه ... و اصل ...
... طالع سعد ... نیکو ... وسط السما ...
... خانه ... باشد و اگر ... وسط السما ... باشد ...
... باشد ... چهار ...
خانه ... باشد ... باشد ... نیکو ...
... باشد ... باشد ...

اما دانی اقبال باشد اندر کفیها و کمتر خانها باشد و اگر اندر زایل باشد از طالع باشد اندر ثلث دارو یکی
و چنین خانها یا باشد که خانه اندر باشد و هبوط خانه است و صفت خانه ها که گفتیم بکار
آید خاصه اندر باب خریدن خانها و اندر باب کشتن و کرانیه اندر باب [illegible] کجا باشد یا
خانه [illegible] است هم از این باب دانسته شود والله اعلم فصل دهم اندر [illegible] اگر پرسد که
خانه [illegible] اگر پرسد بهای این خانه یا آب و زمین و ضیعت و بوستان چند درم است یا
چند درم خریده شود نگر بصاحب وسط السماء یا بکوکبی که اندر وی باشد هر کدام که قوی‌تر
باشد شهادت داشته باشد و دلیل است نگر که سال صغری وی چندست با [illegible] سال
[illegible] با [illegible] بهاست [illegible] زیادت کند [illegible] نقصان کند [illegible]
چون ناظر باشد [illegible] چنانکه اندر باب چنین باشد و باب [illegible] ماند برج [illegible] یا کم کردن
تا [illegible] و اگر چنان باشد که صاحب وسط السماء [illegible] دلیل کن فصل [illegible]
در [illegible] کار [illegible] منفعت [illegible] اگر پرسد که این [illegible] بود [illegible] ملک
من است [illegible] منفعت و خیر [illegible] بود یا باشد نگر [illegible] دلیل [illegible] دلیل
سایل [illegible] و اگر میان ایشان اتصال مودت بود قبول
بود و منفعت [illegible] بود و سعادت و اگر اتصال عداوت بود قبول بود منفعت [illegible] و لکن
[illegible] و اگر نظر مودت باشد و قبول نبود کار با [illegible] بود و لیکن منفعت [illegible]
باشد و اگر نظر عداوت بود و قبول نبود خیری و منفعت نباشد نگر [illegible] العاده [illegible]
اگر سعد بود و مقبول بطالع ناظر بود منفعت [illegible] باشد
[illegible] اگر پرسد که بکدام وقت [illegible] نگر [illegible] اتصال
دلیلان و آخر میان ایشان قبول بود که [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] دلیل ایشان [illegible] چندان [illegible] سال [illegible]
و تمام [illegible] فصل [illegible] اگر [illegible] دلیل [illegible]
تا [illegible] اجاره [illegible] اجاره [illegible] از طالع و صاحبش [illegible] اجاره
[illegible] از طالع و صاحبش و اگر [illegible] اجاره [illegible] باشد طالع [illegible] اجاره
[illegible] وسط السماء و صاحبش [illegible] عاقبت کار [illegible]
[illegible] این دلیل [illegible] اتصال [illegible] خانه [illegible] دلیل [illegible]
اتصال مودت [illegible] و اگر صاحب طالع سعد باشد یا
کوکب اندر طالع باشد سعد [illegible] و نیکو [illegible] و اگر نحس [illegible]
و خاین [illegible] باشد و همچنین [illegible] از صاحب [illegible] اگر نحس [illegible] وسط
السماء بود یا صاحب [illegible] بود یا [illegible] تباهی [illegible] و اگر
سعد باشد دلیل خیر و سعادت و نیکویی باشد و همچنین حکم کن اگر صاحب [illegible] عاقبت کار
با اتصال [illegible] طالع [illegible] کوکب [illegible]
دلیل [illegible] صاحب برج [illegible] عاقبت
و [illegible] سعادت [illegible] هر کدام سعد بود دلیل [illegible] خیر و منفعت [illegible]
هر کدام نحس باشد تباهی [illegible] و اگر صاحب برج [illegible]
[illegible] از ایشان [illegible] طالع ناظر [illegible] دلیل [illegible] اگر
[illegible] باشد مقبول [illegible] دلیل خیر [illegible] باشد و اگر [illegible] دلیل تباهی
باشد فصل [illegible] اگر [illegible]
[illegible] طالع [illegible]

کدام دلیل چگونه است از اتصال خود چیست شود یا از اتصال کسی یا از اتصال پدر یا از فرزند یا از اتصال سلطان
هر کدام که برسد از خانه دوم اقبال بکند یا اتصال باد و برسد از چهارم بکند اتصال پدر و برسد از پنجم
بکند اتصال فرزند و برسد از ششم بکند اتصال بنده و برسد از هفتم بکند بدین قیاس هر کدام که سؤال
سائل است بکند و هر دو برج و صاحبش وی دلیلست بر آن دفینه اگر دلیل اندر اوتاد و طالع باشد
یا از اوتاد صاحب طالع مال بعد فوق اندر خانه باشد از اوتاد طالع باشد یا اندر برج صاحب طالع
دفینه اندر خانه خویش باشد معلوم و یقین که اگر اندر وسط السماء باشد از طالع یا از صاحب طالع
اندر خانه پدر آن وجدان باشد یا اندر خانه بنگر که صاحب طالع را یا قمر را به دلیل اتصال چگونه است
و میان ایشان از اتصال قبول و مودت است یا عداوت و غیر مقبول از آنجا حکم کن بر یافتن و بر
نایافتن باسانی باید بدشواری چنانکه اندر بابهای دیگر یاد کردیم جمیع النوع و نقل بکن
و از بهر حکم کن اندر دانستن آنکه دفینه هست یا نه بنگر به صاحب طالع اگر در اوتاد باشد یا سعدها
در عقد بود دلیل آنجا دفینه بود از قول اولیل ماشاء الله یا بنگر که به خانه هفتم اگر اندر وی سعدی
با قمر است و اگر نحس باشد دفینه بوده و دیگر گفته باشند اگر سائل از نحو قابل پرسد و
نحس در هفتم بود دلیل آن بود که [illegible] و اگر در هفتم نحو کوکب باشد صاحب هفتم دلیل
است بر آن دفینه اما بدانکه طالع و صاحبش دلیل سائلست و چهارم و صاحبش دلیل
جای دفینه است و هفتم و صاحبش آن دلیل یا جوهر دفینه است خاصه که یکی بعینه منسوب
باشد چنانکه باید تر یاد کردیم اما هر دقیقی که بدانی که اصل آن چیست از هفتم بنگر به صاحب
طالع و صاحب [illegible] به صاحب هفتم و آن کوکب که اندر هفتم یا اندر طالع بود هر کدام شهادت بیشتر
بود قوی تر وی دلیلات خاصه و دلیل دفینه آن کوکب است که ضمیر دفینه از وی [illegible] شود و دیگر
سخن نیک درستانست کن و دلالت او تفحص کن که هر کوکبی دلالت را شاید [illegible] رابع شهادة

داع

طالع و ناظر او بود وی دلیلست بر عین و الاثنین و دلیلان که گفتیم اندر بابی و ستر آنکه چون بود آن
پس کوکب عارض آن اندر هفتم و دلیلات او منسوب باشد یا صاحب برج یا آن کوکبی که دلیلست و کار دلیل
شمس و اندر خانه خویش یا در شرف خویش باشد دفینه زر بود یا کوکب مریخ نابسند و کار آن باید و کر
چیز چیزی بر جهان بود و آنچه بر برج و دلو و آتش بود و اگر قمر دلیل بود و اندر برج شرف یا خانه خویش
بود سیم بود یا چیزی بود سپید آنچه غیر که وی لطف باشد و اگر زحل باشد چیزی [illegible]
به [illegible] و اگر دلیل مریخ بود و اندر برج آتش خویش برج بود یا مس یا آنکه [illegible]
اگر به جایی دیگر باشد آهن [illegible] و اگر دلیل مشتری باشد در برج شرف خویش بود چیزی باشد
سیاه مال [illegible] و اگر مشتری بود و اندر برج و شرف خویش چیزی باشد
چون سیم یا جامه سپید [illegible] یاقوت سپید و مانند وی و اگر زهره بود و اندر خانه و شرف
خویش باشد دلیل [illegible] باشد یا [illegible] از دریا بیرون آید و مانند وی و اگر عطارد
بود و اندر خانه و شرف خویش بود دیباج بود یا کتب [illegible] یا اقلام و آنچه بدین ماند
و اگر آنکه گفتیم جز اندر برج یا شرف خویش باشد [illegible] یا کوکب که [illegible] از برج
[illegible] دلیل [illegible]
با عطارد [illegible] دلیل باشد [illegible]
و هم چنین [illegible] باشد [illegible]
و اگر [illegible] فصل اندر دانستن آنکه بر دفینه ظفر یابد یا نه و اگر خواهی که بدانی
که بر دفینه ظفر باشد یا نه [illegible] بنگر به دلیل دفینه [illegible] کوکب سعد عارض آن
و [illegible] از هفتم و طالع نظر [illegible] که نظر مودت باشد و اگر نظر عداوت
به دشواری [illegible] و مشقت و تعب باشد و اگر نظر مودت باشد [illegible] رنج [illegible] و مشقت [illegible]

والخبیث الیه رود و اگر شمس و قمر بعد از جمله طالع ناظر باشد یا یکی از ایشان در طالع باشد امید
اولیا فتن باشد بنوعی و اگر ساقط باشد بعجز و رنج و تعب حاصل یافتن از قول حکما چنین
گویند نیک سهم السعادة و صاحبش اگر طالع ناظر باشد یا شمس و قمر یا صاحب طالع دلیل کند
بر یافتن و اگر ساقط بود و صاحبش از نیرین خاصه قمر از سهم السعادة و صاحبش ساقط بود از نظر
طالع و صاحبش دلیل کند بر دشواری یافتن و تعویق افتد که بدان رسد فصل هم اندر یافتن
جایگاه و موضع دفین گنجهاست اگر خواهی که بدانی که موضع دفین کجاست بنگر دلیل دفین را
که اندر کدام برج است و اندر کدام ربع است از فلک و کدام ناحیت است از خانها موضع
اگر در ربع شرقی باشد اندر شرقی و الغابی بود و اگر ربع دویم بود در ناحیت جنوب بود
اگر در ربع چهارم بود اندر شمال بود و از برج نیز دلیل کن یا از اوتاد یا از آنکه بدلیل جهت
غالب تر باشد حکم بر وی کن و اگر دلیل اندر برج ثابت بود اندر زمین بود و اگر در برج ذو جسدین
بود اندر دیوار بود و اگر در برج منقلب بود در سقف خانها باشد چون معلوم کند در کدام ناحیت
است و بکدام جای است انجای را سه قسمت کن مقدم و میانه و موخر و بنگر دلیل در برج که هست
چند درجه گذشته است و بکدام درجه است اگر در درجه اول بود اندر قسمت اول و اگر اندر درجه
دوم بود اندر قسم دوم بود و اگر اندر درجه سیوم بود اندر قسمت آخر بود و همچنین قیاس کن
اندر درجها بدان درجه که بود از آن قسمت بود بدان جایگاه قول حکما . اولیا باشد الله گویند
بنگر بدلیل دفین و صاحب ساعت اگر اندر طالع باشد دفین یا اندر جای باشد که ساکن
است یا الله شرقی انجای باشد که کان دفین است و اگر صاحب ساعت تحت الارض باشد زیر اثناء
الله صاحب ساعت الله و هم بجد و الت بدو ... از صاحب ساعت هم از دلیل دفین عن
کو بدو این از طریق صواب دور نیست اگر دلیل اندر وسط السما بود اندر جای ... یا اندر

ناحیت

ناحیت جنوب و اگر اندر مغرب بود هم چنین بالجمله از اوتاد فلک و اگر دلیل عطارد باشد و اندر طالع
بود دفین در زمین بود و اگر زهره باشد زیر ... بود و اگر مشتری بود اندر ... بود اندر ... گاه
زحل باشد اندر جایگاه تاریک که ... باشد و اگر شمس بود جایگاه بزرگ ... یا مرتفع بود و اگر
قمر بود اندر ... خانه بود با جایگاه زنان و اگر مریخ باشد اندر ... باشد اندر ...
آتش و اگر ... اندر طالع بود اندر جایگاه باشد ... و اگر ذنب باشد اگر بود جایگاه
تاریک باشد ... از جمله طالع و صاحب ... مشرق و مغرب ...
... بیکان ... بدان ... از ثلثات ...
باشد و اگر ثلثات ... باشد ... و اگر ثلثات ... جنوبی باشد و اگر ثلثات
... شمال باشد جنوبی ... بکدام جهت ... از این ربع ... چهار قسمت کن ... قسمی برج
... بدانکه ... مشرق و مغرب و جنوب و شمال ... برج ... افتاده است
اندر کدام برج است ... درجات ... بدان ... موضع ... برج ...
برجی ... درجه ... برج و دلیل باشد ... کجاست ... مشرقی
و مغربی و شمالی و جنوبی ... ربع ... چهار قسمت کن ... بنگر که دلیل اندر کدام درجات ان
درجات ... درجه ... برجی ... بنگر که بکدام جهت ...
ربع ... چهار قسمت کن ... بنگر ... برج ... کدام کوکب است ... کوکب ...
باشد ... درجه برجی ... دفین باشد **مثال**
طالع ... درجات ... درجه ...
برجی ... دفین ... جنوب ... برج ... عطارد بود ... درجه
درجه بود و ... درجه ... درجه ... باقی ...

صمیکم معنی بجانب جنوبیست و بیان آنکه ایشم دلیل بعین الهیلاج خداوند برج قرار گرفتم یعنی
داشته بود بیست درجه و هفتم نیم درجه اسد فنکدیم و هفت نیم سنبله جانب بیرون جنوبی
بناحیت مغرب و از اکلیل الله انه درجات زهره باید که تن همچنین ماه جانب برج اخترا
برج را باید که تن که دلیل الهیلاج الفرد باشد چنانکه یاد کرده ایم ابومعشر گوید چون
دانستی که الهیلاج و تعیر آن است الهیلاج که یکی دایره مکتوب سیصد و شصت جزء کن و هر درجه برجی
نشان و خط مشرق و خط مغرب و خط جنوب و خط شمال پدید کن آنگه دلیل دفین بجانب و در
کدام برج است و از کدام درجه بطول و عرض و خط فلک آن از آن درجه نام کن دایره دفین
از آن خط باشد و بدان آنکه شد بانک دلیل الهیلاج است باید در تقویم وی از نقد بایم
مقدار عاملی که بود ساعات از هر سی و ثلاث و ربع و نصف ثم بر این نقد اجزای مرکز دایره نهاده به
دلیل بر الهیلاج الفرد دفین باشد قول یعقوب بن اسحق الکندی یعقوب بن اسحق کندی
گوید اگر خواهی که بدانی که اندر الجمان بیری که گنج هست یا نه طالع ببین و اوتاد است اگر
در طالع یا در اوتاد سعد یا هیلاج [illegible] ان دفین باشد اما [illegible] سعد ما
ضعف وی و اگر آن سعد منحوس باشد بخش بیرون دفین باطل شود باشد یا برگرفته شد باشد یا
بعضی از وی مانده باشد و اگر سعد مسعود باشد [illegible] باشد و اگر منحوس باشد [illegible] چنین
باشد و اگر اصلا سعدی نبینی در طالع یا در اوتاد منحوس [illegible] بود بیرون بود اگر خواهی
که بدانی که آن دفین از چه یا بیابد صاحب طالع بنگر و کدام قوی تر باشد اگر میان ایشان
و میان سعد اتصال باشد ظفر یابد خاصه که اتصال القبول بود و اگر قبول نبود و [illegible]
باشد ظفر یابد و اگر [illegible] باشد ظفر نیابد مثال بیرون آوردن دفین معادن
قول ابومعشر آنچه ابومعشر را بر فرماید و اسحق کندی برج طالع ظفر یابد و اگر [illegible] باشد ظفر

ثلثه دوازده

دوازده برج بر وی صورت کن سیصد و شصت درجه و هر [illegible] برج باید کرد و از هر برج [illegible] درجه خطی
بکشد تا اندازه و برنقطه مرکز بیرون دو این مرکز بالصورت این کتاب یاد کردیم قول علی بن شریف
علی بن شریف الکندی [illegible] گوید نصف این کتاب را گوید که از کواکب هست که دلالت کند بر
جوهر این چون زحل و عطارد هست که دلالت کند بر [illegible] و چون شمس و مریخ هست که چون
دلالت کند بر معادن و جوهرهای [illegible] مشتری و عطارد و [illegible] شرکت هست که دلالت کند
بر آنچه جوهر [illegible] چون شمس مریخ است که چون دلالت کند بر جوهر و [illegible] چون شمس
و مشتری و عطارد [illegible] شرکت هست که دلالت کند بر آب و جوهر [illegible] چون قمر و زهره و [illegible]
[illegible] باشد و کواکب باشد [illegible] دلالت کند بر شمس و مشارکت زحل و عطارد [illegible]
[illegible] دفین باشد [illegible] شرکت دارد و چون کواکب که دلیل که بر جوهر در برج بر موافق باشد که [illegible]
[illegible] دلالت کند قوی تر باشد و چون در برج بخلاف دلالت کند کواکب باشد ضعیف باشد و اگر
و چون دلیل مشرقی بود آن جوهر نرم و سبک و لطیف باشد و اگر مغربی باشد کثیف و گران باشد و اگر
صاعد باشد [illegible] باشد هم سبک و هم لطیف باشد و چون هابط باشد گران و کثیف باشد و
اگر اندر وسط السما باشد دلیل کند بر اعتدال و هر گاه که دلیل [illegible] هابط باشد و اندر جایگاه بلند
باشد [illegible] شمس [illegible] موافق باشد [illegible] دلیل کند [illegible] و اگر دلیل منحوس باشد شمس
بخاصیت برج خویش دلیل کند بر [illegible] و اگر [illegible] باشد
باشد یا قوت [illegible]
کن چون اندر برج خویش باشد حکم بر [illegible] و چون اندر برج غریب باشد [illegible]
که بدانی [illegible]
دلیل کند [illegible]

قرببرج ناظر باشد دلیل کند که انجای آب کرم کشد یا اندر وادی کرم باید باشد و اکر زحل ناظر باشد
دلیل کند که محتاج باشد بالماس ندعی و اکر دلیل زحل باشد جایکاه بد بود و یا ذنب بود و معایب دلیل
کند که آب دیر باشد که مردم انجا ناخوش شوند و اکر در برج آبی باشد اندر بوستان و اندر جاه بود
و اکر زحل نیکوحال باشد و اندر برج آتشی باشد در باد و مثلثه آبی باشد خلاصه که قرب از نهر بود
مشتمل بود و اکر زحل ساقط باشد یا دلیل تر باشد از چیز اندر چاه ها باشد و مانند وی و
اکر نحس باشد نیکوحال بود اندر درختی باشد و اکر اندر برج آن باشد اندر شیر انجام باشد و اکر
در برج خاکی باشد یا هوائی باشد از چیزی در درختی یا بیرون باشد و اکر دلیل مشتری باشد در درختی
مال بود و اکر شمس باشد دلیل کند بر چیزی که زر نخل یا زر یا هیچ عطارد دلیل کند بر کتاب ها و مانند
و بیچون نعمتی که در وی الات باشد و دولت و خزانه و اکر دلیل اندر نفس و این برج باشد دلیل کند که
سوالها و معانی ها و اکر دلیل ساقط باشد و بکوکب ساقط متصل باشد از چیزی اندر و نعوذ باشد
یا اندر زمین و اکر اندر سعد باشد و بکوکب صاعد متصل بود از چیز باشد نه جایکاه باشد
یا اندر دیوار و استانه خانه و چون معلوم کشت که اندر زمین است اکر دلیل شرف اوج باشد
ایچ بر عمق زمین باشد و اکر در حضیض باشد اندر زمین باشد بجایکاه فرو ساخته و بتوان
دانستن مقدار وی نیک اکر دلیل از اوج بحضیض بود بچند درجه است دلیلست از درجه
اوج تا بدرجه دلیل طالع و بنکر چند درجه است و هر چند بشمارد است و اکر بشهادت دلایل
شرف کوکب و برج و بلندی و ظاهر زمین دلیل کرده باشد هر درجه یک بدست و اکر نیز نزدیک
نور دلیل کرده باشد هر حدی یک بدست و اکر دلیل از فوق الارض باشد هر درجه یا هر حدی
یک باج دلیل کند اکر دلیل از حضیض باشد باوج رود نم مقدار درجات از تحت الارض
با فوق الارض بر ایشان چنان شودیم و اکر دلیل اندر وسط السماء ناظر باشد که در حضیض یا

بچهار درود

یا بچهار درود و یا بسوی لجها اندر باشد بطول و عرض زمین اما در وی و زحل بروج زمین
چنانست که یاد کردم و این باب بکار آید بسیر بیرون آوردن آب ها از زیر زمین تا بدانی چه
مقدار باید کند تا آب برآید چون ساحه دیو مغاکی دانستی بطول و عرض و جهت است باید که
بتوان دانستن باشکال بغایت چنانکه ابومعشر و ماشاء الله و اسحق کندی یاد کرده اند و تر دیک
من قول ابومعشر صواب نزدیکتر است و این مثال انکه یاد کردم و صورت زمین نهاده ام انجه است تا
بنکرد که دلیل دفین بکدام برج و بکدام درجه و از جهت شرقی یا غربی یا جنوبی یا شمالی چند
درجه است و اکر کنی بعد هی چند است انجا باشد انجا که دلیل باشد از جنوب و شمال و از بعد
بعد یا بعد اقرب بخط شعاع یا با لجزء ثلث و یا ربع و یا خمس و یا نصف و یا سدس اما اکر با
آنچه کرد ایره دیا بدرجه بر که دلیل در ارتفاع کن برابر قیاس از وی بروی و انجا که دفین

انجا است و آیت استخراج دفین و کنج که کفتم و انچه بدین ماند فصل اندر زمین که دفین باشد که پنهان
اکر کسی متواری و پنهان باشد و خواهد بدانی که کدام وقت بیرون آید بطالع نظر کن که اکر دلیل نا
اثرین و هر دو بر صاحب طالع متصل باشد خلاصه ترکه اتصال از تربیع یا مقابله یا دلیل اثرین
نیز بطالع اندر ناید و صاحب طالع ناظر باشد یا قمر و یا شمس ناظر باشد اندر بدیع وقتها
که اتصال باشد و انکه ناظر شود و اکر در طالع یکی از این دو نیر باشد هم وقتی که اندر
او فتاد طالع آید و بخانه خویش نظر کند اندر آن وقت او فتاد ظاهر شود فصل دوم اندر احکام
پیروضجکی که حال اصل با یکدیگر نیک اندر این برج چهارم و اندر خداوندی و بکوی که دلیل
پدر و آفتاب و دلیلست بر پدر و زحل نیز دلیلست بر پدر روان دیگر این دلیلها مشتری نیز
دلیلست بر پدر و خداوند سهم الاباء دلیلست بر پدر و خداوند برج آفتاب دلیلست
بر پدر و ارباب مثلثات چهارم دلیلست بر پدر و ارباب مثلثات شمس دلیلست بر پدر و کلام

این دلیلها قوی تر باشد دلیل بود وان کوکب باشد که حظ از وی یا بیکفتن اگر آفتاب اندر دلیل
شهادت باشد یا اندر برج چهارم مرافقت باشد نخداوند باشد و صاحب این برج نیز اکنون باشد
دلیل کند بر نیکوئی حال و صلاح و صلاح تن و جای وی بدانکه مولود را حال ازاد بود وان کوکبی
پدید باشد و اگر خزانی باشد تباه بود و اگر نحسی در چهارم بود یا از تربیع یا در مقابله نظر دارد
دلیل کند بر ویران شدن خانه پدر بزیند مکر او و اگر خزانی باشد تباه بود و اگر نحسی در چهارم بود
یا از تربیع یا از مقابله نظر دارد دلیل کند بر ویران شدن خانه پدر بزیند مکر او و اگر صاحب چهارم
اندر آفتاب بود یا محترق در هبوط یا راجع یا در وبال دلیل کند بر فساد حال پدر و بیماری
و علت و نا امیدی و در سیدن و محنتها خلاصه ترکه پدر هر اندر برجهای زایل باشد مولود از
پدر یتیم ماند و عاقبت همه کارهای مولود بنای خرابی و تباهی باز گردد و اگر سعدی بد اشکال
احتراق و هبوط یا وبال بر سد یا فرو افکند اثر شهادت بکشد و اگر نحسی بود افکند تباهی و
شر زیادت شود و اگر شمس صاحب چهارم هر و اندر وتد باشد حال پدر نیکو باشد و قوی
خلاصه که سعد بود یا ناظر باشند و اگر نحس بر افلاک باشد شهادت بی شغولی بشود و اگر شمس
صاحب برج چهارم از طالع ساقط باشد حال پدر از شأن افتاده کرده و انتقال حادث تنها بخت
و بد خلاصه اگر به حال بود یا ناظر نحسی و اگر ساقط بوند ناظر اسعدی بود و مقبول بود حلیم
باشد و اگر صاحب طالع یا آفتاب یا صاحب این برج نظر دارد با اتصال نیک و مقبول بود یکدیگر
مولود و پدر متفق بود بیکدیگر و مهربان و بسیار دارد و غمخوار یکدیگر باشند و اگر از یکدیگر
منحرف باشند یا با اتصال تربیع و مقابله باشند یا با اتصال تنازع بیکدیگر و بد مهر بیکدیگر
باشند خلاصه که اگر میان ایشان قبول نباشد و اگر قبول بود متنازعت باشد و لیکن غمخوار یکدیگر
باشند و اگر از یکدیگر منحرف باشند همی ایشان بخانه باشد پدر و مولود از مولود هر کی

شادی

شادی شود و معجائی ساقط الاین بر برج کاف و بیخ از شوند پس اکنون صاحب این برج از این برج طالع
یعنی صاحب برج آفتاب را صاحب برج پنجم و دلیل با اسم بیکی از چلج خویش الخلیفی بحکم کوکبی
نامدار پدید باشد معروف و دولتی باشد و هر کوکبی که دلیل پدر باشد صاحب آن برج که اثبا
اندر عربیات دلیل احوال است اگر اندر چهارم کوکبی باشد غریب و ضعیف دلیل پدر باشد عاریق حرفی
پدر بی نیرو و ضعیف خداوند آن برج که دلیل البالات با البلاد البلاد از مواضع خویش افتاده باشد
چنانکه یاد کرده ام آن مولود را پدر بنا شده اند ام بر کوفتها باشد چنانکه چهارم اگر خداوند چهارم
اندر وتد باشد یا اندر شرف دلیل کند که پدر را حال معروف باشد یا نامی برج که در وی باشد اگر
اندر برجهای ساقط باشد یا در هبوط باشد دلیل کند که پدر را حال مجهول باشد و هبوط بود
اگر خداوند طالع در وتد باشد یا در شرف نام پدر را معروف آن نام پدر باشد اگر خداوند چهارم
ضعیف بود نام پدر را مجهول باشد همچنین حکم کن از نظر اتصال سعد و نحس فصل یازدهم
اندر احکام صاحب چهارم اندر دوازده خانه طالع اگر خداوند چهارم در طالع باشد مال بخشش
حاصل باشد و همچنین پدر باشد و اگر پدر سال از نیک باشد از داد خدمتکاری و خمار
مانند باشد و اگر خداوند طالع به تربیع یا مقابله باشد از آن پدر و فرزند دشمنی کرا باید به
اندر میان ایشان موافقت باشد و اگر خداوند طالع و خداوند چهارم هر دو یک کوکب بود
صورت طالع باشد و صورت پدر باشد و بر خوی پدر باشد و اگر خداوند چهارم اندر طالع خالی
السیر بود و نیکو حال باشد مولود از آنکاه بر ترا باشد و از پدر میان نیکو و دست عارو دارند
و از نهان باشد و اگر از خانهای خود بود یا از هبوط خود ام البلاد اندر وی باشد دلیل کند که
جایگاه بزرگان بر دست وی البلاد از شود و خداوند دیه ضیاع و زمین باشد و خاص الامر خود
باشد و اگر از خانهای تبه بود یا آفتاب یا عطارد یا مریخ و زحل شود بزرگانی مولود و فتن

ان مولود را از جایگاه مسقط الرأس بالا انتقال کند الا انکه نحس بوده بود البيت الثاني خداوند
چهارم اندر دوم بود مولود از پدر دولتمند بود و از مال او بهره یابد و پدر با وی نیکو کار باشد و
جای بزرگان و نیکان مانند ایشان بدان باز کرده و عاقبت کارها این خیر باشد خاصه که سعد این خانه
مسعود باشد و نظر اصلح طالع بود از پدر بسیار شادی یابند و اگر خداوند چهارم مردود بود
دلیل کند بر خوبی حال معاش و نیک خرج و یافتن مال و موافقت و الفت میان اهل خود و
دلیل باشد که مال از پدر و خویشان بدست آورند و بین خصومت افتد میان ایشان و اگر نحس اوفتد
چهارم نحس باشد حال اهل بیت شوم و فساد پدید آید بسبب با فقر بود البيت الثالث
خداوند چهارم در سیم باشد مولود را پدر از اهل علم و از اهل خیر و ادب باشد خاصه اگر این
خانه سعد باشد مولود حق و نیکوکاری باشد اندر میان اقربا و اگر این خانه‌ها نحس باشد پدر
مولود را از اقربا و سایل رنج و اندوه رسد و ...
شود و مال و ملک وی از دست وی برود و پدر از شوی و بازار ... مولود و اندرین
خانه اگر مقبول باشد دلیل کند بر خوبی حال برادران ... باشد اندر کسب ...
ولکن ... میان برادران ... بود و باشد که اندر جای ... البيت
الرابع خداوند چهارم اندر چهارم بود دلیل کند مولود را از ...
و ... معروف ... مشهور ... خاصه اگر خداوند طالع مقبول
بود و در دست ... میان او و میان پدر ... اتفاق افتد و اگر خداوند چهارم
علوی باشد ... باشد و اگر ... باشد ... دلیل کند بر نیکوی
حال ... خانه و اگر ... باشد ... مال ...
... خانه ... باشد ... و ... کرده و اگر برج چهارم

منقلب باشد و کوکب سفلی باشد ... حکم ... باشد و اگر برج ثابت بود بنای خانه استوار
بود و حکم خاصه که کوکب علوی ... بود و اگر برج ذو جسدین بود خانه ... بسیار بود و ...
... باشد البيت الخامس خداوند
چهارم در پنجم بود مولود را ... فرزندان ... بود و دوستان
بسیار ... خاصه ... باشد ... مولود ... متفق
باشد ... باشد و ... باشد و ... باشد
... فرزندان ... مولود ... حال ... فرزندان ... اگر
... مقبول ... باشد ... البيت السادس
خداوند چهارم در ششم بود دلیل کند ... حال پدر ... کار ... کارها ...
باید ... باشد ... فرزند ...
... و ...
باشد ... مولود ... بود و عاقبت
کار مولود ... بود خاصه ... البيت السابع چهارم اندر
هفتم بود مولود ... باشد و ... خاصه که این برج کوکب علوی باشد ...
فرزندان ... بود ... و از ... میراث ... یابد
بود ... مولود ... باشد ... باشد نکاح
پیوسته ... باشد ... و اگر ... نکاح ...
...
یا زن ... کند البيت الثامن خداوند چهارم در هشتم باشد مولود از پدر میراث

بود و میان ایشان الفت و دوستی بود و هر دو زینت بود نشان یکدیگر و دلیل کند بر کوتاهی عمر پدر و مادر و
اندر حال سال و دلیل مولود را بمیراث بود **البیت التاسع** خداوند چهارم در نهم بود دلیل کند بر
تباهی حال مادر و پدر یا موت افتد یا بغربت افتد یا بغربت باشند و اگر اندر وی الرجع باشد تمام
باشد اندر دین و شفقت ترسا اند سفر یا انجا [illegible] خواهد [illegible] کند مولود از پدر غریب ماند
و مجهول کرده چنانکه از پدر یکی جز نداند خبر نرسد و یا خبر نداند بدیده پیری و اگر
اندر وی مسعود و مقبول بود و نیک بخت خداوند دین بود اما مردم و الاو نام برادر بود و معروف
بود نزد خواص و عام و نیز [illegible] پادشاه او را [illegible] باشد و کار مولود بسیار مشهور کرده
ولکن [illegible] خصوص [illegible] افتد [illegible] سلطان و [illegible] سلطان
افتد [illegible] سلطان [illegible] سلطان افتد [illegible] **البیت الحادی عشر**
صاحب چهارم [illegible] دلیل کند بر تباهی حال مادر و پدر [illegible] چهارم
هیچ چیز [illegible] باشد [illegible] شود و اگر صاحب [illegible] مسعود بود [illegible]
[illegible] **البیت الثانی عشر** صاحب چهارم
اندر دوازدهم مولود را مادر و پدر غریب بود [illegible] دشمن مولود [illegible] کرده
و بروی [illegible] مولود [illegible] بود
با [illegible] شود و [illegible] مولود [illegible] بود و این
حکم که گفتم [illegible] السما [illegible]
السماء [illegible] هم چنان
نیز از وسط السماء [illegible] حکم کن **صاحب چهارم**
اندر بود و اندر و در اختیارات اختیار بنا نهادن اگر خواهی که بنا [illegible]

[illegible] چنان باید که ماه [illegible] باشد [illegible]
[illegible] ماه [illegible] سعدی [illegible]
چهارم و [illegible] سعد [illegible] صاحب طالع [illegible]
طالع و ماه [illegible] صاحب طالع [illegible]
[illegible] طالع و صاحب طالع [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب طالع [illegible]
تا [illegible] باشد [illegible]
تمام شود **اختیار اجاره کردن** چنانچه باید که [illegible]
طالع [illegible] صاحب [illegible] سعدی [illegible]
کن [illegible] باشد [illegible] ماه [illegible] طالع
[illegible] **اختیار کارهای پنهانی** چنانکه باید که [illegible] طالع [illegible]
باشد [illegible] طالع [illegible]
[illegible] طالع [illegible] صاحب طالع [illegible]
[illegible] پنهان [illegible] وسط السما [illegible]
هم چنین [illegible] پنهان [illegible] پنهان خواهی [illegible]
[illegible] طالع [illegible]
[illegible] اگر چنان خواهی که پنهان [illegible] باشد [illegible] طالع [illegible]
[illegible]

اند تحت الارض باشند یا کوکبی متصل باشند که اند تحت الارض بود **اختیار دفین بیرون آوردن**
چنان باید که قمر و صاحب طالع متصل باشند بدلیل دفین از نظر موافقت و سعود متوجه [illegible]
هم چنین باشند و سعود [illegible] خاصه [illegible] باشد که از [illegible] دلیل [illegible] ناظر [illegible] متصل
سعود و مقبول [illegible] ایشان [illegible] باشند تا [illegible]
که تو ان بر [illegible] باشیم [illegible] بیرون آید [illegible] **اختیار درخت**
نشاندن چنان باید که صاحب طالع متصل باشند در برج منقلب و سعود بود [illegible] شعاع
و زایل النور [illegible] باشد [illegible] برج زایل [illegible] خاصه اند [illegible] جدی و سرطان و حوت و سنبله
[illegible] مشتری ناظر و صاحب طالع نیز [illegible] بر [illegible] صفت باید تا [illegible] بکاری [illegible]
بر البلد و بر [illegible] و مبارک آید [illegible] درخت [illegible] خواهی که تا [illegible] باشد [illegible]
باشد ماه در برج ثابت [illegible] طالع [illegible] سعود [illegible]
و طالع ناظر [illegible] و زهره و مشتری [illegible] طالع [illegible]
با [illegible] باشد [illegible] درخت که خواهی تا [illegible] کردن [illegible]
کردم **اختیار [illegible]** چنان باید که [illegible] یا در [illegible]
با [illegible] برج [illegible] و سعود و صاحب طالع [illegible] طالع [illegible]
و ناصر [illegible] الی [illegible] دلیلان ان
شکل برج [illegible] باید [illegible]
اوج [illegible] واکر
النور باشد [illegible]
بنا [illegible] **اختیار [illegible]** چنان باید که [illegible] باشد

با برکت باشد [illegible] شمال [illegible] جنوب [illegible] مغرب [illegible] خبر
و این هم چنان [illegible] برج [illegible] طالع نیز [illegible] و [illegible] تحت
مبارک و نیکو باشد **[illegible] زحل** [illegible] دلیل [illegible] خانه
[illegible] مشتری [illegible]
[illegible] کار [illegible] ساقط [illegible]
[illegible] شهادت
دار [illegible] و سعود بود [illegible]
[illegible] **مشتری** در چهارم دلیل [illegible] عاقبت
[illegible] سعادت
[illegible] ساقط [illegible]
[illegible] **مریخ** در چهارم دلیل [illegible]
[illegible] ساقط [illegible]
[illegible]
[illegible] طالع [illegible]
[illegible]
[illegible] و سعود بود
[illegible] **شمس**
در [illegible]

[illegible] سعود [illegible] ساقط [illegible]
[illegible]

در چهارم دلیل کند بر خوبی عاقبت کار و پوشیده کارها که مولود از ان نسان بود و خوبی حال پدر و
خوبی حال کند خلاف و اگر ... انتقال زمین ... خویش ... شهادت ... دلیل کند بر
ناخوشی و عقوبت ... بیان ... از سلطان و بزرگان ... سلطان بر وی
ضیاع و سرای او ... پادشاه کند ... او ...
و فساد ولد ... بود ... **زهره** در چهارم دلیل
کند بر خوبی حال و عاقبت کارها و نیکویی ...
ضیاع و اگر مقبول بود ... شهادت ...
اسباب ... ضیاع ... **عطارد**
در چهارم دلیل کند بر خوبی حال پدر ... عاقبت ... عمارت ... ضیاع و مشغلات
و نفقات ... شهادت بود دلیل کند ...
جهت ضیاع و سرای ... از ... سلطان ...
... و خوبی ... **قمر** در چهارم دلیل کند بر ...
حالت ...
کردار ...
از وی ... شهادت ... دلیل کند بر خوبی حال
مال ... ضیاع و سرای ... ضیاع ...
...
خیر و برکت ... **راس** در چهارم دلیل کند ...
بر عمارت سرای و ضیاع ... **ذنب** در چهارم دلیل کند بر ... پدر ...

ظفر

... و درخت ... بسیار کند و دلیل کند بر ...
... و ... خانمان ...
ضیاع او ... خارستان ... **فصل اتصالات ... در احکام رجعت**
و فساد و نحس ... اندر چهارم **رجعت** صاحب طالع راجع خداوند چهارم چون راجع ...
... ضیاع و سرای ... عمارت ...
... **احتراق**
صاحب طالع ... خداوند چهارم ...
از ... ضیاع و سرای ...
... **فساد و نحس و احتراق** اندر
... ضیاع ...
... **البرج الخامس من الطالع**
و ما فیه من المسائل **فصل اول** اندر ...
صاحب طالع ... صاحب طالع ...
باشد ... صاحب ...
باشد ... طالع ... رجعت ... و
هم چنان اتصال ... دلیل کند ... اتصال ... نقل النور ... یا
جمع النور دلیل کند ...
... راجع یا
... جمع النور و نقل النور ...

باشد اگر فایل الیه منحوس باشد یا راجع یا محترق یا هبوط ساقط فرزند باشد ولکن تمام نشود
اما باید که نجم الثور و نقل الثور و وضع الثور امید فرزند باشد ولکن دیرتر باشد و اگر مشتری بجایگاه
نیکو باشد از طالع منحوس باشد اما باید که وقت الشعاع نبود دلیل کند بر بود فرزند لکن خاصه که
طالع ناظر باشد و اگر منحوس باشد فرزند نبود و اگر قمر نحس متصل شود هم کار نیکو و فرزند نبود
و اگر سعدی در نجم باشد فرزند باشد و اگر نحس باشد یا ناظر بود فرزند نبود و هر که از این تن شود

قول ابو علی چنین گوید اگر خواهند بدانی که از آن مار اگر فرزند باشد یا نه بنگر طالع
اگر سعد آن انده در باشد یا صاحب طالع انده طالع باشد یا انده دهم یا انده یازدهم یا انده
پنجم یا مشتری انده جایگاه نیکو باشد و با یاری ثلاثات خویش ناظر باشد و یا اسبابات او سعدیها
دلیل کند که سال نا امید فرزند باشد و اگر سال فرزند باشد امید باشد که این تن یابد شود
و اگر صاحب طالع انده رابع یا انده سابع بود و مشتری بود و جایگاه نیکو دلیل کند که این زن
یا فرزند شود و لکن دیرتر و اگر نحس در طالع باشد یا نظر کند از تربیع و مقابله و صاحب طالع انده
جایگاه بد باشد و مشتری ساقط یا در بیت الموت یا تحت الشعاع دلیل کند بر آنکه فرزند و انجم
باشد که زاید و اگر سعدی در نحس باشد فرزند بود و زود میرد و اگر نحس و سعدی باشد و مشتری باشد وزیبدم
خیر باشد اما فرزند باشد و لکن فرزند بمیرد و اگر مشتری انده وند باشد قوی باشد فرزند
بالخاصه بر وجه و اگر مغرب باشد و انده وتد و صاحب طالع نیک جایگاه بود هم چون فرزند بود
لکن دیرتر بود و نکار دید **قول ابی معشر البلخی** نیکو بنگر بجانب نجم و جایگاه صاحب او و نظر سعادات
و مقابله نجم نظر نیک سعد و اگر برج نجم و صاحب او و انجم ها نیکو باشد چنانکه از
طالع و برج و صاحب هشتم و دوازدهم و ششم نیکو دلیل کند بر بسیاری فرزندان و صلاح حال ایشان
و در بعضی ایشان که از نجم و از تربیع و از مقابله او افتاده باشد و یا صاحب نجم تربیع و مقابله

ومقارنه

و مقارنه ایشان افتاده باشد و این حصل نیکو هوش و از نظر انکی اما اگر صاحب نجم مکان
نیک باشد و مخفی از طالع اتصال کند دلیل کند که مولود فرزند بسیار باشد خاصه که انده
برج بسیار فرزند بود و بسیار سعادت بود پس اگر اتصال صاحب طالع باشد بود فرزند بیش نیکو
بود و اگر اتصال ایشان نبود و صاحب نجم در طالع بود جایگاه نیک بود از نحسها دور فرزند بسیار بود
پس نیک برج و انجا جایگاه صاحب نجم نگاه کند و از سعد و نحس یا انده دی باشد و اگر نظر
سعد از او فرزند نیز بسیار بود از نیکت و اگر نحس اتصال باشد یا ناظر باشد دلیل کند بر
فساد و حال فرزند انجه پس از آنکه اندر باشد بیم هلاک باشد پس و اگر صاحب نجم اندر کان
فرزند بیش افتد و اگر صاحب نجم اندر احتراق بود یا انده شمس و هشتم و دوازدهم یا زحل
و مریخ نظر کند باید که باشد دلیل کند بر کمی فرزند و اگر نیکت و افتد نحس بجای
باشد و نحس خویش با ایشان و انده و علین بود و اگر صاحب نجم انده هبوط بود یا برج یا برج خویش
یا بمقام او که کوکب ریا انده ناظر باشد یا منحوس دلیل کند بر افتادن فرزندان از جای
بلند و اگر صاحب فاسد و نحس باشد یا انده برج ثابت دلیل هلاک باشد و اگر سعد باشد یا انده
برج سنبله یا ذو جسدین دلیل کند بر سلامتی و اگر صاحب نجم انده برج هفتم باشد دلیل کند
بر کمی فرزند و اگر در برج بسیار فرزند باشد و نحس و یا صاحب شمس فاسد بود دلیل کند که
فرزندان بسیار بمیرند و لکن از نیکت و هر کجا که فرزندی بیاید دلیل اباء و امهات و
انقاب در بجا افتد باشد یا از ایشان طالع دلیل کند که این فرزند نامبارک و ناخوش و
شوم بود بر پدر و هم چنین اگر صاحب وسط السما باشد یا قرین ایشان باشد بر پدر نامبارک بود
مگر که زن خویش باشد یا انده و وقت انقاب که انکاه نیک باشد **مر کوکب**
هر کوکبی که انده خانه فرزندان باشد برج که فرزند باشد دلیل کند بر کمی فرزندان و هم چنین اگر

کوکب نحس در خانه فرزندان باشد دلیل کند بر کمی فرزندان و هلاک بودن ایشان و اگر سعد
پنجم در خانه خویش باشد یا القا باشد دلیل فرزند باشد هم چنین اگر کوکب سعد باشد اندر پنجم
چون مشتری و زهره و عطارد و قمر این همه دلیل فرزند باشد و اگر ماه در برج پنجم
کمال الاتصال بود دلالت کند که فرزند نوامید است یا نحس اوفتادن یا ساقط افتادن است اگر
خداوند برج زهره باشد و متصل بود از برج طالع با درجه وسط السماء اندرین میان باشد
یا اول فرزندان معروف زمان باشد و هر کوکب دلیل فرزندان است با خداوند طالع متصل
باشد بتربیع یا مقابله میان پدر و فرزند خصومت و دوری افتد و اگر اتصال بمودت باشد الفت
و موافقت بود باز نگر اگر صاحب پنجم اندر شرف بود فرزند نیکو و اندر جاه رسد و اگر در هبوط باشد
فرزند بدبخت بود و هم چنین اگر برج عزی یا نحوس باشد و اگر صاحب پنجم از پنجم سقوط بود
شعاع کوکب نحس اندر آن افتاده باشد فرزند وی یا تیه و اگر ستارگان سعد باشد فرزند
عمر یابد و اگر نحل مختفی باشد بر خداوند خانه پنجم یا زهره خداوند یازدهم و با این همه
که گفتیم دلیل نحوس باشد یا ساقط بود از پنجم او اینچنین فرزندی نبود که لذت جماع و شهوت
محروم کشته بود و نومید شد و اگر سعد ستارگان مختفی باشد براین باشد بدین نشان دلیل
فرزند باشد و لذت جماع باشدش و اگر ذنب در خانه فرزندان بود ترتیب نبود فصل نهم
اندر شناختن فرزندان و عدد ایشان نگر از درجه طالع تا پنجم که اندرین میان کوکب هست یا نه
از ستاره فرزند آید خلاصه کدام ستاره کدام خداوند پنجم و خداوند سهم الولد و اولاد
یا مشتری اگر درین میان کوکب نحس باشد فرزند نبود و اگر آن دلیل که فرزند باشد اندر برج
ذو جسدین بود فرزند و مادام بود دران کوکب که بدرجه طالع بود نزدیک باشد از فرزند
بیشتر آید دو دو تر برج و کواکب ستاره که فرزند باشد و از احکام نرینه و مادگی و سعد و نحس

وانچه

وانچه وی بهره نزدیک هر کوکبی که باشد و اگر خواهی که طالع آن مولود بدانی بنگر که انکه کجا باشد
تا دلالت یابند و اگر ناظر بود بطالع آن برج باشد همچنین چون ماه بکوکبی نبود و آن کوکب دلیل فرزند
بود که ماه پیوسته است فصل دهم در معرفت آنکه بار تمام شود یا نه چون معلوم شد که زن بار دارد نگر
صاحب پنجم آن برج اگر راجع و محترق و اندر هبوط و منحوس بود و از نظر و از مقارنه دلیل آنکه
این بار تمام نشود و سقط است زاید و اگر منحوس نبود و باشد یا العبید یا راجع یا محترق یا اندر
هبوط یا ناظر دلیل کند بر تمامی حمل و فساد و قرب خداوند ساعت را نیز شرکت داده اند درین باب
اثر آن نیز حکم کن چنانکه از صاحب پنجم گفتیم و اگر این دلیلان سالمت باشند و یکی فاسد
یکی تمام باشد دلیل بر صلاح و سلامتی حامل فرزند و اگر هر دو دلیل فاسد بود و یکی نیکو دلیل بر
تمامی اتصال قمر یا صاحب طالع بکوکب ساقط غیر مقبول دلیل بر فساد و حمل کند آنکه یا کدام بر
سعد باشد دلیل کند بر تمامی حمل فرزند فصل [illegible] که آنکه کدام قسمت مثل النوبه باشد
مقارنه مریخ باشد و متصل دلیل کند بر افتادن فرزند و تباهی و زن نیز بمیرد و هم چنین
اگر مریخ بزهره ناظر باشد و زهره در جایگاه بد باشد و خصوصا اندر خمسه دلیل کند بر افتادن
فرزند در شکم مادر قول حکما بعضی از حکما گفته اند بنگر تا اختر انحسی در دوری باشد
دلیل کند بر دشواری زادن و اگر مریخ در دهم باشد بی نظر حداین زایش یا انهامات انکاه
بمیرد و اگر جای مریخ در خانه باشد فرزند در شکم مادر بمیرد تا [illegible] بمیرد و مادر نیز بمیرد فصل
چهارم در معرفت آنکه دولت یا نه اگر سؤال کند که فرزند در شکم دولت یا یکی بنگر بطالع
اگر برج ذو جسدین باشد و در وی کوکب سعد باشد یا خانه پنجم بعینه باشد یا دو کوکب
سعد در وی باشد دلیل کند که فرزند در شکم مادر دو است و اگر چنین باشد یکی باشد
و اگر بدین اندر عیاره باشد هم دو باشد بنگر بپنجم و صاحب او اگر در برج جسد باشد هم

دو باشد و اگر چنین باشد یکی باشد فصل پنجم اندر آنکه بچه امام است یا نه بنگر
بخانه پنجم و صاحبش و قمر و صاحب ساعت هر کدام که نزدیک تر یابی بانصراف کوکب و دلیل
است اگر انصراف از مقارنه باشد یکماهه باشد و اگر انصراف که از تسدیس باشد دو ماهه باشد
یا تربیع ماهه باشد و اگر انصراف از مقارنه یا از برج بود چهار ماهه باشد و اگر انصراف از
تثلیث باشد شش ماهه باشد و اگر از برج هفت باشد ماهه قول یعقوب ابن اسحق مصنف
کتاب میگوید که بنگر بدلیل بر حمل و ابتدای زن و اجتماعی که دو بر وجود کشتن
فرزند یا بیان ایشان که درجات چند سعادت هم و جمع روزی باشد و باز بنگر که دلیل
طالع یا صاحب طالع یا قمر یا صاحب ساعت هر کدام شاهد تر باشد اندک از فرزند وی دلیل است
بنگر که خداوند پنجم و از دلیل فرزند چگونه منصرف است از مقابله و مقارنه و تسدیس
تثلیث در برج چنانکه پیش گفتیم حکم کن فصل ششم اندر آنکه فرزند نر است یا ماده
بنگر ببرج پنجم و صاحبش و صاحب ساعت و قمر هر کدام از ایشان شاهد تر دلیل است اگر در
برج مذکر باشد نر باشد و اگر در برج مؤنث باشد ماده باشد یکی جفت از این دلیل
هر کدام قوی تر باشند شاهد تر حکم کن بر وی قول دیگر بنگر بصاحب طالع و صاحب پنجم
اگر هر دو اندر برج مذکر باشند پسر بود و اگر در برج مؤنث بود دختر باشد اگر مختلف باشند
یکی در مذکر و دیگری در مؤنث بنگر بقمر که کدام دلیل شاهد تر است حکم از وی کن و از برج
هر چیز از کوکب مقابل اندر یک قرینه حکم کن قول او ایلس چنین گوید بنگر بصاحب طالع
پنجم و صاحبش وحده و از خطهاشان و از خداوند بیتهاشان و صاحب ساعت هر
کدام از ایشان بیاد کرده ام قوی تر و شاهد تر اند که از فرزند وی دلیلات اگر در برج مذکر
بود پسر باشد و اگر در برج مؤنث باشد دختر بود و بنگر بصاحب پنجم و قمر و صاحب ساعت که چه

طالع

طالع و صاحب پنجم اگر بعضی در برج مذکر بود و بعضی در برج مؤنث عزیز بود خنثی بود
فصل هفتم در معرفت آنکه بچه بروز آید یا بشب اگر پرسند که بروز آید یا بشب بنگر بطالع و صاحب
و قمر و کوکب عارض اندر طالع و صاحب پنجم و خانه پنجم اگر این همه یا بعضی یا یکی در برج روزی
باشد و شاهد تر اند ببرج روزی باشد و علامت روز باشد و اگر در برج شبی بود دلالت
بود و اگر بعضی در برج روزی باشد و بعضی در برج شبی هر کدام قوی تر باشد شاهد تر حکم
از وی کن و اگر صاحب اثنا عشر که یاد کرده ام نیز حکم کن و اگر هر دو دلیل برابر باشد بقوت
مابین روز و شب باشد و اگر برج غالب تر باشد برج و اگر شب غالب تر باشد
غروب شفق باشد فصل هشتم در معرفت آنکه بچه طالع زاید
اگر پرسند که فرزند بچه طالع زاید و بکدام روز و بکدام ساعت بنگر ببرج پنجم که کدام برج است
است این و در برج طالع ... نزدیک تر است طالع وی برج پنجم است و اگر در برج
باشد طالع وی برج ... که بدانی که بکدام روز آید نگاه کن برج هفتم را و برج پنجم
که خداوند این دو برج چه شکل شده اند هر کدام از ایشان ... هفتم و پنجم سعادت باشد آن
برج هم پنجم و هفتم بکدام ستاره از روز کدام ساعت ... روز و زاید و اگر خواهی که بدانی
که بکدام ساعت زاید بنگر بخداوند طالع و چهارم که چه ستاره است بنگر بخداوند آفتاب که
کدام ستاره است اگر خداوندان ستاره ... طالع است ... چهارم برابر است زاید و اگر
نه خداوند طالع باشد ... چهارم بنگر که آفتاب بکدام ستاره نزدیک تر است از ستاره ... اوند
هر کدام نزدیک تر باشد بدان خداوند مولود باشد یعنی بدان ساعت فصل نهم در معرفت آنکه چند
ماه فرزند زاید اگر پرسند که چند ماه فرزند زاید هر وقتی که شمس ... صاحب پنجم
مقارنه شود یا قمر یا صاحب ساعت هر کدام از ایشان قوی تر باشد مقارنه شود آن وقت فرزند زاید

و هر وقتی که شتری بقضا خوبتر از اعلی حد عمر و بجمال او باشد و اگر ببینند که چند فرزند باشد

بنگر که تا لیجنار و مشتری ناظر است چنانکه فرزند بود و هر وقتی که سعدی سهم را اتصال کند با

ذاتیکه ... وقت فرزند باشد یا هر وقتی ... سهم ... بیت الولد ... آن وقت بود یا قوی

دو سهم ... که مشتری ... بیت الولد ... بود اگر مشتری بیان سهم الولد

در بیت الولد بود هر وقتی که سهم مشتری متصل شود به ... طالع ... دوری باشد

این ... هر وقتی که دلیلان ... طالع ... بنگر که ... فرصت

اجتماع صاحب طالع و صاحب نجم در طالع یا در نجم ... باشد و هر وقتی که صاحب نجم

... وقت زادن باشد از این چند شهادت و ... که گفتیم هر کدام قوی تر و شهادت

غالب تر حکم او را ... قول مصنف علی بن محمد شریف که طالع ... دوازدهم است هر وقتی

که ... صاحب ثانی عشر ... صاحب طالع اتصال کند ... و هم چنین اگر

چنین ... صاحب ثانی عشر ... صاحب طالع اتصال کند ... فصل دهم

در معرفت احوال ... اگر خواهی که بدانی که میان تو و میان فرزندان حال چگونه

است از نیک و بد و دوستی و دشمنی بنگر به صاحب طالع ... در نجم باشد و مقبول ... یا

صاحب نجم اندر طالع باشد و مقبول باشد یا میان این دو دلیل اتصال باشد از مودت یا از

بروج ... الطالع یا ... الطریقه بیکدیگر نظر کنند از تثلیث و تسدیس

و تربیع و مقابله ... دلیل کند بر موافقت الفت و مودت و صلح میان پدر و فرزند

و اگر صاحب طالع اندر نجم باشد یا صاحب نجم در طالع باشد غیر مقبول باشد و نظر میان

این دو دلیل اتصال عداوت باشد ... باشد یا اتصال افساد و تباهی

زیادت شود ... دلیل کند بر عداوت ... میان پدر و فرزند و اگر اتصال ...

سعدی

... شعاع ... سعادت ... شعاع ... سعادت کم کند

... میان ... و فساد ... دلیل که مقبول باشد ... تخلیط ...

... اتصال مخالفت و عداوت ... شعاع ... زیادت شود و اگر سعدی

شعاع ... میان ایشان صلح کند فصل یازدهم ... در بیان حال ...

اگر ... بود ... باید ... بود و ...

نجم ... دلیل ... طالع ... شود و ...

... دلیل کند ... رسول ... که فرزند ...

اگر ... صاحب نجم ... شود و ...

طالع متصل ... طالع ... دلیل کند که رسول ... صاحب نجم

... وسط السماء ... صاحب نجم ... دلیل قبول باشد

... دلیل که قبول ... رسول ... باشد و ...

... اتصال و ... از تربیع و مقابله و تثلیث و تسدیس و ...

... این ... دلیل ...

هر کدام کوکب نظر مودت دارد ... هر کدام کوکب

که نظر عداوت دارد ... مخالفت ... و اگر نظر سعدی ... خیر و سعادت

... باشد و اگر ... باشد ... دلیل ... باشد

یا ... رسول ... و اگر ... یاد ... خویش

باشد ... دلیل ... برج که دلیل ... حکم کن

چنانکه ... برج ... اگر ببینند که رسول ... اگر دلیل ... باشد

مقبول و مسعود بود و کار تمام شود بنیکوئی و اگر انفصالش بتربیع یا مقابله بود کار تمام کند هیچ
درستی و اگر نظر مودت باشد نیکوئی و آسانی و اگر دلیل ساقط باشد منحوس یا محترق یا راجع یا غایب و قبول
آنگاه ناتمام تواند کردن و بیم [illegible] بسیار کرد و خاصه که نظر تربیع باشد به بدنامی و تهمت و رنج
باز آید و اگر نظر مودت باشد بخیرات دهد و اگر دلیل راجع باشد سوال از رجوع بار کرده و اگر دلیل
پیش از آنکه از طالع [illegible] سوال [illegible] متصل شود بکوکبی دیگر اتصال
کند اگر آن کوکب [illegible] یا [illegible] باشد یا هبوط بود یا محترق شود دلیل [illegible]
بود رسول را حالی عارض کرده [illegible] یا عاشق [illegible] یا بیماری و اگر آن کوکب مسعود
باشد و مقبول باشد سعادتش پیش آید اگر آن کوکب از دلیل رسول منصرف شود بدلیل رسول
[illegible] انفصال کند [illegible] رسول دیگر **فصل دوازدهم اندر احکام الجنین** در دوازده خانه
البیت الاول خانه نجم در طالع بود و مولود یا سایل را [illegible] فرزندان دلالت [illegible] و
فرزندان نیک بخت باشند و [illegible] باشند [illegible] کوکب سعد
او چون صاحب نجم [illegible] باشد و طالع برج نر باشد از فرزندان پسر [illegible] باشد
و چون طالع برج ماده باشد دختران [illegible] باشد خاصه [illegible] طالع قوی بود و
نیز دلیل کند که مولود [illegible] باشد [illegible] نیک [illegible] پسر و برادر
[illegible] بسیار [illegible] و با وفا بود فرزندان و دوستان [illegible] چشم
روشن باشد **البیت الثانی** چون صاحب نجم [illegible] مولود را [illegible] باشد
و [illegible] شادی ببیند [illegible] بسبب کار او [illegible] و بسیار خویش [illegible] یاری
[illegible] مقبول بود یا شاید نظر صاحب طالع بود بغایت نیک بوده
باشد و [illegible] فرزندان [illegible] **البیت الثالث** صاحب نجم [illegible]

بیم مولود را از فرزندان زیان و کار شده خاصه که صاحب طالع را عداوت بنگرد که بود
دشمن کرده و [illegible] نامبارک بود و [illegible] مولود [illegible] و این آنگاه بود که مقبول
نبود یا منحوس باشد و اگر مقبول بود یا شهادت دهد دلیل کند [illegible] ایشان و
موافقت اندر میان فرزندان یا سایل و برادرش **البیت الرابع** صاحب نجم در چهارم
مولود را فرزندان بسیار باشد که سبب ایشان [illegible] و [illegible] ایشان [illegible]
باشد و بر [illegible] ایشان [illegible] بود از ایشان شادی بیند خاصه که صاحب طالع [illegible]
[illegible] باشد [illegible] پیش آید و اگر صاحب نجم چهارم
و دوازدهم منحوس باشد بعضی از فرزندان پیش از مولود بروند [illegible] فرزندان [illegible]
[illegible] دلیل کند بر بدبختی فرزندان زیرا که [illegible] دشمنان فرزندان [illegible]
البیت الخامس صاحب نجم در پنجم دلیل کند بر خوبی حال فرزندان و [illegible]
ایشان و مولود [illegible] باشد [illegible] و دوستان بسیار
و کار [illegible] **البیت السادس**
صاحب نجم در ششم دلیل کند بر تباهی فرزندان و بر کارهای بد و بد زبانی [illegible]
و بد [illegible] و تباه کردن روزی و حال [illegible] خاصه اگر صاحب ششم
منحوس باشد آنگاه [illegible] حال [illegible] مولود دشوار شود و مولود در الم و رنج گرفتار
[illegible] **البیت السابع**
صاحب نجم در هفتم دلیل کند بر خوبی حال فرزندان و [illegible] فرزند
دختر [illegible] باشد [illegible] فرزند [illegible] باشد [illegible]
نکاح [illegible] نکاح بود [illegible] طالع [illegible]

و مولود و مايل دختر خويش را بجاي زن دارد و عشق باوي زنا كند و بوز انكاه باشد كه مريخ
در وي شهادت بود خاصه بمولود و از فرزندان باشد از مادر و حب و باوي خصومت كنند و منازع
او شوند و دشمنان كه باوي باشند و ايشان بسيار خورد **البيت الثامن** خداوند پنجم در هشتم
مولود را فرزندي روزي بود كه از مال و دوستي كند بنزع كاه ضايع و از ايشان او را چيزي
نماند و اگر خداوند هشتم نحوس بود مولود فرزندان را نيابد و بپش بود **البيت التاسع**
خداوند پنجم در نهم دليل كند بر نيكوي حال فرزندان و شادي دل ايشان باشد نيز كه فرزندان
بغربت افتند خاصه كه خداوند نهم در پنجم افتد و ير از فرزندان بود اندر غربت باشد كه تربيت
بر فرزند ... اندر علم كرده باشد يا سعد كه بر برج ... باشد و از اهل
صلاح بود و خداوند دين بود و كارها بخير بسيار كند **البيت العاشر** خداوند پنجم در
دهم مولود را فرزندي باشد بسيار و چشم رو باشان روشن شود و خداوند ان قدر و
منزلت باشند و كارش بزرگ شود و ... كرده و بدركاه سلطانان و مهتران نزديك
بوند و از ايشان شادي بينند و بركسي ... كنند و منازع او شوند و لكن بيماري و علت
با ايشان افتد بسيار و خاصه كه طالع برج دهم ناظر بود و دليل بر ضعيفي حال فرزندان و نيز
دليل كند كه اندر خانه مولود پرورش نيابد و اگر خداوند پنجم ... دليل كند بر
اشتكي حال ... فرزندان ... باشد كه خداوند دهم اندر پنجم باشد كه
متصل باشد بتربيع يا مقابله **البيت الحادي عشر** صاحب پنجم در يازدهم دليل كند مولود را
از فرزندان روزي بود و چشم ايشان روشن باشد و دوستان ... او بوند و از ايشان
شادي بيند و مشفق باشند و اهل خير و اهل صلاح باشند و اگر صاحب يازدهم ... بود
بغربت افتند و از ايشان شاديها بينند و اگر ... خداوند پنجم اندر يازدهم دليل كند

بر خوبي حال فرزندان و اتفاق در دعوتها ... فرزندان چند نكر بيد كويد كه فرزندان
من باش باشد و مادر و دايه نيز هم چنين كويند هر كه اين فرزند را بخوبي ستي خوانند و نيز
باشد كه اين فرزندان باشد كه طالع را دارد ... و حالي كه بود با اعوان سلطان كه خود اسم
كه خداوند و وسط السماء يا افتاب يا خداوند دهم اندر طالع بدين سه دليل ناظر و متصل كردد
و اين فرزندان ضعيف ... نام باشد **البيت الثاني عشر** خداوند پنجم در دوازدهم باشد
مولود كه فرزند باشد و انچه بوند همه ... عدوي باشند و كوتاه عمر باشند يا سعد و اگر
بسبب پنجم خود و ... اينجايگاه منحوس باشد دليل كند كه مولود را فرزند نباشد خاصه كه
خداوند دوازدهم در پنجم باشد و يا متصل باشد يا كه ... بتربيع يا مقابله اين دليل باشد
بر نيستي فرزندان يا دليل كند كه فرزندان مرده باشند **فصل سيزدهم** در معرفت
اختيارات **اختيار** طلب فرزند چنان بايد كه ماه در طالع باشد اندر برج زايش و ثلثه
افتاب و چنان كن كه دهم را طالع را و پنجم را پاك كني از نحوسها و خداوند ايشان اندر برج
زايش و چنان كن كه عدد ساعتها طاق باشد و جنت نكني و اندر اول روز بايد و ماه
بجاي زايد و بسيار فرزندي كه ... بيوسته يا ... يا از نيكي با كسته باشد ... ديگري
متصل و يا يكي از اين دو سعد در طالع باشد يا اندر وسط السماء يا اندر پنجم يا اندر يازدهم
و ماه با ستاركان زايش ... نظر كن ... و چنان بايد كه خداوند
پنجم اندر طالع باشد يا صاحب طالع متصل باشد از مودت و موافقت و سعود و مقبول باشد
اختيار انكه ماده تن بنا ... اگر طالع زنان اندر وقت نطفه برج نر باشد و برج نر ...
ايد و اگر اندر برج موث باشد دختر ايد اگر طالع برج ماده باشد و صاحبش اندر برج
نر باشد و برج نر يا طالع نر باشد و خداوندش در برج ماده ... اندر برج ماده ...

وعطارد بود اگر ماه در برج دو جسدين بخلاف خبر مولود وخفي آيد واگر ماه زايل باشد دلالت کند بحمله ماه
تمام باشد وبهترين اوقات آن باشد که از اول روز تا نصف النهار واز نصف الليل تا بامداد و
زنده طلب کردن آن بهتر باشد که ماه اندر طالع بود يا در يازدهم بود و آن برج نر باشد و خداوند
برج نر بخانه خويش ناظر بود وچون چنين بود بروفق الله تعالي شکم مادر تمام بود و بهترين آن
باشد که آفتاب اندر جوزا يا سرطان باشد وحذر کن که ماه در طريقه محترقه باشد و ماه تحت الشعاع
و نحس دليل جاي اگر محترقه بود وهو تخم تباه آيد فرزند ضعيف حال آيد وضعيف اندام
اختيار فرزند بعهد ماه تخم بر فضا آوردن آن بهتر که ماه ناقص باشد و هابط از وسط السماء
يا بوتد مغرب ونحس مريخ بقمر ناظر بوند از نظر عداوت وخداوند طالع وماه در برج
ماده بايد ومستوي الطلوع **اختيار شير دادن فرزند بدايه گفتن** ماه در ابا سکن از نحوس
دور کن از شعاع آفتاب وخداوند طالع وخداوند برج دوم را اندر برجهاي پاک کن وچنان
کن که طالع برج سعد باشد بر وفق از خانهاي زهره تثليث **اختيار شير باز کردن**
چنان بايد که ماه از خداوند برج خويش منصرف باشد واندر اوتاد باشد وهيچ کوکب اتصال
نکند ومسعود ومقبول باشد واندر خانهاي ثابت وبجايگاه نيکو وحذر کن از برج
منقلب وذو جسدين يا قمر در ايشان باشد **اختيار گهواره نهادن** چنان بايد که ماه در
برج سعود بود ومحصور بين السعدين واندر اوتاد يا مايل الاوتاد وچهار وتد پاکيزه کن
از نظر نحوس ومستولي وسعادت ونحس اندر هشتم وزحل ومريخ وقمر از خداوند طالع واز اوتاد
ساقط کن چون چنين باشد بقاي بر کودک مبارک باشد **اختيار فرزند بعلم دادن** چنان
بايد که خداوند طالع اندر وسط السماء باشد وناظر بسعدان وماه مقارن سعدان يا متصل
کني زايد النور والسير وعطارد فوق الارض شرقي يا اندر طالع وصاعد وخداوند برج عطارد

بوي

بوي ناظر کن وطالع يا برج ماه بر بيلخانهاي عطارد وکمتر وحذر کن که ماه اندر ششم يا دوازدهم يا هشتم
طالع بود وماه اندر برج وارد که سعود شاد بود **صفت برجهاي بسيار فرزند** وهي الجدي
صفت برجهاي [illegible] برجها ذو جسدين وهي الجدي **برجهاي**
کم فرزند حمل وعقرب وميزان وسنبله وقوس ودلو **اختيار جامه پوشيدن** چنان
بايد که ماه در منقلب بود ونه خداوند برج خويش ناظر بود واز کوکب منحوس که خداوند طالع
بود و کوکب متصل شود که خداوند آن کوکب منحوس شود که خداوند طالع بود ونه کوکب
از [illegible] ساقط بوند [illegible] کن وبنظر سعدان [illegible] کن از برج اسد که بخت بد باشد واگر
برج ذو جسدين باشد لباس نو [illegible] کن که ماه محاق بود وتحت الشعاع [illegible] بود در
اختيار جامه بريدن چنان بايد که ماه در برج منقلب بود و متصل بالسعدين [illegible]
از نحوس ساقط کن وخداوند طالع نيز برج [illegible] ماه در منزل السعدين واز نحوس منصرف وتا
قمر [illegible] صاحب طالع [illegible] السعدين [illegible] **اختيار [illegible] ساختن**
طالع [illegible] برج [illegible] کن وخداوند [illegible] سعود کن وماه زايد النور
[illegible] کن وعطارد [illegible] طالع [illegible] کن وخداوند طالع
سعود کن وخداوند [illegible] کن وماه [illegible] برج خويش متصل کن وماه دليل
[illegible] وآفتاب دليل [illegible] طالع [illegible]
[illegible]
دليل [illegible] باشد [illegible] دليل [illegible]
اختيار [illegible] [illegible]
[illegible]

و ماه و اسعد کی ساعت هفتم دلیل امارات و ساعت طالع دلیل ابتدا کنند و ماه دلیل [illegible] و انتهای دلیل
هشتم و هر کدام دلیلان که مقبول و مسعود باشند بجای نیکو کنی بهره و هر کدام دلیل که منحوس
و بجایگاه بد بود و نامقبول بود آنکو بد باشد و اما دلیل حجه بار مر عطارد راست و او مسعود و
نیکو حال اختیارات بهادر [illegible] احکام [illegible] و چون [illegible] در پنجم زحل در پنجم دلیل کند بر غم
و اندوه از [illegible] فرزند و رنج بود [illegible] هوای دل [illegible] و کار [illegible] بی رونق بود و هر کاری که
کند شادی نبیند و [illegible] و طرب و زینت و لباس [illegible] و [illegible]
بود [illegible] و شادی بیند مشتری در پنجم دلیل کند بر نیکو حالی
و شادی از فرزندان و اگر فرزندی [illegible] علم [illegible] و [illegible]
[illegible] بزرگواری یابد [illegible]
[illegible] فرزندان [illegible] عطا [illegible]
[illegible] مقبول [illegible] مریخ در پنجم دلیل کند بر آنکه [illegible]
بود [illegible] و [illegible] بیمار شود [illegible]
ناخوشی [illegible] بیند [illegible]
و حرام [illegible] و [illegible]
صالح و اگر مقبول بود [illegible] شمس در پنجم دلیل کند بر آنکه پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زهره در پنجم دلیل کند بر آنکه شادی بیند [illegible] فرزندان [illegible]
[illegible]

[illegible]

و بخیر [illegible] و لباس و زینت [illegible] شود و شادی بیند [illegible] و اگر فرزند غایب بود دیدار او یابد و فرزند
[illegible] عطای [illegible] و اگر مقبول باشد [illegible]
عطارد در پنجم دلیل کند بر آنکه از فرزندان شادی بیند و بجای نیکوئی کند [illegible]
[illegible] شادی بیند [illegible]
[illegible] قمر در پنجم دلیل کند
بر آنکه [illegible] از فرزندان [illegible] و اگر فرزندی غایب بود
باز آید [illegible]
[illegible] راس
در پنجم دلیل کند بر [illegible]
[illegible] ذنب
در پنجم دلیل کند بر آنکه [illegible]
[illegible] شادی بیند [illegible]
[illegible] فصل پانزدهم در معرفت حجب و احتراق و [illegible]
در [illegible]
[illegible]
[illegible] احتراق [illegible] در پنجم دلیل کند [illegible]
[illegible]
[illegible]
و احتراق در پنجم [illegible]

کرده کنند والله و برج از ان بیمار بسید بر شاید و دوستی معالجت و بازرگانان کار دون کر

و مبتلا در تعیین **البرج السادس من الطالع و ما فیه من المسائل** **فصل اول** اندر معرفت دلایل بیماری

چون در مسئله بیماری طالع و صاحب طالع و قمر دلیل است بر بیمار و ششم و صاحبش و کواکب که

در ان باشند دلیل است بر بیماری و هفتم و صاحبش دلیل بر طبیب و چهارم و صاحبش

دلایل عاقبت صاحب خانه قمر و دلایل اند بر صاحب طالع از هر دو دلیل عاقبت

است بیمار برج نهم و صاحبش و سهم السعاده دلیل است بر طبیب و دلیل از نفعات بیمار

ان بیمار صدقه و رحمت بنجیک از دهم است و صاحب دهم و سهم السعاده علاج

کند و الا وسط السماء و صاحبش نگرند و ان کواکب که عطارد و زهره ناظر باشند علاج

او یعنی دارو و الت صاحب ان کوکب که صاحب طالع بود و متصل است و معرفت بیمار

از برج هفتم و صاحبش نگرند **فصل دوم در معرفت حال بیمار به نیکی و بدی** در اصول و

الطبیعه که بنید طالع و صاحبش دلیل است بر طبیب و وسط السماء و دلیل است بر بیماری و برج هفتم

دلیل است بر بیمار و چهارم دلیل است بر دارو و عاقبت کار بیمار و اگر باشد ان بیمار با وقت سوال النحس

اندر طالع باشد دلیل کند که طبیب نیکو باشد و علاج فکر کند بیماری زیادت و معرفت کند

بود و اگر سعد در طالع باشد طبیب بیمار ارشد بود و لیکن بوقت داروی اسید منفعت نبخشد

باشد و اگر نحس اندر وسط السماء باشد دلیل کند بر انکه حال بیمار و حکمی بیماری و بیماری

دارد بر انکه بیماری زیادت شود و اگر سعد باشد دلیل کند که بیمار ارو و کواکب بیمار را حشکه

و بیمار نیک بود از بیماری ازان کند و بود که بیمار الحسن باید و اگر نحس در هفتم

باشد از بیمار و بیماری کرده و دلیل باشد بر زیادتی بیماری و بال حال و اگر سعد باشد

دلیل کند بر انکه بیماری بیمار تحت باشد بالا که حیثیت بود که بیمار نیز الا الدنو و الی

نحس

نحس انده و چهارم باشد هیچ دارو نفع نکند و هر چه دارو خورد بیمار باشد هم زیان کند و هیچ

غرامد اروی و ادن و اگر سعد باشد هر چه بدهی دردا اروی غرامه سود دارد و منفعت کند هم چنین

کان یاد کرد ارباب او اول هم چنین عیاس کند انخداوند بیماری و ان سعد و نحس و اتصال و انصراف

هر کجا سعدی بینی دلیل نیک بود و هر کجا نحسی بینی دلیل تباهی و ادبار بود و صاحب هر

کدام برج که سعد بود یا نحس از ان خانه هم چنین حکم کن **فصل سیم در معرفت انکه علت بر تن است یا بر جان**

اما بدانکه طالع و قمر دلیل است و صاحب طالع و شمس و برج قمر دلیل بر روح است **حاشا الله**

گوید و اگر طالع یا قمر منحوس بود یا نحسی بود ناظر بود علت بر تن باشد و اگر صاحب طالع

یا شمس یا صاحب برج قمر منحوس بود علت بر جان بود و اگر هر دو منحوس بود یا ناظر الحبان

یا علت بر تن و جان بود و اگر سعد از ان نوع افتند بیمار کم شود و اگر حالی باشد هر نحوس

باشد بیمار بمیرد **فصل چهارم در معرفت انکه علت بر ظاهر است یا بر باطن** اگر صاحب ششم در طالع یا

در وسط السماء بود علت بر ظاهر اندام بود و اگر صاحب سادس اندر رابع بود یا اندر سابع علت

در باطن اندام بود و مستور باشد و حکم نیکو که علت اندر کجا است و سر وی نیز غیر خنکی از صاحب

سادس قران دارد باشد و ان برج سادس و ان برج کوکبی که اندرو باشد یا نوری متصل بود از

ان برج که صاحب سادس اندرو باشد اگر ان کوکب مغربی منصرف باشد دلیل کند بر درازی

علت و بلی و اگر ان کوکب شرقی منصرف بود دلیل کند بر نوی علت و زودی که شفا یابد

و زود نکارش ازو بود که ان ضر قوی باشد بعید ده هر دو سالی یا ماهی یا روزی یا ساعتی بلکه ان

برج ثلث و حبیب و ثابت و وند و مایل دلیل اما بدانکه اتصال قوی بر بیماری دال التقوی بیماریه

و صواب بیشتر باشد ان اتصال اگر دلیل بیماری عطارد بود دلیل کند بر کرانی و زبان الله

بیماری و اگر زحل باشد دلیل کند بر لقوه و قولنج و تشنج و رعشه و جذام و وفاع بر انداز و اهم برج

٨٢

وکوید وی بود واگر شمس باشد دلیل کند بر بیماری گرم و تر و اگر دلیل بیماری [illegible] باشد دلیل تف کند
و اگر [illegible] بود دلیل تف و [illegible] کند و اگر دلیل مریخ بود دلیل کند بر بیماری تر و گرم و اگر [illegible] باشد
دلیل کند بر خشکی و گرمی و اگر عطارد بود دلیل کند بر گرمی و تری و اگر دلیل زهره باشد دلیل
بر رطوبت و تری بود و اگر مشتری بود دلیل کند بر بیماری جگر و دل و اگر دلیل اندر مثلث آتشی باشد
بیماری بیهوشی باشد و دیوانه و اگر دلیل بیماری [illegible] اندر برجهای آبی دارد و جای بیمارگان نیز
دلیل اسهال کند و هذیان و اگر مریخ را شهادت بود درد شکم باشد و اگر زحل را شهادت
بود [illegible] بود و اگر [illegible] باشد [illegible] باشد و [illegible] بود
اسهال کند و اگر دلیل بیماری اندر مزاج برج خاکی بود و مزاج زحل دلیل [illegible] باشد و اگر
[illegible] باشد [illegible] باشد و [illegible] از بیماریهای سرد و خشک خاصه که زحل ناظر باشد
باشد و اگر دلیل بیماری بر مزاج برجهای بادی باشد یا ناظر کواکب بادی از باد و قولنج بود
یا [illegible] باشد خاصه که عطارد یا مریخ یا مشتری شاهد باشد و اگر دلیل بیماری اندر
برجهای گرم و خشک باشد بر مزاج کواکب آتشی بیمار از صفرا بود و یرقان و از تب [illegible]
[illegible] و بیماریهای گرم [illegible] دی [illegible] اندر کدام اندام بنگر دلیل بیماری که
اندر کدام برج است بیماری اندر آن اندام بود چنانکه [illegible] است و [illegible] و کتفها
جوزا و همچنین تا آخر برج و اگر دلیل بیماری اندر اول برج بود علت اندر اول باشد اندام
و اگر اندر میان برج باشد بر میانه اندام بود و اگر آخر برج بود علت بر آخر اندام بود و همچنین
جمله اندامها [illegible] دلیل بیماری [illegible] علت اما باید که دلیل بیماری صاحب سادس است و اگر کوکب
[illegible] و آن کوکب منحوس [illegible] اندر [illegible] طالع [illegible] کوکب [illegible] طالع را
منحوس کند با آن کوکب [illegible] اندر طالع باشد یا آن کوکب که شهادت [illegible] دارد و اندر ششم

بیمار
منحوس باشد هر کدام از ایشان قوی تر و [illegible] طالع یا صاحب [illegible] یا قمر ناظر [illegible] دلیل
است دانستن جای که بیماری علت اما باید که [illegible] الارض دلیل [illegible] زیر [illegible] است [illegible] الارض
و [illegible] طالع بر [illegible] است [illegible] دلیل [illegible] اندام است [illegible] و دلیل باطن
اندامهاست [illegible] فوق الارض دلیل [illegible] اندام است [illegible] تحت الارض دلیل [illegible] اندام است
چون این معلوم شد هر کجا دلیل بیماری [illegible] بود علت بر [illegible] بود قول زوربنیوس
و [illegible] گوید [illegible] که هر کجا که صاحب سادس باشد علت بر آن اندام باشد طالع [illegible] دوم
[illegible] است سیم کتف [illegible] همچنین تا دوازده [illegible] بنگر
که [illegible] منحوس باشد اندر آن برج صاحب برج [illegible] منحوس بود علت بر آن اندام بود
همچنانکه حمل [illegible] است و ثور [illegible] تا آخر برجهای [illegible] صاحب [illegible] یا
[illegible] هر کجا [illegible] علت بر آن اندام باشد حمل [illegible] و ثور [illegible]
[illegible] تا آخر تنبیه [illegible] طالع [illegible] طالع برج [illegible] طالع بر
[illegible] طالع [illegible] هر کجا [illegible] علت بر آن اندام بود چنانکه طالع دلیل [illegible]
دلیل گردن همچنین تا تمام دوازده خانه قول مصنف علی بن محمد [illegible] گوید [illegible] و اگر
[illegible] بوقت سوال [illegible] دلیل کند بر ضعف [illegible] همچنین هر کوکبی که
[illegible] بود [illegible] دلیل [illegible] بر [illegible] ضعف آن اندام بود و اگر آن کوکب
اندر [illegible] بیماری شهادت [illegible] زحل است [illegible]
[illegible] چشم راست [illegible]
[illegible] است [illegible]
زبان [illegible] چشم [illegible]

وجاهای که جهه کند زیادت شعر بهای ابدان و اگر سعد علت کند دروی باشد چون فرخ
باشعاع وی اتصال دهد دلیلست بصلاح حسن و اگر علت از کوی باشد چون شعاع زهره باشد
او اتصال با کوکب سعد دلیل کند بصلاح حسن و همچنین دلیل بیمار [illegible] برج بیماری واسفت
کن چنانکه گفتیم از قمر و اگر دلیل بیماری اندر آخر برج باشد اندر تحت الارض بیمار باشد و [illegible]
کند بعد [illegible] بیماری [illegible] اندر [illegible] و اگر صاحب طالع باقی [illegible] باشد دلیل
کند ضعیف و درنج اندر [illegible] بیماری **فصل ششم در دانستن آنکه بیمار بخیر شود یا نه** بنگر بصاحب طالع وقت
هر کدام در وتد بود یا طالع ناظر [illegible] دلیلست آنکه [illegible] باشد و صاحب هشتم
و هشتم ناظر بود و تحت الشعاع شود دلیل کند بر بهتر شدن از آن بیماری و اگر هر دو آن
متصل بود یا شش دو دلیل کند بر بهتر شدن و اگر آن سعد راجع باشد بیماری دراز کرد و
لکن بهتر شود و اگر قمر تحت الارض بود یعنی از او متصل باشد بکوکبی که اندر وسط السما دلیل
کند بهتر شود مگر آن کوکب در احتراق باشد و انگاه دلیل کند بر هلاکت و اگر قمر فوق الارض باشد
و بکوکبی متصل باشد که تحت الارض بود و منحوس شد دلیل هلاک بود و اگر صاحب طالع متصل
باشد زایل النور و العدد دلیل کند بر بهتر شدن و سلامتی صالح تر باشد و اگر صاحب طالع
تحت الارض باشد و قمر بکوکبی متصل شود که اندر هشتم بود کم از آنچه خواهد شدن دلیل هلاک
بود و اگر صاحب طالع [illegible] هشتم [illegible] و قمر [illegible] بود [illegible] و اگر قمر با کوکب و نیک
نحس بود و صاحب طالع نیز بصاحب هشتم [illegible] باشد [illegible] اگر مقبول بود
بیماری دراز کشد و آخر بهتر بود و اگر صاحب طالع بصاحب هشتم متصل شود [illegible]
و صاحب طالع در وتد باشد [illegible] که صاحب هشتم [illegible] طالع [illegible] دلیل [illegible] باشد
و اگر کوکبی نور صاحب طالع بصاحب هشتم [illegible] صاحب طالع ساقط بود و صاحب هشتم در وتد

باشد

باشد بیمر بود و اگر صاحب هشتم اندر طالع باشد و صاحب طالع باقی [illegible] باشد بیمر و صاحب طالع اندر
هشتم و [illegible] بود [illegible] متصل ناظر [illegible] باشد دلیل هلاکت [illegible] مقبول باشد
و صاحب طالع بصاحب هشتم متصل باشد دلیل [illegible] بلا الندبیر مقصوص باشد دلیل [illegible]
بیماری بود [illegible] لکن بهتر شدن باشد و صاحب [illegible] و اگر صاحب طالع فوق الارض باشد
و صاحب هشتم متصل شود [illegible] و هشتم دلیل شرکت و اگر صاحب هشتم بصاحب طالع ناظر
باشد کوکبی میان ایشان نور [illegible] که صاحب طالع ساقط و صاحب هشتم در اوتاد بود دلیل
[illegible] باشد و اگر صاحب طالع در احتراق روند بود [illegible] وی و میان شمس [illegible] دوازده درجه
بود [illegible] شود و همچنین اگر [illegible] غیر مقبول باشد و اگر کوکبی باشد [illegible]
یعنی علوی و از احتراق پاک باشد و قمر با کوکب بود دلیل [illegible] باشد اگر خانه بیماری برج منقلب
باشد بیماری کوتاه باشد [illegible] و اگر برج ذو جسدین باشد از آن بیماری [illegible]
[illegible] و اگر برج ثابت باشد بیماری [illegible] بود و اگر قمر از کوکب شرقی منصرف باشد بیماری
[illegible] باشد و اگر از کوکب غربی منصرف باشد بیماری [illegible] بود و اگر بکوکب شرقی منصرف شود دلیل
کند بر [illegible] بهتر شدن بود و اگر بکوکب غربی متصل شود دلیل کند بر درازی بیماری و [illegible]
[illegible] بیماری بهتر [illegible] شد که صاحب طالع [illegible] ناظر باشد و [illegible] باشد [illegible]
باشد که [illegible] ناظر باشد [illegible] دلیل [illegible] باشد [illegible] باشد که [illegible]
[illegible] از برج [illegible] بود و اگر صاحب طالع اندر [illegible] صاحب [illegible] طالع بود بیماری
دراز کشد [illegible] کوکب [illegible] برج [illegible] و همچنین اگر صاحب طالع بصاحب [illegible] متصل
باشد [illegible] صاحب طالع [illegible] باشد و اگر صاحب طالع [illegible] باشد [illegible]
[illegible] بنگر [illegible] دلیل کند [illegible] باشد اگر قمر [illegible] باشد بنگر [illegible]

۸۴

اگر دلیل ایشان باشد ناچار کشنده باشد که مقبول اسعد [illegible] و باز بر گردد و هلاک شود اما باید که خداوند طالع
نیز حال بیمار [illegible] بیماری قوی تر است [illegible] زیرا که این دو برج دلیل [illegible] بیماری
برج ششم و یازدهم و دلیل که بر ثبات بیماری [illegible] که [illegible] دو خانه باشد قوی تر [illegible]
[illegible] صاحب دوم صاحب طالع را هم چنان نحس کرده که صاحب دوم [illegible] کشنده او بود هشتم [illegible]
خداوند دوم [illegible] باشد [illegible] شود [illegible] بیماری و هم چنین [illegible] صاحب دوم
[illegible] شمس [illegible] هشتم بود [illegible] باشد [illegible] دلیل هلاک
کشنده هم چنین اگر هشتم باشد [illegible] شمس دلیل هلاک بود [illegible]
[illegible] بود [illegible] طالع و صاحب طالع نیز [illegible] طالع ناظر بود
دلیل کند بر [illegible] بیماری [illegible]
و [illegible] باشد [illegible] طالع [illegible] صاحب طالع
سعدان [illegible] باشد [illegible]
نحسان [illegible] باشد [illegible] هلاک باشد و اگر [illegible] طالع باشد
طالع با احتراق [illegible] باشد [illegible] بیماری و
احتراق [illegible] باشد [illegible]
و [illegible] بیماری [illegible] باشد [illegible]
این باشد دلیل [illegible] بود **قوله** [illegible] بطلمیوس [illegible] صاحب طالع [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
باشد و اگر سعدان [illegible] باشد [illegible] طالع
برج باشد که بیماری [illegible] برج باشد [illegible] برج دلیل

بحتی

۵۸

[illegible] باشد [illegible] دلیل عاقبت باشد و وقتی [illegible] باشد [illegible]
[illegible] برج [illegible] بیماری **قوله بطلمیوس** [illegible] بیماری در
[illegible] بود [illegible] باشد [illegible]
حکم [illegible] بیماری [illegible] ناظر بود [illegible] حکم
[illegible] علاج [illegible] کوکب [illegible] ناظر بود [illegible] کوکب [illegible] ناظر
[illegible] علاج [illegible] **قوله** [illegible] بیه
[illegible] طالع [illegible] بیمار [illegible] برج [illegible]
[illegible] باشد [illegible] **در معرفت بیماری که طالع [illegible]**
[illegible] طالع [illegible] بیماری [illegible] بیماری [illegible] باشد که در اصل
[illegible] باشد [illegible] بود [illegible] دلیل [illegible] بود [illegible]
باشد که در اصل [illegible] بود [illegible] دلیل عاقبت [illegible]
باشد [illegible] طالع [illegible] باشد [illegible] هشتم [illegible] در اصل
[illegible] بود [illegible] باشد [illegible] بیماری [illegible] باشد
[illegible] دلیل هلاک [illegible] باشد [illegible] دلیل عاقبت [illegible] بود [illegible]
[illegible] برج [illegible] در اصل بود [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] کوکب [illegible] باشد [illegible]
بود [illegible] بیمار را [illegible] باشد [illegible] روز
بیماری [illegible] روز [illegible] روز [illegible]
[illegible] باشد [illegible]

نه تنها بیفکن اگر خبری باشد انحطاط بیمار را اختیار کند پس هدا از بیماری و اگر هیچ چیز نباشد ان بیماری
و دیگر بکند که چنانست ما بین شمس و قمر از بیماری به فلک بعد و روز ماه روز وقت و ولادت تا روز بیماری
از اینست و ما بین بر ما و اگر هیچ چیز نباشد هم که بوده و اگر خبری باشد از ان بیماری برهد و بیمار
غالب ان شمس و قمر از برج نحس بلد برج است و ولادت تا روز بیماری هر برج امید بهبود بود
و روز بیفکن یعنی بیفکنان بیفکنان اگر خبری باشد بیمار بهتر شود و اگر نباشد مرض شدید باشد **قول**
علی بن احمد بن شریف مصنف این کتاب گوید بنگر اگر منصرف شود طالع ابتدای بیماری از کوکبی نحس که
میان ان کوکب رسد یا اتصال کند عدم ان تا ان وقت علت سخت شود و بیماری افزون شود و اگر سعد
سعد نحس شاع اتصال کند یا باسعد به بیماری باز کرده و دو و ترکیبات و احوال بیمار را نیکو بود و اگر بعد
ان کوکب که قمر از وی منصرف است نحسی بر برج باشد یا شعاع اتصال کند علت بیمار زیادت شود و اگر
منصرف نحسی باشد یا اتصال کند چون بعد بعد بر سد یا اتصال اطلاق نحس شود بیمار بهتر شود و اگر
ضمن اتصال کند علت زیادت شود و اگر بعد بعد صاحب سادس اتصال کند امید بهتر شدن باشد
و اگر یکی از نیرین طالع و یا صاحب سادس اتصال کند امید بهتر شدن باشد و اگر یکی از نیرین طالع
یا صاحب سادس اتصال کند یا مقارنت کند بر جهت برج مسعود ان وقت امید راحت
و بهتر شدن باشد و اگر یکی از نیرین طالع یا صاحب سادس اتصال کند و اگر یکی از نیرین طالع را
صاحب سادس اتصال کند اگر دلیل بیماری در سادس باشد دلیل کشتن بیمار باشد علامت
اما با یکی خانه دوازدهم دلیل داروها است و بهتر شدن بیمار از صاحب طالع یا صاحب سادس
یکو کبی اتصال کند که ان کوکب اندر خانه دوازدهم بود اگر سعد باشد از ان بیماری راحت یابد و اگر
دارو و خود منفعت کند و اگر ان کوکب نحس باشد و اندر دوازدهم و عیب باشد هم دلیل کند بر علامت
و راحت و سعد نحس و اگر خبر این باشد و نحس بود و اگر سعد طالع و دلیل بیماری هر دو اندر یک برج باشد

بعولی

پس تنگی عدم بیماری باشد و نحوی که قرن بیماری و اگر برج عاقبت باشد بیماری رنج کشد
شود و اگر صاحب طالع منفصل باشد هر دو فوق الارض باشد اندر برج شرقی یا صاحب طالع
اندر وسط السما باشد و قوی باشد صاحب ثامن را قوی کند ان بیمار از ان بیماری را خلاص یابد
و عاقبت نیکو شود و اگر خبر این باشد بیم هلاکی بود و الله اعلم **فصل هشتم در معرفت بهتر شدن**
بیمار و صحت یافتن اما وقت مرض ان است که قمر یا صاحب طالع یا صاحب ثامن شود یا صاحب هشتم یا نحسی که دلیل
نحوست کند برج یا مقابله یا مقارنه وقت هلاکی باشد و اگر وقت الاحتراق باشد هر وقتی که بگذرد.
احتراق برسد وقت دلیل مرگ بود و نیکو ما بین طالع و قمر ما بین نحس یا طالع و یا احتراق
یا دلیل مرگ باشد حاجت ما بین را جمع کن بعد و ان عدد بیماری روز یا سال یا ماه باشد بدانکه برج
منقلب و جسد و ثابت باشد ان ساعت و اما فالد التدبیر و اگر دلالت از جهت کوکب باشد
و نحوی که صاحب ثامن برج طالع رسد یا صاحب طالع با قمر بود بعد احتراق و بعد برج بیت
السوء بود ان وقت هلاک باشد **وقت بهتر شدن** اما وقت بهتر شدن بیمار انست که ان
طالع قوی باشد و سعد یا بخانه او یا شرف یا از شرف خود یا برج رسد یا شکل بطلان کند بدانکه سعد
که در شرف شود و حال برج مسعود شود و صاحب ثامن از نحس ساقط باشد و دلیل بهتر شدن
الا شبه یا مقارن در برج طالع رسد و یا برج بر برج و دلیل هر سه دلیل بهتر باشد از بیماری
فصل نهم در معرفت بحرانها بنگر بحر هر وقت که نحس برج است طالع بیمار است و
نحسی بر بیماری زیادت کند و در وقتی که شعاع سعدی رسد یا صاحب سعدی سادس رسد بیماری
و راحت و صحت یابد و با ابتدا ا السم **قول حکما** بکر بقول احکام علت یا وقت زوال
که قمر با ساعت در برج و یا افتادن نیکو کره بیماری شعاع که بر سد که نحس برج هر هلاک بود
و اگر سعد باشد علامت و راحت باشد بیمار سال بیغی ان کوکب بخشان روز عاقبت یابد تا یک ماه

قوت حامل درجه زیادتی کن و مریض اگر بیند شعاع سعد با نحس حکم کن چون شعاع او درجه وقوع کره درجه
زوال بوده باشد با حامل درجه چون بکوکبی رسد که قران کوکب متصل شود بقران یا تربیع یا
مقابله دلیل شدت مرض باشد و چون به درجه یا حامل درجه سعدی رسد بنوبها یا حامل
کوکبی باشد که ان نیز درجه وزیره بکلی احوال اکند با سعد که تسدیس او نظر تربیع و مقابله
وی رسد نحوست ظاهر دلیل نقصان علت و زوال بیماری و راحت و عاقبت کار باشد و دلیل
تن است و سعدان دلیل عاقبت و راحت باشند چون سعدان منتقل باشند بر قران
سعد بعد از بیمار قوی باشد بر منفعت کردن علت و بیماری اگر قمر اندر ابتدای علت سعد یا
یا منصرف از سعدان یا انتقال مقبول دلیل کند بر سلامتی و اگر طالع اندر ابتدای
علت اندر برج منقلب یا نحس بین دو سعد باشد یا منصرف باشد دو سعدان دلیل کند بر
بیماری چرا که بحران بود چون و حالت چون روز بحران باشد نیکو که کدام کوکب اتصال رسیده
یا طالع الکواکب سعد اتصال کند بحران نیک شود و اگر کوکب نحس اتصال کند علت بیماری زیادت
شود و بحران تمام نباشد باشد یا منفعت نکند و اگر سعد و نحس اتصال کند هر کدام قوی تر حکم
او را بود و اگر قمر اندر ... باشد اگر اتصال وی با مریخ باشد بحران با حرارت بود که بروج مستوی
باشد و اگر اتصال با شمس باشد بحران با خیر بود که شمس ... کند و قوی تر بود اتصال
باشد بطول مرض نیک بود ... روز چهارم و روز هفتم و روز یازدهم و روز چهاردهم
و روز بیستم و روز بیست یکم و روز بیست چهارم و روز بیست هشتم و چون قمر بدین روزها
بشعاع سعد یا سعدان رسد بحران مبارک باشد و راحت و شفا و ... بیماری ... و چون
بشعاع نحسان رسد بحران مبارک نباشد و شدت علت و زیادت بیماری بکند یا
علت باقی بماند و درجه بر موضع قمر زیادت کن و بر چهار درجه بروز سیم رسد و چون

ودر

ودر جه زیادتی کن بروز پنجم رسد اندر بند شیل البیر باشد و چون فزونه درجه زیادتی کن بروز هفتم رسد الله
تربیع البیر باشد و چون سعد بیست زیادتی کن بروز نهم رسد اندر تثلیث البیر باشد و چون سعد و ششاد
درجه زیادتی کن بروز چهاردهم رسد اندر مقابله خویش که اول علت بود و ناموس سوال چون نود و یک
چهل درجه زیادتی کن بروز نوزدهم اندر تثلیث این خویش باشد و چون نود و یک هفتاد درجه زیادت
کن بروز بیست یکم رسد اندر تربیع این خویش باشد و چون سیصد و ده درجه زیادتی کن بروز بیست چهارم
اندر تثلیث و سدس ابتدای بیماری بود و چون سیصد و هشتاد درجه زیادتی کن بروز بیست هفتم رسد هم باش
جایگاه که ابتدای علت بوده یا ابتدای سوال این مواضع که یاد کردیم نیک یاد دار هر گاه که قمر بدین
مواضع بکوکبی متصل رسد بیماری را خطر و آفت بود و بیم و دشواری خواهد که بدین مواضع نحسان اتصال کند
رسد یا بدرجه احتراق رسد نیک نیست و خطر باشد و چون سعدی اتصال کند خیر باشد و چون بدین مواضع قمر
معلق باشد راحت و خلاص دهد و بحران باشد و چون روز بحران قمر را حال باشد
منفصل الخیر وقت بحران روز باشد زیان کند خاصه که ابتدای علت بروز باشد و اگر ابتدای بیماری
باشد وقت بحران شب باشد زیان نکند خاصه ترک علت اگر ابتدای علت شب بوده و اگر ابتدای علت
بروز بوده باشد بدین مواضع رسد بحران نیک کند و عاقبت کار به و چون رفتن بسیار باشد
و چون سعدی شعاع اتصال کند خیر بود و ابتدای علت شب بوده باشد و نحل بدین مواضع بوده باشد
مختلف باشد اندر بحران و خشکی و سالم ... ماند و چون ... اسید احتیاط
و چون سعد ... و بدین مواضع قمر باشد با ناظر باشد هر کدام قوی تر باشد حکم بروی کند
و اگر قمر بروز بیمار و ... النور یا بشرف یا مریخ بود و قوت قمر تربیع این موضع رسد یا مقابله
بیم مرگ بود و چون تربیع یا مقابله باشد و از ابتدا النور باشد بر نحل ناظر باشد دوای بیماری
راحت یابد و اگر ابتدای بیماری قمر ناقص النور باشد یا ناقص العدد بر نحل ناظر باشد

چیزی هم نکند جز آنکه در بیماری باشد و اگر اتصال ابتدا بیماری قمر با نحس باشد باید دانست چون قمر
بتربیع یا مقابله زحل رسد [illegible] شعاع [illegible] یا بعد اگر تحت الشعاع باشد [illegible] باشد والله
اعلم فصل نهم در معرفت شفای بیمار از [illegible] بنگر بصاحب طالع اگر خداوند طالع یا قمر از برج سعود بود
یا مقبول هیچ طالع شفای بیمار باشد و صاحب درجی منفعت کند و اگر هر یک از کواکب نیکو باشد
شفای بیمار از [illegible] باشد که بیمار کوکب منحوس است و اگر صاحب طالع از صاحب هفتم مقبول
باشد آن طبیب بیمار مشفق و مهربان بود و آن کار بیمار و صلاح مجتهد باشد و اگر صاحب طالع
هفتم را قبول کند بیمار طبیب را دوست دارد و بفرمان طبیب کار کند و دلیل کار آن
یکدیگر مقبول باشد میان بیمار و طبیب الفت و مصالحت باشد و بیمار را از یکدیگر باشد و
یکدیگر را نافع باشد و اگر صاحب هفتم مسعود باشد و شرقی باشد و مقبول بود طبیب اندر کار
حاذق قوی باشد و مبارک دست بود اما علاج بیمار دوست شود هر چه کند بصلاح
آید و اگر غربی باشد طبیب ضعیف باشد بدانکه آن علت بیمار [illegible] علاج کند بصلاح نزدیک
آورد و اگر منحوس باشد یا غیر مقبول [illegible] و [illegible] باشد
که صاحب [illegible] هفتم صاحب [illegible] دلیل که [illegible] چنانکه در باب دوم
یاد کنم که [illegible] که درد بیمار را منفعت کند یا نه بنگر بصاحب طالع اگر صاحب وسط السماء را
قبول کند بیمار دارو [illegible] باشد [illegible] منفعت کند و اگر قبول نباشد دارو [illegible]
نیابد و کم منفعت کند و اگر صاحب طالع غیر مقبول باشد و صاحب وسط السماء او را قبول نکند دارو
بیمار را نافع باشد و اگر صاحب وسط السماء صاحب طالع را قبول کند دارو بیمار را نافع و اگر [illegible]
نافع نبود اگر [illegible] که دارو [illegible] باشد بنگر بصاحب وسط السماء اگر [illegible] دارد [illegible]
[illegible] از طبع [illegible] حکم کن بر [illegible] دارو [illegible]

فصل دهم

فصل دهم در معرفت بیمار [illegible] ابو معشر گوید بنگر بصاحب طالع و قمر [illegible]
هفتم اگر خداوند طالع یا قمر [illegible] بود یا [illegible] بطالع ناظر [illegible] دلیلست اگر [illegible]
بصاحب هشتم متصل باشد یا [illegible] بصاحب هشتم [illegible] طالع [illegible] بصاحب طالع ناظر باشد
مولود یا سائل بیمار [illegible] باشد [illegible] باشد که [illegible] متصل باشد [illegible]
باشد یا [illegible] ساقط [illegible] بیماری [illegible] باشد
کوکبی باشد که [illegible] یکدیگر [illegible] مولود یا سائل [illegible] باشد
[illegible] صاحب طالع [illegible] صاحب [illegible] صاحب [illegible] دلیل
کند بر [illegible] حال از بیماری [illegible] و [illegible]
[illegible] و اگر صاحب هشتم [illegible] باشد یا متصل [illegible] یا بصاحب هشتم [illegible]
اگر [illegible] بود که صاحب هشتم [illegible] بصاحب طالع [illegible] که صاحب طالع [illegible]
یا متصل [illegible] که [illegible] بصاحب هشتم [illegible] بیماری [illegible] باشد [illegible]
باشد [illegible] که [illegible] طالع [illegible] صاحب هشتم [illegible]
یا سائل [illegible] زحل [illegible] طبیعت [illegible]
[illegible] که صاحب هشتم [illegible] باشد [illegible] صاحب هشتم [illegible]
یا متصل [illegible] که [illegible] صاحب هشتم [illegible]
[illegible] حال [illegible] بیماری زیادت شود [illegible]
[illegible] باشد که [illegible] که [illegible] صاحب
[illegible] صاحب [illegible] باشد [illegible] صاحب طالع [illegible]
[illegible] هشتم [illegible] صاحب طالع [illegible] صاحب طالع [illegible]

باید اما اگر برج بصورت مردم بود و صاحب طالع را بلا و فساد و نکبت از مردمان بیش آید و اگر [illegible] بود
که صاحب این برج اندر برج الثانی بود و صاحب طالع بوی مخصوص بود و اگر برج بصورت بهایم بود
عارضه و مکروه و نکبت از بهایم و صاحب طالع بوی مخصوص بود و اما بیماری از این دو بیان کرده بود از این
بود که صاحب این برج برجی بود که طالع از [illegible] بود و صاحب طالع بوی مخصوص بود انگاه دلیل بیماری
کند والله اعلم فصل یازدهم اگر پرسند که فلان کس بیمار است یا نه بدرست اگر پرسند که فلان کس بیمار است
باشد بر حقست و این سؤال [illegible] بیمار است که چون برابر [illegible] بطالع بنگر و [illegible]
طالع و قمر که کدام از ایشان [illegible] یا طالع [illegible] باشد دلیل [illegible] اگر دلیل در ششم باشد
یا صاحب ششم مخصوص [illegible] و اگر [illegible] بیمار باشد و اگر [illegible]
بود و اگر سؤال [illegible] باشد [illegible] حکم کن چنانکه پیش از این یاد کردیم فصل دوازدهم در معرفت آنکه خال
یا علامت بکدام اندام اگر پرسند که علامت یا خال یا [illegible] اندر [illegible] بکدام اندام است یا بکدام برج
بنگر صاحب طالع که بکدام برج است و اندر آن برج که هست بکدام اندام منسوب است آن برج بکدام اندام
خالیست یا علامت بنگر اندر برج ششم اگر اندروی کوکب باشد یا ناظر برج ششم بکدام اندام است
آن اندام علامت بود اگر برج یا صاحب طالع اندر آن برج که باشد بوجه اول بود علامت بر اول اندام
باشد بر اول اندام و اگر بوجه دوم بر میانه آن اندام بود و اگر بوجه سیم باشد علامت بر آخر آن اندام
باشد و اگر صاحب [illegible] الاوتاد علامت [illegible] بود و اگر [illegible] بود علامت [illegible]
چپ بود [illegible] والله اعلم
فصل سیزدهم اگر [illegible] شود یا نه اگر پرسند که این [illegible] شود یا نه بنگر صاحب طالع و قمر
اگر [illegible] صاحب [illegible] صاحب [illegible] طالع [illegible]
[illegible]

و بعض

و بعض [illegible] صاحب [illegible] نظر [illegible] طبایع و دلیل [illegible] حکم کن چنانکه
[illegible] طالع [illegible] سادس [illegible] ششم [illegible]
دلیل [illegible] حکم کن چنانکه [illegible] در معرفت غایب بنگر صاحب ششم و عطارد و اگر صاحب
سادس [illegible] شهادت [illegible] صاحب سادس عطارد بود یا عطارد [illegible] شهادت
[illegible] دلیل [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] شهادت [illegible]
[illegible] بود [illegible] بود و اگر [illegible] بود [illegible]
[illegible] بود و اگر [illegible] بود [illegible] باشد [illegible] کوکب [illegible]
حکم کن و اگر دلیل [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] بود [illegible] غریب بود [illegible]
بود و اگر دلیل [illegible] باشد [illegible] بود [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible] باشد و اگر [illegible]
و دلیل [illegible] بود [illegible] بود و اگر [illegible] بود [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible] باشد و اگر دلیل [illegible] دلیل
[illegible] باشد این [illegible] کند [illegible] اگر دلیل [illegible] باشد
دلیل [illegible] باشد یا صاحب دوم یا صاحب یازدهم [illegible] کند در این [illegible] این
[illegible] و اگر [illegible] برج هشتم کوکبی [illegible] باشد دلیل [illegible]
[illegible] و اگر دلیل [illegible] صاحب هشتم [illegible] برج هشتم باشد
یا صاحب هشتم [illegible] دلیل [illegible] باشد [illegible] و اگر
دلیل [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] بود [illegible]

محترق باشد کم از کس و بیکار باشد و اگر زهره مسعود بود بنکوخوئی و بنکر طمع و زنان بود و
اگر عطارد منحوس بود ازو بیم عصیان باشد و اگر مریخ منحوس بود در جو کرو سرکشی و غضب باشد و اگر
عطارد مسعود باشد پیشه نیکو و خط و ادب [illegible] باشد و اگر قمر منحوس باشد کم پای
و دیوانه خواهد بود و اگر مسعود بود سبک پای و سبک کار و کاری باشد فصل چهاردهم
در معرفت آنکه بنده آزاد شود یا نه اگر پرسد که آن بنده آزادی یابد یا نه بنکر بطالع و صاحب طالع و قمر که این
دلیل بنده است چون سایل باشد و وسط السما و صاحبش و شمس دلیل خداوندست اگر دلیل طالع
منصرف باشد از صاحب وسط السما یا شمس یا از کوکبی منحوس و دیگر بهیچ کوکب متصل شود دلیل کند
که این بنده آزاد شود و لاجرم این باشد الا آزادی نیابد بخلاص که در او نباشد و اگر منصرف باشد آزادی
یابد اگر بهیچ کوکب متصل نشود و اگر دلیل طالع از صاحب وسط السما یا از آفتاب منصرف شود و بکوکبی
دیگر متصل شود این بنده از دست این خداوند آزاد یابد و بدست خداوند دیگر افتد
و اگر دلیل طالع بدلیل خداوند متصل باشد یا کوکبی میان ایشان نور نقل کند یا هر دو با او
جمع این بنده هرگز از دست این خداوند بیرون نشود و از بندگی نرهد و اگر دلیل بنده بصاحب
وسط السما یا آفتاب یا کوکبی که اندر وسط السما باشد مقبول یا مسعود با نظر اتصال بود
این بنده از خداوند شادی بیند و نیکوئی و خداوند بروی رحیم و مهربان باشد و میان ایشان
موالفت باشد و اگر مقبول یا منحوس بود یا اتصال از عداوت بود میان ایشان و هرگز بنده از
خداوند شادی نبیند و خداوند بروی مهربان نبود و بر کشتن بود و اگر دلیل بنده از دلیل خداوند
مقبول بود و دلیل خداوند از دلیل بنده غیر مقبول بنده از خداوند شادی بیند و خداوند از
بنده هیچ نفعی و شادی نبیند فصل پانزدهم در معرفت بنده گریخته آنکه باز آید یا نه اگر کسی بپرسد که بنده
از آن کم بیاید بطالع و صاحب طالع دلیل خداوندست و سادس و صاحبش دلیل بنده اگر دلیل بنده

از دلیل

از دلیل خداوند منصرف باشد و بهیچ کوکبی متصل نشود این بنده از خداوند بگریزد و باز آید و اگر
خواهی [illegible] باز آید یا نیاید [illegible] حکم کن اگر دلیل بنده از آفتاب
باشد [illegible] دلیل بنده ساقط بود یا راجع یا در هبوط یا ضعیف
یا معیوب [illegible] دلیل بنده [illegible] این بنده [illegible]
دلیل بنده [illegible] مریخ [illegible] باشد
[illegible] این بنده [illegible] باشد [illegible]
و اگر مریخ سادس [illegible] و زهره و عطارد [illegible] بسیار باشد [illegible]
[illegible] والله اعلم فصل شانزدهم در معرفت آنکه بنده از خداوند بیرون رود یا نه اگر پرسند که بنده کی از دست خداوند
بیرون آید باشد یا نه و چگونه بیرون آید [illegible] طالع و صاحب
[illegible] دلیل بنده است [illegible] وسط السما و صاحبش آفتاب دلیل خداوندست [illegible]
و صاحبش دلیل خداوندست [illegible]
دوم چنین طالع و خانه دوم [illegible] باشد [illegible]
اتصال مقبول [illegible] شادی بیند و نیکوئی باشد [illegible] طالع یا صاحب وسط السما
یا آفتاب منصرف شود [illegible]
طالع [illegible]
[illegible] باشد و اگر [illegible] طالع [illegible]
[illegible] این بنده [illegible] از دست این خداوند بیرون [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] آفتاب منصرف شود [illegible] از خداوند [illegible]
[illegible]

ودوم بيرون آيد و بخداوند ديم رسد و نيك كه قمر صاحب طالع اندران برج كه هست چند كوكب اتصال
كند سعيد مر اتصال اليك خداوند باشد و هم اتصالي كه بود نباشد و انحلو انفس باشد و هم
اتصالي كه خلاف آن باشد انفاع آن سفر ... باشد و هر كجا قول ... باشد انحلال ... و نيكوئي
ومنفعت باشد و هر كجا قول ... سفر باشد ... سفر نباشد فصل اندر معرفت آنكه
اين سفر از ... باشد اگر ... طالع و صاحبش و دليل ...
ويا در صاحب ... و دليل ... باشد ... صاحب دوم و خداوند ...
... باشد ... صاحب ... اندرخانه ... صاحب ... طالع ...
وصاحب دوم ... باشد ... و اگر
... صاحب دوم يا ... سفر ...
و ... خداوند ... رسد و اگر ... اتصال ... صاحب
طالع ... باشد ... خداوند ...
قبول ... سعادت ... باشد ... قبول ... با
نظر ... باشد ... صاحب ... دو
... باشد ... فصل اندر معرفت آنكه چند
خداوند ... طالع ... خداوند ...
... برج ... كوكب ... سفر ... خداوند بوده
باشد ... كوكب ... باشد ... خداوند ...
دليل خداوند ... خداوند ...
خداوند ... طالع ... خداوند ...

جيدي
سفر ... خداوند ... سفر ... خداوند ... برج
... دوم ... حكم كن ... اتصال ... خداوند ... بود
... خداوند ... بود ... برج ... بود ...
... خداوند ... ايشان ... صاحب ... از
... باشد ... ايشان ... دليل ... خواهد بود
... صاحب طالع ... سفر ... برج با
... حكم كن ... اتصال ... صاحب طالع ...
هم چنين ... باشد ... اتصال ... صاحب ... برج ... با
... باشد ... باشد فصل اندر ... سفر ...
خداوند ... اگر ... باشد ...
صاحب طالع ... اندران برج كه هست مقبول باشد ... خداوند ...
... خداوند ... باشد ...
مقبول باشد ... خداوند ... باشد ...
... كوكب سفر ... مقبول ... خداوند ...
كوكب مقبول باشد ... صاحب ...
... صاحب طالع ... برج دوم
مقبول ... حكم كن ... اتصال ... صاحب طالع ...
... اتصال ... خداوند ... اتصال ... مقبول
... حكم كن ... باشد

91

و انقضت حتی کند اصلح بود و هم چنین حکم کن اندر هر کاری که اندر وی باشد یا [illegible]
تحویل کند یا از منزلی بمنزلی و از مراتی به مراتی و از کاری بکاری و از زمینی بزمینی و هم چنین
چون پیدا شود چیزی که کدام بهتر و نیکوتر است هم چنین حکم کن والله اعلم فصل [illegible] محبوس
که خلاص یابد یا نه بر هر حال اگر سیاره [illegible] استوار کرده [illegible] طالع یا برج را که خداوند خشم
کرده باشد و استوار کرده شده باشند بنگر بقمر و عطارد که [illegible] ایشان در برج های منقلب دلیل کند
خلاص یافتن اسیر خاصه که اندر ابتدای اسیر یا استوار کردن مشتری در طالع باشد یا با قمر بود یا
بقمر ناظر بود دلیل کند بر نجات و رها شدن یافتن و زود بخلاص و اگر [illegible] باشد یا اندر طالع
عطارد یا مشتری بقمر ناظر باشد یا [illegible] باشند دلیل کند بر زودی نجات و خلاص و نیکوی
حال بعد از وی و [illegible] که قمر یا یکی از سعدان متصل باشد دلیل کند بر زود خلاص و هم چنین اگر
سعدان [illegible] برج قمر ناظر باشند خلاص وی از حبس [illegible] شده که استوار کرده شده باشد خوشنودی
و خوشنودی و پشیمانی بود و استوار کرده وی را [illegible] قمر [illegible] که نحس باشد اندر [illegible] خلاص زود باشد
و اگر صاعد باشند از شمال [illegible] و حکم کن که هر که صاعد باشد در جنوب یا هابط باشد در شمال
دلیل کند بر خلاص یافتن [illegible] و زودی و اگر قمر [illegible] متصل باشد صاحب طالع در
احتراق بود و [illegible] بر خلاص باشد ولیکن اگر [illegible] باشد [illegible] اگر
جای نحس یا مریخ باشد دلیل [illegible] راحت یابد یا نجات یابد [illegible] باز خود و از [illegible]
اندر آن علت بمیرد و اگر قمر [illegible] نحس باشد و عطارد [illegible] و اگر
نحس [illegible] باشد نجات یابد پس از آنکه [illegible] و عذاب و علت بیند باشد اگر قمر
منصرف باشد از سعدی و متصل باشد بنحسی دلیل کند بر سختی حال بود و دشواری خلاص [illegible] و اگر قمر
باشد از نحسی و متصل باشد بسعدی [illegible] استوار کرده و اسیر که باشد که خلاص یابد یا [illegible]

اگر

اگر بسعدی متصل شود و یا بنحسی [illegible] و اگر بنحسی متصل شود [illegible] بعد
دلیل کند بر خلاص یافتن پس از نومیدی و هم چنین حکم کن اگر صاحب طالع [illegible] و اتصال [illegible]
و نقصان اگر قمر متصل شود بکوکبی تحت الشعاع و هنوز باحتراق نرسیده بود تمام خلاص وی [illegible] دشواری
و سختی باشد اگر اندر حد احتراق گشته بود [illegible] و اگر آن کوکب تحت الشعاع [illegible]
[illegible] احتراق [illegible] باشد که صاحب طالع [illegible]
یا حبس [illegible] از وسط السماء [illegible] الارض [illegible] ناظر باشد [illegible]
مقابله یا مقارنه [illegible] بود [illegible] باشد در
[illegible] هم چنین زحل دلیل دیری [illegible] باشد [illegible]
و اگر قمر [illegible] نحس باشد اندر تحت الارض اندر خانه [illegible] باشد اندر حبس بمیرد
و اگر صاحب برج قمر ناظر باشد [illegible] باشد و اگر ناظر نباشد دشوار باشد و اگر
عطارد مقارنه نحس بود و مریخ [illegible] ناظر دلیل کند بر آنکه [illegible] و خوف
[illegible] و اگر زحل باشد [illegible] دلیل دشواری خلاص [illegible] باشد و اگر عطارد و زحل و مریخ
با قمر باشند یا [illegible] ناظر باشند [illegible] باشد اندر حبس و هم چنین [illegible] صاحب طالع بطالع
[illegible] استوار کردن قمر ناقص النور باشد یا [illegible] باشد از تحت الشعاع
دلیل کند [illegible] رهایی و خلاص و [illegible] یا از وقت سؤال الحکم کن [illegible]
[illegible] باستوار کردن قمر ناقص النور باشد یا [illegible]
باشد از تحت الشعاع دلیل کند بر [illegible] و خلاص و اگر قمر [illegible] متصل باشد [illegible]
الشعاع باشد دلیل کند بر [illegible] و اگر عطارد متصل باشد و عطارد [illegible]
باشد دلیل کند [illegible] یافتن و اگر زحل و مشتری [illegible] ناظر باشد [illegible] دلیل خلاص باشد بدیری

و بعد از آن شاد و شادی بود که [illegible] و اگر عطارد ساقط باشد و بغیر از وسط السما یا هفتم یا چهارم بود مریخ
بوی ناظر باشد و مریخ نیز اندرین خانه باشد این [illegible] بود در [illegible] باشد و مرد و بیماری و اگر قمر در
چهارم باشد یا وسط السما اندر [illegible] و مشتری و مریخ بوی ناظر باشند از تثلیث یا
تربیع دلیل کند بر زود بیخلاص یافتن از حبس [illegible] خداوند این دو برج و اندر حبس [illegible] باشد
و باز یکی [illegible] که از جهة مال باز داشته باشد [illegible] و اگر
رهایی یابد و اگر رجوع باشد اگر [illegible] روز خلاصی یابد اندر این حبس [illegible]
حبس [illegible] بود چون رهایی یابد چون قمر اندر این برج [illegible]
باند و تباه [illegible] باشد که اندر خانهای مشتری باشد و مشتری بقمر ناظر باشد و [illegible] خانهای عطارد
دلیل کند بر [illegible] از حبس از جهت سرعت انتقال حال وی و اگر قمر در سرطان باشد دیر باشد
اندر حبس زیرا که موافقت است قمر را دلیل دیر بقا بود و اگر اندر اسد باشد دیر ماند و از آن
جهه مرد [illegible] شریف بود [illegible] باشد و اگر شمس یا قمر ناظر باشد بدو مردی همه کس [illegible] حبس
کرده بود و اگر قمر در سنبله باشد کار وی میان دیر و زودی باشد و خلاص او [illegible] باشد و اگر
اندر عقرب باشد دیر ماند [illegible] شود و [illegible] بهمه جهات [illegible] دلیل کند بر [illegible] حبس
و درازی روزگار و تباه [illegible] باشد و اگر قمر در قوس باشد دلیل کند بر درازی حبس
دیر ماند و اگر در جدی باشد دلیل کند بر [illegible]
دلیل کند بر دیری و دلیل کند بر غم و شدت [illegible] دادن دشمنان بروی بدین سبب زیرا که
[illegible] و مال [illegible] و اگر در دلو باشد یا اندر حوت دلیل کند [illegible]
یا تباه [illegible] دلیل [illegible] از جهة مردی [illegible] افتاده باشد و دلیل ثانی
از صاحب [illegible] از موضع وی [illegible] و اتصال [illegible] دوازدهم

و الله اعلم **فصل بیست یکم در معرفت آنکه بیمار صحت یابد یا نه** اگر پرسند که بیمار صحت یابد یا نه بنگر تا
دوم و ششم و [illegible] و دوازدهم اگر یکی از این [illegible] مواضع باشد [illegible]
عطارد و زحل و ذنب [illegible] بر صحت باشد و اگر [illegible] باشد بنگر بصاحب [illegible]
مواضع باشد [illegible] با ذنب باشد یا اندر عقرب و دلیل کند که صحت باشد یا نه که
زهره [illegible] اندر عقرب بود [illegible] چنین باشد بنگر بصاحب سهم السعادة [illegible]
دلیل [illegible] **فصل بیست دوم در معرفت [illegible]**
بنگر بخانه چهارم از طالع اگر زحل اندر وی باشد یا بمقابله ناظر باشد [illegible]
اگر مریخ باشد یا تربیع یا مقابله بوی ناظر [illegible] باشد یا بطعام [illegible]
[illegible] باشد [illegible] یا از تربیع یا مقابله ناظر باشد [illegible]
یا [illegible] باشد **قول علی بن محمد [illegible]**
مصنف کتاب گوید بنگر بصاحب طالع و [illegible] صاحب ساعت هر کدام از ایشان قوی تر باشد یا اندر
[illegible] طالع ناظر بود وی دلیل است اگر [illegible] دوازدهم باشد یا با ذنب باشد یا با زحل
و عطارد بوی ناظر بود و زحل بوی ناظر باشد [illegible] و این کوکب که دلیل طالع
[illegible] دلیل [illegible] کوکب اندر برج منقلب باشد [illegible]
[illegible] بطعام و شراب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و این برج [illegible]
کند اگر برج [illegible] باشد یا ناظر [illegible] طعام و شراب [illegible] باشد و اگر شمس [illegible] باشد یا ناظر
[illegible] باشد [illegible] باشد یا ناظر [illegible]
[illegible] باشد [illegible] برج [illegible]

و بر آنجا حکم کن اگر خواهی تا بدانی که این عزیز نکرده است یا مرد بیگانه صاحب این برج که کوکب [illegible]
کرد دلیل او خواند و بعد است اگر برج نیز بود چه بود اگر برج ساده بود زن که بود **قول دیگر**
بنگر که این که در هفتم نحس یا غدار یا عدو دست بود آن کوکب نحس که دلیل عداوت صاحب برج دیگر
ولی سالحت و اگر دلیلها که گفتیم دلیل نکند هر نحسی که در دوازدهم بود دلیل عدو هست و اگر که او
طالع بود نحس یا شد یا بلیس وی باشد و یا اندر وتد بود یا نحس باشد و اگر که
باشد و نیز کار یکدیگر باشد و آنکه گفتیم آنگاه درست بود که نحس دلیل تابع نحس بود و مانند او بیابد حکم
نیکو آید و درست آید **فصل ششم اندر معرفت آنکه نحس و عداوت بیابد یا نه** و اگر خواهی که بدانی که
این نحس و عداوت شود یا نه بنگر که صاحب طالع اتصال به سعدی کند و قبول بود یا نه [illegible] یا
سعدی در طالع یا صاحب طالع ناظر باشد [illegible] شود و اگر جزا باشد [illegible] شود **قول ابو علی محمد بن**
شریف مصنف این کتاب بگوید دلیل بیماری کوکب [illegible]
[illegible] باشد و
اگر مشتری [illegible] باشد و اگر [illegible]
باشد یا قبول [illegible] صاحب برج قرابت یا از
صاحب برج صاحب طالع یا از صاحب برج آن کوکب که [illegible]
[illegible] اگر برج [illegible] یا آتشی یا خاکی یا هوایی یا آبی [illegible] موضع [illegible]
باشد چنانکه اندر خانه چهارم یاد کردیم اندر صفت خانه و جایگاه [illegible]
زمین یاد کردیم والله اعلم **فصل دوم اندر احکام صاحب ششم**
دوازده باب **الباب الاول** خداوند ششم اگر در طالع بود مولود دائم اندوه [illegible] باشد [illegible]
حیوان رسد و بیماری [illegible] صاحب ششم [illegible] قبول بود علت

و آفت

و آفت [illegible] بیماری بود [illegible] بسیار بود خاصه این برج که خانه آفت صاحب برج [illegible] بود و
صاحب طالع بد حال بود یا اندر جای [illegible] صاحب ششم بود و اگر [illegible] جنس
کثر بود **الباب الثانی** صاحب ششم در دوم بود مولود با سائل طالب علاج کاری باشد دوست
کند و [illegible] کار [illegible] بود که ششم دارد و این برج از خانه [illegible]
صاحب طالع بود و فاسد بود مولود بکوشد [illegible] یا آتش [illegible] اگر مشتری یا عطارد خاصه
اندر برج ثابت بود [illegible] اگر برج [illegible] آفتاب بود [illegible] صاحب طالع بود
فاسد بود [illegible] با ماه [illegible] مولود [illegible] یا صاحب ششم [illegible]
خاصه که صاحب طالع [illegible] بیمار بود [illegible]
الباب الثالث صاحب ششم در سیم بود مولود را از دوست و کسب [illegible] باشد و آفت
است و از [illegible] برادر و خواهر [illegible]
و ستور [illegible] باشد **الباب الرابع** صاحب ششم در چهارم بود مولود
از [illegible]
[illegible]
[illegible] **الباب الخامس**
صاحب ششم اندر پنجم باشد مولود [illegible]
[illegible] باشد صاحب
طالع [illegible] **الباب**
السادس صاحب ششم در هفتم بود مولود تن درست باشد [illegible]
صاحب طالع [illegible] **الباب السابع** صاحب ششم در

هفتم مولود را النوبت کار آن بیم بود که بلا بیش آید بنکه که صاحب طالع بود شش نگرد و اگر این برج صورت
چهارپای بود از ستوران دود و هر چه بدین برج منسوب بود از جنس وی بلا بوی رسد و باید که آن
بعوض کار زیان نکند یا زیان کند اما زیان بغلو و کار بنده کار آن کند و کار زیان بحقوق کار بنده کار
کند و هر عیبی که کند بیمار شود و اگر این برج بر صورت آدمی بود و سعد ناظر وی بود دلیل کند
که کار او را عیب از بنده بود خاصه که صاحب ششم را اندر ده طالع بود و عیب بود و بیماری از وی نازل
بود بران مولود و بکار بنده کار آن حرص بود بران مولود و خداوند بنده کار آن بود خاصه که صاحب
طالع با او مقبول و ناظر چه سعد بود و کار وی برابر افق رسد و اگر غیر مقبول بود و نحوس بالد او را
بیماری عاجز بسبب زنان افتاده بود یا از سبب نحال او بود یعنی که با کنیزک اختلاطی بود کند بین بیمار
بیار کاهلی کشتن باشد و لکن بیند کسی که کند بروی بیمار را از این عیب مداوا باشد والله اعلم البیت
الثامن صاحب ششم از هشتم بود مولود تن درست بود و کم بیمار گردد و چون بیمار گردد دیر
نزدیک گردد خاصه که خداوند طالع بر انحوس بود سای تباه و اندر هشتم و اگر ماه نیز نگاه
نحو باشد بد برب و بدنگرت بود و میت رسد از بنده کار آن و جوانی و بیماری وی آن
میان در مصالح بود البیت التاسع صاحب ششم در نهم بود مانند وی سعد و نظر طالع
مولود را بیند باشد و از آن خوش شعر باشد و بار ساو اهل علم بود و از آن شادی بیند و یا
بر هنروایش و سخن بود و مولود را سفرها بلاشتباه بود و علت بیماری کم بود و شن و اگر نگاه کند باشد
کم کرده بود و زود عافیت یابد و اگر وی نحس باشد بیمار گردد و ونیش تباه کرده و چون
بیند اندر غربت هلاک شود البیت العاشر صاحب ششم در دهم بود مولود را از
طلب و از دستکاری و کارهای علاج حاجت بود و کار از سلطان بیم بود خاصه که اقتاب او را
معاودت نکرد یا صاحب خانه دهم صاحب طالع را او ضلت طالع صاحب خانه دهم را به اوقات

نکرد

نکرد و بنیت و هر کاری که کند هم تباه شود و با طبیب بر آید و بیماری وی بر ظاهر و اندام بود و باید
اهنر که نیک آن بدست سلطان افتد و اگر خداوند طالع در چهارم بود و مقابل باشد که از دهم
بیند و فرو افتد و هم چنین اگر ماه در یازدهم بود و مریخ اندر هشتم و ماه بر هر حالتی بیماری
بود دلیل کند بر شکستن اندام های صاحب کدام برج اندر که باشد و آن برج دلیل هر کدام اندام که باشد
شکستن آن اندام واجب کند و اگر ماه با اول برج باشد اول آن اندام شکند و اگر با آخر برج باشد
آن اندام و آخر برج باشد آخر آن اندام و اگر صاحب ششم اندر دهم سعد بود و نظر طالع
مولود خداوند بنده کار آن بود و خادمان و از ایشان روزی یابد بود خاصه که بر صورت
بود است ستور و روزی بود و لیکن بیم از ستوران ات و نکبت رسد ازیشان البیت الحادی عشر صاحب
ششم در یازدهم مولود اندر معرفت مار بخرید و فروخت باشد اطبیبان و اخداوند طالع و
بر دوستان و رفیقان بیابا باشند و اگر وی سعد باشد و در بنده کار آن بخرید و فروخت او را
اهنر بود و روزی بیند باشد و بیع بیمار رو مشغول شد و بکارهای اندر فروخت که باشد و مولود
با ایشان سعد باشد و اگر وی نحوس باشد بیم بنده بدست وی نیابد الا که بیمار غنیا
هلاک شوند و از کار وی و شرابی و اندوه و بدوستان بروی افتد و الله اعلم البیت
الثانی عشر صاحب ششم در دوازدهم مولود را از بنده و ستور کم روزی باشد و اگر
ستور و بنده باشند از ایشان بوی نکبتی رسد و مولود هم دشمن او باشد که او را حاجت
باشد و از دوان و دشمنان بوی بلائی رسد و اگر وی سعد نکند دلیل کند بر بیماری آن
و سبب نی اییان باشد خاصه که صاحب طالع بد حال بود و از افعال حقول بود و هر که جهی بنده کار آن
بر وی عمدو که سعد و بر وی بد باشد فصل بیست و پنجم اندر معرفت اختیارات
اختیار دارو خوردن چنان باید که ماه غیر آن باشد بیاحیت بود که ماه طاباعد

نه پیوسته بود به ستاره هابط و بعد رکن یا از تربیع و مریخ دور از اوتاد باشد و نیک که ماه از خانها زایل باشد
اما نحوس نباشد یا مقترن باشند و قمر را با زهره و مشتری ناظر کن و عطارد را از نحوس پاک کن و
یکی از این سعدان را اندر طالع کن خاصه مشتری را اعراض کن بسان الایدیجون صفرا کم خواهی کردن ماه
اندر آن برج آتشی کن و چون سودا کم کنی ماه را در برج خاکی کن و چون خون کم خواهی کردن ماه را
در برج بادی کن و چون بلغم خواهی کم کردن ماه را در برج آبی کن و برجها که اندر او دو تا باید
خوردن جوزا در سر و سنبله و حمل و عقرب کار کند ماه را اندر برجهایی که اندر هم بپیوست
است و لکن حکم با سعادات خواهی ماه را در ثور کن و مثلثات وی **اختیار رگ زدن**
چنان بود که ماه در ثور یا جوزا یا سنبله یا جدی شود یا اندر حوت یا اندر طالع برجهای
یا اندر شعاع شمس یا اول ماه یا آخر ماه بعد یا استقبال یا اندر اجتماع باشد و نیز استقبال
نکند شرایط این که گفتیم بایست و جهد کن که مریخ در طالع یا ماه و اسفار و تربیع یا انقطاع هیچ
نکند و جهد کن که ماه در برج عقرب باشد که این برج قلیل الدما باشد که مریخ را اندر وی سازد چنان که
ماه در حمل باشد ... بیاید ... چون ماه در ثور باشد که ... سایه ... چنان
تا آخر برج حمل جهد کن که ماه در طالع بود یا اندر هشتم و نایلم ... این ...
و دیگر اندامی که چنین باشد **اختیار حجامت کردن** باید که ماه زاید النور و در برج ...
بود و بهر بروج ... چنان باید که خداوند برج ماه نیک ناظر بود و جهد کن که ماه در ثور باشد
... که ماه در برج هایی ... بود ... و اگر خواهی که چون آید که
به ... کنی ماه را ساقط ... و جهد کن ... زحل و عطارد با ماه ناظر ... **اختیار علاج کردن**
چنان باید که ماه نیک حال و نیک جایگاه باشد و خداوند برج ماه و خداوند طالع را اوتاد را
... کنی و جهد کن که خداوند را اندر هشتم کنی و باید که ... بکی ... از خانه دو ... را

وخانه

وخانه طالع را سعدان متصل کنی طالع و ماه را اندر برجهای منقلب کنی یا رنج ... که کرد و جمع
ثابت باید که علت ثابت کرد ... نباید که دیگر باره بیماری بازگردد **اختیار علاج**
چشم چنان باید که ماه پاکیزه و سعدان متصل باشد و جهد کن که از نحوس ... برج طالع
و صاحب طالع و ماه و طالع را صاحب طالع ... و نحسان را از طالع ساقط کن و چنان باید
که ... ماه ... طالع ... صاحب طالع باشد ... صاحب طالع و ماه در آن برجها باشد که ...
و دور ... باشد یا ماه ... **اختیار قی و شربت دارو کردن** چنان باید که تا
در حمل یا ثور یا سرطان باشد تا ... النور باشد ... ناظر باشند ... متصل باشد که با ماه
یا کوکب سعد باشد ... اوج یا اندر شمال ... جنوب یا از چهارم باشد یا طالع ...
... چنان باید که ماه زاید النور باشد ... و جهد کن که ماه در جوزا و حوت ... چنان باشد
... خانه ... باشد چنان باید که ... ماه و آفتاب و طالع ... باشد جوزا و عقرب و حوت
... برجهای ... **اختیار جامه نو بریدن** حال باید که ماه اندر جوزا و ... حوت
کن و چنان باید که ... از برج ... و ... برج ثابت کن و چنان باید خداوند
طالع ... بود ... خداوند هشتم ماه در برج هشتم ساقط کن تا ... **اختیار زفاف**
کردن چنان باید که ماه ... و مریخ ناظر بود و از زحل ساقط کنی و سعدان
ناظر کنی و سعد ... اوتاد طالع کن **اختیار گرمابه رفتن** چنان باید که ماه را ساقط کنی از
و زحل و ماه اندر ... برجهای ... کن از خانه عطارد ... و
زحل و ... سیر کوکب باشد و ناظر سعدان ... اوتاد کن و خداوند طالع
کن از ... و همچنین ماه ... **اختیار ختنه کردن** چنان باید که
خداوند طالع ... ماه ... برج ماه ... برجهای شمالی کن و ناظر ...

حذر کنند اما ماه بحمل باشد و مریخ در ... از اختیار ساقط کنند و از برج سرطان و عقرب نیز بباید و اگر طالع یا ماه
اندر برجهای منقلب بود بهتر بود **اختیار شربت دارو خوردن** اگر دارو خورد چنان باید اختیار کند
بدو وقت هر دو وقت را باید که صلاح آرد اگر دلیل ابتدا و دلیل عاقبت هر دو مسعود باشند دلیل
کند بر صلاح حال اندر هر دو وقت و اگر دلیل عاقبت و دلیل ابتدا هر دو منحوس باشند دلیل کند بر
تباهی حال وقت دارو خوردن و تباهی وقت عمل دارو و عقوبت بیمار باشد و اگر دلیل ابتدا مصلح
دلیل عاقبت منحوس بود وقت دارو خوردن نیکوئی و سلامت باشد و بوقت اعمال [illegible] دارو و
[illegible] شود و بیماری [illegible] و اگر دلیل ابتدا منحوس باشد و دلیل عاقبت
مسعود باشد یا اندر وقت دارو خوردن رنج و تعب و تباهی و کره باشد و لکن بوقت عمل دارو
صلاح و نیکوئی باشد [illegible] بیمار را [illegible] **اختیار بیرون** چنان باید که
طالع [illegible] طالع [illegible] شم [illegible]
[illegible] حساب
و چنان باید که ماه و طالع [illegible] و [illegible] سرطان و عقرب
[illegible] بود **اختیار باز آمدن** چنان باید که ماه [illegible] طالع [illegible] مستقیم
کن بطالع و اوتاد و طالع [illegible] منحوس [illegible] که تا ماه اندر برجهای [illegible]
کن و [illegible] صاحب طالع [illegible] ماه هفتم [illegible]
اختیارات بر پنج قسم **اما اول بر جهار** که اندر وی درجات ... کند دلیل کند بر بیماری [illegible]
[illegible] درجه [illegible] و پنجم درجه درجات است بیمار [illegible]
[illegible] درجه [illegible] و هفتم [illegible] درجه و هفتم [illegible] درجه
و [illegible] سرطان [illegible] درجات که یاد کردیم درجات بیماری [illegible]

بوقت زوال یا بوقت [illegible] بخان بود [illegible] دلیل کند بر بیماری و ضعف و درد چشم [illegible]
النور و الحمد ... **صفت جهانی که دلیل کند بر عیب چشم** اما درجاتی که دلیل کند بر درد چشم [illegible]
[illegible] که [illegible] است [illegible] درجه [illegible] سرطان [illegible]
[illegible] درجه [illegible] درجه [illegible]
درجات [illegible] جدی [illegible] درجه [illegible]
[illegible] درجه [illegible] درجه [illegible] و [illegible]
[illegible] طالع [illegible] باشد [illegible]
[illegible] دلیل کند بر بیماری [illegible] چشم [illegible]
دلیل کند [illegible] چشم [illegible] باب [illegible] وقت [illegible] بیماری [illegible]
و [illegible] **[illegible] شم** در احکام [illegible] **[illegible]** و دلیل کند بر [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] بیماری [illegible]
[illegible]
[illegible] بیماری [illegible]
[illegible] بیماری [illegible]
[illegible] **[illegible] شم** دلیل کند [illegible] از بیماری [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] بیماری [illegible]

مشتری صلاحیت [illegible] اندکار [illegible] کرده مشتری **مریخ در ششم** دلیل
کند بر پیدا آمدن بیماریها چون تب غب و یرقان و درد سینه و دردها و صداع [illegible]
البته و حصبه و گرمی دمل و جراحت و خشکی و اسهال [illegible] کرم [illegible] بسیار [illegible] شکم
و ناسور [illegible] برج [illegible] بجهای آتشی و بادی و خاکی و آتشی [illegible] بود و از
جهت ستور [illegible] و حیوانات [illegible] بالعکس [illegible] کرده و [illegible]
کم [illegible] مقبول [illegible] بیماریها [illegible]
برده و حیوانات [illegible] منفعت [illegible] مقبول [illegible]
[illegible] **شمس در ششم** دلیل کند که [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
خانه بیماری [illegible] یرقان [illegible]
باشد و اگر [illegible] مقبول باشد دلیل [illegible]
ستور [illegible] از بیماری **زهره در ششم** دلیل کند بر [illegible] و
شادی [illegible] باشد [illegible]
منفعت باشد [illegible] بیماری و اگر [illegible] باشد بیماری
قوی [illegible] شامه و اگر [illegible]
[illegible] شامه [illegible] باشد [illegible] بیماری
[illegible] برج [illegible] و اند [illegible]
[illegible] برج [illegible] باشد **عطارد در**
ششم دلیل کند بر [illegible] بیماری [illegible] باشد [illegible]

منفعت

منفعت [illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible] و الا [illegible] قبول [illegible]
و خوی بد و بیماری [illegible] و درد [illegible] دندان و درد [illegible] و زبان [illegible]
و درد [illegible] باشد [illegible] برج [illegible] و آتشی و خاکی باشد [illegible]
و [illegible] **احکام قمر در ششم** دلیل کند بر
بیماری [illegible] برج [illegible] باشد [illegible] برج [illegible] باشد [illegible]
[illegible] برج [illegible] باشد [illegible]
و اگر برج [illegible] باشد و [illegible]
و اگر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و اگر بیمار [illegible] علاج [illegible]
و اگر [illegible] باشد [illegible] مقبول باشد [illegible]
بد و نیک [illegible] علاج [illegible] بیماری [illegible] باشد [illegible]
نیک بود **راس در ششم** دلیل کند [illegible]
باشد [illegible] برج [illegible] بیمار [illegible]
و زیادتی [illegible] باشد و منفعت **ذنب در ششم** دلیل کند بیماری [illegible]
[illegible] بیماری [illegible]
و حیوانات [illegible] علاج [illegible]
[illegible] والله اعلم **فصل بیست و هفتم** در احکام [illegible]
زحل در ششم چون [illegible] برج [illegible] و
[illegible] بیماری [illegible] علاج [illegible] باشد [illegible]

کار بیماران رسیدن که اینها خطا افتند و اگر بنفع یا ستوری که گفته باشد امید باشد که باز آید

اختیار صاحب ششم چون ششم عنقریب شود دلیل آنکه گفته باشد یا تنی یکی شود پریشید

خورد شتر یا بره سال یا بوده سلطان بیم نا یافتن باشد و از بنده و ستان داشت سلطان

بیم بود و هر ستوری دیره و السبع و این صاحب خطها بسیار افتد و بیم بود که بیماری که آن

و پیدا آن پدید آید خاصه بر کوه و دل و اینچه بدین ماند فصل فی الحاجة الی ثم

دلیل آنکه برکه الی انعام و تباهی حال ستوران و حیوان و علاج بکنند که صواب نیاید و در

بیماران کوید بعضی و بیماریها بمخالفت پدید آید چون خوی ستوده ... اگر این همه

خوی نماید که هفتم بنظر نقصان باشد شر و تباهی زیادت شود و اگر سعدان شعاع افکنند آن بجز بود

البرج السابع من الطالع و ما فیه من المسائل فصل اول در معرفت کاری با شوهر یا زن بیند

اگر پرسند که از آنچه یا شوهر یا زن کرد یا نه طالع و صاحب طالع و قمر و آن کوکب که قمر از وی منصرف

بود سه دلیل سائل و دلیل مسئول عنه صاحب هفتم و خانه و دلیل سائل اگر دلیل سائل

از خانه هفتم باشد یا صاحب هفتم دلیل مسئول عنه متصل است آن ترویج بر آید باسانی و بی طالب

و خوش ... اگر دلیل مسئول عنه از طالع باشد یا بدلیل طالع متصل باشد آن ترویج بر آید

باسانی و بی رنج و طلب و اگر اتصال از عداوت بود بدشواری و رنج و عدتی بر آید و اگر از

مقابله بود و اگر صاحب طالع باشد بآسانی بر آید و اگر صاحب هفتم را بود آن ترویج برنج و

سختی بر آید و اگر اتصال میان ایشان قبول بود و هر یکی یکدیگر را پذیرنده باشد و ... اتصال باشد

و اگر قبول بود هر یکی یکدیگر را پذیرنده هر یکی خوی یکی پذیرنده باشد ... آن باشد و اگر

قبول بود هر یکی یکدیگر ... هر یکی خویش دیگر ... اگر میان ایشان اتصال

نبود بنگر که نقل نور کند میان ایشان یا رد و یا جمع نور از وی دلیل کیرند بر آید

کار

کار بیست ستوه طالع و اگر اتصال نقل و رد و جمع نور نبود بنگر باتصال الطبیعی از تسعة الطالع

یا از تسعة القمر یا تسعة الطارقه از بیرجها دلیل که هر دلیل که مقبول تر باشد بر وضع

تراند ... که باشد و دلیل مطلوب است و دلیل که بر تنکی خوی حق و راستی آن کن و هر

دلیلی که ... مقبول و دلیل آنکه بر تباهی و ... و راستی ... و هر دلیلی

که در ... چنین ... و دلیلی که دلیل یا ساقط

یا هابط بود ... دلیل ضعیف تر و نا پاک تر باشد بنگر مقابل ... اگر

باشد یا کوکبی نور ایشان ... کند یا ... باشد ...

را تباه کند ... همچنین اگر ... باشد و دلیل تباهی باشد

فصل دوم در معرفت ... از ... و صاحب تباه کند و دلیل سائل یا

مسئول عنه باشد تباهی هم از جهة ایشان باشد و اگر صاحب دوم باشد از قبل مال سائل یا

و اگر صاحب هشتم بود از قبل مال مسئول عنه و اگر اندر پنجم یا صاحب پنجم یا صاحب ...

تباهی از قبل فرزندان باشد و اگر صاحب ساده ... از قبل علت بیماری و عیب باشد یا

از قبل بنده و ستور یا از قبل اهل سائل که ... تباهی باشد و اگر صاحب ...

باشد تباهی از قبل دشمنان باشد ... یا از قبل عیب ... یا از قبل ...

... مسئول عنه و اگر ... النور باشد و ... النور تباهی از قبل

... باشد و اگر ... جامع النور باشد تباهی از قبل ... و اگر ...

کار بر نیاید و اگر ... اندر برج ... باشد یا برج ... یا کوکب ... باشد و اگر کوکب ... ساده

باشد یا برج ساده این کار از ... باشد فصل سیم در معرفت ...

چون این ... دلیل که ... ترویج اگر در برج ... باشد یا کوکب ...

یا طالع کوکب روکند تا بود در برج ذوجسدین دلیل کند بر آنکه این سائل را تزویج یا کنیزکی
باشد خواهد که اندیشه هم خیال او باشد نیکو یا مسئول عنه هر کدام که اندر وتد باشد دی
زودتر تزویج کند اما باید که برج رابع صاحب رابع دلیلان زن است با آن مرد که دلیل حیات
تزویج خواست در برج ششم صاحبش و بعد زن طلاق کند و دیگر [illegible] باشد باکی کار زوی
اعراض کرده باشد در برج هفتم صاحب او دلیل ترویج است که نخواهد بود و بعد مستقبل
چون خداوند طالع اتصال به صاحب ثامن بود سائل ترویج کند دیگر هم چنین اگر
صاحب طالع با شاه باشد یا کوکبی پیش صاحب رابع یا کوکبی اتصال کند دلیل کند که سائل
زودتر تزویج کند از مسئول عنه و اگر صاحب هفتم اندر وتد باشد یا کوکب برج متصل
شود با کوکبی دیگر پیش از آنکه صاحب طالع اتصال کند مسئول عنه زودتر از سائل ترویج اما
بدانکه اگر سائل مرد باشد صاحب طالع و شمس و کوکب منصرف عنه القمر و زهره صاحب هفتم
و کوکب متصل به القمر و زهره دلیل زن است و صاحب هفتم اگر زن باشد صاحب طالع
کوکب که منصرف عنه القمر و زهره و صاحب هفتم و کوکب متصل به القمر و زهره دلیل زن است
و صاحب هفتم اگر زن باشد صاحب طالع و کوکبی که منصرف عنه القمر و زهره و صاحب هفتم
و کوکب متصل به القمر و شمس دلیل مرد است سائل را نکاح ماضی ششم است و صاحبش و نکاحی
که اندر حال سابع است صاحبش و نکاحی که نخواهد بود در مستقبل ثامن است و صاحبش
و مسئول عنه دلیل ماضی دوازدهم است و صاحبش و صاحب ثانی و هم چنین دلیل کن از
انظار صاحب طالع و صاحب هفتم و از اتصال الاتیان و ماضی و مستقبل و از برج و صاحب
برج که دلیل اندر وی است دلیل آن نکاح باشد که اندر حال بود آن نکاح باشد دیگر اگر مردی
سوال کند که چند زن بخواهم نگر [illegible] یا کم چند برج مانده باشد چند زن بخواهد کند

واگر

واگر زنی سوال کند که چند شوی کنم نگاه کن مشتری یا زهره چند برج گذشته است چندان شوی کند و اگر
دلیل آن اتصال الحکم کن بر اینچنانکه نیک خداوند طالع اندر آن برج که هست چند کوکب اتصال
یا بر او اتصال تثلیث یا تسدیس باشد دلیل است بر شماره یا مقابله و یا دلیل طالع و ابو دلیل نکاح اتصال
باشد چنانکه ازو هم یاد کردیم حکم کن چندان زن یا چندان شوی دیگر باشد فصل چهارم در معرفت
آنکه این زن یا دختر یا کنیزه مستوره است نگاه کن طالع و صاحب طالع و قمر اگر در برج ثابت باشد یا مسعود این
دلیل یا کوکبی اندر برج ثابت طالع یا صاحب طالع یا [illegible] باشد یا متصل طالع و صاحب
قمر اندر برج ثابت باشد دلیل کند که دوشیزه باشد و یا کنیزه از هر [illegible] که دلیل تباهی دوشیزگی
کند و اگر آنکه هفتم اندر برج منقلب شده باشد یا ذوجسدین دلیل کند بر آنکه شوی کرده و بعد دوشیزه
نبوده و اگر [illegible] بوده باشد که دوشیزه است این دختر دوشیزه باشد [illegible] تباه شده
باشد [illegible] بود و اگر قمر اندر برج ذوجسدین بود یا اندر برج منقلب طالع و صاحب
اندر برج ثابت بود [illegible] باشد ولکن اگر دوشیزگی تمام [illegible] باشد و اگر قمر یا مریخ
باشد اندر برج منقلب ذوجسدین و دوشیزگی [illegible] باشد [illegible] و اگر زحل
اندر طالع باشد یا قمر اندر برج ذوجسدین برج ثابت [illegible] که این دختر [illegible] کرده و [illegible]
نکوان [illegible] کرده باشد و دوشیزگی تباه شده باشد و اگر مریخ در وتد زهره باشد و قمر از
مریخ یا زهره [illegible] باشد یا اندر [illegible] دی این زن دوشیزه باشد و اگر عطارد و مشتری
اندر مثلثات زهره باشد یا اندر وتد زهره یا مریخ ساقط باشد از زهره خالصه [illegible] یا زحل
باشد و اندر مثلثه [illegible] مسئول عنه دوشیزه [illegible] فصل پنجم اندر معرفت
آنکه این نکاح حلال است یا حرام اگر دلیل سائل متصل شود به زحل یا مریخ پیش از آنکه بدلیل مسئول عنه
متصل شود یا دلیل مسئول عنه به زحل یا مریخ متصل شود پیش از آنکه بدلیل [illegible] دلیل

که برنتابد نکاح ایشان حیا باشد میان ایشان یا زنی یا کسی دیگر ساخته باشد و اتصال ایشان دلیل

بیکدیگر تمام شده باشد پس ازان دلیل سایل یا مسئول عنه یا زحل یا مریخ اتصال کند دلیل کند

که بابد الحلال یا حرام شود و همچنین کی نحسی با ماه و طالع باشد یا بدلیل سایل یا مسئول

عنه ناظر باشد یا بطالع یا سابع دلیل کند بر حیا و ان نکاح بسبب جای کسی باشد که نحس بدلیل

وی ناظر باشد و بطالع وی ناظر بود فصل ششم اندر معرفت انکه این زن ایستوارست از حلال یا نه

اگر پرسند از تو که این زن حلال باشد که حاجت از حرام باشد یا از حرام بیک بنگر اگر مریخ یا

زحل یا عطارد بوی ناظر بود یا اندر وی باشد از نحس و حرام زاده و از زنا بوده باشد و اگر

سعدان ناظر باشند یا اندر وی باشند دلیل کند که فرزند از حلال باشد و پاکیزه بود فصل هفتم

اندر معرفت انکه این معشوقه دارد یا نه اگر پرسند که این زن را هیچ کس دوست دارد یا او خود کسی را

دوست میدارد یا نه بنگر عاشق و معشوق بنگر صاحب طالع و قمر اگر یکی از این دو دلیل مریخ

اندر یک برج باشند و یکی دیگر بر این زن اندر یک برج دوست و عاشق باشند و اگر اندر یک برج

باشند و یکی مریخ باشد نشان آید زن را هیچ ناظر باشد زن دیگری را دوست دارد و اگر دلیل طالع

اندر مریخ منصرف باشد کسی دوست بود و بعد باشد و جای یا نیکو باشد و اگر نظر از ثالث بدلیل

کسی دیگر باشد که دوست دارد و هیچ جانی که نظر باشد مریخ از ان مریخ باشد یعنی از ان برج

و اگر قمر بصاحب طالع متصل باشد یا مریخ و مریخ اندر برج خود متمکن باشد این زن کسی را دوست دارد

و هر دلیل کس را بجوید عقب دو دوری میرود و اگر صاحب طالع یا قمر شمس باشد متصل این

زن هوای مردی بزرگ نام خود پیچد بیلعید و دوست میدارد و اگر بعطارد متصل بود جوانی

دارد و اگر بزهره متصل باشد زنی هوای دارد یا خود ان زن زن خوانی سازی بود و اگر قمر با مریخ

طالع و منصرف باشد از مریخ کسی دوست بود و باشد زن او کی جای یا نباشد و اگر مشتری

ناظر

ناظر بود و از جهت یاری یا جای یابد بود و اگر شمس باشد مردی بزرگ و دانا کار او باشد از جهت

جایی یابد باشد همچنین بیرون ز هفت کوکب و اصل ستاره قول علی ابن محمد شریف مصنف این

کتاب گوید اگر صاحب طالع یا قمر از انجا یعنی تاثیر عشق یا اندر بیرون و زهره اندر جای گاه

شهادت بود یا نظر دارد این سایل عاشق و هوا خواه و دوستدار باشد اگر مریخ ناظر باشد

و هوای وی در برابر و خشم و غضب بود و اگر زحل نکاح همچنین باشد و اگر عطارد نکاح

و بعطارد یا زحل نیک بود و عشق و هوای وی نیکو و کامل بود و اگر مریخ و زحل بود بر

تان و دختران باشد و اگر بزهره ناظر بود یا عقرب بود حلال و نیکو باشد و اگر قمر یا

شمس ناظر باشد هوا از جهت نیکویی و حلال بود و صلاح تن و جان خویشتن خواهد

اگر مریخ با یکی از جهت او برابر یا بدلیل مسئول عنه نکاح و بیک که اگر کوکب اندر کدام

خانه است و چه کوکب است دوست و معشوق انکه کوکب باشد و اگر دو از مواضع که گفتیم بدلیل

مسئول عنه ناظر باشد معشوقه و هم زنی باشد و اگر سایل زن بود معشوقه وی هم شوی وی

بود و همچنین و دلیل اگر دلیل مسئول عنه اگر اندر یا از دهم و طالع و صاحب طالع ناظر بود

مسئول عنه بدلیل عاشق بود و اگر صاحب برج دیگر یا کوکب دیگر نگر و بر کسی و بکار عاشق

بود و اگر میان ایشان قبول بود انکار برابر و حکم شود و اگر قبول بود بر شایسته عقد

و اگر با اتصال النحوست بود و دوستی نبود و اگر اتصال ارتعادت بود زود برسد شود و دوستی

حقیقت باشد و اگر اندر برج با مفعت الطالع یا ستمه الفتح الطریقه باشد همچنین و دلیل که

باشد انشاء الله فصل هشتم اندر معرفت انکه شوهر زن ازو علی ابن محمد شریف مصنف این کتاب اگر پرسند از ضعف و حاجت جوی

زن بیک بدلیل اگر و خندید بود و این زن که با وی یکی کار و عمار دارد مخالف و جان شوی

خویش بود و اگر با مخالف بود این زن کامل و تنها و تیمار دار بود مخالف جان بود و اگر اعدا خانه نام باشد

باشد و هم چنین اندر جامه سپید اگر مقبول بود و مسعود اگر خراب باشد نا بوده بود و اگر دلیل
زن مسعود بود بطالع یا بدلیل طالع و اگر برج سابع یا آن برج که دلیل زن است اندر برجهای برج
جبل اندر باشد یا نیکخو بود و نیکو باشد و اگر خراب باشد بخت باشد و اگر دلیل ان است
ناظر باشد اندر خوب روی بود و اگر غایب باشد ناظر نیست روی باشد و اگر دلیل زن اندر
برجهای ثابت بود و سعدی ناظر بود این زن پارسا و نیکفتر بود و مستور بود و اگر اندر برجهای
ذو جسدین باشد و سعدی ناظر باشد نیکفتر و پارسا و مستور بود و اگر نحس ناظر باشد
مقدار فساد نا بکار بود و اگر اندر برج منقلب بود زن نا بیقرار بود و نا پرهیزکار و سلطه جو
خاصه که برج ناظر بود منقلب بود و اگر سعدی نگرد پارسا نبود ولیکن خوبی تن دارد
بود و اگر دلیل زن اندر برج مستقیم الطلوع و با کوکب علوی باشد دراز بالا بود و اگر دلیل زن
اندر برج معوج الطلوع بود یا کوکب سفلی زن کوتاه بالا بود و اگر دلیل کوکب سفلی باشد و یا برج
مستقیم الطلوع باشد و یا دلیل کوکب علوی باشد در برج معوج الطلوع و یا دلیل کوکب سفلی
بود دلیل کند که میانه بالا بود و اگر برج ثابت بود و ساکن فاسد بود و اگر ذو جسدین باشد
میان و راستی و … بود و اگر برج منقلب بود … بود و … بود و اگر
دلیل زن شرقی بود این زن جوان بود و اگر غربی بود سالخورده بود و اگر جنوبی بود …
… بود یا … و اگر … کوکب سعد بود و سعدی …
پیوسته این زن … باشد و مبارک … بود … طالع بود …
… و اگر … برج … بود …
… بود … و اگر … باشد اندر برج منقلب
… ناظر بود … و اگر … برج …

اگر

باشد برج ناظر بوده زن حریص بود بکار جماع و زنا و حرام دوست بود و اگر زحل ناظر
بود زن … کند … و اگر … سابع اندر برج منقلب بود یا ذو جسدین …
کشته … طالع … بود … و … متصل بود این از اشتری
… بود … این … و دلیل زن اندر … بود یا اندر برج منقلب … کشته
اندر دلیل … که زن … باشد … جوان … باشد و لکن
… بود اگر این برج که گفتیم دلیل … بود یا برج ثابت بود شاید بودن که این
… که گفتیم … و … حکم کرد
… گفتیم اگر دلیل زن متصل باشد … یا مشتری … السعاده
… این زن … باشد و اگر خراب بود … حال …
زن … قیاس کن فصل … اندر معرفت … زن … خویش …
… و اگر … باشد فوق الارض … زهره … بود …
… بود … و …
… باشد و اگر شمس تحت الارض بود … فوق الارض …
… زهره … بود … زن … بود … و اگر …
و اگر تحت … بود … زن … پشیمان شود …
و اگر شمس … اندر … فوق الارض باشد و زهره … بود … باشد که گفتیم
و اگر … باشد … باشد …
… زن … زهره … باشد … این زن …
… یا پشیمانی و اگر … زهره … باشد … تا آن زن طلاق دهد

کردن زوج هیچ مستقیم نباید و شادی نبیند و اگر زهره مستقیم باشد این زن بر شوی تمام باشد
و اندر یکی بجا آورده و میان ایشان سوء خوی [illegible] ملالت کند و اگر دلیل زن با زهره در برج
باشد [illegible] که در [illegible] شوی و اگر دلیل زن ناظر باشد بدو [illegible] طالع زن نباید بخانه
شوی خویش و اگر ساقط بود ازین بخانه شوی باید و اگر بصاحب طالع ناظر باشد هم دلیل
آمدن بود و اگر در برج منقلب بود زود پشیمان شود و اگر برج ذو جسدین باشد میان پشیمانی
و نا پشیمانی بود [illegible] باشد و اگر برج ثابت بود پشیمانی نشود و اگر پشیمانی بود
دل تنگ [illegible] باشد این باب [illegible] که [illegible] باشد آنجا
شوی [illegible] اگر از شوی جدا [illegible] باشد [illegible]
آوردن ندانند که باید یا نه و کی آید بخانه و اندر دلیل [illegible] نیز هم چنین قیاس کن که اندر دلیل
زن گفته شد اندرین [illegible] و دلیل مرد [illegible] دلیل [illegible] کرد اند
[illegible] نیز هم چنین [illegible] اندرین باب [illegible] زن [illegible] و میان
ایشان [illegible] باشد [illegible] بر یکدیگر [illegible] باختیار مصنف کتاب گوید اگر
دلیل زن [illegible] اندر [illegible] منتقل بود [illegible] باستقامت [illegible]
این زن شوی [illegible] و اگر اتصال ناظر [illegible] باشد یا ناظر بلکه
و قبول باشد میان ایشان [illegible] دلیل زن [illegible] باشد که طالع [illegible] دلیل مرد [illegible]
شود [illegible] نباید [illegible] پشیمان بود که [illegible] عمر [illegible]
اگر [illegible] قبول باشد یا اندر [illegible] دلیل مرد باشد پشیمانی شود ولیکن [illegible]
بخانه شوی [illegible] و اگر دلیلان [illegible] باشد [illegible]
کوکبی [illegible] باشد میان ایشان [illegible] باید بخانه شوی [illegible]

[illegible] بیکدیگر اتصال [illegible] و اگر دلیل زن و دلیل مرد [illegible]
باشد [illegible] یکدیگر باشد [illegible] باشد [illegible]
و [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] میان ایشان [illegible] و زیان [illegible] شود فصل [illegible]
[illegible] دلیل [illegible] اگر اتصال [illegible] و دلیل
باشد [illegible] صاحب طالع [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] اتصال صاحب طالع [illegible] باشد
[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] صاحب [illegible] شادی
[illegible] باشد [illegible] صاحب طالع [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و اگر صاحب طالع [illegible]
باشد [illegible] باشد و اگر صاحب طالع [illegible] باشد [illegible]
[illegible] میان [illegible] و اگر
[illegible] میان ایشان [illegible] باشد [illegible] و اگر
[illegible] باشد که میان ایشان [illegible] باشد و اگر اتصال [illegible]
[illegible] میان ایشان [illegible] باشد که میان ایشان [illegible]
بود [illegible] و اگر صاحب [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible]

ادب صبح الهو دار و غیم خود و شادی بکند و هیئت و کلین بود او را یعنی و نیکی صاحب طالع تا ۱۰۳
بکار و خانه با او بود و بر تحویل الحزن چون در اثنی عشر اتصال ادار اتصال طالع الکد خدا برود تند
بیمی ده از شهر و خویش کند و اگر اسد بود با دلیل در منی بیمی ده از شهر و خویش کند و اگر اسد بود با دلیل
و نه بینی از دشمنان و نه دیگران بود و اگر اسد بود یا نهایی و زایل بیفتد ده از بیگانگان و از جای
دو بود باشد که کوچ حسب طلب او را که چون بیت یا شیبه او و اگر در شرف بود از مردمان بزرگ
و شریف بود و اصل و اگر در هبوط بود از مردمان حال الکثة مکنت بود و اگر در برج غریب
بود از غربا بود و اگر هر دو دلیل از یک نظر باشد یا باشد که از خویش بپیوندد باشد و اگر دلیل
بر صاحب طالع بود از مردمان نیکو بود و اگر نحس باشد از بد بود و اگر ناظر
بود یا زیر شعاع آفتاب پنهان و پوشیده کند و اگر از صاحب طالع بود بعد بعضه و کمیة مو ریا بکار
کند و اگر صاحب طالع بر تربیع یا مقابله صاحب چهارم باشد خاله و براد دو کسانی بود و اینچ
سلطان در کار ایشان دست کند و همچنین بنگر اینچه اگر کدد بر تربیع و مقابله بود از برج
صاحب طالع و چو دو قوی نابد بود و خوشنود و اگر با طالع و بعد از شرق باز در ا
از تربیع و تحویلات آنکه ایمن باشد و اگر صاحب طالع در برج حوت باشد یعنی دو جسد
دو طالع و عشر را تیکه اسمود در نکاح باشد و اگر هر دو ایشان یکی را چند نکاح کنند هر یار
و اگر اسد این برج حالی بود ایشان را بر چند نکاح کرد یکی بود و اگر یکی را چند نکاح کرد
و اگر هر دو را چند بار نکاح نشود بود و اگر در برج طالع بود و صاحب طالع ایمن در برج جسد
ناظر طالع باشد نکاح شود بود و اگر صاحب طالع در برج ثابت بود در قصد بکتر بود و اگر در
برج حقت باشد دو سه بود و اگر در برج منقلب باشد تا باز بدهد بود و اگر در برج عقیم
بود نکاح کرد یعنی بود و اگر صاحب طالع بر نحس ناظر بود یا اندر برج ثابت بود دو از
بطالع

بود و شوارتی بود و اگر بطالع و ناظر بود و صاحب سعد بود یا اندر برج منقلب بود نیکو و یکی خواهد
آیت و الله تعالی اعلم بالحکمة و ابریحون باشد تکامل اوقات یا حجر کتاب فصل یازدهم در معرفت حال
زن که خداوند و کیم و بیعت اگر خواهی ان حال زن که خواهی مشتری در نکره و دلیل یکی
ناظر هست یا نه اگر ناظر باشد بعد و اقسه و مصلحت بود و اگر ناظر نباشد حب بود میان ایشان
کفتکوی بود و اگر قبول بود نیکو باشد و اگر قبول قابل تدبیر اندر وند یا اندر برج ثابت یا ذو الوجی
باشد و اگر برج و شحه بود یا منقلب اندر وند بود یا اندر برج ثابت هر با یا در دو بود و اگر
زایل باشد میان ایشان کفتکوی و جنگ باشد و اگر دلیل سعد باشد از یکدیگر نجات یابند جنه
و اگر نحس باشد هیئت از یکدیگر جدا شود باشد و اگر میان ایشان اتصال نبود و ناظر
و ناظر نبود اندر برج منقلب است صاحب طالع نبود و مشتری الله هم میان ایشان در قر باشد یا
دار و یی و اگر صاحب هفتم نحس بود با وی نکاح باشد و اگر نحس در هفتم بود نکاح ویی و زن
کنند هر دو یکی را حکم کن که نشود و اگر دلیل تربیع و مقابله باشد میان ایشان خلاف اندر
بود و دلیل غلیظ باشد میان وی و میان زنان و وجهت دلیل تربیع باشد که فی طالع داده را
باز کرداند و نکاح کنند و اگر در هفتم در کوکب باشد سعد و نحس سعد ایشان را بود و نحس دلیل بکند
بر یکی میان وی و میان زن طلاق افتد و آن سعد دلیل کند که از نو او را باز کرداند فصل دوازدهم در معرفت
تمام شدن عقد و نکاح و زفاف اما وقت تمام شدن زناشویی و عقد نکاح اتمام باشد که بود
دلیل یکی اجتماع شود و اگر دلیل کون تربیع یا اتصال باشد و اندر وند بود و خاصه اندر طالع باشد
دو جای اتصال اندر برج جای منقلب روزها و اندر برج جسد عاها باشد و در برج
ثابت سالها و همچنین اندر وند یا زایل و نه ماه حکم کن و هم چنین دلیل اگر رابع ایل و بعد
روزها بود وسط السماء ماهها و هفت السماء سالها و اگر در الثانی عشر اثنا عشر ثریا از ثقل الثور یا جمع الثور باشد

باشد هر وقتی که داننع التدبیر برسد از قتبا عد هم چنین دلیل کیر انسم تزویج برون حشتان کی
تزویج زنان و صاحب تیر هر وقتی که به بحبر دلیل سهم رسد یا با صاحب سهم هر کدام که دلیل کیرد نام
شدن تزویج هر وجه سطلی روز یا ماه یا سال با بانه برج هر کدام که دلیل رجوع سهم تزویج زنان
رسد یا با صاحبش از قتبا عد به درجات طالع چنانکه گفته کدم فصل یازدهم در معرفت
گریختن و کم شدن اما بدانکه ان شاء الله تعالی ما تقدم من تنلخ انفاق که جماعی بر انکه دلیل
گریخته قمر است و اگر وی دلیل نکند در سابع و صاحبش صاحب سابع دلیل گریخته است در نیوس
گویند طالع و صاحب طالع دلیل گریخته است نیز اگر بیالی سوال از گریخته است و هیچ نیز اگر سوال
از وی باشد طالع دلیل گریخته بود و این قول نیز نزدیک من پسندیده است قول ما شاء الله
گوید طالع و صاحب طالع دلیل غربت جز انک گریخته در نیوس گوید وسط السماء و صاحبش و شمس
دلیل جویندگان است خداوندش بخصوص کما گوید طالع و صاحب طالع و شمس دلیل جوینده است و
اگر دلیل خداوند گریخته باشد وسط السماء و صاحبش دلیل خداوندان است قول علی ابن محمد
شریف و گوید که نزدیک من طالع و صاحب طالع و شمس و صاحب برج قمر و صاحب وسط السماء
است خواهی خداوند گریخته باشد خواهی غیر آن هر کدام از این دلیل شهادت غالب تر دارد
دلیل جوینده طلب قول حکما و مریخ که برین علامات صاحب هفتم و این شاره کرد اندر هفتم
است یا بکوکب غرب اندر طالع هر کدام را شهادت بیشتر دلیل باید گریخته دلیل او تو ل
منزل من نیکوتر است بتجربه که ... و اشتمال الکره است در ... گریخته و دلیل ... اندر ... طالب کردن
هر کدام دلیل باشد که گریخته هم بران صورت و صفت بود و دلیل آن که دلیل گریخته است اندر برج که
دلیل اندر وی باشد نگاه باید کرد ... گریخته را صاحب دلیل گریخته باید بر سیدن که صورت و
صفت گریخته چگونه است و بکدام کوکب متعلق است ... حکم کن فصل چهاردهم اندر معرفت

در بیوکی

انکه گریخته یا الخاونة میغفتن که بدین بکه صاحب یازدهم که هیچ دلیل با مال خداوندات و اگر دلیل
خداوند بود با خانه دوم نیک اگر دلیل گریخته منحوس باشد یا متصل باشد با دلیل مال که برین از مال
خداوندش نیز در دیدم باشد و اگر جا الیها باشد نیز دیدم باشد دوم چنین ان سهم السعادة حمل
دلیل اگر با اتصال او افراقی و نظر دلیل گریخته و اگر دلیل مال اندر وی افتاب بود یا اندر وی حمل
طالع یا اندر و صاحب عاشر یا صاحب برج قمر که گریخته در دیدم باشد نشأ خداوند سید و اگر
و اگر صاحب طالع یا صاحب عاشر یا صاحب برج قمر ناظر باشد دلیل کند که مال با زیابد از نظر موت

یا شمس

باسانی یابد و اگر نظر عداوت دو شواری بود اگر قران کوکب سعد راجع منحوس شود و بحسن مستقیم
متصل شود یا بر که نحیص باز آید و مال هم بر وی باید و اگر آن سعد مستقیم باشد و کس راجع شود
باز آید از قبل خویش و بعضی از ان مال تلف شود و اگر هر دو مستقیم باشد و قتیلا النور و العدد با
گریخته بر دو باشند هم باز آید و اگر اتصال قبول بود باز آید مال الحقیقه بعد با سانی و اگر تحقیق قبول
بود یا اندر بد شواری بود و دیکر فصل یازدهم در معرفت آنکه پنهان کرده است یا پیدا و فی
اگر دلیل گریخته دربرج دو جسدین بود یا انکه گریخته کس دیگر گریخته بود یا خود یکبار دیگر گریخته
بود و این دو یم بار بود و اگر دلیل گریخته اندر اول برج ذو جسدین باشد اول که گریختن باشد
و دیکر بار نه گریزد و اگر اندر ساخر برج ذو جسدین باشد بار دیگر گریخته بود و این دوم بار باشد
و اگر دلیل گریخته بود با کوکبی متصل دیگر باشد که گریخته با یاران باشد و اگر برج خالی الیه باشد
ثابت یا منقلب پنهان باشد و اگر اندر برج کثیر الولد باشد یا منقلب و بکوکبی ناظر باشد و یا یاران
باشد نه تثلیث و تسدیس و تربیع و مقابله بعدد هر اتصال الجدان بار باشد انتربیع چهار تن باشد
و انقابله هفت تن باشد و تسدیس سه تن و اگر برج ذو جسدین باشد شش تن و در تربیع هشت تن
بود و مقابله چهارده تن باشد و هم برین قیاس حکم کن از نظر کواکب بکه بدلیل ان نظر نیز زیادت شد

و چنانکه صفت کردیم هم برین قیاس کن تا بر تو معلوم شود که گریخته با چند تن است فصل شانزدهم در معرفت
آنکه این گریخته در شهر است یا بیرون شهر و چند روز است یا چند استیان بیاید اگر خواهی بدانی که گریخته اندرون شهر است یا بیرون
شهر بنگر بدان کوکبی که قمر بدان متصل است و آن کوکب که صاحب طالع بوی متصل است و صاحب طالع
این هر سه اگر اندر اوتاد طالع باشند یا اندر اوتاد صاحب وسط السما یا اندر اوتاد آفتاب یا اندر اوتاد
صاحب بیت قمر باشد این گریخته از شهر بیرون نرفته باشد و اگر اندر ربع شرقی بود و اندر شرقی
آن شهر بود و اگر در ربع مغربی بود اندر جانب مغرب الشهر باشد و اگر اندر ربع جنوبی بود ناحیت
جنوب آن شهر بود و اگر اندر ربع شمالی بود اندر ناحیت شمال الشهر بود که گریخته و اگر این هر سه دلیل
اندر زایل و ساقط بود بیرون الشهر باشد از شهر بیرون و اگر ساقط باشند از شهر بیرون رفته باشد
و بدان ناحیت روی نهاده که دلیل اندر آن ربع باشد و بود که این سه که گفتیم از وی یکی را شهادت
غالب تر بود دلیل وی بود و باشد که کوکب متصل القمر و کوکب متصل بوی صاحب طالع و صاحب هفتم
هر سه یکی کوکب باشند این دلیل بغایت قوی باشد بدلالت و باشد که دو دلیل یک باشد قوی تر
باشد و باشد که یک علیحده و دلالت باشند آنگاه بنگر که هر کدام و اندر باب گریخته شهادت بیشتر
وی دلیل باشد بر گریخته و اگر دلیل گریخته اندر وتد باشد و بکوکبی متصل بود که مایل یا ساقط باشد
این گریخته در شهر است و بیرون خواهد رفتن و اگر اندر زایل و ساقط بود بکوکبی که متصل شود
اندر وتد بود این گریخته بیرون شهر است بشهر خواهد آمد اندر اگر دلیل گریخته اندر طالع باشد
گریخته اندر قبله شرقی باشد اندر شهر بود و اگر اندر دهم و یازدهم بود گریخته بیرون شهر باشد اندر جانب
شرقی و اگر اندر یازدهم بود اندر نواحی شرقی باشد و نزدیک شهر باشد و اگر بکوکبی متصل باشد حکم
بران کوکب کن تا دوازده خانه مصنف این کتاب گوید که دلیل گریخته اگر بکوکبی
متصل باشد و اتصال القبول بود و آن کوکب داد در باب گریخته شهادت باشد حکم کن از آن دلیل کو یکی بان

کوکب

کوکب المخیته است چنانکه تو را صفت کردیم اگر دلیل گریخته اندر طالع و طالع برج آتشی بود و بکوکبی متصل
شود که آن کوکب اندر برج جنوبی باشد و برج خاکی این گریخته بسوی مشرق بیرون رفته بود و بسوی ناحیت
جنوب قصد کرده باشد و اگر در برج جنوبی برج آتشی بود مشرق جنوبی بود و اگر برج آبی شمال
و جنوبی بود و اگر برج بادی باشد مغرب و جنوب بود و اگر طالع برج بادی باشد از طرف جانب شرقی
بیرون رفته بود و اگر برج خاکی بود از ناحیت رفته و اگر برج آبی باشد از جانب شمال مشرقی بیرون
آمده باشد و اگر دلیل گریخته اندر طالع باشد و بکوکبی متصل شده و هم اندر برج شرقی این گریخته
اندر ناحیت مشرقی باشد و بنگر که برج قابل جهت برجهاست اندر ناحیت مشرقی بدان جهت بود هم چنین
دیگر جهات این قیاس حکم کن و دیگر بنگر بدلیل گریخته اگر اندر برج شرقی باشد و اندر برج شرقی باشد
و آفتاب نیز مشرقی باشد و بکوکبی نیز متصل باشد که شهادت آن ناحیت دهد که اندر آن باشد یعنی که گریخته
مخالف باشد و بکوکبی متصل شود که بکیفیت متفق باشد حکم بر آن کوکب باشد و متفق باشد با گریختن
بابد که دلیل گریخته را دو شهادت یا یکی باشد اندر مشرقی و بکوکبی متصل باشد که وی را سه شهادت با شمال
اندر جنوب یا شرقی یا شمال الحکم بر آن کوکب کن و اگر هر دو شهادت برابر بود هر کدام قوی تر باشد
حکم از وی کن و اگر دلیل گریخته خالی السیر باشد و اندر برج آتشی باشد در آفتاب مغربی بود اندر ربع
شمالی باشد این گریخته از ربع شرقی بیرون رفته باشد بناحیت شمال و آن ناحیت شمال با ناحیت مغرب
قرار کند و دیگر اوتاد هم برین قیاس حکم کن تا درست آید اما آنکه حکم ارباع فلک را دو ره کرده ایم
است و حکم برج نیز و درک وجه آن است و حکم جهت آفتاب یا یاد رسالت ارباع فلک را دوکار باشد
و برج نیز بود و ناحیت آفتاب یعنی مغربی و مشرقی دلیل قرار کرده است بدان ناحیت و بنگر که گریخته
یافته شود یا نه و اگر یافته شود حکم بدان وقت بکدام کوکب متصل است و اندر کدام ناحیت است هم بدان
ناحیت گرفتار آید و اگر دلیل گریخته اندر مثلثات آتشی بود اندر جانب کوهها و کشت زارها و کوهپایها

باشد که سعد و نحس سنکها و سباع باشد و اکر در مثلثات خاکی باشد اندر بیابانها و بانها و بوستانها باشد
و اکر اندر مثلثات الهوا باشد اندر ... حر من دالکرها و جویها باشد و اکر روند باشد نیز باشد و
اکر در مایل وتد بود نزدیک شهر بود و اکر در زایل وتد بعید از شهر دور باشد فصل هفتم در دانستن
سبب ... حال ما یکرد الاختیار ... الشریف مصنف این کتاب کوید بنکر بدلیل کریخته و بدلیل طالع هر دو
اندر یک شهر باشد هر دو اکر اندر اوتاد بود و اکر در مایل اوتاد باشد اندر یک دیه باشد و اکر اندر زایل
باشد اندر یک ناحیت باشد و بنکر میان دلیل کریخته و میان دلیل سایل چند درجات هر درجاتی
ساعات کن و هر درجه را از طالع برج ساعت فرسنکی دور باشد و اکر ثابت بود چندان ماه راه
باشد و اکر ذو جسدین بود چندان ساعت که باشد مراحتی روزها بود اکر دلیل کریخته یا دلیل سایل
اندر برج مخالف باشد این کریخته را جای سایل بعید دور بود و اکر دلیلها اندر برج ... باشد کریختکی
و دلیلان بود این کریخته دیر ... باشد و اکر دلیل کریخته با مریخ باشد یا با اندر ... یا با ...
این دو برج متصل باشد این کریخته قصد سفر کرده باشد و در دو رفته بود و اکر دلیل کریخته با مقیم
ثانی یا مقیم اول باشد کریخته باشد و جای ... اندر تن جوی جهات ... کریخته و افتد باشی ایکاه
جهت درست تر باشد که بعضی کوکب بیرون داده باشی و از جهت فرض کوکب ... دانستن که
بکدام ناحیت است و کدام جهت است نادرست آید و اکر دلیل کریخته جانب خویش باشد این کریخته برادر
بود و خویش باشد یا بجای که اول الحال بود باشد و اکر در شرف باشد در جای که باشد الحال بود
معروف بوده باشد و معروف ... الحال بوده کرده رسیده بود جانه برادران و خویش اندران بود بنکر که
دلیل کریخته از کدام کوکب سفر باشد از جهت که کریخته باشد اکر از زحل سفر جست سبب کریختن
بیم و ترس و غم باشد یا از جهت مرده زحلی یا از برج زحل باشد و اکر ... باشد سبب کریختن
از جهت خیر و صلاح باشد و نیکویی و نیکو کریخته باشد و اکر از مریخ سفر یافت سبب کریختن

از بیم

از بیم و ترس و شتاب و زدکی بود و همچنین از ... کواکب احکام کن و بنکر که بکدام کوکب متصل است دلیل
کریخته یا ... باشد که ... بنکر که کدام کوکب است و صاحب کدام برج است و اندر کدام موضع است
از وی صفت کن که کریخته بدان موضع رود یا آن کس را جستند و اکر با آفتاب متصل باشد یا بجانه آفتاب
باشد این کریخته بجانه بزرکان است و اکر بزحل متصل باشد بجانه خواجکان و دهقانان یا بجای
باشد که ... و همچنین از باقی کواکب قیاس کن و هر کجا دلیل کریخته باشد بنکر که آن برج
چه صفت باشد که کریخته ... باشد و صفت جایکاه چنانک اندر مقالت چهارم صفت خانها کردیم
فصل ... در ... بنکر ... اکر ... در طالع باشد یا اندر برج شرقی باشد این کریخته در
ناحیت مشرق بود و اکر در برج جنوبی بود اندر جنوبی ناحیت باشد و اکر اندر برج شمالی بود اندر
ناحیت شمال بود و اکر در برج مغربی بود اندر ناحیت مغرب بود و اکر در طالع یا ... اندر حمل یا
میزان بود این کریخته نزدیک ... باشد و اکر طالع برج معوج الطالع باشد ... کرفته با
فصل ... اندر معرفت حال کریخته و ... بنکر بصاحب طالع و برج قمر اکر متصل
شود صاحب وسط السما یا ... صاحب خانه قمر کریخته ... الانتصال ...
یا از برج ... باشد ... اکر دلیل کریخته اندر ... طالع ... کریخته ... باشد
اکر ... باشد ... دلیل کریخته ... ...
شود فصل ... ... صاحب طالع ...
و دلیل ... کریخته ... صاحب طالع ...
با ... صاحب ... طالع کریخته ...
از ... باشد و اکر صاحب ... متصل ... کریخته ...
صاحب طالع ...

واگر صاحب هفتم منحوس باشد و قمر نیز نحس متصل باشد بر گریخته ظفر یابد خاصه که از نحس دور نباشد
سابع باشد و اگر مقبول باشد و قمر بطالع شاهد باشد دلیل کند که ظفر یابند بر گریخته اگر متصل
شود قمر بکوکبی که [illegible] باشد [illegible] و دلیل [illegible] باشد ظفر یابند و اگر صاحب سابع اندر طالع
بود بر گریخته ظفر یابد بی مشقت [illegible] از شهر بیرون رود و اگر [illegible] با صاحب
سابع [illegible] گریخته [illegible] شود و اگر [illegible] صاحب سابع اتصال بود گرفتار شود
گریخته [illegible] خاصه [illegible] باشد اگر [illegible] اندر وسط السماء
یا در طالع باشد یا اندر [illegible] دلیل کند که گریخته گرفتار شود و اگر صاحب سابع بصاحب دوازدهم
یا صاحب ششم متصل شود دلیل کند بر گرفتار شدن گریخته و [illegible] در زندان
[illegible] که [illegible] باشد که صاحب [illegible] الثانی عشر
چون قمر [illegible] متصل شود که گریخته گرفتار شود و اگر [illegible] اندر طالع باشد [illegible] از شهر بیرون
آید گرفتار شود و اگر [illegible] گرفتار شود و اگر [illegible] مقبول بود [illegible]
خرسند شود و اگر قمر [illegible] متصل باشد که گریخته باز آید [illegible]
دلیل [illegible] گریخته باشد و اگر [illegible] دلیل کند گریخته [illegible]
النور [illegible] و اگر صاحب طالع [illegible] صاحب سابع [illegible]
هفتم بصاحب طالع بود [illegible] گریخته و اگر قمر [illegible] باشد که
اتصال [illegible] و اگر [illegible]
گریخته [illegible] باشد [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و اگر مستقیم باشد [illegible]
[illegible] گریخته [illegible] باشد [illegible]

شود

شود و اگر [illegible] طالع [illegible] و اگر [illegible] باشد و اندر [illegible] طالع
[illegible] بیرون باشد و اگر قمر بصاحب طالع خویش متصل باشد که گریخته [illegible] صاحب
برج قمر [illegible] باشد و اگر [illegible] باشد و [illegible] باشد که گرفتار شود بطلیموس گوید اگر
قمر بصاحب برج خویش متصل بود [illegible] گریخته و اگر [illegible]
باشد ظفر یابند قول حکما اگر قمر [illegible] منحوس شود و نحسی متصل شود [illegible] گریخته
باز آید و [illegible] خویش شود و اگر [illegible] باشد [illegible] گریخته باز
آید [illegible] بود [illegible] باشد [illegible] گریخته [illegible] باشد و اگر
[illegible] باشد [illegible] و اگر اندر طالع سعدی باشد و اندر [illegible] سابع نحسی
این گریخته [illegible] و اگر [illegible] طالع نحسی باشد و اندر هفتم سعدی [illegible] گریخته [illegible] شود
و اگر طالع سعدی [illegible] و اگر قمر [illegible] سعدی منحرف باشد و نحسی متصل باشد
[illegible] گریخته ظفر یابند [illegible] اندر [illegible] باشد و سعدی اندر وسط السماء باشد
[illegible] گوکبی منحرف بود و [illegible] متصل باشد بر گریخته ظفر یابند [illegible] سعد [illegible] بود
[illegible] دلیل کند [illegible] گریخته [illegible] بود که [illegible] و اگر [illegible] شود و اگر
نحسی منحرف بود [illegible] متصل باشد [illegible] گریخته گرفتار شود و [illegible] شود یا [illegible]
[illegible] بود و اگر منحرف شود از سعدی و بنحسی متصل باشد [illegible] گریخته گرفتار شود و [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] متصل باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و اگر مستقیم بود [illegible] و اگر [illegible] ثانی بود [illegible]
شود و باز [illegible] و [illegible] گرفتار [illegible] صاحب برج قمر [illegible] متصل باشد [illegible] گریخته [illegible]
[illegible] و اگر قمر [illegible] متصل شود [illegible] باز [illegible]

یافتن و اگر بیتک و لیت دلی سعد باشد کرده و خنثی منحوس شود که نحیف و کم شدن باشد و با ان و کار
اید و که نحیف او ابد و مریخ و نحیستی و اگر ماه اندر برج منقلب باشد و یک کوکب با شمالی الکبد کما اندر برج منقلب
باشد که زندگی باشد کرده و اگر ماه صاحب طالع بود و صاحب طالع صاحب دوم با آفتاب جا بیاید
خانه خویش این دلیل باشد یافتن کند و هم چنین اگر بیت کم شدن یا دگر نحیف ماه هم کجا بوده باشه
چون ماه به لغایکاه رسد یا لغداون نحو و بیوند دو کد نحیف و کم شدن اغایا باشد **فصل**
هژدهم ... گفته اند که اگر طالع یا قمر سعدی و خنثی منقلب شود نیک از طالع یا قمر
اندر حال که نحیف اندر حال یا جوزا یا اسد یا قوس یا حوت بود که نحیف زود گرفته شود یا خود باز
اید و اگر طالع یا قمر اندر برج الماء باشد بر ان که نحیف ظفر یابد چند که طلب کند و اگر طالع یا
قمر اندر ثور باشد که گرفته شود بد شواری و مشقت و اگر طالع یا قمر اندر نیمه اول جوزا باشد و اگر
اندر سعود دو نظر یابد بی ان دو در شود خیر نبود از لغایکاه دو و اگر نیمه اخرین باشد
زود یافته شود و اگر قمر یا طالع اندر سرطان باشد ظفر نیابد بر که نحیف کار دیر و زه کار دلرنه
گرفته شود اندر جای دشخوار و اگر طالع یا قمر اندر نیمه اول با سعی اسد بود این که نحیف خاص
مرد بزرگ باشد و از جهت وی گرفته شود و اگر در نیمه اخرین اسد بود زود گرفته شود و اگر طالع
یا قمر اندر سنبله باشد زود گرفته شود بلطف باز اید و اگر قمر یا طالع میزان باشد زود گرفته شود
و اگر طالع یا قمر اندر سنبله باشد زود گرفته شود و اگر طالع یا قمر اندر عقرب باشد زود گرفته
شود بلطف باز اید و اگر قمر یا طالع میزان باشد زود گرفته شود و اگر طالع یا قمر قوس باشد اگر
نحو و دیر یافته شود و اگر بهلاک شود و ندانند که کجا رفته و اگر طالع یا قمر اندر جدی بود جای
بجای که وی دو دو انند و اگر طالع یا قمر اندر دلو باشد اندر نیمه اول ظفر یابند و اگر اخرین باشد
ظفر نیابد وی و اگر طالع یا قمر اندر حوت اول باشد ظفر نیابد و اگر اخرین باشد ظفر یابد **فصل**

نوزدهم اندر معرفت ... کرد ... نگر که صاحب طالع اگر ملکی اندر هفتم بود و خنثی اندر فلان
کرده بیرون ... که اندر بیرون ظفر یابد و اگر شمس ... صاحب ... الماء و صاحب بیت قمر اندر
هفتم باشد و عطارد اندر هفتم منحوس باشد که ... بیرون و اگر شمس ... صاحب ... یا قمر
صاحب طالع اندر هفتم باشد و خنثی ... نان بود همچنین یابد او نیک که نحیف بیرون ... بیت
ان ... ظفر یابد و اگر قمر ... سعد و ... سعد ... که نحیف بیرون
و اگر ... سعد خنثی ... ظفر یابد بیم ... و اگر تحت الشعاع باشد یا با مریخ باشد یا نا
بود این که نحیف ... یا باشد ... و اگر ... مریخ و زحل باشد ...
خفر کند و اگر ... باشد ... بعد ... کد نحیف و اگر مریخ ... بود و
قمر اندر برج صورت ادمی بود ان ... و اگر برج ... بود از ... ز
ان ... و اگر اندر برج ... باشد ... و اگر عطارد با
... که نحیف خویشتن ... و اگر ... منحوس باشد ... و ...
شود این که ... اند که نحیف ... و اگر ... منحوس ... شود ... مستقیم
باشد این که نحیف ... گرفته شود و اگر ... باشد ... کند و اگر مریخ ...
باشد و زحل مستقیم باشد ... خاصه که مریخ اندر برج ثابت بود و
... بیرون ... اگر ... باشد ... خاصه که مریخ ... برج ثابت
بود و اگر ... که نحیف ... باشد و اندر ... تحت الشعاع باشد ... فصل
... که نحیف ... باشد ... ظفر یابد و اگر ... تحت الشعاع ... با
... یا ... و ان ... و اگر صاحب بیت قمر اندر تحت الشعاع باشد ...
برج شمس ... باشد ... که نحیف ... بیرون ... که نحیف ظفر یابد و اگر

صاحب برج قمر و شمس اند هفتم باشد و اندر هفتم نحس باشد این دلیل کند بر آنکه طالب ایشان باشد اوند ١٠٩
کدخدا بیش از آنکه خصم باشد **بیرون کردن بیکو بد** بنگر اگر صاحب طالع اندر برج خویش اندر سیوم مشغول ان
کدخدا بود باشد و اگر صاحب قمر صاحب برج هفتم متصل باشد کدخدا و کشتن میرد باشد و اگر
صاحب ثانی قمر متصل بود هم میرد باشد یا بیم باشد و اگر بیرون آید صاحب دوم نیز همچنین
دلیل کند کار صاحب هفتم کدخدا و اگر خوا بیرون دلیل کند که وی کشته آید اگر بنگر بدلیل کشتن و
کدخدا اگر نحس باشد یا اندر برج آتشی باشد مردم کشته باشد و اگر اندر برج آبی غرق
کشته باشد **فصل هشتم در معرفت آنکه کسی کدخدا خود رفته یا کسی برده** اگر خواهی که
بدانی که کدخدا خود رفته یا کسی برده است بنگر اگر صاحب طالع اندر برج خویش از صاحب ثانی یا
از صاحب ثالث یا از صاحب هفتم خویش از کدخدا خود رفته است و اگر بر جای صاحب برج نیز
باشد کسی برده باشد و اگر ایشان اندر برج ثابت باشد خود رفته باشد و اگر قمر اندر برج خویش
بنگر کدخدا جای قمر که کسی متصل باشد و دلیل کند و اگر قمر اندر برج که منتقل
باشد و منقلب یا کشته باشد اینکه باشد ماده باشد **فصل نهم اندر معرفت آنکه کدخدا بیرون شدن باشد یا نه کدخدا**
شده باشد بنگر اگر قمر متصل باشد صاحب برج خویش یا صاحب طالع که زنده
سالم باشد و اگر صاحب وسط السما باشد یا بنگر متصل باشد یا اندر وسط السما بود یا بنگر
متصل بود که اندر وسط السما بود یا بکوکبی که اندر شرف بود که زنده برآید کدخدا را سلطان یا
و اگر اندر دوازدهم باشد منفصل بکوکبی که ودیع باشد یا صاحب دوازدهم یا بکوکبی با قوت باشد
بلا رسیده و حوال بود و اگر ماه بکوکبی متصل که نحس بود اندر آفتاب بود و همچنین اگر از زیر شعاع بود یا
بکوکبی متصل شود که تحت الشعاع بود یا اندر برج هام باشد اندر ده بکدخدا یافته بود و دشوار بود و اگر
ماه طالع باشد برج منقلب اندر طالع یافتن وی بدشوار بود و اگر طالع ثابت بود یافتن یا

بود معهم چنین از خانه دوازدهم حکم کن این راه و کدخدا حکم این است **فصل دهم در معرفت**
آنکه وقت یافتن کدخدا کی باشد اگر خواهند که یافته شدن کدخدا بدانی صاحب طالع و قمر را
نظر کن صاحب طالع یا صاحب برج قمر هر کدام که بجمع شوند یا صاحب هفتم یا صاحب هفتم شود یا قمر
برج منقلب شود با الحمل اثر صاحب هفتم چون اجتماع باشد بالاتصال چون بنگر پس بقدر آنکه
یافته شود **مطلوب کردن** اگر کار کدخدای اندر هفت اول یافتن زود باشد و اگر دوم و سیوم
یافتن که شد و کدخدا بیان بود بیان دیر بود و دیر و اگر به پنجم و ششم بود دیر یافته بود و در کار
در این **فصل یازدهم اندر معرفت احکام کشتی و بضایع کشته و امتعا** ده اما باید که
احکام کدخدا و کسی که در معرکه بیکیست بدیکر باشد یا آنکه در کشتی تا هم که زنان از یک
بیرون کردن بیکو بد باشد که کشتی جوان باشد و غیر جوان و کدخدا و غیر جوان شود در باید که
دلیل بر کشتی بود کدخدا تا است و اگر قمر صاحب طالع یا صاحب برج خویش منفصل باشد کشتی
یافته شود و اگر منفصل شود و مانند طالع باشد خصم اند هفتم یافته شود و اگر صاحب هفتم
یا قمر طالع باشد یا یافتن باشد چون بد صاحب طالع سال شود صاحب یافتن بود و در کار آن
صاحب ثانی عشر منحوس باشد یا از صاحب هفتم یا از صاحب ششم و منحوس باشد بعض از طالع یا
صاحب الثانی اندر هر که کرا باشد و نظر دوستی باشد و از ایشان باشد یا یافتن بود و خاصه که صاحب ثانی
طالع بود و اگر جای باشد که کشتی یافته شود و اگر صاحب دوازدهم یا صاحب ششم یا صاحب هفتم
منحوس بود کشتی بدست مردم بد کوهر و بیابع افتاده باشد که بهر که باشد سعد قمر که
نحس باشد و طالع الطالع باشد و اگر ماه منحوس باشد سعد یا بیکی بدست مردی یا بیرون افتاده
باشد و اسید یافتن بود و هلاک شود و اگر سعد طالع سعد باشد یا از طالع یا بنگر متصل باشد و اگر
باشد سعد و اگر قمر اندر شرف اندر ... یا اندر شرف بود سعد طالع افتاده باشد و اگر قمر ... یا حرج

طالع نظر کرده باشد یا نیکتر با صاحب باشد و اگر نظر از طالع او بود و نباشد یا نیکی باب باشد و
اگر نظر نحسی افتاده بود بحسب آن عیب و نقص بود و اگر نیز اندر طالع باشد بان شهادت که گفتیم
یا نیکی که گفتیم سعادت و نقصان بود و دلیل گم شده ماهست و صاحب برج ماه و دلیل خداوند طالع
صاحب طالع و صاحب برج ماه و کوکب ناظر دلیل جوهر که گم شده است فصل بیست و چهارم اندر معرفت
گم شده که در خانه است اگر ماه یا صاحب طالع اندر یک ربع باشد میان ایشان سی درجه باشد یا
کمتر باید اندر یک خانه باشد و اگر از سی درجه زیاده نباشد یا نصف درجه اندر یک جهت باشد
و اگر زیاده از نصف درجه باشد یا نود درجه بود اندر یک شهر باشد و اگر اندر یک ربع نباشد
از آن خانه بیرون است و شهر دور بود فصل بیست و پنجم اندر معرفت در دزدی و صفت جایگاه گم شده
اگر پرسند که کجا جایگاه است بنگر اگر در برج آتشی باشد و اندر ربع طالع باشد جهت مشرق
باشد و اگر در ربع وسط السماء بود مشرق و جنوب بود و اگر در ربع مغرب بود بادام جنوب مغرب
بود مایل بمشرق و اگر در ربع چهارم باشد شمال المشرق باشد و اگر در طالع بود اندر برج خاکی جنوب
مشرق باشد و اگر در ربع وسط السماء بود اندر طالع جنوب بود و اگر در ربع سیم بود باشد اندر جنوب
مغرب بود و اگر ربع چهارم بود اندر مغرب و شمال بود و اگر برج بادی باشد اندر طالع یا ربع
طالع بود اندر شمال شرقی باشد میل بجنوب دارد و اگر در وتد دوم بود باشد اندر میان جنوب بود
و اندر وتد سیم بود اندر قطب مغرب بود و اندر وتد چهارم اندر جنوب شمال بود و اگر برج آبی
اندر ربع طالع بشمال المشرق باشد و اندر ربع دوم باشد شمال یا جنوب بود و بمغرب مایل اندر
ربع سیم اندر شمال المغرب بود و اندر چهارم در شمال بود و انیست بیرون و اندرون باشد که گفته شد و
کنجینه و اگر اندر طالع بود یا دو خانه بود و اندر وسط السماء یا یازده خانه و اندر هفتم یا هشت خانه
و اندر چهارم نواحی خانه بود و اندر دوم چون ساعت اندر بام و صحن خانه بود و اندر چهارم

بیرون

چون در خصوص باشد بر زمین بود و اندر وسط السماء بجنوب بر روی زمین بود و اندر چهارم گم
هم بر روی زمین بود و اندر چهارم ساعت هم بر روی زمین بود و اندر برج منقلب با برج [illegible] جائی که
بود و اندر ذو جسدین و اندر دیوار بود یا بر در و درخت و یا بر برف یا بر دریا اندر برج ثابت
بجای محکم نهاده بود و اگر ماه اندر طالع باشد با سطح یا در طول بجاها ایلخانی که منسوب باشد با کوه ها
یا خانه ستونها بحجره ها بود و اگر [illegible] بود و اندر کشت زار بود یا بنه [illegible] کوه ها یا بید بن
یا خیمه ها و درختان و آب روان و جای خاکدان و اگر حوت باشد یکی جای کشتمندها و نفوذ ها
و جایگاه سید داران و بازار و سر کوی ها و بطن ها باشد و اگر در سرطان باشد جایگاه [illegible] و
مغتر ها و بیشه نشانها و بیابانها جوی و چشمه ها و ابکینها و کوه ها و نقد یک دخان و غباری و اگر
اندر اسد بود به دشت بیابان [illegible] باشد [illegible] که [illegible] و
جایگاه [illegible] و [illegible] ها و [illegible] و حصارها بود و اگر در سنبله باشد
کشت زارها بود و جایگاه [illegible] و بازیگران و [illegible] و جایگاه خرم و [illegible] باشد و اگر
در میزان باشد کشت زارها و اگر در [illegible] باشد و جایگاه درختان بود و در و جایگاه باران [illegible]
و [illegible] جایگاه [illegible] و [illegible] بود و اگر در عقرب بود جایگاه [illegible] بود
و زندان و جایها و جایگاه غم و مصیبت و اندوه [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و جایگاه درخت [illegible] باشد و اگر در قوس باشد [illegible] جایگاه [illegible]
و [illegible] و جایگاه [illegible] و [illegible] و [illegible] بود و [illegible] بود
[illegible] و درختان که [illegible] باشد
و [illegible] که [illegible] باشد و جایگاه [illegible] و [illegible]
[illegible] و جایگاه [illegible] باشد [illegible] جای [illegible]

دریا و خانها و جایگاه مرغان الیف و مرغان دیگر و جایگاه درختان و رستنی و بوستان و جایگاه کاریز
و زنان و کشتها و اگر حوت باشد نزدیک دریاها و کرانه آبگیرها و مرغزارها و جایگاه ماهیان و
نخستان و زراعتها و جایی که در آن تخم افکنده و چون این دانستی بنگر که این دلیل که شرح آمد طالع
بود و در راه باشد یا جایگاه که بنشیند برای بعد و چون در راه بود یا جایگاه باشد که نیز دلالت
کند آن [illegible] دوازده برج و اگر اندر [illegible] راه بود [illegible] دلیل باشد از برج ساعات باشد
و اگر دلیل که شرح یاد کرده دو قرار از راه باشد یا از شهر بیرون آن جایگاه که برج دلیل کند برود وی
از آنجا گویی نیز اگر از برج جای هست که دور تر است و جائی هست که نزدیک تر است و جایگاه
هست که اندر میانه [illegible] راه است ما القلاب والکنار برج منقلب دلیل [illegible] است
و برج ثابت دلیل [illegible] است و برج ذو جسدین دلیل [illegible] است چون عطارد در بابت [illegible] نگر
بود دلیل [illegible] باشد و اگر [illegible] اندر برج ذو جسدین [illegible] بود زحل دلیل [illegible]
[illegible] جایگاه کند [illegible] دلیل بوستانها و [illegible] است و
[illegible] مریخ دلیل آتش [illegible] است شمس دلیل جایگاه [illegible] و
[illegible] زهره دلیل [illegible] جایگاه زنان [illegible] عطارد دلیل
[illegible] و [illegible] جایگاه مرغان [illegible] است و ماه دلیل [illegible]
و آب [illegible] دلیل که شرح آمد [illegible] برج که [illegible] باشد بدان جایگاه
بود [illegible] دلیل که شرح [illegible] اگر در برج آتشی باشد جایگاه [illegible] بود و اگر در برج [illegible]
بود جایگاه [illegible] و [illegible] که در باب [illegible] یاد کرده [illegible] برج
منقلب بود اندر زمین [illegible] و [illegible] کرده و میان [illegible] و اگر در برج ثابت بود اندر
زمین [illegible] باشد و اگر اندر برج ذو جسدین بود اندر زمین [illegible] بود که اندر وی

ابادانی

ابادانی و ویرانی باشد یا آنکه [illegible] و [illegible] باشد [illegible] که [illegible] و
دور [illegible] و [illegible] جایگاه که شرح و کرخته فصل بیست و سیوم در معرفت
آنکه خواهند [illegible] الگر صاحب طالع و صاحب [illegible] صاحب برج [illegible] باشد [illegible]
که شرح آن [illegible] این [illegible] کرده باشد یا [illegible] بود [illegible] مشغول [illegible] باشد
و [illegible] و اگر [illegible] بود یا [illegible] بیم [illegible] از [illegible]
کرده باشد و اگر صاحب طالع اندر [illegible] بود [illegible] باشد و اگر [illegible] بود
[illegible] بوده باشد و اگر [illegible] اندر [illegible] اندر [illegible] بود
این باب اگر [illegible] که شرح است یا [illegible] بود [illegible] باشد [illegible]
[illegible] در [illegible] کتاب [illegible] یاد کرده [illegible] این باب [illegible] باید [illegible] که [illegible]
رفتن [illegible] بود است فصل بیست هشتم در معرفت آنکه سبب [illegible] و [illegible] بود
بنگر صاحب طالع اگر [illegible] زحل باشد یا از زحل [illegible] باشد سبب [illegible] و غم
و [illegible] یا از جهت [illegible] بوده باشد و اگر [illegible]
باشد یا [illegible] مشتری باشد سبب [illegible] بوده باشد و اگر [illegible]
مریخ باشد [illegible] باشد [illegible] که شرح [illegible] سفر [illegible]
یا آتش [illegible] بوده باشد و اگر آفتاب بود از جهت سلطان [illegible] بوده باشد
یا [illegible] بوده باشد و اگر [illegible] باشد از جهت [illegible]
سلاح یا از جهت [illegible] بوده باشد و اگر عطارد باشد از جهت کتاب [illegible] مشغول بوده باشد و
احوال و تجارت بوده باشد یا از جهت [illegible] و اگر [illegible] بوده باشد [illegible] و رسول و [illegible]
بوده باشد [illegible] صاحب [illegible] از جهت [illegible]

است که ونکاری که شده بود و اگر مقیم باشد از مخبر که شده باشد فصل بیست و هشتم اندر معرفت انکه

ان که شد حیوانات یا غیر حیوان و انچه بدین ماند اگر دلیل که شده در برج آتشی بود و لیس ناظر بود

یا شمس و مشتری ناظر باشد ادمی باشد و اگر در برج بهیمی باشد بنگر که کدام کوکب ناظر است از ان

جنس باشد و اگر در برج پرنده بود یا شمس یا عطارد یا مشتری ناظر بود مرغ بود و این با لغاغی

اندر فصل دهم اندر سید کتاب یاد کرده ام اندر باب چیزی بیرون آوردن در الخریش باب که گفتم

و اگر چیزی در افتاده باشد بهر یکی صاحب برج خویش ناظر باشد دلیل کند که حیوان باشد

که بیرون انده برج روحانی یعنی حیوانی باشد و اگر راجع نیز در بیرون واو با احتیاط مخیر باشد اندر برج

مخفی بهشتی باشد و اگر این کواکب که گفتم آتشی باشد اندر برج آتشی چیزی باشد که از غذا ازان باشد

باشد بیرج الهی برابی و برج خاکی بر خاکی و نبات جمادی بود و جنس حیوان و دلیل کند تا این باب

انده چیزی که گم کرده شده فصل بیست و نهم اندر معرفت الکیت یا ... که شود یا ... چگونه ... اگر ...

از خانه و فقرات و اگر ... یا کوششی رفته باشد بنگر عطارد اگر ... بود ... باز کرده

و اگر اندرون باشد ... دلیل ... و اگر ... دلیل ... باشد ... و لیکن ... باید

اگر ... باشد ... عطارد باشد یا طالع برج عطارد

هر ... ساعتی یا روزی یا ماهی باشد ... برج منقلب ... و اگر عطارد

یا ... باشد ... بنگر ... در ثالث ... باز آید و اگر ... بتثلیث ... بقبول

بود ... و اگر ... با ... و اگر ... باشد و طالع

ان برج و اگر برج پرنده باشد ... یا ... بود ... باشد ...

الف ... و اگر برج آتشی باشد ... باشد ... چنانکه

دلیل کند این ... باشد که کبوتر ... پرنده باشد و اگر ... روز ... برود

صفت کبوتر مصنف این کتاب گوید بنگر عطارد و صاحب ساعت و قمر و صاحب طالع هر کدام را

شهادت بیشتر باشد اندر طالع حیوان پرنده خاصه بکبوتر وی دلیل است که دلیل مسعود باشد و

با استقامت ... ناظر ... بود و اگر دلیل اندر ... کبوتر ...

اصل باشد و تغیر ... بود ... خانه ... باشد ... چنین

بود که گفتم و اگر ... باشد ... در وبال ... اصل باشد ... و اگر ... باشد نیکو

بود و اگر دلیل ... بود ... و اگر ... باشد ... بود و اگر ... برج منقلب بود ...

یا ... تغیر ... منقلب باشد و اگر ... ساقط ... بود ... بود

اندر برج ... بود ... تغیر ... منقلب ... بود ... باشد و اگر اندر برج ثابت بود

اندر ... بود ... و حکم ... باشد اما ... برج منقلب ... غالب باشد

و برج ... تغیر ... برج ثابت ... دلیل کند ...

و حکم و اگر دلیل مستقیم باشد ... بود و اگر راجع باشد ...

هر گاه که دلیل شمالی بود ... کبوتر ... و اگر ... باشد ...

کند باشد و اگر جنوبی ... و اگر ... باشد و برج منقلب ...

و اگر صاحب اوج بود ... بود و اگر ... باشد ... بود و اگر ...

باشد ... باشد ... و اگر ... باشد ... و اگر ...

و دلیل ... تغیر ... بود و اگر ... باشد ... و اگر ...

باشد ... دلیل ... و اگر دلیل ... باشد ... بود و اگر ... بود ...

و ... باشد از طالع و ... برج ... صفت رنگ کبوتر ... دلیل ...

و ... دلیل ... دلیل ... و ... دلیل ... عطارد و دلیل کبوتر ...

١١٣

در بیان اتصال و انصراف طالع برج حکم کن و هر یکی را طبیعت مزاج هر برج کوکب و اتصال و انظار او بجای
موضع لون است بوی بیاری که با حقیقت رنک بیرون آمد بدانکه طالع دلیل است سر و دوم و دوازدهم
دلیل کردنست و سیم و یازدهم دلیل بازوها و کتفهاست و وسط السماء دلیل پشتاست و چهارم دلیل
شکم است و پنجم و نهم دلیل پهلوهاست و ششم و هشتم دلیل پایهاست و هفتم دلیل دامنست و هر کجا سعد
باشد دلیل نیکوی آن اندام است و هر کجا نحس باشد دلیل عیب و تباهی آن اندام است و نیمه فلک از سوی
سوی شمال نیمه دلیل چپ است از اندامها و نیمه وسط السماء دلیل نیمه راست اندامهاست فصل اندر
اندر معرفت نام و صورت و صفت کودک و اگر دلیل زحل باشد اندر برج یا خانه یا برج سیاه بود و
از برج منصرف بود این کودک سیاه السبق باشد و اگر بخانه زحل و عطارد باشد کبود السبق باشد
و اگر بجای عطارد مریخ باشد سرخ السبق باشد بنکه چند درجه منصرف است درجه باین
چند باشد طالع بعد و آن درجه مانا السبق باشد و اگر دلیلها همه با سعد سپید باشد و اگر برج
و زحل باشد لون برج و لون جایگاه او با برابر باشد سیاه رنگ باشد و اگر مختلف لون مختلف
باشد از برج و از موضع و از برج تقاطع مبهم باشد یلنم و اگر بجای زحل عطارد بود کبود و
مبهم بود و اگر بجایگاه عطارد مشتری باشد زرد مبهم بود و اگر بجای مشتری عطارد
بود و مشرع مبهم باشد و اگر مریخ باشد سرخ مبهم باشد و اگر بخشی فوق الارض باشد و بعضی تحت
الارض بود و عطارد طالع باشد هفتم و چهارم و وسط السماء ناظر باشد و قمر همه طالع باشد و اگر
ندبیر زحل و هم سیاه چشم باشد و اگر مریخ ناظر باشد سرخ چشم بود و اگر مشتری و آفتاب بود
زرد چشم بود و اگر زحل در طالع بود دلیل عیبها باشد و زحل بهفتم ناظر سیاه دانی بود و اگر
عطارد بود بجای زحل کبود دانی بود بدانکه دلیل پستان از دلیل نکه نکند نیک دلیل کدام کوکب است
و اندر چپ و راست کدام کوکب است و دلیل کدام کوکب ناظر و از مزاج کوکب و از طبع برج و موضع

ویبع

ویبع ذلک برای حکم کند ای نیت بیرون آورد و رنگها را او افتد بر آنچه مقام از همها الفعل باب
حتی یاد کرده‌ام فصل اندر صفت بچه کودک اگر طالع را منتهیم الطلوع باشد راست بر دو دولت
یابد و اگر معوج الطلوع باشد هر جانب بر هر جانب پای بنشیند و اگر دلیل السعدین باشد اندر برج منقلب
باز نیزه ابود دولت و اگر برج ذو جسدین باشد بیابد و باز برود و باز آید و اگر برج ثابت باشد
در آید و دولت آید و اگر نحسی متصل باشد اندر برج از کوه طلوع از نحس و از نحس برج وی و هم
چنین حکم کن از عیب و مالی بعد و ساقط و اگر دلیل طالع ناظر باشد بر این جای بنشیند و اگر برج دیگر
ناظر باشد یا هفتم بجای دیگر نشیند و اگر دلیل صاحب طالع و صاحب برج خویش را با انتا باصاحب
وسط السماء متصل باشد و سعد بود دولت بجای خویش باز آید و اگر جز این باشد جای دیگر افتد
از برج منقلب با زاید و از ثابت باز نیاید و اگر سعدی ناظر باشد برج منقلب بعد و باز آید و اگر نحسی ناظر
باشد بعد و هلاک شود و اگر نحسی برج ناظر بود و کرد باز نیاید و اگر سعدی ناظر باشد بعد روزگار
بدیر و بها ایمان باشد که باز آید این باب هم چون باب کنحقته و کم شده است و از القیا و دلیل بایدکرد
و حکم یافتن و نایافتن کردن اگر دلیل اندر برج ذو جسدین باشد و سعدی ناظر باید طلب ا...
شد و اگر نحسی ناظر باشد باید و هلاک شود و اگر سه اند یکی یا پنج یا ده یا بیشتر از هر یکی کدام
نفر تر و زود یابند تر یکی بدلیل اول و دوم و سیم چنانکه اندر باب حج شدن سلطان یاد کرده‌ام
هر دلیل که ساعد بود زودی بیابد و هر که تر باشد و هر کدام سعد بود بعرفتن تر و هر کدام مستقیم
الیه بود و مات رود نیز تر و هر کدام مستقیم الیه او بود است رفتن تر و هر کدام را برج برج نکو
یابد و هر کدام ساقط باشد ال اقتاده باید و هم چنین حکم کن چنانکه بر سر باب کرده‌ام و هر یکی
تر دیک و یافتن و نایافتن تا آن بود که و زن کاف و هم چنین است که در باب کنحقته کفته شد فصل
در آنکه ابن کدام ما نکند و یا بکا اندر حکم اصحاب دو معرفت احکام و دو زمان و معرفت الحوادث و دلیل عمر کو
...

١١٤

که قمر از وی منصرف است اگر قمر طالع ناظر باشد و اتصال و انصراف بود دلیل دزدان کوکبی که قمر از وی
منصرف است یا صاحب سابع و کوکبی که غریب بود اندر طالع اگر اندر طالع کوکبی باشد که وی را حظ باشد
از شرف و حد و وجه و مثلثه وی باشد دلیل دزد وی کند و اگر اندر طالع هیچ کوکبی باشد که وی را حظ
باشد از شرف و وجه و حد و مثلثه وی باشد و اگر اندر طالع هیچ کوکبی باشد هر کوکبی که اندر وسط
السما بود یا اندر هفتم یا اندر چهارم و غریب بود وی دلیل دزد است و اگر دلیل نباشد هر کوکبی که
در طالع و در دهم یا در یازدهم یا نهم باشد وی دلیل دزد است و اگر اندر هیچ خانها دو یا سه کوکب باشد
هر کوکبی که به درجه خانه نزدیکتر باشد دلیل و [illegible] دلیل که یاد کردیم هر کدام را شهادت بیشتر
باشد به طالع نزدیکتر باشد و دلالت از این دلیلها که یاد کردیم هر کدام را شهادت بیشتر باشد به درجه
نزدیکتر باشد وی دلیل دزد است پیدا کردن دلیل مال المسروق دلیل مال دزدیده
وسط السما است و صاحبش و دوم و صاحب دوم و سهم السعاده و صاحب وی و قمر اگر اتصال و انصراف
باشد و صاحب حد قمر و صاحب ساعت و هر کدام از این دلیلها را شهادت بیشتر باشد و قویتر دلیل مال
دزدیده موجودات پیدا کردن جایگاه مال مسروق جایگاه وی از برج چهارم و صاحبش و
صاحب ساعت باشد و [illegible] برج که صاحب ساعت اندر وی است هر کدام قویتر و شهادت بیشتر
وی دلیل بود که مال در وی نهادست [illegible] دوم اندر معرفت [illegible] المسروق [illegible] جوهرات
[illegible] بدلیل مال المسروق یعنی برج دوم و صاحبش و سهم السعاده و صاحبش و قمر و صاحبش
برج قمر و صاحب برج و صاحب حد قمر از این دلیلها که یاد کردیم هر کدام را شهادت بیشتر و قویتر
باشد دلیل موجودات و [illegible] بدلیل و برج وی [illegible] جوهرات [illegible] یا آتشی یا
خاکی یا بادی یا [illegible] المسروق [illegible] دلیل المسروقات [illegible] دوم [illegible]
دوم دلیل مال [illegible] یا در برج زحل اگر صاحب حد قمر زحل باشد یا دلیل مال المسروق زحل

افند

اند طالع باشد یا اندر دهم یا ساعد باشد دران شاع [illegible] حاضر باشد دزد که آنرا [illegible] بود چیزی باشد که
آب [illegible] حرارت را [illegible] باشد [illegible] و اگر زحل [illegible] یا اندر مثلثه وی و
اگر تحت الارض باشد [illegible] باشد و اگر زحل ساقط باشد یا اندر [illegible] حاضر باشد
و اگر [illegible] باشد [illegible] ناظر باشد [illegible] چیزی
باشد که آب [illegible] بکار آید و اگر زحل در [illegible] باشد چیزی که [illegible] و اگر آفتاب
بوی ناظر باشد چیزی باشد [illegible] ملوک را بکار آید و اگر مریخ بوی ناظر باشد از آهن
بود یا از چیزی که بکار [illegible] بکار آید یا [illegible] کلاه و
[illegible] و اگر مشتری ناظر بود چیزی باشد که [illegible] باشد [illegible]
خانه [illegible] پوستین [illegible]
و اگر [illegible] ناظر بود [illegible] راه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و اگر شمس ناظر بود زر یا جواهر باشد و مانند یعنی و اگر بهرام ناظر باشد مس بود یا ارزیز یا روی
جامه یا مانند یعنی یا آبگینه یا بلور یا مانند یعنی و اگر عطارد بود درم بود یا مانند یعنی یا کتب
علم و اگر در طالع بود یا وسط السماء کوکب نحس بود و اگر قمر باشد سرای بود یعنی خیمت یا خورد شم
یا مانند یعنی چیزی و اگر اندر برج آبی باشد یا از ثلثات ... باشد که اندر آب و آن ... کن
بود و اگر مشتری ناظر بود با جوهرهای آبی بود و اگر مریخ ناظر باشد از آتش که جامه مطبوخ بود و از آب
آب و آتش آن چیزی باشد و اگر شمس ناظر باشد جامه آبی یعنی حیوان چیزی بود و اگر زهره باشد
صدف بود یا مانند یعنی و اگر عطارد باشد اقحوان جانوران آبی باشد یا آنکه ... باشد
مانند یعنی و اگر قمر ناظر باشد چیزی آبی باشد و اگر زحل باشد ... باشد چیزی ... و چیزی
بود و اگر ... باشد از پوست یا موی چیزی باشد **مشتری** اگر دلیل ... باشد
قمر و مشتری بود ... باشد ... که ... یا جواهر
... باشد و اگر مشتری در برج ... بود ... از ... بود و اگر ... بود
بود اندر برج ... بود ... حیوان
... و اگر مشتری در ... بود ... چیزی ... و
انچه بدین ماند و اگر در ثور بود و مثلثه ... جامه ... باشد اصل یعنی
بود و اگر ... باشد و اگر ... مثلثه آبی بود چیزی باشد که از ...
... باشد یا ... و اگر مشتری ناظر بود
شمس ... بود ... اگر زحل ناظر باشد از حیوان باشد یا
... و اگر ... ناظر
باشد ... بدین ماند ... یا از ...

کن و دلیل ... **مریخ** اگر دلیل ... باشد از چیزی از آلت اهل
صلاح بود یا آلات ... و اگر شمس بود ناظر بود از آلت ملوک باشد از آلت ...
بود و اگر عطارد بود ناظر بود از آلت ... و ... باشد ...
و اگر زهره بود ناظر باشد از آلت شراب ... بود یا آنچه که ... تعلق دارد یا از
آلت ... یعنی و اگر اندر مثلثه آتشی بود شمس ... عطارد ... بود ناظر
بود درم یا دینار یا زر باشد یا ... و آنچه بدین ماند و اندر مثلثه خاکی باشد از
حیوان ... چیزی باشد از آلت ... و آتش ... باشد و اندر مثلثه بادی باشد
باشد از حیوان ... از برج ... باشد از حیوان ... یا آبگینه
... و آنچه بدین ماند ... باشد ... و آنچه بدین ماند
آنچه اندر ... چیزی باشد **شمس** اگر دلیل ... باشد یا
یا حیوان ... آلت ملوک و آنچه بدین ماند اگر در مثلثه آتشی بود جواهر ... باشد یا
یا ... و مانند یعنی و اگر مثلثه خاکی باشد ... بلور و مانند یعنی و مثلثه
بادی حیوان باشد و مثلثه آبی جواهر آبی باشد **زهره** و اگر دلیل ... باشد
... باشد اندر مثلثه بادی و اندر مثلثه آتشی جامه ...
... بود و اندر مثلثه آبی جامه ... بود و اندر مثلثه خاکی جامه ...
... باشد ... و مانند یعنی و اندر مثلثه آبی ... بود
عطارد اگر دلیل ... باشد ... باشد اندر مثلثه آتشی
و اندر مثلثه خاکی ... باشد و اندر مثلثه بادی پوست حیوان ... باشد
و اندر مثلثه آبی ... آبی ... عطارد و دلیل ...

وقماشی باشد و اگر عطارد مسعود بود و اگر منحوس باشد یا راجع باشد ساده بود و هم که بر قیاس
کو کار کرد اجتماعات و از الفها خبرها کرده است بوی حجت بدسته اند کدام اشارات
و از کواکب بوی کدام ناظر است و از کدام برج چه برهان کند یا به حکم کن تا درست آید و اگر
حمل باشد چیزی باشد که بر [illegible] چون کلاه و دستار و پیراهن و اگر اندر ثور باشد چیزی
باشد چیزی باشد که اندر گردن یا اندر کار بندند و کار برند و اگر جوزا باشد چیزی باشد
که اندر دست نهاد کرد یا بها نکار برند هم چنین تا دوازده برج و اگر دلیل مال در جوزا عطارد
ناظر باشد درم و دینار باشد یا کتاب و نامه خط یا درست دفینی یا انگشتری یا زر بند
و آنچه بدین ماند و اگر عطارد ناظر بود درم باشد یا پوست جوان و اگر اندر سرطان باشد چیزی
یا سندی یا [illegible] و اگر اندر اسد بود اگر شمس ناظر بود زر باشد یا سیم و اگر ناظر بود آهن بود
یا سلاح و اگر در سنبله بود و عطارد ناظر بود درم و دینار بود یا [illegible] زنان و اگر ناظر بود
جامه باشد و اگر اندر میزان باشد و زهره ناظر باشد چیزی باشد [illegible]
یا معجون کرده اند [illegible] بود و از آتش باشد [illegible] اسباب [illegible] و اگر [illegible] ناظر
بود حیوان باشد یا جانور و اگر در عقرب باشد و مریخ ناظر بود زر و سیم باشد و اگر ناظر بود
سر بود [illegible] یا آب جامه و اگر در قوس بود مشتری ناظر باشد بوی جوهری باید
از [illegible] جنس یا جامه رنگین یا جوهر آتش باشد و اگر مشتری بوی ناظر باشد جامه بود یا
مانند [illegible] و اگر در جدی بود زحل بوی ناظر [illegible] جوهر زمین [illegible] بود و اگر
ناظر بود چیزی باشد [illegible] و اگر در دلو باشد و زحل بوی ناظر باشد حیوان [illegible]
یا چیزی که از حیوان بیرون آید و اگر [illegible] ناظر باشد مشتری ناظر بود زر باشد یا [illegible]
و عطارد و [illegible] ناظر باشند درم و دینار باشد [illegible] و اگر در حوت بود و مشتری بوی

ناظر

ناظر بود مروارید یا عنبر یا چیزی باشد که از آب بیرون آمده باشد و اگر مشتری ناظر بود از چیزی
باشد [illegible] باشد **فصل سی سیم** اما بدانکه دلیل مال [illegible] طالع اختیار
باشد [illegible] بود و اگر [illegible] بود و اگر مستقیم بود و راست شکل
بود و اگر راجع بود [illegible] یا شکسته بود یا عیبی و اگر [illegible] بود و اگر ساقط
بود [illegible] ضعیف [illegible] بود و اگر [illegible] باشد و اگر مسعود باشد صحیح و نافع
بود و اگر منحوس باشد [illegible] و زیان کار باشد [illegible] و اگر [illegible] خوش بود و موافق
[illegible] باشد و اگر [illegible] باشد [illegible] قیاس کن که تقسیم حکم کن [illegible] کوکب
یک یک نگاه دار و [illegible] نظر و اتصال چنانکه گفتیم و [illegible] حکم کن **فصل ۳۴ در معرفت طلب
کو چیز [illegible] است** بنگر که دلیل مسروق کدام کوکب است و از [illegible] قیاس کن که چنانکه
[illegible] بتمامی [illegible] برج [illegible] قیاس حکم کن [illegible] نظر و اتصال [illegible]
[illegible] ناقص و سعد و نحس **فصل ۳۵ اندر معرفت آنکه مال کجا نهاده و
به چه جای دزدیده اند** بنگر به دلیل مال مسروق اگر زحل بوی ناظر بود [illegible]
[illegible] باشد [illegible] پنهان [illegible]
و اگر مریخ ناظر باشد [illegible]
[illegible] باشد و اگر مشتری ناظر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] ناظر [illegible] باشد [illegible]
ناظر باشد از برج مقابله و مقارنه [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد و اگر [illegible] باشد [illegible]

اثر بروی یافته اند و هیچ برکرفته باشد و اکر عطارد ناظر باشد بعضی برده و بعضی بجای خود نهند و بکر و
خلوت برکرفته باشد و اکر سعود باشد بحکایت و سخن و بعادت و مزوجه باشد و اکر قمر ناظر باشد بک
ملک ده باشد و اندر ... برکرفته و ... اختیار و ... نیکو طالع اکر برج ثابت باشد از
خانه برکرفته باشند و اکر منقلب باشد از جهار برکرفته باشند و اکر ذو جسدین باشد از برخی یا جزوی برکرفته
باشد و اکر ... صاحب ... جایکاه بلند ... خانه یا حجره برکرفته باشند و اکر ... بیابان
یا ... زمین یا خاک برکرفته باشند و اکر وسط السما باشد از جایکاه بلند برکرفته باشند که ...
اوج و اکر تحت الارض بود از خانه یا از جایی پنهان که ... برکرفته باشند یا ... خانه اندرون
شده یا ... کرده باشند **فصل ۲۰ در معرفت جایکاه مال ... که دفینه یا دزدیده کجا نهاده اند**
در معرفت ... صاحب طالع و صاحب جهارم و صاحب برج قمر و صاحب ساعت و صاحب ... کدام
را شهادت بیشتر بود ... اکر دلیل اندر طالع باشد یا اندر ... صاحب طالع یا صاحب
جهارم بود یا اندر اوتاد صاحب طالع و صاحب ساعت اندر اوتاد طالع باشد ...
اتفاق است که ... اکر جز این باشد ... دیکر باشد ... دلیل اندر اوتاد باشد
کالا ... باشد ... اوتاد ... خانه بود ... دلیل ... جایی بود و اکر
صاحب ساعت ... جهارم برج منقلب باشد ... جایی ... نهاده باشد مال
... و اکر اندر برج ذو جسدین ... پنهان باشد ... و اکر ثابت اندر زمین نهاده
... صاحب ساعت ... تحت الارض باشد ... باشد ...
و اکر تحت الارض ... زمین پنهان کرده باشند و اکر صاحب ساعت ... برج جهارم برج آتشی باشد
جایکاه ... بود ... صورت ... بود جایکاه ... بود و اکر ... صورت ... جایکاه
نهاده بود و اکر برج آتشی بود جایکاه ... نهاده باشند و اکر برج آبی بود جایکاه

آب بعضی ... نهاده باشند و اکر برج خاکی باشد جایکاه ... نهاده باشند
و اکر برج بادی باشد جایکاه درخت و باغ و بوستان نهاده باشند و اکر ... باشد جایکاه
... نهاده باشد و اکر ... بود جایکاه ... کنند ... بود ...
جایکاه ... بود ویران و اکر اندر ... کنند ... یا ... بود و اکر
اندر ... و خوارستان و ... جایکاه ... صاحب ... اند
... اندر تحت الارض دلیل کند که اندر ... وقف نهاده باشد اندر ...
الارض ... باشد ... خانه ... و ... و اکر
اندر برج بادی باشد ... عطارد ... بود ... آخور ستوران بود یا
... و اکر صاحب ... بود ... باشد جایکاه ...
باشد ... اکر اندر ... بود جایکاه ... ستوران بود و اکر ... باشد در
خانه ... بود و اکر ... بود جایکاه ... خانه ... بود و
... جایکاه ... بود و اکر ... صاحب ...
الارض باشد یا اندر طالع باشد یا اندر جهارم یا اندر اوتاد ... جایکاه ... باشد ...
... جایکاه ... باشد ... جهارم ...
... باشد ... و اکر ... طالع باشد یا اندر ... جهارم ...
و ... جایکاه ... و ... جایکاه ویران بود و اکر جای
... عطارد بود ... خانه عطارد بود یا عطارد اندر ... یا
... بوستان ... خانه ... خانه ... و اکر
جای ... جایکاه ... باشد ... بوستان ...

دیو واز همه کواکب واز نظر وهم چنین دلیل کیرد اکر چهارم برج زوج باشد جایکاه زنان وجایکاه چهارم
ونشاط وطرب وسماع ونزهت باشد اکر برج فرد بود بدانکه سعدان اندر چهارم باشند دلیل مال ... باشد ویا سالم
باشد جایکاه نیکو جایکاه نهاده باشد ... دلیل بود واکر نحسان اندر چهارم باشند دلیل مال
مسروقه بر نحس ... باشد جایکاه ... نهاده باشد ... دیکر داده بود
واکر دلیل مال اندر ... فوق الارض باشد بر بام باشد یا جایکاه بلند نهاده بود واکر اندر هبوط بود
یا هابط بود یا اندر تحت الارض اندر زمین نهاده باشد وجای جایکاه ... وحقیقت واضع
اندر ... حساب ... خانهٔ چهارم اندر ... نکر ... الخفایا ... واکر خانه
طالع ... طالع صاحب ... کدام ... شهادت ... بود دلیل ... واکر خانهٔ چهارم برج
آتشی باشد یا ... خاکی یا بادی ... کدام جایکاه است ... کدام ... دلیل کدام موضع
است ... بیان ... جهت ... ظاهر ... جایکاه
از خانهٔ چهارم نکر اما حقیقت بدانکه فصل ۱۱ باب اندر معرفت خانه و زمین و نشان دادن خانه دوز ... ودزد
اما بدانکه ... خانه ... دلیل ... باشد ... طالع بود یا برج طالع ... خانه
بود ... واکر برج جنوبی بود ... جنوب بود واکر برج غربی بود ... بجهت مغرب
بود واکر برج چهارم بود ... بجهت شمال بود چنانکه کفتیم واکر ... برج ... بود ... خانه
... بود یا خانه ... واکر برج ثابت بود ... محکم ... نیک
بود واکر برج منقلب بود ... خانه ... برج ... بود ... کی ... ازو ...
... باشد واکر ... نحس ... باشد ... باتش ... بود ... باشد
واکر نظر ... بود ... باشد ... واکر ... برج ... باشد ... سیار ...
واکر ... نحس بود ... یا اندر ... خانه ... باشد واکر ... یا ...

هبوط ... خانه ... باشد یا ... خانه ... باشد واکر ... بود ... خانه ... باشد
بود ... واکر ... ناظر باشد ... خانه ... بود یا ... کاه ...
... بود ... واکر ... بود ... باشد ... خانه ...
چهارم یا ... نظر ... حقیقت بود ... واکر ...
... بود ... خانه ... بود ... واکر ... بود ... خانه ...
... خانه ... باشد ... یا ... بود ...
... بود ... خانه ... باشد ... باشد ... خانه ... بود واکر
در برج مستقیم الطلوع بود ... خانه ... بود واکر در برج معوج الطلوع بود ... خانه ... بود واکر
... بود ... واکر ... بود ... خانه ... بود ... بود ... باشد
... بود ... خانه ... باشد واکر ... بود ... خانه ... بود واکر
... بود ... خانه ... بود واکر ... الحوت باشد ... خانه ... باشد واکر ...
باشد ... برج یا فوق الارض ... خانه ... بود واکر هابط بود یا اندر ... یا اندر تحت
الارض ... خانه ... باشد ... واتصال ... کواکب ... برج خاکی ... و
بادی و آتشی دلیل ... خاکی ... است ... طبایع بروج و کواکب
... برج خاکی ... باشد ... برج آتشی ... باشد
واز برج ... بادی ... باشد ... برج آتشی ...
وبانجه ... فصل ... اندر معرفت ... خانه ... اکر دلیل ... دلیل دزد ...
... برج باشد ... برج باشد ... برج ... جای بود
واکر ... دلیل دزد ... برج بود ... بود ... باشد ...

واکر اندر ... یکی باشد اندر یک برج و اندر یک خانه بود و اکر اندر میان دو دلیل قرب شصت
درجه بود اندک ... یا یک عاشر باشد و اکر قرب بود درجه باشد اندر یک شهر بود نیک
میان دو دلیل اندر ... باشد طالع ... [illegible] ... یک یا یک ... یا یک ...
یا یک ... یا یکساله یا یک ... بود ... [illegible] ... یا ... برج ثابت ...
و منقلب باشد ... دلیل و همچنین قیاس که ... دیکر فصل ۹ در معرفت
آنکه دزد از خاصکان است یا بیگانه نکر به دلیل دزد اگر در خانه هفتم از طالع یا حمل باشد ... این دزد
... خاص ... باشد و اکر چنین باشد دزد غریب و بیگانه بود و بکو ...
اکر ... طالع ناظر باشد یا ... طالع باشد یا ناظر به صاحب طالع باشد این دزد از اهل
بیت خداوند کالا و ... باشد ... بود یا ... بود و اکر ... در طالع ...
یا ناظر بود به طالع میان سایل و دزد خویشی باشد ولکن معرفت باشد ... سایل
و میان ایشان ... بود و اکر ... باشد یا ساقط بود ... از طالع این دزد
غریب باشد از اهل بیت سایل باشد ... میان ایشان معرفت بود ... و اکر ...
طالع ... هفتم بود یا دلیل دزد متصل باشد به صاحب برج ... ناظر باشد یا
یکی به صاحب برج خویش متصل باشد دلیل کند که دزد از اهل بیت سایل بود ... ایشان ...
بود ... و اکر صاحب طالع اندر طالع بود یا صاحب ... با دلیل دزد ... باشد این سایل دزد
باشد یا دزد با سایل بود ... و اکر ... برج خویش باشد این دزد از اهل بیت سایل
بود و اکر ... خویش باشد ... طالع ناظر باشد این دزد از اهل بیت سایل بود ولیکن با
ایشان اندر ... بود و اکر ... خویش باشد و ... طالع ناظر باشد با اهل بیت معرفت
دارد ... و کوید که میان ایشان قرابت دارد و اکر دلیل دزد یا صاحب طالع اندر طالع باشد

و منقص ... [illegible]

یا اندر ... دیکر ... یا سایل ... باشد یا ... سایل و دزد بود و اکر دلیل دزد با دلیل سایل
اندر یک برج بود و ... در خانه خویش باشد ... طالع ناظر بود دزد از اهل بیت سایل بود و اکر
یکی از ... دلیل باشد ... خویش باشد و طالع ناظر بود و صاحب طالع ... بود
با اهل بیت ... شد باشد ... بود یا ... باشد و اکر دلیل ... در طالع بود ...
طالع ان کوکب باشد ... دلیل دزد ... این سایل خود دزد ... یا دزد یا سایل ...
بود و اکر دلیل دزد ... بود ... خانه خویش این دزد غریب بود و اکر ... باشد و ...
هشتم این دزد ... باشد و اکر ... خویش باشد از جمله ... باشد یا ...
و اکر اندر ... یا ... خویش باشد ... یا ... اهل بیت خویش ...
و اکر طالع ... بود ... بود یا ... ناظر بود ... دزد ... این دزد ... خانه
باشد یا ... دزد ... بود و اکر ... دیکر ... خانه خویش ... باشد ...
بیت ... طالع شاهد بود ... بود سایل ... بود و اکر صاحب طالع در طالع
بود یا از اهل بیت ... بود ... دیکر باشد ... طالع ... دزد
... باشد ... دزد از اهل بیت ... بود ...
... بود ... و اکر ... باشد ... باشد ...
و اکر ... باشد ... بود ... غریب بود ... باشد ...
خانه ... بود ... بود ... باشد ... بود ... باشد
از دوستان ... باشند که ... و اکر دلیل ... صاحب طالع ... سایل
دزد بود و اکر صاحب دوم بود یا از یاران ... باشد و اکر صاحب سیم بود دزد
برادران ... بود و اکر صاحب چهارم بود از اهل بیت بود یا از ... برادران ...

صاحب پنجم بود دزد از خویشاوندان باشد و اگر صاحب ششم بود از بندگان و خادمان بود و اگر
صاحب سابع بود و اگر در هفتم باشد یا در نهم یا در هشتم ناظر بود بطالع یا بصاحب طالع متصل بود یا
ناظر بود یا با صاحب دزد نحس بود و اگر دلیل دزد کوکب مونث باشد اگر هشتم باشد بجای
نحس و دلیل دزد مرد باشد زنان با دزد بود و اگر صاحب هشتم یا صاحب نهم بود از اقربای زن
و همسایه دزد بود و اگر صاحب دهم بود از عمال و ارکان دهم باشد یا خداوند دزد باشد و اگر صاحب
یازدهم در خانه زنان یا دوستان سائل دزد بود و اگر صاحب دوازدهم باشد دشمن سائل باشد
مانند ... ابناء یا اهل یا همسایه یا از بیرون خانه دزد بود ولیکن یا با اقوال ایشان که ... گفت
کوکب شهادت خانه دارد ... از این باب ... دلیل ... باشد ... دزد با طالع ...
اگر دزد بیگانه بود یا غریب این چندین باب را ... نکرده ... نکند ... یا ... نه ...
ماند ... کار ... تمام دشوار بود ... نتوان ... تخصیص ... خامل ... در ان ...
تمیز نکنی ... در ان ... بسیار تمیز نکنی نتوان ... فصل چهل و نهم در معرفت آنکه دزد
مرد است یا زن بنگر بدلیل دزد اگر اندر برج نر بود یا شرقی یا اندر ارباع مذکر بود
ایشان نر بود و اگر در برج مونث بود یا مغربی یا اندر ارباع مونث بود این دزد زن بود و نیز
همچنین شهادت ... از کوکب دلیل که مذکر است یا مونث ... اتصال ... نظر ... اگر دلیل
دزد کوکب نر بود و کوکب نر ... ناظر باشد در برج ماده باشد دزد مرد باشد ولیکن در باطن شبیه
زنان بود یا کار زنان کند و اگر کوکب ماده بود با کوکب ماده ناظر در برج نر بود این دزد زن
باشد ... برجای ... ماند ... زنان کند ... شهادت نری و مادگی
... اگر کوکب نر بود و شرقی بود در برج ماده ... برج ماده شهادت از ...
اگر کوکب نر ناظر بود ... شبیه زنان و اگر کوکب ماده شبیه زنان ناظر بود ... ولیکن ... باشد

ولی

... بدین شکل ... هم کجا
و اگر ناظر بود ... حقیقت ... و دلیل ... احکام ... که گفتیم ...
که شهادت ... حکم ... کوکب غالب ... حکم ... و اکنون ... کواکب
حکم کنم تا آسان تر باشد ... دلیل دزد بود ... باشد و اگر شرقی باشد
اندر برج مذکر و ربع مذکر باشد یا شمالی بود دزد مرد باشد ... زنان ... باشد یا مخنث
یا ... و ... نر بود ... شهادت نری بود و ... شهادت ماده ... بود زیرا که
نر ... خود ... ماده ... و اگر ... شهادت نری بود ... ماده ... مخنث ...
و ... همچنین ... زحل ... مغربی بود ... اندر برج
یا ربع نر ... و اگر ... برج ماده ... مونث بود و اگر ... باشد ...
نر ... اندر برج مذکر و ربع مذکر ... بود ... مغربی ... برج و ربع مذکر ...
چون مغربی بود ... برج ... مونث ... زنان ... مخنث ... زنان
بود یا ... همچنین ... که گفتیم عطارد ... شرقی بود در برج ... غلام
بود ... و اگر مغربی بود در برج ماده کنیزک بود یا دختر ... عطارد و اگر اندر شرقی بود
یا برج مذکر یا ربع مذکر یا باتصال کوکب مذکر ... و اگر مغربی باشد یا برج مونث یا
باتصال کوکب مونث ماده بود ... شهادت غالب ... منسوب ... طالع
اگر برج مذکر بود ... صاحب ساعت ... برج مذکر ... و اگر طالع مونث بود و صاحب ساعت
نیز مونث بود زن بود و اگر یکی مونث بود و یکی مذکر ... بود یا زن یا مرد ... شبیه زنان
بود ... فصل پنجاهم در معرفت آنکه دزد
از اهل خانه است یا بیگانه ... بنگر بدلیل دزد اگر ... باشد یا ... برج ... دلیل
که ... اگر ... یا ... کوکب ... بود ... و اگر دلیل دزد ... خانه ششم

بود از برج خویش دزد بنا بعلت بود و اگر دلیل دزد بر صاعد بود یا اندر [illegible] دلیل بود این دزد درست
اندام و نیکو و تمام ذات بود و اگر در هبوط بود یا ساقط یا ناقص و یا کند بر ضعیف و بیمار یا کی
و معیوب بود و اگر بصاحب شرف متصل بود تن درست بود و اگر بصاحب هبوط بود
متصل بیمار ناک بود و همچنین اگر کوکبی متصل باشد که اندر شرف و هبوط دلیل باشد فصل
۴۲ انکه دزد دراز یا کوتاه اگر دلیل دزد کوکب علوی باشد دراز بالا بود و اگر کوکب سفلی باشد
پست و کوتاه بالا بود و اگر کوکب طالع و میانه بالا بود و اگر کوکب علوی باشد و اندر ربع مشرقی
یا اندر نیم صاعد بود از کوکب وسط السما یا طالع یا مرکز خانه چهارم هست دراز بالا بود و اگر
در برجهای مستقیم الطلوع بود هم دراز بالا بود و اگر در برج معوج الطلوع باشد یا ربع مغربی و
جنوبی یا شمالی میانه بالا بود و اگر کوکب وسطی بود و اندر برج مستقیم الطلوع یا ربع مشرقی
دراز بالا بود و اگر در برج معوج الطلوع باشد یا ربع مغربی بود کوتاه بالا بود و اگر کوکب سفلی اندر
ربع مشرقی بود یا در برج مستقیم الطلوع میانه بالا بود و اندر برج معوج الطلوع و ربع مغربی پست
و کوتاه بالا بود و ربع مشرقی دراز بالا بود و ربع شمالی و جنوبی میانه بالا بود و ربع مغربی پست
بالا بود و معوج الطلوع برج مستقیم الطلوع و است قلت بود و برج معوج الطلوع کثرة ذات و کژ پشت
باشد و کوته پشت باشد فصل ۴۳ در معرفت انکه دزد تنها یا یاران اگر دلیل دزد و اندر برج
دو جسدین بود یا اندر برج کثیر الولاد یا اندر برج کثیر الصوت بود یا دو سه کوکب دلیل دزد باشد
دزد با یاران بود یا بخانه و اندر برج دلیل دزد و نگاه باشد بود تنها باشد [illegible] از برج یا آسمان
شرف از برج یا خانه بد یا از دو هم از جایگاه دلیل دزد و این دلیلها که گفتیم اگر همه را یعنی بدلیل دزد
ناظر باشد و مقبول است که یک دزد ما را از بسیار و معرفتیا باشد و اگر دلیل دزد کوکب با حد اندر
برج دو جسدین بود دزد دو باشد و اگر جز این باشد که گفتیم دزد یکی باشد خاصه که برج ثابت باشد و دلیل

الولد یا قلیل الصوت یا دلیل دزد یک کوکب باشد فصل ۴۴ در معرفت انکه دزد بیرون دزدیده است
یا مردم دیگر است اگر دلیل دزد برج ذو جسدین باشد دزد و اپیشه دزد ... باشد یا حیله
دیگر دزدی کرده باشد اگر با اول برج باشد اول دزدی باشد و دیگر باره دزدی نکند و اگر در اخر برج
باشد یکبار دزدی کرده باشد و این دوم بار بود و اگر در برج ثابت باشد دیگر بار کرده باشد و
دیگر بکند و اگر برج منقلب باشد دزد زود دزدی کند و از دزدی هرگز بیرون نشود و توبه نکند
فصل چهل و پنجم در معرفت انکه دزدی بشب کرده یا بروز اگر دلیل دزد کوکب لیلی باشد یا اندر برج لیلی بود
خاصه که اندر حیز لیلی بود یا تحت الارض باشد دزدی بشب کرده باشد و اگر کوکب روزی بود
یا اندر برج روزی بود خاصه اندر حیز روزی یا فوق الارض بود دزدی بروز کرده بود و اگر بعضی
در حیز روز و بعضی در حیز شب باشد شب دزدی کرده باشد و اگر دلیل ... التکدر بشب
غالب بود از دلیلهای روز ... باشد ... آفتاب دزدی کرده باشد و اگر بروز
غالب بود ... طلوع ... باشد بوقت طلوع فجر دزدی کرده باشد و کوکب لیلی آن باشد
که ... نیم شب بود ... باشد که ... نیم روز بود کوکب انکه ... روزی باشد
کوکب ماده برج ماده ... باشد فصل ۴۶ در معرفت انکه این دزد جوانست یا پیر
بکر دلیل دزد اگر در اول برج بود یا شرقی بود دزد جوان بود و اگر در نیمه برج باشد و نیمه شرقی
نیمه مغربی و از انکاه باشد که میان دلیل و آفتاب نود درجه بعید بود از پیش و از پس این دزد میانه
بود و ... و اگر در اخر برج بود و مغربی بود دزد پیر بود و اگر ... باشد انکه ...
بود و حکم بر وی کن از ربع طالع کو دل جوان بود و اندر برج جنوب ... باشد و از ربع مغربی میانه
باشد پیر ... بود ... ربع شمال پیر باشد و ... بکوی ... دلیل
از عطارد بود جوان باشد و ... جوان باشد و لیکن از عطارد ... بود با الحم ... جوان

باشد اما مجتمع کامل و مشتری یکمن بود از مشتری سه برج کم باشد و زحل پیر بود و یکی از مواضع القاب و مرتع
دلیل کند بر جوانی و مغربی دلیل کند بر پیری و مقام اوله دلیل کند بر جوانی و استقامت دلیل کند
بر کهل خاصه میان مشرق و مغرب بود و مقام ما لقاء دلیل کند بر پیری و مغربی دلیل بر پیری و اوقات آنکه
ربع اول از آنچه بود دلیل کند بر جوانی و در ربع دوم بر برنائی و در ربع سیم دلیل کند بر کهل و
ربع چهارم دلیل کند بر پیری شمس اندر ربع طالع جوان باشد و در ربع وسط السما جوان تر
خط باشد و در ربع مغربی کهل باشد و اندر ربع چهارم پیر شده بود زحل و مشتری جوان بود و
لیکن پیر طبع و پیر خو بود و اندر اخر تشریق کهل پیر طبع باشد و اندر تغریب پیر سخت و هم باشد
و مریخ در تشریق جوان کهل طبع و کهل خو بود و اندر اخر تشریق کهل باشد و اندر اول تغریب
پیر کهل طبع و اندر اخر تغریب پیر باشد مریخ در اول تشریق جوان باشد و اندر اخر تشریق کهل جوان
طبع باشد و اول تغریب کهل بود و اخر تغریب کهل پیر طبع بود و زهره و عطارد اندر اول تشریق طبع
باشند زهره جوان بود و عطارد کودک بود مستقیم باشد اندر رجعت زهره جوان پیر طبع بود
و عطارد کودک پیر طبع بود مستقیم تغریب عطارد جوان باشد و زهره اندر الکهولت باشد فصل
۸ در معرفت آنکه دزد چند سال داده اگر خواهی که سال دزد بحقیقت بدانی از دلیل و از طالع
دزد یعنی هفتم دلیل کیسال دزد بیرون آید چنانکه در اول کتاب بیرون آورده ام بسال بالیل
کشتم و فصل جدا که است تکرار نیابد و کنم که اتفاقات بنگر که دلیل کجاست و سال الکبری نیز چندان است و بنگر
که دلیل اندران برج که هست چند درجات از ربع است چند درجه ... بنصف هم بر ان بنقد از سال
کبر و بر کبیر بیرون ایدان باشد سال دزد و این دلیل که گفتم معقول است و دلیلی بر فصل ۲
در معرفت آنکه دزد بطرف است یا دور بنگر بدلیل دزد اگر بصاحب سیم یا نهم متصل است یا بکوکبی متصل
شود که اندر این جایگاه باشد یا دلیل دزد اندر سیم یا نهم باشد ... دزد به شهر دیگر رفته است و

قصد

و قصد دور شهر جائی کرده است و اگر دلیل دزد در وتد بود و اندر شرف باشد و الکان و برج ثابت
این دزد در جائی قرار کرفته است و اگر برج ذو جسدین بود خواهد که از شهر بیرون رود و هنوز نرفته
باشد و اگر برج منقلب باشد هم از شهر از جائی بجائی گریخته باشد و اگر در زایل الوتد بود و در منقلب تر
باشد و اگر ساقط باشد بیرون شهر رفته است و دور رفته است و اگر دلیل اندر آخر برج باشد و خواهد
که بیرون رود خواهد بود که هست یفشرده بیرون شود و اگر دلیل اندر اول برج بود و هنوز بیکره بود و از شهر بیرون
رفته و لیکن سخن دور نبود و باشد اگر دلیل در تحت الشعاع بیرون الملک باشد و بکوکبی متصل باشد که
اندر هفتم یا ششم یا دوازدهم باشد از طالع یعنی از شهر بیرون الملک باشد و اگر دلیل منه اندر ربعی
باشد که مرطالع ربع غایب است از ربع جنوبی ناظر او تصل الا دلیل کند که دزد از شهر بیرون رفته باشد و دور
رفته بود و اگر صاحب طالع ساقط بود از نظر و اتصال دزد دور افتاده باشد و اگر هر دو اندر یک ربع باشند
هم اندر شهر باشند بالیل فصل ۹ در معرفت آنکه دزد بکدام ناحیت رفته است
اگر دلیل دزد اندر برج آتشی باشد یا بربع شرقی بائن دزد بناحیت مشرق رفته است و اگر در ربع جنوبی بود
اندر ربع جنوبی بناحیت جنوب رفته است و هم چنین هر چهار ربع بکوهی بکوهی چنانکه در باب کم شدن
یاد کردم فصل دهم در معرفت آنکه خانه دزد بکدام جای است بنگر بدلیل دزد که اندر کدام برج است و آن برج از
طالع بکدام ناحیت است و اندر کدام ربع از افلاک است خانه دزد هم بدان ناحیت باشد و اگر صفت جای
دزد خواهی بنگر که آن برج از کدام مثلثات است هم بدان مثلثه که گفته شد است از دیو صفت کن
و از صفت برج بکوی یا آنچه بوی منسوب است هم چنانکه در باب کم شدن گفتم از مثلثات و از ... اوردم
برج و هم دلیل در خانه دزد است از دیو نیز صفت کن چنانکه بیتی یاد کردم فصل یازدهم در معرفت
آنکه کالا منقولات یا بجای دیگر داده است بنگر بیان دو صاحب طالع و بیان وتد چهارم اگر دو بینی
بیان کوکبی باشد لیل دلیل کند که مال بسرقت بجای دیگر داده است و صفت آن کس بر صفت آن کوکب

است و نیک تا از وجه دلیل دزد تا نوع و وجه هیچ کوکبی هست اگر بود آن کوکب دلیل آنکه راست که
مال المسروق بوی داده است اگر هیچ کوکبی باشد اندر میان دو میان برج کس نهاده است و نیک حساب
سلطت اگر اندر وتد باشد یا اندر وتد رابع ایشان المسروق بیت کسی نهاده است نیک کجا اندر برج
چهارم هیچ کوکبی هست یا هیچ کوکبی بوی ناظر هست اگر نه صاحب سهم السعاده اندر وی یا کوکبی
باشد یا ناظر باشد آن دلیل است که بدست دوستی یا ثقات نهاده است اگر چنین باشد امانت نهاده
است اگر دلیل دزد نحو بود کوکبی دهد نظر اتصال آن مال دزد بیابد از دست دزد بیرون نشود باشد
و اگر هیچ کوکبی متصل یا ناظر باشد مال اندر دست وی بود و اگر یکی از این دو نیز دلیل کند بر حال ایستاده
سهم السعاده اندر برجی باشد که طالع ناظر بود بمکان خویش قوی بود دلیل مال ابود اگر دلیل
اندر اول برج باشد مال از جای خویش بیک جای دیگر نبرده باشد و بکنج نهاده باشد و اگر
اندر آخر برج باشد بکسی دیگر داده باشد یا از جائی بجائی دیگر کرده باشد و بدانستن بود امانت مال
مسروق ام صفت دلیل وحال و عدد باشد تا اندر آخر برج دلیل کند بر آنکه مال مسروق از آنجائی که
نهاده باشد بجای دیگر نهاده باشد و همچنین اگر بتربیع شمس باشد اگر دلیل بان متصل باشد بحساب
تاسع و صاحب ثالث یا کوکبی از این مواضع یافته بود دلیل مال اندرین مواضع تحویل کند دلیل کند
بر آنکه این مال از شهر بیرون برند اگر زحل اندر وتد چهارم بود یا بوی ناظر باشد این مال بزمین کی
داده بود و اگر مشتری بر زحل ناظر بود یا بر وتد چهارم یا نظر زحل این مال مسروق از دست آبی بیرون
اصیل و اعیان ستده باشد و اگر بجای مشتری مریخ باشد بی نظر زحل اصیل کسی بیرون کرد اند ستده باشد
مال المسروق در اکر فقیر بود و اگر نه صاحب ... باشد یا اندر برج خویش مال المسروق
بزنی ... داده باشد و اگر ... باشد از برج خویش یا از وتد چهارم ...
بزنی داده باشد که ... باشد و اگر عطارد اندر وتد چهارم بود یا ناظر بود ... المال ...

داده

داده باشد که بالغ ... بود و دست ... باشد و حاجتمند بود ... باشد و اگر ... ازان ... و اگر
در وجه دوم ... باشد مال المسروق ... بر ... داده باشد یا ... دیگر که ... خاوران
باشد **فصل ... در معرفت آنکه دزد آشکار شود یا نه** اگر صاحب برج دلیل دزد دلیل دزد ناظر باشد
و نیز ... ناظر باشد یا ... دلیل دزد ناظر باشد این کار دزدی ... با نه
کار آشکار شود و اگر دلیل دزد ... باشد ... ولکن صاحب برج دلیل دزد ... ناظر
باشد یا اندر ... باشد آشکار شود ... باشد و اگر صاحب برج دلیل دزدی بوی
ناظر باشد ... ناظر باشد ... طالع ناظر باشد اندر ... آشکار شود
و ... و اگر ... ناظر ... باشد ... دزدی ... شود و اگر ... شود
و شهور ... اتصال القمر ... طالع ... که اندر طالع باشد یا اندر وسط السماء دلیل کند
بر آشکار ... کار دزدی ... و اگر ... کوکب ... دلیل کند که ... بود مال مسروق ...
و اگر ... باشد از ... باک باشد دلیل کند بر آشکار ... کار دزدی اتصال القمر ...
دلیل کند بر آشکار ... کار دزدی ... دزدی ... المال ... بود و اتصال
... باشد ... دلیل کند بر ... کار دزدی و اگر ... باشد آشکار شود
... طالع باشد ... دزدی ... آشکار ... **فصل ... در معرفت آنکه ... یا فته
شود یا نه** اگر دلیل دزد ... طالع باشد ... دلیل دزد ... دلیل ... ناظر
باشد ... اگر اتصال ... باشد ... ظفر یابد ... ولکن ...
و اگر اتصال ... ظفر یابد ... اگر ... اتصال ... و
... سعادت ... کوکب
... برج ... صاحب برج ... دلیل دزد ...

۱۲۷

صاحب طالع متصل شود دزد خود بیاید و کالا باز دهد و اگر صاحب طالع بکوکبی متصل شود که دزد
خود بیاید و از وسط السما و اوتاد رود دلیل کند بر ظفر یافتن بر دزد و اگر بکوکبی زایل متصل شود
و طالع ناظر نباشد دلیل کند بر رهائی یافتن دزد و اگر کوکب زایل باشد و طالع ناظر الیه باشد
و اگر صاحب رابع حال الهبوط و احتراق اتصال بود دلیل کند بر ظفر یافتن بر دزد و خبر آنکه ما باشد که صاحب
طالع بوی ننگرد دلیل کند بر ظفر یافتن بر دزد بر حیله و اگر بدین حال هفتم طالع ناظر بود
یا صاحب طالع متصل شود دزد خود بیاید و کالا بدهد از بیم سلطان بتمامه یا خود سبیل الظفر یابد
و مال بتمامه و اگر دلیل منحوس باشد و اگر نحسی کند صاحب وسط السما بود سلطان دزد را عذابی
کند و مال بتمامه و اگر سعد کند صاحب وسط السما بود رهائی یابد از جهة سلطان و هر کوکبی
که نظر کند از آنکس عذاب و رنج و بلا باشد و هر کوکبی که سعد کند آنکس که بران بیند بود و لجه
رهائی یابد **فصل چهارم در معرفت آنکه دزد را رنج و عذاب رسد یا نه** اگر دلیل دزد
منحوس باشد از صاحب ششم یا از صاحب دوازدهم دزد را رنج و عذاب و زندان و بند باشد
اگر نحس کند صاحب هشتم باشد یا زحل یا مریخ دزد کشته باشد و اگر دزد بزندان کرده باشد
و نحس کند و دلیل دزد هر دو اندر برج ثابت بود یا بکوکبی متصل باشد از برج چهارم بدلیل دزد
پیوسته زندان بود دزد بسته شود و باشد که در زندان بمیرد و اگر مریخ در برج ذوجسدین باشد و یا ماه
و نحس کند صاحب رابع یا صاحب ثامن یا زحل یا مریخ بود دزد نحس کند مکان اندر برج ذوجسدین
باشد یا یکی از ایشان یا ماه این دزد بریدن اندام شود و نحس کند بآن عضوی که آن برج باشد عضوی برج
یا بر آن کند و اگر دلیل دزد مسعود بود اندر وقت باشد که صاحب طالع منحوس باشد یا اندر وقت
ساقط بود یا راجع باشد یا محترق صاحب کالا را عقوبت کنند دزد رهائی یابد و اگر دلیل دزد همچنین
باشد که صاحب طالع گفتم هم دزد و هم صاحب کالا عقوبت برند **فصل پنجم در معرفت آنکه دزد**

اما وقت

ظفر یابد یا نه اما وقت ظفر یافتن بر دزد آنکه باشد کواکب اتصال او در جهت بعد از ...
یا اعضای ایشان یا اتصال باشد چنانکه بر ... برج منقلب یا ثابت ... و از اوتاد ...
زایل چنانکه صاحب که هم وان قیاس حکم کار ... وقت ظفر یافتن **فصل ششم در معرفت
آنکه مال المسروق در خانه است یا نیست** اگر قمر و کوکبی که منحوس باشد مال المسروق بود و اگر ...
منحرف باشد مال الا ... بود و اگر قمر ... منحرف باشد مال ... بود و اگر ... منحرف باشد
مال ... بود ... باشد الا ... منحرف باشد ... باشد همچنین ...
برج و اگر حکم کرد ... صاحب ... باشد مال ... باشد و اگر ... باشد ...
... بود و اگر ... دلیل ... صاحب برج دلیل مال ... باشد ...
... مال ... باشد و اگر ... برج رابع ... باشد
مال ... بود ... الا ... باشد و اگر ... بود مال
... بود و اگر کوکب ... بود ... صاحب رابع حکم کرد والله اعلم **فصل هفتم**
در معرفت ... اگر صاحب طالع و صاحب ... متصل باشد مال ... بود ...
... صاحب طالع ... باشد که مال ... بود
و اگر ... دلیل اتصال الا ... بود ... و اگر ... بود ...
و اگر دلیل مال ... طالع باشد ... متصل باشد مال ... صاحب برج دلیل مال ...
متصل باشد مال ... اگر صاحب برج ... صاحب برج ... متصل شود ...
دلیل کند ... اتصال ... باشد و اگر دلیل مال ...
طالع ... ساقط باشد ... رابع باشد ... متصل ... مال ...
نا ... شود و اگر دلیل مال ... صاحب ... نظر و اتصال ... باشد

وسط السماء اولسه یا صاحب وسط السماء متصل اولسه [illegible] وسط السماء [illegible] مشرقی الحال اوله

اما [illegible] سلطان باشلسه [illegible] واکر صاحب رابع دخی تحت الشعاع بوله [illegible] صاحب طالع متصل

[illegible] مال [illegible] سلطان واکر دلیل [illegible] متصل باشه وکوکب

بیان [illegible] یا افلاک [illegible] برج [illegible]

[illegible] کوکب [illegible] باشه [illegible] برج [illegible] طالع [illegible]

[illegible]

باشه [illegible] تحت الشعاع باشه [illegible] واکر [illegible]

طالع [illegible] طالع بوله یا صاحب وسط السماء [illegible] باشه [illegible]

مال [illegible] طالع [illegible] طالع [illegible]

وسط السماء [illegible] ولیکن [illegible]

نظر [illegible] صاحب سهم السعاده [illegible]

باشه [illegible] سهم السعاده ناظر باشه [illegible]

[illegible] طالع [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] طالع [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] متصل [illegible]

[illegible] ولیکن [illegible] صاحب [illegible] متصل [illegible]

[illegible] طالع [illegible] وسط السماء [illegible]

سلطان [illegible] تحت الشعاع باشه [illegible]

کنجدن یا تن حال [illegible] یا تن [illegible] ولیکن [illegible] یا تن

مال اکر [illegible] برج [illegible] الارض [illegible]

[illegible] طالع بوله یا سعد [illegible] حال [illegible] قول [illegible]

اکر طالع [illegible] بوله یا [illegible]

[illegible] فصل پنجم [illegible] معرفت [illegible]

[illegible] التعدیل والعقد [illegible]

[illegible] النقد والعقد والتعدیل باشه [illegible]

[illegible] مال [illegible]

لیکن [illegible] نقصان فصل [illegible] معرفت [illegible]

[illegible] عطارد [illegible] عطارد باشه [illegible]

[illegible] عطارد [illegible] کوکب [illegible] کوکب

[illegible] برجلر [illegible] کوکب [illegible] برج [illegible]

[illegible] برج وکوکب [illegible] حکم [illegible]

خراج [illegible] فصل ششم [illegible] معرفت [illegible] زحل باشه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بد ساز بود چون راه رود کوتاه تر باشد و کلان گوش و دهن و بینی بود بد جامه باشد و اگر سخن بود
در [illegible] **صفت حلیت مشتری** اگر دلیل مشتری بود سپید پوست باشد که [illegible]
کوته یا دراز بالا بود و فربه [illegible] باشد و گرد ریش و سیاه چشم و فراخ چشم و سپید [illegible]
[illegible] نیکو ابرو باشد و نیکو چشم [illegible] اندام او باشد سخن گوی و نیکو خوی باشد و دوست دارد
حسن جمال [illegible] و بکارها [illegible] خیر [illegible] مردمان [illegible]
حلیت مریخ اگر دلیل مریخ باشد سرخ روی و سرخ موی بود [illegible] چشم
یا تیز چشم بود [illegible] چشم بود [illegible] باشد [illegible] ابرو
بود [illegible] باشد [illegible] اندام [illegible]
[illegible] بود [illegible] باشد [illegible]
[illegible] بود [illegible] بکارها [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
بود [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] **حلیت زهره** اگر دلیل زهره
باشد پوست [illegible] بود [illegible]
باشد خوش [illegible] سپید [illegible] باشد [illegible] چشم
باشد [illegible] سپید [illegible] باشد [illegible]
بود [illegible]
[illegible] بود [illegible] باشد [illegible] چشم [illegible] و
[illegible] باشد [illegible] بود [illegible] باشد [illegible]

خوش

خوش [illegible] **حلیت عطارد** اگر دلیل عطارد بود [illegible]
[illegible] باشد [illegible] بود [illegible] پوست باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] بود [illegible]
[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] بود [illegible]
[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] بود [illegible]
باشد [illegible] **حلیت شمس و قمر**
اگر دلیل [illegible] شمس [illegible] باشد [illegible]
[illegible] **حلیت شمس** اگر دلیل شمس باشد
پوست باشد [illegible] بود [illegible] اندام [illegible]
[illegible] باشد [illegible] چشم [illegible] بود [illegible] چشم یا
[illegible] چشم [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] بود [illegible]
[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] بود
[illegible] باشد [illegible] چشم [illegible] بود **حلیت قمر** اگر دلیل قمر
[illegible] باشد سپید پوست [illegible] اندام [illegible] بود [illegible]
باشد [illegible] باشد [illegible] بود [illegible]
بود دوست [illegible] باشد [illegible] بود [illegible] پوست [illegible] بود [illegible]
[illegible] بود [illegible] اندام [illegible] بود **فصل** [illegible]
[illegible] کدام کوکب [illegible] کدام [illegible]

بیج طالع آن وان برج بر سمت کن تا حکم درست آید الکوفی یاد کنم فراست و حلیت دوازده برج تا السانی
خرد و حکم توان کرد حلیت حمل اگر طالع او حمل باشد و یا که بسیار موی سیاه باشد و ابرو
و گشاده ابرو بود تیز چشم بود و کلان و پهن بینی ... بود و سطبر ... باشد میانه بر کشیده بینی
باریک و دندان و کلان ... باشد و ... بود باریک ساق میانه بالا ... بود تر
نکته و شهوت ... بود و لیکن ... باشد ... بود و ... بود ... و نیکو
باشد نیکو اندام بود ... باشد ... باشد و ... ساعی
حلیت ثور اگر طالع او ثور بود پهن پیشانی ... بود و سطبر بود
موی ... بود و ... چشم و سطبر بود ... فراخ ... بود و دم ... بود
... بود و ... باشد و ... یا ... بود و ... باشد ...
... چشم ... باشد ...
بود کوتاه ابرو بود حلیت جوزا اگر طالع او جوزا بود ... سینه و ... بود
یعنی سینه او ... بود و ... نیکو ... چشم بود ... بود
کره ... بود و نیکو ... بود ... نیکو ... بود ... بود و ... بود
باشد ... و التهاب بود حلیت سرطان اگر طالع او سرطان باشد سیاه چشم بود ...
... سپید پوست بود ... بود ... چشم بود
... پیشانی ... بود ...
بود ... بود ... باشد ... باشد کوتاه
... بود نیکو ... بود حلیت اسد اگر طالع او اسد بود ... بود ...
... بود ... چشم ... بود ...

دست ... (?)

وسو ... فراخ بود باریک لب و کوتاه گردن بود ... باشد ...
و درشت سینه او بود باریک میان بود معتدل ... چشم سیاه ... موی ...
... ضعیف بود باریک میان بود ... گردن ... بود ... باشد ... بود
... بود حلیت سنبله اگر طالع او سنبله باشد معتدل ... معتدل الخلقت و معتدل ...
... موی بود ... باشد ... و ... بود ... بود
... بود ... صالح ... بود و ... بود حلیت میزان
اگر طالع او میزان بود سپید پوست بود و دراز ... گردن ... بود و درشت موی ...
... ساق ... باشد و ... کشیده ...
... بود ... باشد ... و طرب
و شادی بود ... حلیت عقرب اگر طالع او عقرب بود ... پیشانی
بود ... موی ... بود ... چشم
و کلان چشم بود ... باشد و ... بود
... بود ... باشد و ... بود ...
بود ... باشد ... بود ...
... باشد حلیت قوس اگر طالع او قوس بود پهن پیشانی و دراز
روی و فراخ ... باشد سطبر بود و دراز ... بود ...
... بود ... بود ... بود ...
... باشد ... بود ... بود ...
بود ... باشد ... بود حلیت جدی اگر طالع او جدی بود

و در انبر وی و سیم روی و روی و سخت کردن نیکو او از تنک نفس پیشانی بود خوی بد بود مغرور بود تا
حافظ و ناهمت بود او علم جوی باشد محتاط خوی و بزرگ اندام و نیکو قامت بود و باریک دست اندام بود
باریک ساق بود و شکم نر بود و فربه بیند در دو رانها پیش بود کج بیند طبع و گردن خوب بود و نیک
سایه بود **حیلة دلو** اگر دلیل اندر دلو بود بزرگ سر و میانه بالا بود و دیا و فربه میانه باریک اندام
فربه بیند و روی نیکو باریک بود و بر بینه دو پای پهن باشد و نیکو ریش بزرگ بود و باریک ساق باشد و ران
تر از و یکی بود و بیمار و بود و بر سرخ باشد بر جمع کردن مال او بر قبول ساعت کامل دوان باشد بسیار
این باشد ابتدا بوی عز باشد یا کشتیبان یا ملاح یا قطع بیان باشد **حیلة حوت** و اگر دلیل اندر
حوت بود نیکو کردن بود بیرون آمده پیشانی باشد فراخ دهن بود دندانها تیز مختلف بود خوش
دندان و کم گوی بود و کم سخن بود درشت موی و سیاه موی و عیب بسیار روی و شرم پیشانی و گشاده روی
بود سپید پوست و سیاه چشم و نرم مفاصل و نرم اندام بود علامت بروج و کواکب که گفتم **فصل ۱۰ ع**
در معرفت آنکه بر اندام دزد علامتی هست یا نه نیک بدانکه دلیل دزد اندر طالع زحل باشد این دزد بر سر علامتی باشد
نیکو و ظاهر و اگر بجد اول بود بر سر باشد و اگر بجد دوم باشد بر روی باشد و اگر بجد سیم بود آن
علامت بر سر باشد یا بر فرج و حوالی آن نقصان باشد و اگر اندر جایگاه مقبول بود علامت
خوب و پسندیده بود و اگر غیر مقبول یا نحوس باشد آن علامت بد و تباه و عیب باشد و اگر دلیل اندر
ثور بود آن علامت بر گردن باشد و اگر جوزا بود آن علامت بر کتفها و دستها و مانند آن بر
سینه بود و اگر اسد طالع بود یا هفتم اندر جهت راست بود و اگر اندر هفتم بود یا طالع اندر جهت چپ بود
آن علامت و هم چنان حکم کن از دوازده برج و جهت هر برجی دلالت بر تحقیق معلوم شود و اگر دلیل
دزد اندر رابع علامت اندر مشتری ناظر بود یا متصل به مشتری بود آن علامت خوب و جمال بود و اگر زحل
باشد آن علامت زشت بود یا علامت زشت و اگر مریخ بود علامت جراحت بود یا کند سلاح و اگر شمس بود

جراحت بود یا سلاح کرده بود و اگر زهره بود زینت و جمال بود و اگر عطارد بود پوستکی بود یا خالی و اگر قمر
بود کوکب ناظر حکم کن یا از کوکب شرف و اگر خالی باشد بجای برج حکم کن و اگر از علامت سالی بیرون
از جهت خویش نیک بدانکه کدام خانه است از خانهای فلک حکم کن اگر اندر طالع بود علامت بر سر بود و اگر
اندر دوم بود بر گردن بود و هم چنین تا آخر بروج و دوازده خانه **فصل ۴ در معرفت آنکه بر اندام**
معرفت نام دزد و بیرون آوردن نیک بدانکه دزد کدام حرف و کدام جایگاه است معرفت نام او از وی بر معنی
الجمله باشد اگر دلیل دزد اندر طالع باشد و ساقط بود نام متحمل باشد بر معنی عمر و زید کافی و
عیش بزرگ و مانند آن و اگر اندر دوم باشد نام بر معنی مال بود و اعوان چون مالک و مال دو و دینار و
زید و زیاد و طبیع و بحرین و مانند آن و اگر اندر سیم باشد و سعود بود نام انبیا و اولیا و صالحین باشد
و اگر نحوس باشد نام اوثان و نام برادران بود چون خلیل و صدیق و اخو و ... و اگر بود چهارم بود نام
قدیم باشد چون آدم و نوح و نام مشایخ شد و نام ابا و اجداد و مانند آن و اگر پنجم باشد
بر معنی ولد و ولید و عبید و عطارد و رسول الله و مانند آن و اگر ششم بود بر معنی عبد و عبید و
نام حقیر و دون و نام بندگان بود و اگر اندر هفتم بود نام مردان و زنان و نام زنان باشد و ... تا
تا بی باشد چون خصم و منازع و مقاتل و اگر اندر هشتم باشد بر معنی موت و میراث و ظلم باشد
معنی نام و اگر در نهم باشد بر معنی نام دین و نبوت و دیانت بود چون مومن و مسلم و نام انبیا و اولیا
و یا یقین و صالحین باشد نیز و بر چون ... و اگر اندر دهم باشد معنی نام بر معنی علا و
رفعت باشد چون عالی و علا و شریف و اشرف و ابو المعالی و ابو العلا و ناصر و منصور و رابع ... و
فاسد و شریف و امثال آن و اگر اندر یازدهم بود معنی نام بر معنی دوستی و صداقت بود چون حبیب
و محبوب و حسن و حسین و صادق و سعد باشد و اگر اندر دوازدهم بود نامی بود ... بر معنی
اعدا و حسد و چون ... و کلب و مانند آن باشد **معرفت بیرون آوردن ترکیب نام دزد**

اکر دلیل با اتصال او عز راجع باشد و اکر از تسدیس بود و تثلیث باشد ترکیب نام از سه حرف باشد یا از پنج حرف و
اکر از تسدیس باشد سه حرف باشد یا بر شش حرف و اکر تربیع و مقابله باشد چهار حرف بود یا هفت حرف
بود یا هفت حرف و اکر دلیل را اتصال او عز راجع نبود و اکر اندر طالع باشد یا اندر اوتاد چهار حرف
بود و اکر اندر هفتم باشد هفت حرف بود و اکر اندر تثلیث طالع بود سه حرف بود یا پنج حرف یا هر واکر
اندر تثلیث تسدیس طالع بود سه حرف بود یا شش حرف بود و اکر اندر برج ذو جسدین بود عدد ترکیب
بود چون عبد الله و عبد الرحمن و اکر اندر برج منقلب بود نامی بود مصغر یا ناقص و اکر در برج
ثابت بود نامی بود معروف و صحیح باشد که نام بر صورت آن برج باشد که دلیل اندر وی باشد و اکر دلیل از
اندر طالع و نظر با قطب باشد بنکر برج هفتم عدد حرف نام و نیز بر عدد برج هفتم بود چنانکه حمل
ثور و اسد و قوس و جدی و دلو و حوت هر یک سه حرف دلیل کند جوزا و عقرب بر چهار حرف دلیل
کند سرطان و سنبله و میزان بر پنج حرف دلیل کند و دلو دلیل کند بر حرف نام را نیز عدد حرف دلیل چنانکه
زحل حرفها است و اغلب تدبیر ایشان و مشتری پنج حرفست و مریخ چهار حرفست و شمس پنج حرفست
و زهره چهار حرفست و عطارد پنج حرفست و قمر سه حرفست و هر کوکبی که قمار حرف اوست بلفظ فارسی
تر انکو بود **قول الطالع حرف** مصنف کتاب کوید بنکر بدلیل درزه که حرف وی چند است و حرف ... که او
یعنی شعر که نام حرفست از حرف بنکر چنانکه از زحل ابو حاد و از مشتری بیم و شش و ... و از مریخ
بیم در ... و از شمس ... و از زهره ... و از عطارد ... و از قمر ... در از بنکر که این و
کدام برج است حرف شد و که ... باشد بلفظ کفتار بکیر حرف ... نیز بکیر این منزل که دلیل
اندر ... است ... بنکر تا ... نام ... قیاس کیر که نام ... آید ... و
باشد که نیز حرف و دلیل ... بود باشد ... ترکیب نام چنانکه دلیل بر ... اول باشد حرف ... از نام ... اند
حرف اول دلیل باشد یا ... حرف اول برج دلیل یا ... حرف ... باشد و اکر ... دو ...

اول حرفها از آن نام باشد حرف دویم باشد از آن دلیل با آن از برج دلیل را حرفی ساکن منزل و اکر در
وجه دویم باشد اول حرف از آن نام باشد حرف دویم باشد اخری و دلیل بود یا حرف اخری از برج یا حرف
اخری منزل و حرف دویم و از صاحب مثلثه برج دلیل قوان و اتفق و حرف سیم از صاحب مثلثه دویم
مثلا حرف چهارم از صاحب مثلثه سیم برج دلیل قوان و اتفق چنانکه از دلیل صفت کوییم
اندر حمل بود و اول حرف دلیل مشتری اول حرف سیم و حرف ... نام از صاحب مثلثه حمل که شمس حرف
سیم از صاحب مثلثه دویم که مشتری حرف چهارم از صاحب مثلثه سیم و آن زحل بود و تم حرف
از برج بجای ارباب مثلثات و منازل ایشان بها ... نام و حرف جمع کن ... تا ... ۴
و بعد که ... نام ... نام کوکب ... باشد که دلیل با ... قیاس کیر که ... ۵
... کدام ... اغلب با ... قیاس ... اید و اکر نام ... باشد
کواکب و برج و منازل ... بلفظ ... نام ... و اکر نام
... باشد نام کواکب و دلیل و برج و منازل بلفظ ... و اقلیم که ... نام ... و
کواکب و منازل بلفظ ... تا نام ... اید و همچنین قیاس کیر ... دلیل
... و اکر دلیل شمس ... طالع یا اندر وسط السماء بود نام ... علم
ملوک و اشراف باشد و اکر دلیل قمر بود نام ... پیکان ... و
و اکر مریخ بود بر ... نام ... و اهل حرب بود و نام ... و اهل ...
... بود و اکر عطارد بود نام بر معنی نام ... و ... بود یا بر لقب خوانند
و نام ... اهل ... بود و اکر زحل باشد نام بر معنی بندکان ... و ...
... باشد و اکر دلیل مشتری باشد نام بر معنی ... اولیا و انبیا باشد و اکر زهره
باشد بر معنی اهل ... بود و از نام ... مقبول ... انبیا و صالحین و اولیا

بود و اگر جایگاه بیش خاک بود ان شخص یا اندر طالع وجایگاهش بود مقبول و اگر چنین باشد
نام مغنیان و مطربان و مخنثان و شاعران بود و اگر دلیل اندر وتد باشد یا اندر شرف یا اندر
حظوظ خویش نام معروف و مشهور و نیکو باشد و اگر اندر هبوط باشد یا زایل یا ساقط یا اندر
وبال و جایگاه نامقبول نام مجهول و تیاه باشد یا نام مستور و پوشیده باشد و هم چنین دلیل و انگه
که اندر کدام برج است که نام بر معنی برج یا بر معنی صورتی بر برج یا بر معنی کوکب بران اتفاق کرد
عظیم القدر باشد بران معنی باشد تالیف حروف نامها چون خواهی که تالیف کنی حروف نام را
نگه کن که دلیل اندر کدام برج است و کدام منزل است منازل القمر و اندر ان برج صورت کدام کوکب است
از صورتهای چهل و هشت صورت و از ان صورتها که برجها بروج و البته و از صورتها که نزدیک
اصحاب الطلسمات و از معنی و از صحت نام که نام معلوم شد خود نیکو و اگر معلوم نشد حرفی دلیل
و حرف برج و حرف منزل دلیل هر یکی اتفاق بجوی پس نگه کن که نام چند حرف و دلیل که چنانکه
بر قیاس که گفتیم از حروف نام شناختن الفیظ الفیقعات نگه کن که اما است پیدا کن و چند بکار
دار و نگه کن که اما است اگر دلیل در ربع اول است از برج اول حرف بود و اگر اندر ربع دوم بود حرف
یا تو در دوم جابان حرف دوم بود و اگر در ربع سیم بود یعنی تا بیست دوم در جنب حرف سیم بود و اگر
اندر ربع اخرین بود حرف چهارم بود و دیگر از صاحب مثلثه اول نگیر دوم کیر سیم همچنانکه از دلیل
صفت کردیم و اگر نام زیاده از چهار حرف بود دیگر حرف از قمر نگیر و دیگر از صاحب برج همچنانکه
از دلیل صفت کردیم این باب را نیک تامل کن و تامل نگاه دار که نام بسیار بیرون اوردم
بدین صفت و درست امد فصل اگر دلیل نام خود بیرون از طالع و از دلیل طالع
قیاس کن و نام هر کس که بیش ان برج و صاحب معتبر ان برج حکم کن و اگر دلیل ساقط
بود از طالع و از ان برج و دلیل قیاس کن وجه دیگر ان باشد که حرف نام بر معنی اجد هوز

بیرون الیه و انچنان است که بیست و هشت حرف را بر بیست و هشت منزل بر برج قسمت کن و باز بر هفت کوکب
قسمت کن تا هر برجی را حصه کوکبی را چند حرف الیه اول انکه مدار و نیک که دلیل اندر کدام برج است و
کدام وجه است و اگر در ربع اول بود و ربع دوم و حرف دوم و ربع سیم و حرف سیم و ربع چهارم
حرف اول بود

حرف دوم و پنجم حرف سیم بود و نیمه اول حرف اول بود و نیمه اخرین حرف دوم و هر کوکبی را چهار
حرف الیه نگه که دلیل اندر کدام ربع است از برج حرف دوم از نام ان حرف باشد و حرف سیم ان
مثلثه دوم حرف چهارم از مثلثه سیم و حرف پنجم از برج و هم برین مثال قیاس کن تا نام بیرون الیه

ان نام باشد و باز مثلثه اول نگه کنی که اندر کدام ربع است و وجه اول حرف اول وجه دوم

حمل ابج ثور دهو جوزا زحط سرطان یکل اسد من سنبله
سع میزان فص عقرب قر قوس شت جدی ثخ دلو ذض حوت
ظغ زحل ابج مشتری دهو مریخ زحط شمس یکل زهره من
سع عطارد فص قمر قر شت ثخ ذض ظغ حمل ح م ل
ثور ق ر جوزا ج و ز ا سرطان سرطان اسد اس د سنبله س ن بله میزان م ی ز ا ن
عقرب ع ق ر ب قوس ق و س جدی ج د ی دلو د ل و حوت ح و ت زحل ز
ح ل مشتری م ش ت ر ی مریخ م ر ی خ شمس ش م س زهره ز ه ر ه عطارد ع ط
ا ر د قمر ق م ر ربع اول از برجی هفت نیم درجه بود و ربع دوم با نزده درجه
ربع سیم بیست و دو نیم درجه و ربع چهارم تا اخر برج باید دانست طریقه ها الویده نامها تحقیق
و کن تا نامها عمو شود فصل سیم اندر معرفت خصومت و صورت و دشمنی و ایام باب
اگر بپرسند از خصومت و دشمنی و ان کس طالع و صاحب طالع و قمر و کوکبی که از ان طالع و دلیل سائل است و ان
کوکبی که از ان نیز منصرف است و هفتم و صاحب هفتم و ان کوکب که قمر متصل است و کوکبی که از ان هفتم باشد
دلیل مسئول بخصومت و وسط السماء و صاحبش و کوکبی که اندر وسط السماء باشد دلیل حاکم و قاضی و ایوان

و چهارم و صاحب چهارم و کوکبی که اندر وی است و صاحب برج قمر دلیل عاقبت کار خصومت است و صاحب برج
دلیل سایل عاقبت سایل است و صاحب برج دلیل مسئول عنه است و دلیل عاقبت مسئول عنه است ان دلیل ان
چیز است که خصومت از بهر اوست و قیل اجزاهای خصومت است اگر قمر دلیل مقبول و مسئول باشد و مسعود
باشد و نظر بود و متصل باشد باجزاهای که میان ایشان بود همه نیکویی و خوشنودی یکدیگر باشند و اگر
منحوس بود و نظر عداوت بود همه نیازهای جنگ و تباه بود و برج دوم و صاحبش و کوکبی که اندر وی فوق
الارض باشد یاری کرده کو اعوان سایل باشد و برج هشتم و صاحبش را اگر اندر هشتم بود یا تحت الارض
یاری کرده کو اعوان مسئول عنه بود از دلیل سایل و مسئول عنه هر کدام که نخست ببرد آغاز کند خصومت را
دلیل باشد و ان دیگر که بعد آغاز کند سخن خصومت باشد یکی که از کدام کوکب منصرف است سبب خصومت
دلیل باشد و ان دیگر که دیر از طالع کوکب [illegible] کوکب و از خانه و از طالع و جایگاه او از فلک باشد **مثلا**
آغاز کنند خصومت دلیل سایل مالست و منصرف بود از زحل و زحل اندر خانه برادران باشد و صاحب ان
خانه سیم گفتم خصومت از سبب برکات یا برادران یا جایها است و اتفاق سبب خصومت هم چنین
حکم کن از برج خاکی و آبی از جهت آب و زمین و مادران و آبرو و خانه و عقار [illegible] تا حکم
درست شود انشاء الله **فصل ۳ م در معرفت انکه خصومت با کیست** اگر پرسند که خصومت با که باشد بنگر
بدلیل سایل [illegible] بکوکبی که آغاز خصومت از وی پیدا شد اگر متصل باشد بکوکبی یا کوکبی بوی
متصل شد و [illegible] برج [illegible] غیر قبول این خصومت با صاحب آن کوکب باشد و از جوهر برج او و از
جوهر جایش اگر صاحب ثانی بود خصومت از جهت مال بود و یار بود که [illegible] و اگر صاحب ثالث
بود خصومت با برادران باشد و اگر صاحب چهارم بود با پدران باشد و هم چنین از دوازده خانه
حکم کن و اگر هیچ کوکبی بوی اتصال نکند بدلیل سایل [illegible] خصومت با آن کوکب بود که مقابل طالع
باشد بنگر تا صاحب کدام برج است از آن برج قیاس کن و حکم کن بجوهر کوکب و جوهر خانه و جایگاه و الله اعلم

فصل ۲ م اندر معرفت حال خصومت به نیکی و بدی اگر طالع یا اندر برج که دلیل اندر وی است
برج ثابت بود یا قمر اندر برج ثابت بود یا ان خصومت دایم و ثابت بود و دراز گردد که بروزگار گشته شود
اگر دلیل سایل اندر برج ثابت بود و دراز [illegible] مسئول عنه بود و اگر اندر برج منقلب بود و قمر یا
طالع یا دلیل ان خصومت زود گسسته شود و [illegible] که هر چنین باشد هم باری کار آید
[illegible] و اگر اندر برج دو جسدین باشد [illegible] دو بار [illegible]
و ایکی [illegible] لیکن [illegible] باز باشد اگر [illegible] برج بود [illegible] و اگر اخر برج بود یکبار
بود و این [illegible] باشد هم چنین حکم کن که اندر برج ثابت سخت [illegible] باشد [illegible] و
دیر و اگر [illegible] نیکی باشد [illegible] سعادت و خیر باشد
و اگر نحس ناظر باشد بد بود [illegible] اگر اتصال از عداوت باشد [illegible] باشد [illegible] و
اگر اتصال از عداوت بود و میان خصومت و عداوت [illegible] بود [illegible] و دلیل که نحس ناظر باشد
یا [illegible] طالع سایل و مسئول عنه [illegible] خصومت [illegible] بود که [illegible]
[illegible] و دلیل [illegible] طالع [illegible] و
[illegible] بود [illegible] و اگر [illegible] دلیل [illegible] باشد یا اندر
[illegible] و [illegible] خصومت [illegible] و
[illegible] و اگر [illegible] نحس [illegible] و
[illegible] صاحب کدام برج است خیر و سعادت [illegible] کوکب و خانه بود اینست
[illegible] **فصل ۴ م در معرفت انکه ظفر که را باشد**
اگر صاحب [illegible] سایل [illegible] مسئول عنه بود و اگر صاحب [illegible]
طالع بود و مسئول عنه [illegible] سایل بود و اگر دلیل سایل متصل باشد بدلیل مسئول

عند انه خصومت از سایل بود و اکر کند دلیل مسئول عنه بود آغاز کند مسئول عنه بود و هر دلیل
که از آنها قوی‌تر بود حجت انکس قوی‌تر بود و هر کدام دلیلی که مقبول بود یا سعد بود وی شیرین سخن و شیرین
کارتر و راست کارتر و داد دهنده‌تر بود و سخن او پذیرفته بود و سخن بزیر یک باشد و هر دلیل که
نامقبول یا منحوس یا ساقط بود بد زبان‌تر و بدخوی و بدطبع و سخن نا شنونده بود و باطل جوی
جاوه کوی باشد و سخن او ناپذیرفته بود و هر کوکبی که از آن صاعد بود یا مستعلی‌تر بود یا فلک
اوج بود و قوی‌تر باشد و هر دلیل که از آن در اسم خویش بود و قوی باشد و از نحوس و عیوب دور
باشد قوت او را باشد و هر آن دلیل که در شرف باشد و زاید النور بود قوی‌تر باشد از آن دیگر دلیل و
اگر میان این دو دلیل اتصال از مودت باشد میان ایشان صلح و دوستی و الفت بود و اگر
اتصال از مخالفت باشد میان ایشان عداوت و مخاصمت و مکاشفت افتد و اگر اتصال از آن
بود هم عداوت و مخالفت باشد و قوت انکس را باشد که قمر او را باشد و اگر از آن دو دلیل یکی
راجع باشد دلیل کند بر خصومت و تباهی و دروغ انکس که دلیل اوست و اگر صاحب طالع و وسط
السما به دلیل سائل یا به دلیل مسئول عنه ناظر باشد از مودت سلطان یاری کند آن کس را باشد که
دلیل او ناظر باشد و اگر نظر عداوت نکرد بر آن کس جور و ظلم و غلبه کند و اگر وقت نظر صاحب وسط
السما و راجع باشد دلیل کند که از سلطان جور و ظلم [illegible] نماید و خصومت در برگشته شود و اگر
نظر این کار این دو دلیل بیکدیگر نظر کند کوکب وسط السما یا صاحبش بیکی از دلیل اتصال کند تا
نقل ضوء یا جمع [illegible] بود خصومت بر پیش شود یا سلطان برود و اگر صاحب وسط السما سعد کوکب
هر دو دلیل باشد یا بیکی از سلطان خیر و منفعت ببینند و اگر نحس کوکب باشد زیان این خبر که سلطان
رسد که بیم تباهی باشد و هر یکی از آن [illegible] که به دلیل متصل باشد یا اندر خانه دلیل باشد دلیل کند
بر قوت و نیکو حالی انکس که بدان دلیل منسوب است و اگر صاحب طالع به صاحب وسط السما متصل باشد سائل

سلطان خیر اید خواهد و اگر چنین صاحب هفتم بود و مسئول عنه خیر اید خواهد به سلطان و اگر صاحب وسط
السما به صاحب طالع متصل شود سلطان سائل را یاری دهد و اگر به صاحب هفتم اتصال کند مسئول
عنه را یاری کند و اگر هر دو دلیل که صاحب وسط السما متصل باشد یا ناظر سلطان یاری انکس دهد که به دلیل
او منسوب است و اگر صاحب وسط السما را اتصال نباشد و کوکبی غریب اندر وسط السما در اتصال
کند میان این دو خصم متوسطی یا مصلحی یا کسی که [illegible] باشد یا [illegible] و اگر نظر عداوت بود تباهی
و شر انگیزد و اگر نظر مودت بود صلح کند میان ایشان و اگر زحل صاحب وسط السما بود حاکم بحق
حکم کند و اگر [illegible] ناظر باشد [illegible] سلطان [illegible] الحکم را [illegible] رسد و علامت و اگر مریخ
اندر وسط السما بود حاکم [illegible] و اگر مشتری باشد عادل بود و نیکو طبع باشد
و اگر زهره بود نرم و آهسته و نیکوخوی بود و اگر عطارد بود دوربین و سخن شناس بود و [illegible]
باشد و اگر آفتاب بود [illegible] و اگر مریخ وسط السما و ذو حدین بود حاکم [illegible]
و بیکدیگر [illegible] و اگر صاحب ثانی اندر هم باشد و یا صاحب وسط السما به هم باشد و یا
صاحب دویم ناظر یا غائب حاکم [illegible] سایل را [illegible] کند و اگر اینکه هفتم به صاحب هشتم باشد یا اندر هشتم
مال مسئول عنه [illegible] کند و اگر مقبول بود مال یابد و اگر غیر مقبول بود مال نیابد

فصل [illegible] اندر حال خصما با گواهان چگونه باشد

اگر صاحب دویم به صاحب طالع ناظر باشد به مودت یا بیکدیگر متصل
باشد [illegible] گواهان سایل و گواهان یاوری یار باشند و اگر مقبول بود موافق او باشند و اگر نظر
عداوت بود بر وی خصم کردند و اگر مسعود بود یا مقبول راست کار و مهربان باشند و اگر منحوس
بود غیر مقبول دروغ گوی و باطل باشند و سخن ایشان نپذیرند و اگر صاحب دویم به صاحب
هشتم متصل باشد به مودت یا [illegible] و گواهان یا مسئول عنه یار باشند و اگر نظر عداوت
بود خصم مسئول عنه کردند و اگر میان دو دلیل عطارد اتصال شهادت بود در ایشان [illegible] باشد

وهم دلیل واگر عطارد مقبول بود وخط بالنکس باشد چون مسعود بود وخط درست بود واگر منحوس بود
دروغ بود وخداوند دوم اندر هفتم باشد چون مسعود بود قوت سایل دلیل باشد بیدبیاری یاران
وهمچنین اگر طالع [illegible] صاحب طالع [illegible] مشتری [illegible] هفتم وصاحب او بود هفتم وصاحب
حکم کن اندر باب یاری کردن ویاری کران وکواهان مسؤل عنه واگر نحس اندر طالع باشد سایل را
غم دیگر وبلای پیش آید واگر اندر دوم بود بر مال نقصان افتد یا کواهان بد دروغ رسد واگر اندر هفتم
باشد مسؤل عنه را بلا پیش آید [illegible] بود واگر اندر هشتم بود یا در مال یابد کواهان نقصان افتد مسؤل
عنه را واگر صاحب وسط السماء وصاحب طالع هر دو یک کوکب باشند سایل ظفر یابد بر مسؤل عنه
بقبول سلطان واگر صاحب هفتم با صاحب وسط السماء هر دو یک کوکب باشند مسؤل عنه ظفر یابد بر
سایل بیاری ودادن سلطان واگر سهم السعاده اندر طالع بود یا اندر دلیل طالع یعنی ناظر طالع دلیل
کند بر ظفر یافتن سایل بر خصم واندر هفتم دلیل کند بر ظفر یافتن مسؤل عنه بر سایل وهمچنین صاحب
سهم السعاده دلیل کند بر کواهان ویاری کران وهمچنین قمر واگر صاحب طالع منحوس بود یا صاحب
دوم اندر هفتم بود یا صاحب طالع اندر هفتم بود دلیل کند بر ظفر یافتن مسؤل عنه بر سایل و
غم ومکروهی سایل واگر صاحب هفتم منحوس بود واندر طالع [illegible] صاحب هشتم منحوس بود اندر طالع
بود وهم بدین دلیل کند بر تباهی حال مسؤل عنه وظفر یافتن بروی واگر خداوند چهارم با آن
شامل که اندر چهارم است پیوسته بخداوند طالع یا خداوند دوم باشد یا هر دو پیوسته باشند آن چیز
که دعوی بروی است اندر دست سایل باشد واگر خداوند هفتم پیوسته بود بخداوند چهارم یا با آنکه
که اندر چهارم باشد آن چیز که دعوی از بهر وی است در دست مسؤل عنه باشد واگر خداوند دوم اندر هفتم
بود مسعود یا نحس [illegible] خداوند هفتم [illegible] یا اندر هشتم بود [illegible] مال سایل بر مسؤل عنه باشد واگر
خداوند دوم یا اندر دوم بود مال مسؤل عنه بدست سایل بود واگر خداوند دوم بخداوند هشتم

فصل [illegible] در معرفت [illegible] (red marginal note)

متصل

متصل بود وبموت مسؤل عنه وسایل آنچه در دست دارند با یکدیگر عوض کنند یا یکی از هر دو
بهلاک اندر باشد واگر طالع [illegible] بود [illegible] باشد که گفتیم ما اندرین باب تربیع ومقابله یابد
نکایت [illegible] تربیع یا مقابله یابد نکایت [illegible] تربیع ومقابله بر شر وبلا وعداوت وخصومت دلیل
کند وهمچنین [illegible] قران [illegible] سبب [illegible] برج خصومت خیزد [illegible]
هر کجا باشد [illegible] باشد واگر برج ثابت بود اندر کار دعوی محکم باشد واگر برج ذو جسدین
باشد [illegible] واگر برج منقلب بود دعوی [illegible] باشد
[illegible] ظفر یابد [illegible] عطارد [illegible] دلیل که پیوسته باشد وخط [illegible]
[illegible] دلیل [illegible] واگر خداوند [illegible] طالع متصل باشد بموت
[illegible] سلطان [illegible] هفتم [illegible] مسؤل عنه باشد
وسلطان [illegible] صاحب وسط السماء [illegible] مثلثات وسط
السماء [illegible] وسط السماء [illegible] دلیل
صاحب [illegible] باشد واگر دلیل حاکم زحل باشد [illegible] حکم [illegible]
شود واگر [illegible] خصم باشد واگر دلیل حاکم مشتری باشد حاکم عادل بود واو [illegible]
باشد [illegible] واگر [illegible] بود [illegible]
[illegible] باشد واگر مریخ باشد دلیل حاکم [illegible]
بود واگر شمس باشد عادل بود [illegible] هفتم [illegible] باشد واگر زهره باشد [illegible]
[illegible] دلیل حاکم عطارد بود حیله [illegible]
[illegible] واگر ماه بود [illegible] دلیل حاکم [illegible] بود [illegible]
بجایی [illegible] باشد فصل ۹۹ در معرفت [illegible] خصمان [illegible]

اگر دلیل الخصم و دلیل سائل هر دو شرقی باشند یا صاحب چهارم باشند دلیل کند که میان ایشان صلح
باشد و اگر هر دو زیر شعاع باشند یا صاحب چهارم دلیل کند بر دوام خصومت که میان ایشان
هیچ گونه گشایش نبود و اگر میان ایشان هر دو دلیل اتصال مودت بود به قبول میان ایشان صلح بود و اگر
کوکبی نور میان دو دلیل نقل کند دلیل کند که میان ایشان صلح از جهت متوسطی باشد و بنگرد که
آن کوکب کدام است و کدام برج است از طالع و [illegible] آن کوکب و آن برج [illegible] از جهت کسی در میان ایشان
صلح کند میان ایشان و اگر این کوکب ناقل الجامع از دلیل سائل منصرف شود و دلیل مسئول عنه متصل
شود و سائل صلح جوید [illegible] متوسط از رای و تدبیر سائل [illegible] بود و اگر دلیل مسئول عنه منصرف
شود با دلیل سائل متصل شود [illegible] صلح از رای و تدبیر مسئول عنه بود و اگر هر دو دلیل قران کنند
صلح میان ایشان از جهت یکدیگر باشد بی آنکه کسی در میان ایشان درآید و اگر صاحب وسط السماء
با ایشان نظر کند [illegible] اتصال القران کند صلح میان ایشان به جهت سلطان بود هم برین جمله [illegible]
خانها الحکم کن فصل شناختن در معرفت آنکه خصومت به چه رسد اگر صاحب رابع یا برج رابع یا
کوکبی اندر برج رابع یا صاحب برج رابع صاحب طالع هر کدام [illegible] باشد اندر عاقبت
سعد بود دلیل مقبول دلیل کند بر نیکویی عاقبت سائل و اگر اندر شرف بود یا صاعد یا اندر [illegible]
[illegible] جاه و منزلت زیادت شود و اگر هابط بود یا اندر هبوط یا اندر وبال یا منحوس بود یا راجع
[illegible] بود [illegible] جاه و منزلت [illegible] و عاقبت [illegible] بود و اگر [illegible] صاحب
وسط السماء بود سعد و مقبول [illegible] یا اندر وتد یا صاعد یا [illegible] عاقبت مسئول عنه محمود
بود و [illegible] جاه و منزلت زیادت شود و اگر هابط بود یا اندر هبوط [illegible] یا اندر وبال [illegible]
بود یا راجع یا محترق [illegible] دلیل کند [illegible] مسئول عنه [illegible] جاه و منزلت [illegible]
و دلیل [illegible] سائل و مسئول عنه باشد [illegible] راجع [illegible] دلیل [illegible]

باب

[illegible] خصومت [illegible] اسباب [illegible] خصومت [illegible] بود [illegible]
خویش [illegible] خصومت [illegible] بود فصل شناختن در معرفت [illegible]
[illegible] اگر [illegible] طالع و کوکب منصرف [illegible] و کوکب منصرف [illegible] و دلیل
است بر سائل [illegible] اتصال و انصراف [illegible] هفتم و صاحب هفتم و متصل
[illegible] یا متصل [illegible] مسئول عنه [illegible] کوکبی منصرف شود [illegible] کوکبی
متصل شود [illegible] از زحل و مشتری [illegible] کوکب که میان ایشان [illegible] اتصال
و انصراف ایشان حکم کن [illegible] صاحب دوم [illegible] کوکبی [illegible] دلیل [illegible]
سائل است [illegible] و همچنین وسط السماء و صاحب وسط السماء و کوکبی که اندر وسط السماء
بود دلیل یاری [illegible] سائل [illegible] باشد و هفتم و صاحب هفتم و کوکبی که اندر
هفتم بود و صاحب برج هفتم دلیل اعوان [illegible] مسئول عنه است و وسط [illegible] و صاحبش
[illegible] دلیل [illegible] سائل و مسئول عنه [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] و صاحب برج [illegible] و صاحب [illegible] دلیل
عاقبت [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] طالع [illegible] خواسته بود [illegible] که
[illegible] کوکب [illegible] دلیل کند [illegible] غالب [illegible] حکم [illegible]
[illegible] حکم کن فصل شناختن در معرفت آنکه [illegible]
[illegible] وسط السماء [illegible] میان سائل و مسئول عنه [illegible]
اگر کوکب که میان ایشان [illegible] ناقل الجامع بود [illegible] وسط السماء بود دلیل کند [illegible]
[illegible] باشد [illegible] ظاهر [illegible] زحل باشد دلیل کند

دارند مصادرت و دوام حرب تا آنگاه که زحل شکل نقل کند یا بدل یا تحویل برجی دیگر و تبدیل حال کند
بود که راجع بود دلیل کند بر عود آن کار ... بحسب حرکت ... که زحل ... بود ... کاری
شود که زود کشته شود و اگر مشتری بود دلیل کند بر صلح یا بر ... بامان و فقیهان و عالمان
از جهت مال و عطاها و اگر زهره بود حرب باشد از جهت زنان و اگر در وسط السماء کوکبی شود
صاحب وسط السماء بر دلیل کند بر کوکبی که اندر وسط السماء بود و اگر عطارد بمریخ ناظر یا متصل
بود نیک بمریخ اگر متصل بود ... ناظر بود ... اگر حرب یا بکار ... خانه‌ها
و خویش بدشمن پابند و اگر عطارد بمریخ ناظر باشد ... متصل باشد دشمن
خویش تسلیم کند ... و اگر عطارد در تحت الشعاع ... بود کار وزار کند
... و اگر عطارد ... بود ... بسیار بود ... و اگر ... مریخ
بود ... دلیل ... باشد ... و
دلیل ... کار ... بسیار بود و اگر ... باشد و مریخ با آنان ناظر بود ...
... و اگر سهم السعاده با مریخ باشد
اندر وسط السماء ... بود ...
وسط السماء ... بود ...
... بطالع اجتماع و استقبال طالع ... سال الطالع
سال العالم و اگر مریخ اندر ... باشد و اگر مریخ
در طالع وسط السماء ... بیرون
... باشد و اگر ... بکیاران
در ... طالع ... از طالع ...

مریخ بران ... بحضرت ... جنگ ... حالات ...
مریخ اگر ... کوکب ... قوت و شرکت او ... فصل اندر ... مریخ
الکسیاه ... پیدا ... بکیاران ... عطارد ... ایشان
... اگر ... بسیار باشد و اگر ... باشد ... ابل
... دلیل ... طالع ... بود ...
... اگر کوکب ... نقصان کند ... جنس ... دوم
همچنان ... اگر ... اما اگر ... بیرون ... ابود
... طالع ... و اگر ... خصم ... دشمن از
... و اگر ... باشد ... ایشان ... هشتم ...
... و اگر ... خصم ... دشمن ... باشد که ...
ایشان ... هشتم ... مردمان ... اند ... از آنها
طالع و دلیل ... اگر ... طالع ... باشد دلیل ... کند
و دلیلات ... از طالع و دلیلات ... و ...
... فصل ... از طالع و دلیلات ... اصلاح ... باشد
... از طالع ... یا ... یا ...
دریا ... فصل ... از طالع و دلیلات ...
ایشان ... از طالع و دلیلات ... ایشان ... دهم
از طالع و دلیلات ... ایشان ... از طالع و دلیلات ...
... ایشان ... از طالع و دلیلات ...

دشمن و هر کاری که در وی حیلها باید ساخت **دهم** از طالع دلالت بر پادشاهان و عمال و سرهنگان
یازدهم از طالع دلالت بر یقین و حال دستکار و دوستان و حال امید و [illegible] و بر دین
امید **دوازدهم** از طالع دلالت بر آن شهر که حصار کرده شود و کشتی و گریختن آن صفت
سؤال سائلات **و اکنون باید** بر این صفت احوال دشمن سؤال کند هفتم طالع دشمن بود و از وی
نیز هم چنان شرح کن که طالع گفتیم نیک بدان موضع و عدد [illegible] آن برج و هم که ساعد یا [illegible] خوانند
از برج سعد نیکو بود نیکوئی و قوت و سعادت باشد و بران و هر چیزی و هر کدام یا صاحب برج نحوس
بود تباهی و نحسی بر آن چیز بود و هر کدام که دلیل زود رود و ساعد بود قوت و نیکی انجا بود و هر کجا
نحس بود و ساقط [illegible] طالع [illegible] بود ضعیف و هزیمت انجا بود و هر کدام دلیلی که راجع هزیمت و پشیمانی انجا
بود و کدام مستقیم بود نیکوئی و [illegible] صواب بود و هم چنین حکم کن و نظر سعد و نحس از نظر دوستی و
عداوت بدان موضع [illegible] نگاه و اندر وی حکم کن **و اما دوستی و دشمنی** بدانکه [illegible] دوستی
دلیل دشمن [illegible] دلیل طالع است و از دلیل صاحب طالع چند دو دوست و از ربع [illegible] حکم
کن به دوری و نزدیکی چنانکه اندر باب [illegible] صفت کرده شود **فصل هفتاد و چهارم در حرب [illegible]**
[illegible] بدانکه [illegible] از دو جانب [illegible] سائل [illegible] باشد و اگر [illegible]
سائل باشد طالب و اگر [illegible] باشد دشمن [illegible] کند و [illegible] بود و اگر متصل [illegible] بود طالب
کند [illegible] بود و اگر [illegible] طالع بود سائل حرب از جهت [illegible] و اگر دوم بود حرب [illegible]
باشد و [illegible] و اگر سوم باشد حرب از جهت [illegible] بود و [illegible] باشد و اگر چهارم باشد
حرب از قبل زمین و آب بود و اگر در پنجم بود حرب از جهت [illegible] باشد و اگر ششم
در ششم حرب از جهت کارها حقیر و دون باشد یا از جهت نکاح [illegible] و اگر در هفتم بود حرب
از جهت [illegible] طالب نکند اگر در هشتم باشد حرب از جهت کار [illegible] باشد [illegible]

یا از جهت مال و میراث بود و اگر در نهم باشد از جهت دین و دیانت بود و اگر در دهم [illegible]
جهت [illegible] و حال و طلب سلطان بود و اگر در یازدهم بود حرب از جهت [illegible] و وزیران و دوستان بود و اگر
اندر دوازدهم بود حرب از جهت [illegible] بود و [illegible] کشتن [illegible] که [illegible] شان
بود و [illegible] برج [illegible] باشد اگر سعد بود [illegible] یا صاحب برج [illegible]
از نظر [illegible] و اتصال القبول [illegible] باشد اگر
نحوس [illegible] باشد [illegible] صاحب [illegible] ان
برباید و نیاید [illegible] **فصل هفتاد و [illegible] در [illegible] حال [illegible] سائل و مسئول** بدانکه [illegible]
یا [illegible] سائل [illegible] که [illegible] باشد [illegible] طالع و صاحب طالع
و صاحب دوم [illegible] باشد [illegible] دلیل [illegible] بود و هفتم [illegible]
که در هفتم بود و صاحب هفتم و انکوکب که اندر هشتم بود و هر کوکبی که [illegible] صاحب هفتم [illegible]
متصل بود از نظر [illegible] و اتصال القبول دلیل [illegible] دشمن بود [illegible] و
[illegible] و هر کدام دلیل که مشرقی باشد و قوی بود و دور از [illegible] دلیل کند
بر شجاعت و نیکوئی و قوت و شوکت و [illegible] دلیل که [illegible] باشد یا
[illegible] اندر برج [illegible] دلیل [illegible]
دلیل اعوان سائل [illegible] طالع [illegible] باشد اگر [illegible] دلیل [illegible] اعوان [illegible] و اگر
نظر ربع و مقابله باشد بخلاف ان باشد [illegible] و هم چنین [illegible] دشمن [illegible] دلیل اعوان
ساقط باشد از طالع [illegible] باشد [illegible]
باشد و هم چنین [illegible] دلیل اعوان سائل [illegible] با
یکدیگر [illegible] باشد [illegible]

یا سهم الغیب سهم السعاده یا هیلاج کدخدا باشد شجاعت او اکثر او بود که بیان دلیل مذموم باشد
و سعد و هشتم دلیل کند بر سعادت اعوان و یا سهم الغیب با سعد و همچنین سعادت صاحب هشتم یا
دوم دلیل کند بر سعادت و قوت اعوان سایل و یا سهم الغیب سهم السعاده یا هیلاج کدخدا باشد قوی و
شجاعت او اکنون او بود که بیان دلیل مذموم است و هر کدام برج کثیر الاولاد یا کثیر الصلاح یا
منقلب بود و صعدی و جسدی بود یا نحس حسد بن باشد و دلیل کند بر بسیاری و غلبه ایشان طایفه و
هر دلیلی که راجع بود ایشان . یا غایب شود و همچنین اگر برج صاحب دوم بود یا در
طالع یا در دوم بود دلیل کند بر تخلیط اعوان سایل و صحبت و جدائی کردن ایشان با
سایل و اگر ذنب یا عطارد اندر دوم باشد یا اندر هشتم و سعود و تخلیط و دو کوکب و منظر
پدید آید اندر اعوان سایل یا سهم الغیب بر دوران دون و فرومایه و اگر صاحب طالع و
صاحب دوم بهم شرقی باشند در جایگاه نیکو و هر دو با هم اندر جای دوم باشند دلیل کند بر نظر یا من
سایل و اگر این چنین که گفتیم صاحب هفتم را باشد نظر سهم الغیب دایم بود و اگر قمر با ذنب بود و عطارد
در دوم دلیل کند بر زیادت کشتن و ریختن و تعب بسیار و همچنین باشد در هشتم و در و
هفتم و سهم الغیب و اگر هر دو دلیل شرقی باشند یا سعود و مقبول باشند از یکدیگر یا اجتماع
برعکس یکدیگر باشند بر فرق ... یا سهم الغیب یا عطارد و تخلیط اثنین در میان
ایشان نیکو حال باشند ... و اگر باشند در هر ... ذنب بود یا با رأس از هر دو فریق کشتن
بسیار باشد و خون ریختن ... بود و اگر صاحب طالع و صاحب هفتم هر دو با ذنب باشند از هر دو
فریق کسی ... که همه کشته شوند ... که در برج منقلب باشند و بعضی ... دیدن
دلیلی که در برج ذو جسدین بود صاحب آن برج ... بود در برج ثابت ... بود و تباه
... باشد که دلیل ... بود ... باشد صاحب ... که

دیگر

و فقیر آن بود که دلیل در شرف باشد یا در خانه خویش و صاحب برج بود ناظر بود به بخت باشد بر
آن دلیل که صاحب برج خویش ناظر باشد صاحب آن دلیل ... باشد بر آن دلیل که شرف
باشد یا ثابت ... باشد و هر آن دلیل که مغرب باشد کاهل و ... کار شکن ... باشد و هر آن
دلیل که صاحب ... ساقط باشد صاحب آن دلیل و یاری کردن ... باشد و هر آن دلیل که
صاحب ... ناظر بود صاحب آن دلیل یاری کردن بسیار باشد ... آن دلیل و آن
برج که ناظر بود و ... بود یا اندر حرب و فتنه و آشوب بسیار بود و خون ریختن
شود ... اندر ... بود ... باشد ... بمقابله آفتاب ...
... باشد ... در بند و ... و کشتن بود ... کوکب علوی حرب ... قوی ...
باشد ... بغایت ... باشد یا کوکب علوی بغایت ضعیف بود و کوکب ...
ملک ... قوی باشد ... کواکب ... فصل هشتاد و ششم در معرفت حرب و وقوع کشتن
اگر کوکب ... اندر برج منقلب باشد دلیل کند بر ... که ... داری
باشد ... و اگر ... برج ذو جسدین بود دلیل کند ... حال الطالب و اگر برج ثابت بود دلیل بر ثبات
حرب ... و همچنین حکم کن از سهم الغیب از صاحب هفتم یا از کوکب متصل بود ... برج هر ...
... برج طالع در برج منقلب باشد ... سایل ... بغایت
... باشد ... و ... باشد ... و انکار
... باشد ... باشد ... و بعضی ... برج ثابت
... ثبات ... بر ... ثبات ... و انقطاع حرب ... فصل هشتاد و هفتم
در معرفت ... دشمن از آرام جلت اگر دلیل ... در خانه خویش باشد دشمن از ...
ملک باشد و ... کند و اگر ... باشد ملک بود و اگر ... بود از آن

ملک بود یا از اوتاد اشرف و یا آنکه بنزدیک این خواص بود دو بخش و لکن باشد و اگر وحش بود از اوتاد اشرف
بود جهت رفعت و اگر در حد بود از صاحبان بود یا بیاید یا بزرگتر از آن ایشان و مانند این حیز
جواب کوی از اصل دلیل سایل اگر کوکبی از برجی بصاحب طالع متصل شود مقبول اهل ایلی
مر داند از بیاه دیگر هم چنین حکم کن از صاحب هفتم و خصم و اسفار و شکر و دیگر هر که در
دوازدهم و در ششم باشد و صاحب آن دلیل بکیفیت هر دلیل که مشتری باشد صاحبان دلیل
جوان باشد هر کدام مغربی باشد دلیل کند بر پیری و دانستن آنکه چند سال السنه احکام بیرون
آورده سال سایل یاد کردیم بتمامی **فصل هفتاد و هفتم در معرفت آنکه میان ایشان صلح افتد یا نه**
نیک بنگر دلیل سایل و مسئول عنه و اگر اتصال بود میان ایشان از مودت و هم
و جایگاه نیکو باشند و از یکدیگر مقبول باشند و صاحب چهارم سعد بود و ناظر بود با ایشان
از مودت دلیل بر صلح و الغاز از کوکب واقع بود و اگر اتصال از تربیع و مقابله بود و مقبول
از یکدیگر صلح باشد لیکن از پس آنکه سختی کارزار و حرب و تباه بود مقابله باشد و اگر از طالع بود در
هفتم باشد یا صاحب طالع و هفتم اندر یک برج باشد دلیل کند بر آنکه طالب اندر شهر و زمین
مطلوب حال انی و استوارتر آنکه او بود که صاحب طالع مشتری باشد در برج شرف خویش بود و صاحب هفتم
باتصال تربیع و مقابله مقبول بود یک راجع باشد از بین دو دلیل و آن راجع قابل باشد یا
بموضعی باشد که قبول بنود و ش و الجای اوتاد ساقط بود یا وبال یا خانه هفتم و یا باشد ششم
یا دهم یا دوازدهم هم چنین آنچه یار خویش عهد کند و غدر هم چنین باشد بر آن طریقه کردی
در الفتا نیا باشد اگر در دهم باشد غلبه کند و مالش بستاند و اگر در هشتم بود ایمن که و باز
بکشدش و اگر در دوازدهم باشد یا در ششم ایمن که چنانکه ش و شدت و محنت بیند
و اگر سعدی در وتد باشد و در الجای کاوی از انتهاض بود و اگر هر دو دلیل بوی متصل باشند

دلیل

دلیل کند بر صلح و الغاز صلح از کوکب واقع بود و بعد آنکه متصل شود از نظر مودت و اگر کوکب
صاحب آن دو کند بر بلک یکدیگر و هر یکی بیکدیگر متصل شوند هیچ در میان ایشان بوالیه و صلح اکشیده
میان ایشان بنگر که کوکب بالتدبیر حیث طالع برج و یا از آنکه خصی که یا اندر رابع و صلح کند میان
ایشان و هم چنین حکم کن از کوکب جامع النور از کوکب ناقل النور و اگر هر دو دلیل در برج غریب
باشند اندر وسط السماء و صاحب دهم و بیت بلر باشد صلح کنند و اگر یکی از ایشان دو دلیل راجع شده
حرب تمام شود و اگر مقبول بود بجای باشد و بعد از کشتن و اگر مقبول نبود بنگر بسهم الصلح اگر یکی
یکی از تربیع اوتاد طالع بنگر که هر یکی بر سهم صلح افتاده بود بنگر بدین سهم و صاحبش
اگر در خیر طالع افتد آغاز صلح از سایل باشد و اگر اندر بر جای غیر مسئول عنه آغاز صلح از
مسئول عنه بود و اگر سعدی بسهم صلح بود یا در خانه وی یا در برج خانه صلح دلیل که
میان طالع حرب و صلح بود میان ایشان و اگر در خانه نحس بود و نحس اندر هبوط بود مقیم
نیز دلیل کند بر سختی و دشواری حرب و عداوت بنگر که نحس اگر در شرف خویش باشد یا در
شرف شمس در حرب و جنگ سخت بود و اگر اتصالی هر دو در وسط السماء بود سخت شود و از کارزار
و بیکدیگر تلخان شود که مدت قهر و غلبه او تمام شود اگر در طالع بود بدین صفت که گفتیم کارزار حیلت
از اول بود و خارج که از طالع بود و اندر چهارم کارزار یا غارت بود و کشتن بسیار بود و
اگر در برج ثابت باشد و اندر وتد بود تا الکشه بود و اگر در برج ذو جسدین باشد قتال جند
و [illegible] بود و اتم بسیار و اگر در برج منقلب بود کارزار سخت بود میان ایشان جلسی بود و اگر برج
اندر حال خویش باشد کارزار بسیار باشد که از ترف و جانبین برج حمل و در سعد وجه نیکوتر بود
از خانه مثلثه و اندر هبوط و غلبه مش و بانعکاس آن بود و کارزار کسته شود و بنگر قوت و ضعف برج
بدان قدر حکم کن و اگر برج مستقیم با کوکبی متفاوت متصل بود که آن کوکب مقیم باشد با برج حید

کر نیارد امدهار و بکرتان و لیس بود و لاجرم مستقیم باشد و سریع السیر بود یا کوکبی سریع السیر متصل
بود این جرب بحکار از یکبار کی بود و نه دکس شود و بنکر اسهم الغیب که کیات و خداوندش
کیت الرجعه بود باشد تربیع یا بنظر یی بود دلیل کند بر کار جرب و اکر نحس بود بتربیع و مقابله
و مریخ بود حرب دراز کشد خاصه که نحس زیادت هبوط بود پس آن شر و فتنه دراز کشد و هم چنین
اکر آن سعد که مریخ بود راجع بود دلیل کند جرب بر اکنده و اکر مریخ مشرق بود و اغرب باشد کار را
بود و اکر تحت الشعاع بود و اغرب بحد بود همان باشد و اعد بود و اکر بطارد بناظر مخوی بود
بتربیع یا مقابله آن کار و آن کشتن و اسیر که خفته بسیار بود و اکر نظر نحوی بود بود و اسیر که نقش
بیشتر و کشتن کمتر بود و اکر نحوس و سعود بطارد و بناظر عاشیه و اینها هم راحت یابند و اکر یکی از
نیرین را کرفی اتصال بود جرب و دلیل کند بر بسیار جرب و کشتن بدو و دیکر نحس بود و بنکر
سهم حرب و بکیر اند مریخ تا قرتیب و بعد و انطالع بینکن و قیاس کن اسهم السعاده نیز و اکر این
سهم حرب با مریخ باشد و دلیل کند بر نزول تحقیق حرب و فتنها و اکر بطالع قوی بود و مشرق بود
و نه نحس باشد حرب قوی بود و الا این سهم اند خیر ابلا افتد و تهادت بود اند طالع او را
ظفر و غلبه بر سایل و اکر بود و الاکر مقیم بود سئول عنه را بود و حین طالع ان بود بیع مد کاست خدی
سئول عنه را بود و بیع صوتات ایفت احکام و حرب را معلوم بود فصل هشتادم اندر معرفت انکه کدام

عمال بر بیعه حکونند اکر بپرسند از جنک وکدام بیاید کر بحال مخرب بطالع بیعی یا جنک و بیک طالع
مر بیعه و آن هفتم بود سئول عنه و اکر میان ایشان اتصال بود بیک بدیکر اشرید و اکر اتصال
نبود بیکر بیکر ... و اکر اتصال بود و بود و حتی کشته بخویش بیکه بیکر اجزی مکر به
حرب نکند و اکر اتصال عداوت بود حرب بکند و کار از شود میان ایشان و اکر نظر عداوت قبول
بود صلح افتد یا جنک بود و کشته شود بیان حرب و کار و فا ر و اکر کوکبی میان ایشان نافل بود بصلح اجماع

یا ماه یا النور بعضی از این قوم راه دیت شود با ایشان و بعضی از این قوم را بیت و حرب و جنک بیشتر
بود اما در قوت ظفر هم چنان حکم کن که اندر باب حرب و قتال کفتیم هر دلیلی که قوی بود و ماند و غنی بود
منحوس بود و در خطر او خوشی افتد و ساعد بود با مستقبل ظفر او را باشد هرهم دلیلی که ساقط
بود یا راجع یا منحوس مزیت و تباهی و نقصان او را که بود و باشد و اکر دلیل رو بنکر ماه راجع
بقیه یا بکوکبی راجع متصل بود باز کردند و اکر دلیل سئول عنه راجع یا بیا ایشان باز کردند
و اکر بیش از انکه دلیلان بیکدیکر اتصال کنند هر دو دلیل که تحقیق شود یا اندر هبوط بود یا نقص
باشد آن قوم را تباهی باشد و خطر و اکر مسعود شود و بجدی متصل شود با بجایکاه و نیک اندر ایی
سعادت و نیکویی بیش ایشان باشد احکام کار این بیموی نیک تفحص کن و ماه و تاسل نکاه کن
فایده دهد فصل هشتادم اندر معرفت انکه کدام طرف قوی تر باشد بنکر بدلیل الطالب و مطلوب هر کدام قوی تر بود
و جایکاه نیکو بود ظفر صاحب آن دلیل را بود و اما بدانکه کواکب علوی قوی تر از کواکب سفلی است اندر
باب حرب و منازعت و اکر دلیل را کواکب علوی یابی و انده بود یا مقبول بود ظفر خداوند آن
دلیل را باشد مکر که اندر احتراق باشد یا در هبوط یا راجع یا صاحب هشتم متصل بود یا بوی اتصال
کند اکر صاحب طالع باشد یا دلیل او علوی باشد و ساقط بود یا دلیل مطلوب اندر وتد بود حکم بکن
بر هزیمت سایل تا انکاه که بنکری که صاحب هفتم بابکی اتصال کند اکر کوکبی متصل شود اندر وتد
که خلاصه تر که کرفتار باشد انکوکب علوی باشد دلیل کند بر قوت مطلوب و ظفر یافتن بر سایل با انکه
قوت انکوکب و اکر دلیل مطلوب قوی بود و کوکبی ساقط متصل شود منحوس کند شرح مطلوب قوی
بود تا انکاه که حال قوت بحال ضعف افتد انکاه دلیل تباهی حال مطلوب بود که هیچ چیز بود و باب
حرب از کواکب علوی معونت دیاری خواه و هر دلیل که در وتد بود قوی باشد و مقبول بود و از
ضعیف بود و خلاصه کرد در برج ثابت بود دلیل قوت حال خداوند آن دلیل باشد و هر دلیل که ساقط

وسط السما بود متصل بود بودن یا قمر یا مریخ بنظر عداوت صاحب ان دلیل را ظفر و قوت باشد و
هر وقتی که دلیل سایل و مسئول هر دو برابر باشند بنگر بمریخ یا عطارد اگر از این هر دو یکی را شهادت
بود اندر باب سایل یا مسئول عنه هر کدام دلیل که شاهد بود ظفر وی را باشد و دشمن هر کدام که دلیل
سعدی ناظر بود بقوت و ظفر او را بود و اگر قمر از صاحب هفتم منصرف شود و بصاحب طالع متصل شود دلیل
کند بر ظفر یافتن طالب بر مطلوب و اتصال قمر بصاحب هفتم بعد از انصراف از صاحب طالع ظفر دشمن را
بود نیکو بنگر بکواکب هر کدام که بیشتر ... بود یا نزدیک اوج خویش و یا غالب بود و قوی تر باشد و
هر کدام کوکب تحت الشعاع شده بود یا ساقط بود ... کواکب صاعد و اتصال کوکب هابط دلیل
ظفر باشد طالب را بر مطلوب بنگر با ... کوکب هابط با اتصال کوکب صاعد دلیل کند بر ظفر
یافتن مطلوب بنگر بحد بسیاری که کوشش اندر حرب و اندکی که اتصال قمر بحال او حالیکه او ... بود و حال
ابتدا یا انتها و حال مسئول ... حکم کن و چنان باید که طالع ... شهر یا طالع مولود ان
خداوندان ولایت یا ... اگر مریخ یا ... بود ... که
در اصل بود ه باشد ... و اگر سعد ان باشد ... صالح باشد ... شهر را
دهد اکنون را قول ... قول ... درجه ... درجه ... درجه
... درجه ... درجه ... درجه
... تحویل سال عالم اگر مریخ بنگر ... باید ... ازان
قول ... بنگر بدلیل عالم ... بقران ... دلیل که باشد ... عالمی یا یکی دلیل باشد
خداوندان دلیل را ظفر باشد و غلبه و ظفر و عاقبت او را بود ... شهادت ... قول ...
یعقوب کندی گوید که بنگر مریخ ... کدام ... برجی ... بود
... باشد و مصنف کتاب ... و احکام ... یاد کردیم

شد

شد چنان باید که مالک هر که حرب نکند ... که قمر ... باشد ... کند و
خارجی را چنان باید که ... بوقت ... و اگر ... بود و ...
بود خارجی ... ساقط شد ... قمر بود یا ... طالع ... وقت باشد یا
صاحب ثانی قمر بود و ... صاحب طالع مستقیم بود ... بود بوقت ... و
اگر راجع بود بوقت ... بود و ... بود ... بود ... برج ... روز ... بود
هر ... بود ... قمر ... بود یا ... بود ... کند ...
از دلیل طالب و مطلوب باشد اگر راجع بود ... هابط بود یا ساقط بود ... بود ... صاحب
دلیل ... سایل و دلیل ... از برج ... از ارباب
مثلثات ... برج ... مسعود بود یا سعد ... بود ... السعادة
یا دلیل سایل یا ... بود ... حکم کن ... منفعت و حال ...
و مطلوب ... برج ... هفتم ... صاحب ... طالع ... صاحب ...
سعد بود و صاحب هفتم متصل شود ... منفعت باشد مطلوب ... طالع و ارباب را
چنان حکم کن ... باشد ... حکم کردی ...
اگر ... بیند ... باشند ... طالع ... باشند
حرب ... شود و اگر ... تربیع بود ... شود و ...
... و اگر ... مقابله بود ... تربیع و ...
... که حرب ... باشد اگر ... مقابله بود ... تثلیث بود ...
همچنین حکم کن ... چنانکه از ... حکم کن ...
چنانکه ... بود ... باشد قول ...

هر سه کوبید بنک یقوت انظر فی حیز هامرین و طالع و الخره رحات انرا سعود و نحوس تا بر تو معلوم شود
هر وقت چنین باشد ال الحره با ماه و روز نهاد **فصل سیم در** بنک از دلیل و زود دی و غلبه بر موضع
زحل و مشتری اگر بوقت تحویل سریع السیر باشند غلبه زود بود و اگر بطی السیر باشند دیر تر بود و غلبه
آنکس را بود که مریخ از تحت الشعاع او بود و نیکو بی و استقامت کار و فلان بعد مریخ از زحل دو حصه با ید
نکر بیان و اگر اندر سعد بود کار و فلان اندر روز بیش بود و مدبری بود و یا در بیمار بود و اندر برج
ثابت کنر بود و آسان بود و اندر برج منقلب سخت و تباه تر بود و کار تباه بود و حال دیگر گون شود
این قول هر مس است **فصل هشتم در معرفت الظفر کرا باشد** مصنف این کتاب گوید بنگر
و هر دو دلیل که علوی مستقیم بود نیکو شرح و مقبول الظفر ویرا بود و هر دلیل که شرقی بود و نامه
الپتظفر ویرا بود و هر دلیل که صاعد بود یا زاید و معتدل بود ظفر ویرا بود و هر دلیل که شمالی تر و مقبول
بود و صاحب وسط السما الظفر ویرا بود پس بنگر بدلیل سافل و مسؤل عنه اگر هر دو دلیل ان مقارن باشند
هر کدام رانقدم بود ظفر ویرا بود و دلیل که مرتع السیر بود ظفر ویرا بود و هر دلیلی که مستقیم و مسعود بود
اندر خانه شرف خویش بود ظفر ویرا بود و اگر دلیلان نا ان نده یان کنر فی شرف بود دشمن ریزش بیمار بود
و اگر مریخ باد نسبی نقره و حرب دشمن ریزش بود سخت بود و بدترین حال اندر باب حرب این است که
زحل اندر وتد باشد یا اندر برج ثابت یا اندر چهارم بود که حرب بکشد فخواها انکاه کوی باز آن
برج تحویل که حرب بتحویل کند کشد شود و اگر ان سال تحویل بنکند سال دویم را تحویل سال را طالع
بنه را زوی قیاس کن و بدترا نکاه بود که زحل الرجع بود که این حرب چند کرت بود که هر وقتی باز دیگر باره
حرب و کار و زار بود و این فصل را البته تریاد کرد ما بعد بیان شرحها فلیکن بکار ما از ان کفتم تا این فصل
ختم و سلام ترشود **فصل هشتاد و چهارم اندر معرفت الاکرامه و شر حات یا نه**
اگر پرسند از مرد یکه ان ملک علمی شود یا نه بطالع قمر و مسؤل عنه را کی و وسط السما و شمس طالع کن

اگر دلیل طالع راجع بود و عاصی بود و اگر اندر دو وازدهم بود عاصی بود و اگر اندر افتاده مریخ بود
حرب پیدا کند و اگر اندر دوازدهم بود عاصی بود و اگر اندر افتاده مریخ بود حرب پیدا کند و اگر اندر
دوازدهم آفتاب بود عاصی بود و اگر صاحب طالع یا قمر زایل بود و از و تد دلیل که بد بود و شمس جز
معصیتا و عصیان بود و اگر مریخ بک بود و یا اندر استوار تر انکاه بود و کلمه این نحس مخرف شود یا حساب
طالع راجع بود یا نحوس بود و همچنین اگر قمر و دلیل متفق باشد اندر طالع یا اندر و تد دلیل
کند بر عاصی شدن مرد و حقیر و سفله و منقطع و لکن اگر اندر انکاه مریخ اندر وتد بود و زاید اوان
بود و اگر زحل بود ان عاصی باشد و اگر عطارد بود اندر مریخ کو یان بود و شرا اکنون اندر همچنین دیگر
کواکب که راجع دلیل است بر دروغ و معصیت و هر رای را بدین قیاس حکم کن ان شاء الله
فصل هشتم در معرفت دشمن شهر را به حرب آید اگر پرسند از شهرها یا از دیه‌ها که دشمن بدان
زمین و بدان شهر حرب آید یا نه بنکر بطالع الرجعی اندر طالع بود یا بوی ناظر بود و ان تربیع و مقابله
ان شهر که قصد باشد حرب دشمن بوی سد و همچنین اگر صاحب طالع الرجعی بوی ناظر بود دلیل کند
بر این دشمن بدان شهر اگر طالع یان و نحس بود و یک اندر و و وازدهم و یک اندر و بر حصول بین النحسین
باشد اهل ان شهر را به حرب و تعب و رنج باشد و دشمن بدان شهر حرب باشد و اگر صاحب
طالع اندر سادس بود یا ثانی عشر بود بر اهل الشهر را عجز انکاه بود که نحس بود و یا
جوزهر بود یا تحت الشعاع بود یا صاحب طالع محترق بود یا بجای بد بود و همچنین دلیل کند بر
ضعیف حال اهل الشهر و اهل دیه و اگر نحس اندر هشتم اندر طالع بود یا اندر دهم دلیل بیم بود و اگر اندر
اهل دشمن و همچنین اگر صاحب هشتم اندر طالع بود و همچنین اگر نحوس اندر العقاد باشد
خلاصه اندر رابع طالع و شمس با اندر بدان شهر و اگر نحس حاکم باشد الیران بیته که بدان اجرون
رفیقی و اگر مریخ بود حرب بود و اگر مریخ صاحب هشتم بود کشتن و خون ریختن بیفته از آن بریز

واگر هر دو باشند هم ایشان را نکند نحوس رسند فصل اندر شناختن شهری که دشمن بجنگ آید

مصنف این کتاب گوید که چون سؤال از حال شهری کند که دشمن بدان شهر آید یا
نه طالع از آن شهر است و حال وقت دلیل شهر و کیهای آن شهر است و ساقط و ند دلیل روستاها
و دوران شهر است و حد آبادانیها طالع در دوران است که عشرتها کشاید و وسط السماء دلیل جنوب
آن شهر است و هفتم و دوازدهم و دوم و نهم دلیل لشکر است از خصمی که بطالع متصل شود که
دشمن طالع بود یکوکبی که دشمن بدین شهر بود و اندر آید و اگر در تربیع طالع بود یا
در مقابله طالع هم چنین بود و اگر طالع محصور النحسین بود سخت تر بود و بد باشد آزاری
دشمن و اگر نحوس اندر دلیل ساقط بود و بطالع ناظر بود و یا صاحب طالع متصل بود و نحس
کشنده بود و دشمن برد و ستهای دوره که بپایان پیوسته بود جامع باشد و اگر اندر دلیل الاوتاد
بود مانند و روستاهای نزدیک شهر بود و اگر در وتد بود خلاصه طالع در شهر بود و اگر در هفتم
بود و صاحب طالع ناظر بود بعد و حد طالع نزدیک بود بیاید و اما نحسی نقد و درجات
باشد و اگر صاحب طالع ناظر نبود و اندر حد طالع بود دشمن بر نیز خوشی بود و اما سن
بود و نیک و نیکه کدام نحس کشنده اند کدام ارباع است مشرقی یا جنوبی یا مغربی یا شمال از
آن روی بیرون آید و اندر کدام برج است بدان نواحی منزل کند از آفتاب بنگر که مشرقیست
یا مغربیست بدان نواحی قرار کند از آن شهر و بنگر که جنوبیست یا شمالی هم بدان نواحی قرار
کند و بنگر که از نحس کشنده کدام کوکب است اینست و رئیس القوم بدان صفت بود و اگر این
نحس که گفتیم اندر طالع خلل دارد و مقبول بود و صاحب طالع بی مسعود بود هیچ کس نیاید
و اگر آن نحس که دلیل آمدن بود صاحب طالع یا قمر بوی نظر دارد از مودت اهل آن شهر از آن
آینده بیازند و صلح کنند و اگر دلیل نحوس بود و یا محترق بود مال غارت کنند و اگر صاحب طالع

بتربیع مریخ نحوس بود غارت و خون و کشتن افتد و اگر بمقابله و زحل بود و اسیر کردن و غارت
بود و دوری آن نکرد و عداوت و اگر مریخ با ذنب بود یا قرآن صاحب طالع بود و این سخن بیک بیک ناظر
باشند و ذنب با یکی از ایشان بود و یا با هر دو این دلیل کند بر بسیاری خون ریختن و غارت و جور
و اگر احتراقی بود با خون و تباهی بود و دوری آنکه و بمنزل طالع عوض از سعدان که باشد و اگر سعدی با وی
در وتدی و مشرقی ناظر بود یا صاحب طالع اهل آن شهر را یاری کرده آن پدید آید و دلیل کند بر ظفر یافتن
بر دشمن از طبع و کوهها و قلعه و برج که سعد از وی یافت الا آنکه سعد شرقی بود اندر حد بود یا اندر حد حظ
خود و یاری کرده آن طول باشند یا از شعاع اقتران و اگر قوی بود یا از عاملان رهان بود یا از صدور
نقد و دین و اگر مشتری بود و یا زهره شعاع اقتران و از قیمها و اعمه بود و بنگر حال آن شهر را از طالع و از قمر و
حال ملک الشهر از صاحب طالع برج قمر و حال الاشهر از دوم بنگر و آبادانیها صفتها و باغ و کشت
شدها را از چهارم بنگر و غلها و دخلها را صفتها از پنجم بنگر و حال ستوران و برده از ششم بنگر و
حال دهها را از نهم بنگر و هم چنین تا دوازده خانه و هر یک الخصم بنگر تباهی ایشان بود و بجا سعدی
یعنی نیکوئی و سعادت بدان جای بود و اگر خواهی که بدانی چگونه بود حال الاهل آن شهر و
سلامتی از آن دبادان و دشمن بنگر اگر سعدی اندر تثلیث اول طالع بود و سعدی در طالع ناظر بود بدان
مدد ایشان نیا و دشمن را بر آید اگر مشتری بود و اندر طالع بود و قوی بود دلیل کند بر نیکوئی حال
الشهر و سلامتی از زیان دشمن خاصه که صاحب طالع از نحسان پاک بود و ناظر بود و بطالع و سعدان
بتثلیث طالع باشند یا بتسدیس طالع بود بغایت نیک بود و سعادت بود الشهر را و اگر بجای
مشتری زهره بود هم این حکم کن که از مشتری گفتم اهل الشهر را طرب و شادی پدید آید و اگر زهره در
تحت الشعاع بود نا اندا بتدا بیرون آمده بود بطالع ناظر بود با نظر نیکو بود تا این دلیل کند که
بیا اقوم که عدد شهر بیکی بیرون آرند از بس آنکه دشمن را کار دفع کرده و اگر از نظر قر ا ن

عداوت بود اتصال تربیع بود اهل الشهر کرخ رسند بصلح و دوستی اعداوت اندانند و عدو دشمن ١٤٣
بصلح رای کنند و بکشد شهر **فصل هشتاد و هفتم در معرفت آنکه حصار گرفته و شهر گشاده شود**
اگر خواهی که بدانی که رسول برج طبیعت آید با اهل خود خلافت رسد رسول از طبیعت صاحب برج قمر
توان دانستن اما صورت و دیگر نجاست وزشتی از برج قمر توان دانستن و اما چگونگی و یک انکام جنس
مردم است از آنجه توان دانستن یعنی از آنجه برج قمر آید و اینکه حکم کن اگر خواهی که بدانی که این رسول
ناجح بود و یا نه بنگر که قمر بکدام کوکب است اول آخر یا کوکب منصرف عنه القمر یا کوکب متصل به القمر هر کدام که اولیتر بود
صاحب دلیل ناجح تر بود و کوکب منصرف عنه القمر دهر چه باشد که رسول از ایشان بیرون آید و کوکب
متصل به القمر القدم باشد که رسول بسوی او نظر باید و بود اگر خواهی که بدانی که در این شهر را حصار کرده
که گشاده شود و نیکو بدو وقت شخص که انداند و بدیدی طالع که بدجا یا کی متصل شود هم بدان
روز گشاده شود بنگر بدرجه یا بعده هر درجه روزی یا ماهی بعده هر درجه روزی یا ماهی یا سالی
اگر دلیل الاوتاد کند بدرجه روزی که روز دیری بعده هر درجه ده دوسه روزی بنگر
بقمر هر وقتی از نحس منصرف شود و یا صاحب هفتم بدرجه طالع متصل شود از نظر اهل الشهر را
اندران وقت غم باشد تن بعد از دشمن و اگر قمر از زحل منصرف شود و بمشتری طالع متصل شود مر اهل
الشهر را از رویایی و بنجیم حالت بود و اگر بجانب نحس نحس باشد عنا دقی با هی الشهر اتیه و وزین
والتین بود و اگر بجانب سعد عطارد بود بر طبیعت زحل بود و اگر بر طبیعت مریخ بود
انجلها و ... نزدیک بود ونسا و دبا هی و اگر انتهای طالع بمغرب رسد ... طالع ... بحران
دو ... در آن شهر ... و ... و ... تا ... و اگر
خواهی که بدانی که بکدام ناحیت الفت رسد ... کوکب ... طالع ... کدام
برج است اگر در برج شرقی بود بناحیت مشرق بود و اگر در برج شمالی بود بناحیت شمال بود و اگر در برج

مغربی بود بناحیت مغرب بود و اگر در برج جنوبی بود بناحیت جنوب بود و هم چنین حکم کن اگر خواهی که بدانی
... شرق و جنوب و شمال و مغرب که خواهی که تا بدانی که عاقبت این شهر کار چگونه بود بنگر به صاحب رابع اگر
صاحب رابع را صاحب طالع را سعد بود یا طالع را از نظر دوستی صاحب طالع را نظر بنیت باشد ان
صاحب رابع عاقبت الخیر با اهل شهر را باشد و اگر اینکه گفتیم صاحب رابع را نبود یا صاحب رابع را عاقبت آن
شهر را دشمن را باشد و اگر نحس کند مر رابع را از زحل باشد اندر برج خاکی و صاحب برج زحل
طالع و صاحب طالع هم در برج خاکی بود ... بود ... کار ... اهل الشهر باشد
همه ... اگر ... برج آبی بود ... باشد ... و اگر صاحب رابع سعد بود
اندر حظ ... بود اندر برج ثابت ... بود و اگر نحس بود و اندر برج منقلب بود و ظالم
... بود ... و اندر برج آتشی بود ...
... و اگر در برج آبی بود ...
... و اگر در برج هوایی بود
... و اگر اندر برج خاکی
... و اگر خواهی
که بدانی که اهل الشهر ... نیکو ... صاحب
طالع ... باشد ... و اگر
... باشد ... و اگر ... باشد ...
باشد ... و اگر ... باشد ...
... و ... باشد ...
... و اگر خواهی

١٤٤

کدام از ایشان بهتر [illegible] از کدام خلیفه و طبقه بود و اگر دلیل او شمس و زحل باشد از مردمان هندوستان
و مانند ایشان بود و اگر مریخ باشد از مردمان عرب باشند و هم چنین هر کوکب را اقلیمی و [illegible]
از انواع کواکب دلیل ایشان دارد **فصل هشتاد و هفتم در معرفت حال [illegible] و شرط آن**
نیک سایل از طالع و صاحب طالع و قمر و از صاحب ساعت هر کدام را اتصال قوی تر بود [illegible]
و هفتم و صاحب هفتم و مریخ دلیل [illegible] و عطارد دلیل صید [illegible]
مقدار بسیار صید [illegible] از وسط السما بگیرد و از صاحب وی **فصل هشتاد و نهم در معرفت آنکه**
صید یابد یا نه اگر صاحب هفتم و صاحب طالع را که میان ایشان اتصال بود دلیل کند
بر یافتن صید و اگر اتصال صاحب هفتم را باشد با صاحب طالع صید باسانی یابد و اگر اتصال [illegible]
طالع را بود و صاحب هفتم [illegible] و تعب و مشقت یابد و اگر اتصال [illegible] بود باسانی [illegible] یابد و اگر
اتصال [illegible] بود به رنج و مشقت و احتیاج و اگر صاحب طالع مسعود بود بسیار یابد و اگر نحوس بود
کم یابد و اگر صاحب هفتم نحوس بود بسیار یابد و اگر مسعود بود کم یابد و اگر برج هفتم [illegible] بود
صاحبش نیز از شکل [illegible] بود صید چهارپای [illegible] یابد و اگر خاکی بود [illegible] آتشی بود
عطارد بود [illegible] شکل [illegible] ناطق بود صید از مرغان باشد [illegible]
کدام [illegible] یاد کرده ایم [illegible] هفتم نیز [illegible] باشد یا زهره یا
قمر بود [illegible] صاحب طالع [illegible] صید یافته
نشود [illegible] یافته [illegible]
زایل [illegible] صاحب هفتم [illegible] شود
و این باب [illegible] **فصل نودم در معرفت حال [illegible] و انبازی و**
معرفت [illegible] و انبازی و اگر [illegible] از طالع و صاحب طالع [illegible]

عنم

عنه القمر [illegible] صاحب هفتم و از صاحب وی و از اتصال متصل بالقمر و صاحب [illegible] ایشان
[illegible] و از وسط السما و از صاحبش [illegible] و از موضع قمر نیز [illegible] عاقبت کار [illegible] چهارم و
از صاحبش [illegible] **فصل نود و یکم در معرفت [illegible] انبازی [illegible]** چون [illegible]
انبازی [illegible] باید [illegible] اتصال قبول بود [illegible]
[illegible] و انبازی برآید و اگر اتصال [illegible] بود [illegible] مخالفت میان ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] و اگر قبول [illegible]
[illegible] و اتصال [illegible]
[illegible] دلیل [illegible]
[illegible] دلیل [illegible]
[illegible]
[illegible] دلیل [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] **[illegible] ابن [illegible]** [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] صاحب طالع و صاحب هفتم [illegible] انبازی [illegible]
[illegible] دلیل [illegible]
[illegible] هفتم [illegible]
[illegible] دلیل [illegible] مقبول [illegible]
[illegible] مقبول بود [illegible]

صاحب شش ناظر بود با انکس خداوند مال باشد و هر روز بود و هر کدام دلیل مال که راجع یا منصرف یا
غیر مقبول بود بدلیل صاحب شش ناظر نبود انکس کم مال و بی روزی بود و اگر اندر دویم یا هشتم کوکبی
غریب بود مال سایل یا مال مسئول عنه از ان کسان باشد اگر برج دویم منحوس نبود مال
سایل یا مال کسان المختلفه بود و اگر در دویم و هشتم کوکبی غریب نحس بود مال کمتر بود بدو انکاه
بود که خداوند دویم یا هشتم منحوس باشد یا محترق یا اندر هبوط یا بخانه خویش ناظر نبود دلیل
کند بر تفرق معیشت و احوال الاخص در طالع بود یا در صاحب نحس بود سایل خاین بود و اگر
نحس در هشتم بود مسئول عنه خاین و محتال بود و اگر سعد در سعد بود لیکن بی صلاح بود و هر
کدام دلیل که اندر وتد بود وی کاروان تر بود و هر کدام که ساقط بود وی مجهول بود اندر کار
ایشان و اگر نحس در چهارم بود غرض ایشان خصومت بود و داوری بود و اگر صاحب چهارم منحوس
بود وقت بجفا و زشتی بود و اما نشان انکه یکی خوش شود و یحسان بود و اگر نحس در وسط السماء
بود هر دو از یکدیگر بکلیه باشد در خصومت ایشان بدون و قسکر بکار اندر باشد و اگر
کار شی بر بان باشد و تنبه ایشان فی جزیه باشد اما دلیل مال انکه بسیار بود ما اصلاح وسط السما
یا الکوکبی که اندر وی باشد ساعد بود سود ایشان بسیار بود و اگر شمالی بود هابط البروج بود زیان
ناید و ایشان اندر زیان باشند و اگر جنوبی ساعد باشد هم زیان ایشان را زیان باشند و اگر جنوبی
ساعد باشد هم زیان ایشان زیان باشد اندر بیفزاید و ایشان نجس باشند و اگر جنوبی هابط
بود و هیئه زیان اندر باشد و اگر ماه اندر بیرون فزاید دلیل کند بر زیادت مال و سود کرد اندر
بیفزاید و ایشان نحس باشد و اگر جنوبی هابط بود و هیئه زیان اندر باشد و اگر ماه اندر بیرون فزون
فزاید دلیل کند بر زیادت مال و سود که اندر بازرگان و اگر ناقص بود اندر نور و سیر بود دلیل
کند بر نقصان مال و زیان اندر بازرگانی و حکم ماه و قرانات از رابعیت این که حکم ماه روز بروز

بریقا

بیقا الی الجز ... که اینجا ... چنین خداوند هشتم دلیل سایل و مسئول کی چون سر برج السعد
بود با برج شرف و بدین باشد با بعید پیوسته باشد خاصه که ان سعد صاحب چهارم بود و سعد اندر بیفزاید
و حیله انکه ... تا اندر عاقبت کار ایشان صلاح باز کرد و اگر سعدی نیز ناظر بود بجاهد با مال
اندر سبب دلیل ان برج که نحس اندر وی باشد باید و وقت نحس و نیز یکی که برج وسط السماء یا صاحب
او یا کوکب عارض اندر وی علوی باشد ایشان اندر کار بزرگ باشند و اگر کوکب سفلی بود بکارهای دون
مشغول شوند با یکدیگر اندر شریف باشند اگر کوکب علوی اندر برج سفلی بود یا کوکب سفلی اندر برج علوی
بود حکم المختلفه یا بایکدیگر و اگر وسط السماء برج ذو جسدین بود و یا اندر وی کواکب بسیار باشند ایشان
اندر وی سیمکار ... کنند و اگر وسط السماء برج منقلب باشد بر یکی با ... یا کاری بر باشد که اندر
بار از کافی کونه کونه کرد و اگر ان باشد اگر برج ثابت باشد کار ایشان تا آخر بر یک کونه باشد و اگر طالع
یا افقه برج منقلب باشد انجا زمان ایشان اندر بقا بود و اگر برج ذو جسدین باشد هر بار زمان ایشان با سود
منفعت باشد و ... ایشان با امانت و وقت باشد و از یکدیگر خوش شوند باشند و اگر اندر برج ثابت
باشد هر بار زمان ایشان با بقا و پایدار باشد خاصه که ان برج ثابت است باشد نیز دلیل کند بر ثبات نیکی
شایسته او ... انکه خانه اندر دو شانی حالات اگر وسط السماء برج ذو جسدین باشد ... راز بین
سازبا سود و بر خلاف که سعد اندر وی بود و کسب ... یا پایدار بود چنانکه با ایشان ...
بود اگر قرانات سعدی منصرف شود و ... ایشان باشد هر بار زمان ایشان سود و صلاح و تعظیم
بود مر ملک انکه سعدی ... بود و اگر اندر شریف باشد حسن ... ایشان با سعد و الله اعلم فصل الفقه
دهم اندر صرف انکه ... چگونه بود اگر پرسید از یکی که باقی و سود خواهم کردن تا ... با او
عزم چگونه بود و درستی ... حقیقت یا مجازی نیکها ... طالع و صاحب طالع و ... سعد اندر هفتم
نکرو از صاحب هفتم حکم کن انکه ... و قبول و غیر قبول ... خصوصت چنانکه در

یا با زهره یا دیگر بود و اگر اتصال از جهت نقل یا جامع یا زایل النور بود نیک بد دلیل که طالع و جوهر
از کوکب و برج حیثیت هم بر آن کوکب و طالع و کوهر حکم حکم کن که بدان سبب تمام شود بد یا عکس
که دلیل کوکب و بدان خانه منسوب است و اگر خداوند سابع اندر حال العشر باشد یا صاحب حادی
عشر اندر هفتم سابع باشد سؤال کننده بدلیل سایل و سؤال از عاشق و دوست بود و خواهد
که از این معنی حاجتی بصاحب طالع نظر مودت بود و نیز بنگر که هر دو مسعود بوند حتی مقبول و هم
چنین حکم کن اگر صاحب طالع و خداوند هفتم و نیز با الاتصال صاحب هفتم و اگر نه هر دو یا سهم المحبة
والیه یا صاحب سهم المحبة میان دو دلیل اتصال باشد یا اندر طالع بود و صاحب
طالع ناظر بود یا اندر هفتم بود و صاحب طالع یا صاحب هفتم ناظر بود یا این هر دو دلیل کند بر
تمامی و نیکی و بر [illegible] حکم کن از نظر ایشان هر کدام که دلیل اندر [illegible] وی
حجت قوی و راست کار بود و هر کدام که اندر برج [illegible] بود و [illegible] هر کدام که مسعود
بود نیکوخوی بود و هر کدام که مقبول بود سخن [illegible] بود و هر کدام که ساقط بود [illegible] دوست
و [illegible] بود و هر کدام که مستقیم بود نیکوخوی [illegible] بود و هر کدام که دلیل کند بر
خلاف این حالها بود که صفت کردیم [illegible] نحس [illegible] وخانه
و وبال [illegible] حکم کن **فصل سیم در معرفت آنکه کیست که از کسی دور شده و باز آید یا نه**
اگر سایل سؤال کند که [illegible] باز آید یا نه اگر از [illegible] برادر دور شده است
صاحب سیم و اگر [illegible] صاحب چهارم و اگر فرزند بود از صاحب پنجم نگر [illegible] و از ده
خانه و اگر [illegible] از هفتم نگر و از صاحب [illegible] صاحب هفتم [illegible] که
اندر [illegible] خانه [illegible] باشد و اگر ساقط بود از خانه [illegible]
[illegible] و اگر صاحب طالع اندر [illegible] صاحب هفتم اندر [illegible] یا ساقط بود و طالع

خواهد

خواهد بود اندر [illegible] صاحب طالع یا صاحب طالع ناظر بود [illegible] سایل [illegible] و اگر
[illegible] و اگر صاحب طالع ساقط بود یا مایل صاحب هفتم [illegible] یکی باشند
سایل [illegible] و [illegible] باید و اگر هر دو دلیل ساقط بوند یا مایل بوند باشند و
بیکدیگر ناظر باشند [illegible] باشند هر دو دلیل یکدیگر
[illegible] بیند که [illegible] چگونه باشد حال [illegible]
منفعت باشد [illegible] اگر خداوند طالع اندر آن برج که هست مقبول بود یا [illegible] خویش
یا صاحب هفتم مقبول و مسعود بود [illegible] مقبول باشد و از وی منفعت و نیکویی یابد
و [illegible] شاد شود و اگر [illegible] باشد و مقصود حاصل شود [illegible]
شود و الله اعلم **فصل چهارم در احکام صاحب هفتم** اندر [illegible] خانه **البیت الاول**
خانه هفتم اندر طالع باشد [illegible] سایل [illegible] ایشان [illegible]
لیکن [illegible] عاشق [illegible] نکاح [illegible]
[illegible] کوکب [illegible] **البیت الثانی** صاحب هفتم اندر دوم [illegible]
[illegible] خصومت [illegible] و اگر مقبول بود [illegible]
[illegible] باید و لیکن [illegible] نکاح [illegible] که مال [illegible]
و اگر [illegible] باشد **البیت الثالث** صاحب هفتم اندر سیم [illegible]
از خویشان برادران که [illegible] دشمن [illegible] خواهد [illegible] برادر [illegible] عاشق
شود [illegible] خانه مقبول بود یا صاحب [illegible] برج ناظر بود [illegible] محبت [illegible]
[illegible] **البیت الرابع** صاحب
هفتم اندر چهارم بود [illegible] زنی [illegible] نکاح [illegible] خواهد

ما الوحش کند الا که صاحب طالع را بیند با او بسیار خاصه که برج جفت بود و [illegible] و لیکن [illegible]

شود نهفته شود و پوشیده از [illegible] بود **البیت الخامس** خداوند هفتم اندر پنجم مولود

از پسران خویشتن زن کند و از ایشان [illegible] که زن از خویشتن خرده‌تر خواهد و از خویشاوند زن را

کند و لیکن با فرزند [illegible] نیکی شود با فرزند [illegible] یکی کند [illegible] ناظر باشد

خاصه که برج [illegible] **البیت السادس** خداوند هفتم در ششم

بود مولود را زن پرستار بود یا از بندگان [illegible] یا با کسی که او را حرفت [illegible] بود یا [illegible] که صاحب

[illegible] علم کند [illegible]

[illegible] **البیت السابع** صاحب هفتم اندر هفتم بود

مولود را زنی بود با حیا [illegible] معروف [illegible] مولود را و لیکن [illegible]

که صاحب طالع [illegible]

البیت الثامن صاحب هفتم اندر هشتم باشد مولود را [illegible]

[illegible]

[illegible] و لیکن [illegible]

[illegible] باشد **البیت التاسع** صاحب

هفتم اندر نهم بود مولود را [illegible]

[illegible] نکاح بندد **البیت**

العاشر صاحب هفتم در دهم بود مولود را زن از [illegible] سلطان [illegible] باشد [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] دارند

البیت الحادی عشر خداوند هفتم اندر یازدهم بود مولود را زنان دوست دارند و از ایشان

و لحری

[illegible] شادی بیند و از [illegible] شود [illegible] باشد [illegible] عاشق شود [illegible]

[illegible] عاشق باشد [illegible] ایشان [illegible]

البیت الثانی عشر صاحب هفتم در دوازدهم بود مولود را [illegible] خواسته شود [illegible]

[illegible] مولود [illegible] برج هفتم خداوند

[illegible]

[illegible] باشد [illegible]

و اگر صاحب طالع اندر برج هفتم باشد مولود [illegible]

[illegible] مولود باشد [illegible]

[illegible] شادی [illegible] **صفات و**

نجوم در معرفت الغایات زنان طالع و [illegible] طالع و شمس [illegible] هفتم و

صاحب هفتم و زهره [illegible] و کوکب [illegible]

کوکب [illegible] طالع [illegible]

[illegible] زهره [illegible] و

[illegible] زهره و شمس [illegible]

مقبول [illegible] طالع [illegible] زهره [illegible] قوی [illegible]

[illegible] زهره [illegible] زهره [illegible] برج [illegible]

[illegible] و زهره [illegible] طالع [illegible] و

[illegible] طالع [illegible]

[illegible] طالع [illegible]

در حمل بود یا [illegible] ثور و نیز [illegible] باشد و ماه در ثور بود اول سنبله بود و [illegible] بود [illegible]
عقرب نیک بود و اگر در سنبله باشد [illegible] باشد و اندر اسد میانه بود و [illegible] اول میزان نیک
بود و اندر [illegible] بد بود و اول عقرب بد بود و میانه [illegible] بود و اندر قوس میانه بود و اندر جدی
اول میانه نیک بود و آخرش بد بود و [illegible] نیک بود و [illegible] اتصال [illegible] بود و چون
اتصال [illegible] بود و [illegible] اولیتر از برج [illegible] بود **اختیار طلب کردن گمشده و گریخته [illegible]**
چون کسی گریخته و یا گمشده و یا [illegible] طلب کردن خواهد باید که خداوند هفتم [illegible] که
قوی بود متصل [illegible] بطالع یا صاحب طالع و صاحب هفتم [illegible] راجع و یا [illegible]
طالع و قمر آفتاب متصل [illegible] و صاحب طالع [illegible] از سعدی باز گشته و [illegible] متصل
اندر وتد طالع یا وسط السماء [illegible] دلیل [illegible] اندر چهارم یا اندر وتد و قمر [illegible] و مقابله
و مقارنه [illegible] نحس [illegible] بود [illegible] **اختیار**
دزدی کردن و [illegible] بردن [illegible] اگر [illegible] خواهد [illegible] باید [illegible]
[illegible] باشد که طالع [illegible] برج [illegible] و صاحب هفتم [illegible]
[illegible] و [illegible] طالع [illegible] نیک [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و وقت الارض [illegible] باید [illegible]
[illegible] باشد [illegible] وسط السماء [illegible] باید [illegible] وسط السماء بود [illegible]
[illegible] و مقارنه [illegible] و قمر [illegible] و ماه [illegible] باید [illegible]
[illegible] باید [illegible] اختیار [illegible]
اختیار بنا [illegible] کردن باید که طالع یا ماه در برجهای [illegible] برجهای ثابت
[illegible] باشد [illegible] آفتاب [illegible] عالم [illegible] و [illegible] کواکب [illegible]

[illegible] عالم [illegible] آفتاب [illegible] کوکبی [illegible] و چنان
باید که طالع [illegible] طالع [illegible] باشد و ماه [illegible] باشد [illegible]
باید **اختیار وام ستدن** طالع [illegible] بر [illegible] هفتم [illegible]
دلیلست بر [illegible] وام [illegible] طالع [illegible] وام [illegible] طالع [illegible]
هفتم [illegible] ماه [illegible] طالع [illegible] طالع و [illegible] با [illegible]
بر [illegible] وام [illegible] تحت الشعاع [illegible] چنان [illegible]
دلیل [illegible] ماه [illegible] باشد [illegible] بود [illegible]
[illegible] طالع [illegible] باشد [illegible] وام [illegible] باشد [illegible] وام [illegible]
اختیار وام دادن چون وام [illegible] چنان باشد که ماه [illegible] بود [illegible]
[illegible] عقرب [illegible] باشد [illegible] و [illegible]
[illegible] باشد که طالع [illegible] برجها باشد [illegible] برجها [illegible] باشد و
[illegible] هفتم [illegible] طالع [illegible] باشد [illegible] **اختیار صید کردن** طالع [illegible]
[illegible] باشد [illegible] طالع [illegible]
[illegible] صاحب طالع [illegible] هفتم [illegible]
طالع [illegible] طالع [illegible] باشد [illegible] است و
[illegible] کوکب [illegible] متصل [illegible] باشد [illegible]
[illegible] **اختیار [illegible]** [illegible]
[illegible] باشد که ماه [illegible] باشد [illegible] یا
[illegible] باشد [illegible] طالع [illegible] برجها باید [illegible] باشد [illegible]

اختیار قلیم و غلام نیکو گرفتن [illegible] شامین [illegible] با طالع سرطان و سعود باشد [illegible]

باشد [illegible] بشرط [illegible] الرحمن [illegible] شامین [illegible]

[illegible] سعود [illegible] اختیار [illegible] [illegible]

[illegible] سرطان [illegible] طالع [illegible] سعود [illegible]

[illegible] اختیار [illegible]

[illegible] طالع [illegible] العراقی [illegible]

[illegible] طالع [illegible] النور و الحساب

[illegible] مبارک آید اختیار [illegible]

[illegible] طالع [illegible]

[illegible] طالع [illegible]

اختیار [illegible] طالع [illegible]

برج [illegible] آدمیت [illegible] برجهای فصل نود و سیم

اندر [illegible] که [illegible] برجهای [illegible]

جوزا و سنبله و میزان [illegible] برجهای کم دلالت [illegible] جوزا و

سنبله و میزان و عقرب و قوس و حوت [illegible] برج طالع [illegible]

این برج باشد [illegible] طالع [illegible] فصل برجها که دلالت کند

بر [illegible] زنان [illegible] و عقرب [illegible] برجها

[illegible] که دلیل کند بر [illegible] زنان [illegible] سرطان و میزان [illegible] برجها

که دلیل کند بر [illegible]

فصل برجها که دلیل کند بر [illegible] نکاح [illegible] طالع [illegible]

و حوت و میزان و قوس [illegible] که دلیل کند برجهای که دلیل کند بر [illegible]

که [illegible] برجهای که بسیار [illegible]

[illegible] و عقرب [illegible] فصل [illegible] و جوزا و سنبله و قوس و حوت [illegible]

برج [illegible] فصل [illegible] برجها [illegible]

[illegible] و حوت

[illegible] و عقرب و قوس و حوت برج [illegible] سرطان

و عقرب [illegible] برج [illegible]

[illegible] فصل [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] فصل نود و چهارم اندر [illegible] زحل در هفتم

[illegible]

[illegible] طالع [illegible] هفتم [illegible] هفتم [illegible]

[illegible] مشتری در هفتم دلیل کند [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد مریخ در هفتم

دلیل کند [illegible]

[illegible]

در بیرون [illegible] (margin note)

باشد (margin note)

اتصالات مریخ پرهیز باید کرد و که کدخدائی شکسته شود و بیم بود که بدست سایل یا مطلوب خطائی
رود و زیان [illegible] رسد بکار و عقبات همی پیش ایشان آید و جنگ و جدال و زیان [illegible] رود و شومی بسیار
آید و اگر شهادت بود که [illegible] باشد **شمس** در هفتم دلیل کند بر آنکه زن بزرگ همت
بود و متکبر و [illegible] و اگر [illegible] و ابناز که کدخدائی و ابنازی شکسته شود و از اتصالات آفتاب پرهیز
باید کرد و اگر بغرض نیک بود و از خصومت دوری [illegible] و باید بودن [illegible] اتفاق شود اگر [illegible]
بود سعادت و نیکوئی یابد [illegible] ابناز [illegible] یافته شود و از غایبان خبرها
رسد و هر کاری بود مبارک و نیکوئی پیش آید **زهره** در هفتم دلیل کند بر آنکه شادی پیش
آید از جهت زنان و [illegible] زن شاید [illegible] خوش شود و ابنازی ساخته [illegible]
و اگر بغرض نیک بود و غایبان [illegible] منفعت یابد و اگر شهادت بغرض بود که از [illegible]
اتصالات زهره پرهیز باید بودن **عطارد** در هفتم دلیل کند که اگر [illegible] زن یا ابناز [illegible]
در امور [illegible] نیکوئی کند و اگر [illegible] بدست بود [illegible] ابناز [illegible] یابد
و از اتصالات عطارد پرهیز کند تا خصومت نیفتد و با هر که صحبت افتد [illegible]
و هر کاری بود [illegible] قبول کند و لیکن [illegible] از جهت آنکه [illegible] عطارد باشد
حکمت و علم [illegible] آموخته شود [illegible] غلام [illegible] افتد [illegible] عطارد
چون کتاب [illegible] و اگر شهادت [illegible] پیش آید و از اتصالات عطارد
[illegible] پرهیز باید کرد [illegible] خصومت [illegible] **قمر** در
هفتم دلیل کند بر آنکه زنان سایل یا مطلوب در اول [illegible] مخالفت [illegible] جنگ کردن و
از خانه بخشم رفتن و خصومت [illegible]
باید کردن و اگر ابنازی کند زود [illegible] شود [illegible]

بود کار شریک ساخته شود و ابنازی نا منفعت بود و خیرها [illegible] افتادن [illegible] باشد و
لیکن [illegible] باید کردن [illegible] **راس** در هفتم دلیل کند بر شادی [illegible] ابناز و
زنان و [illegible] بود [illegible] کارها [illegible] و هیچ [illegible] نبود [illegible]
[illegible] باشد [illegible] طالع باشد [illegible] در هفتم [illegible] زن و ابناز و خصم [illegible]
[illegible] **ذنب** در هفتم دلیل کند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فصل در [illegible] احکام رجعت [illegible] در هفتم **[illegible]**
چون صاحب هفتم راجع شود [illegible] ابناز [illegible] خواهند [illegible]
[illegible] خصومت [illegible] نیک بود [illegible] خصم [illegible]
[illegible] باید کردن [illegible] باشد **[illegible]**
چون [illegible] هفتم [illegible] شود دلیل کند بر آنکه [illegible] ابناز [illegible]
[illegible] خصومت و منازعت و [illegible] زنان
و [illegible] سلطان [illegible] **[illegible]**
[illegible] در هفتم دلیل کند بر [illegible] و [illegible] ابناز [illegible]
[illegible] خصومت و منازعت [illegible] زنان و ابنازان و سایل [illegible]
[illegible] طالع [illegible] در هفتم باشد [illegible] خصم و زن
و ابناز [illegible] که [illegible] احکام خانه هفتم **[illegible]**

وما فيه من المسایل **فصل اول در آنکه شغل یابد یا نه** اگر پرسند که مرتبت یافته شود یا نه بنگر بخداوند طالع وماه
هر کدام قوی‌تر باشد و طالع ناظر وی بود دلیل است که خداوند دهم و دلیل متصل باشد این
مرتبت بیابد بجهد و طلب و اگر صاحب دهم متصل باشد بدلیل طالع سال بیابد برنج و تعب و
آسانی یافته شود و اگر اتصال بود به تسدیس بود یا تثلیث آسان‌تر و بعضی بود و بعضی یافته شود و اگر اتصال
تربیع و مقابله بود بیابد برنج و تعب یا آسانی یافته شود و اگر اتصال بود و بود نیز آسان‌تر و بعضی
بود و بعضی یافته شود و اگر اتصال تربیع و مقابله بود بیابد برنج و طلب و شرف صاحب کلمه قول این
با اتصال این بعضی باشد و اگر صاحب دهم نحس باشد یا اندر وبال باشد یا بخداوند طالع تربیع و
مقابله بود اندر حال بی‌مراد بود و اگر نحس بود خداوند طالع تربیع
بود با خداوند وی بود و بیشتر ... اتفاق افتد ... که خداوند طالع اندر وتد بود و خداوند
دهم طالع ساقط بود و ... اتصال ... بود با برج ... خداوند
چهارم با آن ستاره بود که اندر چهارم است ... خداوند طالع ... یافته شود اگر
خداوند طالع با ماه پیوسته شود ... خداوند چهارم ... باسانی برسد و اگر خداوند
طالع مقابله باشد با خداوند چهارم ... کند اندر ... اگر ... ایشان
اتصال بود ... کند ... حکم کن ... روت
فصل دوم اندر آنکه غایب یا حاضر زنده است یا مرده ستوطان ... الکوکب
اگر پرسند که ... غایب ... است یا مرده ... حکم ... کردن ... بنگر بخداوند طالع اگر
در هشتم بود یا ... چهارم ... اندر ... یا ... بود ... بود
که ... اتصال ... کند ... متصل ... اندر ... از نحس
هم ... باشد ... اندر ... باشد ... اندر چهارم متصل باشد

یابد ستاره که اندر چهارم بود و نحس باشد این ... مرده باشد و دو نحس کرده باشد اینجا یکباره دفع
برج چهارم است و اگر اندر ... خداوند طالع اندر هشتم باشد و خداوند هشتم ... آن
طالع بود ... مرده باشد ... و اگر صاحب ... اندر هشتم باشد یا چهارم یا ماه اندر
هشتم یا چهارم بود یا بکوکبی متصل بود که ... مرده باشد و اگر خداوند
طالع اندر ... باشد ... خداوند هشتم پیوندد یا خداوند چهارم یا با آن
ستاره پیوندد که اندر هشتم است یا در چهارم ... خداوند طالع ساقط
بود ... پیوسته بود ... کشته باشد و همچنین اگر کوکب نحس اندر وتد
... چهارم بود یا هشتم و همچنین اگر
... خداوند چهارم ... متصل شود یا ... خداوند هشتم ... باشد
چهارم متصل باشد ... و اگر خداوند طالع ... و اگر کوکب با خداوند
هشتم باشد ... بیمار ... همچنین اگر
... ستاره که در هشتم است یا اندر چهارم ... متصل شود یا با آن ستاره
که اندر ... باشد و اگر صاحب طالع اندر چهارم ... بود یا اندر هشتم راجع
یا منحرف شود ... باشد و اگر ... احتراق بود یا بد
هبوط یابد ... با نحس ... بود ... صاحب هشتم ... باشد دلیل
مرده باشد و اگر ... دلیل ... آفتاب ... بود ... دلیل
و همچنین ... و سهم السعاده اندر هشتم طالع ... ایشان ... دلیل که
خداوند طالع ... مقابله ... باشد و ستارگان سعد با ایشان و ستارگان سعد
با ایشان ... دلیل ... سهم السعاده ... آفتاب باشد یا

بیان وقت که اگر خداوند هشتم دلیل کند بر ولد و اگر ماه تمام نور بود و مریخ اندر وهم او باشد و ستارگان او
ناظر باشند بدو نیز دلیل آن است چون ماه اندر برج چهارم باشد با مریخ و خداوند طالع ساقط
بود و سعدان بوی ناظر نباشند یعنی ماه را نیز دلیل آن بود و عطارد چون بمقابله ماه باشد و
ستارگان نحس بوی ناظر باشند یا با او باشند نیز دلیل آن است بکلیه و رجعت و تا درجه هشتم
و طالع جمع کن و اندر طالع بنگر که اگر برج انسان بود که جد نحسی بود یا از حد نحسی مقابله بود
یا برج نحسی بود یا عکس مرده بود و همچنین اگر خداوند مقابله از نحسی بود یا نحسی بوی نگرد
دلیل کند بر حال آن که این است حال مرده کی و اند کی غایب **فصل سیم در معرفت آنکه بچه سبب مرده است**
اگر ببینند که غایب بچه سبب مرده باشد بنگر بخداوند طالع ماه تا کدام دلیل کند بر مرگ وی
اگر دلیل مرگ زیر شعاع افتد علت آن سوی آن گرمی بود یا از درد نهانی و اگر دلیل نحوس باشد اندر
زحل و زحل اندر مثلثات آتشی باشد از جای بلند افتاده باشد و اگر اندر مثلثه خاکی باشد از جای
سو مرده باشد بنگر اگر زحل صاحب او بود از تقویم بود و اگر دلیل او مریخ نحوس کرده باشد و مریخ
اندر مثلثه آتشی بود که دلیل کند که اندر هر بیابانی شوران مرده باشد یا زدان نحوس زده باشند یا
از گرمی و علت صفرا مرده باشند و اگر در مثلثات خاکی بود از لبدی افتاده بود و اگر اندر مثلثات
چون بادی از خون و صرع و خوع دیرفان و بیماری مرده باشد یا ... کشته باشند و اگر مریخ
اندر وسط السما بود بردار کرده باشند و اگر اندر مثلثات آبی بود اندر آب مرده باشد یا از
چیزهائی که اندر آب بود مرده باشد یا از چیزهایی که اندر آب بود مرده خواهد باشد یا از آب
که فکر مرده باشد و اگر هر نحس بر دلیل که ... باشد از خون و ... مرده باشد
و اگر خداوند طالع ... باشد و مریخ با ... یا ... یا بریدن اندام بود و اگر
ماه بمقابله آفتاب بود و تربیع مریخ یا مقارنه او بود و آفتاب و ... ذنب بود بدانکه اندر چرکاه

کشته

کشته شده باشد یا مرده یا ... و اگر آن نحس که دلیل مرگ وی بود ... باشد اندر طالع بود و بریده اول اوان
بیماری بود و اگر در نهم بود از جهت بالا کشته شده باشد و اگر در سیم بود از جهت اقربا یا از جهت سفر
دین و دیانت مرده باشد و اگر در چهارم بود از جهت آبا و حبس و ضیاع مرده باشد و اگر اندر پنجم از جهت
طعام و شراب و عشق و لذت و فرزندان مرده باشد و اگر در ششم از جهت بندگان و بیماری و حاجت مرده
بود و اگر اندر هفتم از جهت زن و انباز و خصم مرده بود و اگر در هشتم از جهت زهر دادن یا برات یا باشد
و دیگر مرده بود و اگر اندر نهم از جهت سفر و علم و دین و دیانت مرده باشد و اگر اندر دهم از جهت کار و شغل و عمل
سلطان مرده بود و اگر اندر یازدهم از جهت دوستان و عاشقی و امید و از جهت مال سلطان مرده بود
و اگر اندر دوازدهم از جهت ستوران و دشمنان مرده بود بدانکه هر نحسی که نحسی بپیوندد دلیل
انکار وی خود بتن خویشتن نکند و اگر دلیل بکوکب نحس بپیوندد و فعال آن وی بر دست وی باشد
این است اسباب مرگ از اتصال و انصراف و نظر نحس ... اکنون حکم کن **فصل چهارم اندر دانستن آنکه حال سامرو که زنده بود یا مرده**
اگر کسی از ... خبر پرسد بنگر بخداوند هفتم یا از ستاره که وی بدو متصل است اگر در وتد بود وقت
خداوند طالع سوی آن کوکب بپیوندد و شعاع و ستارگان سعد اندر وی دو دو باشد این کس بمیرد
اندر وقت که خداوند طالع بدرجه نحس ... از نحس بدرجه خداوند طالع ... بمیرد
اگر آن نحس برج چهارم بود حال وی نهانی بود و اگر در وسط السما بود حال وی آشکارا بود و اگر
در هفتم بود حال کشته شود یعنی بود از سبب جنگ ... و اگر اندر طالع بود ناگاه بمیرد که زاده بود یا
از آن بیماری بمیرد که زاده بود و از شکم مادر آمده بود و اگر زحل اندر وسط السما بود و اندر برج آبی
و خداوند طالع اندر چهارم بود یا اندر برج هفتم اندر آب غرق کرده بمیرد و اگر زحل صاحب ...
مستقیم بود و اگر خداوند هشتم مریخ بود و اندر وسط السما ... برج ... بود و مخلص اندر برج
جوزا و اگر خداوند طالع تحت الشعاع بود و ماه بدرجه طالع نزدیک بود ...

طالع تر دیک بود یا شعاع نحسا اندر حد طالع رسد این کس بمیرد و هم چنین اگر خداوند طالع بود
از نحسان صاحب چهارم رنج فرو بود و صاحب هشتم متصل شود و ماه اندر میان نحسی متصل باشد این
کودک بمیرد و اگر خداوند طالع اندر میان دو نحس بود یا اندر دو نحس یکی خداوند هشتم بود یا خداوند
چهارم یا هفتم خلاصه این نحس که بیش خداوند طالع بود و قرا او با بود و دلیل انسا ایل بود و
اگر آفتاب و ماه با ایشان دو ذنب باشد و صاحب طالع بر برج ایشان باشد یا خداوند طالع اندر وی
باشد و ماه و آفتاب مقابله طالع باشد اندر دست و عا کشته شود و این دلیلها انکاه درست
آید که سعدان از وی ساقط بود و شعاع و حد او اگر خداوند طالع بود نحس خویش نزدیک بود
یا دیگر چون نحوی بهره هشتم باشد و هم چنین نیز اگر خداوند چهارم بر نحس خویش حد باشد کش
نحس نحس بود خلاصه که نحس پیوسته بود و اگر خداوند دهم کوکبی نحس بود اندر ده و خداوند طالع
ده و نیم خداوند هشتم پیوند د و مرالیه ابرج از و بیشکی بود خلاصه که از نحسی جای بود و هم چنین اگر
طالع اندر چهارم برجها ساقط بود یا از نحسها اگر یاد کردیم راستی او در کیفیتها بعضی لها بود و طلع این
برج و اگر برج الحمه و هر استی نزدیک آب بود و اگر خداوند طالع اندر برج مریخ با رکرد و
بمقابله زحل بود و قرابود او بنفای الم خلاصه کانه بر برج خاکی بود و اگر مقابله
زحل با زکرد و بمقابله مریخ پیوند د و ماه وسط السما بود و انکه خداوند هشتم بود یا کواکب بود
نحوانه و بواجزه و افتد و اگر ماه در برج ذو جسدین بود او را بخفق یا ماسقه او و در آتش انداز هد
این دلیلها که گفتم با ماه اندر طبع حکم کن و اگر آفتاب باز کرد و به مریخ پیوند د یا از مریخ بالقاء
دلیل راستی سختی بود خلاصه انکاه که ماه بنحسی پیوند د و اگر آفتاب باز کرد و بمقابله
زحل پیوند د یا از برج آبی بجای کی و انجا کی با آبی پیوند د و مرا استی از نحس بود و اگر این دو نحس
بجای بود خداوند طالع رسان این نحوست مرا استی یا اندر جسد بود خلاصه که اندر چهارم بود

یا دوازدهم یا ششم و اگر نحسان اندر برج سباع بود خداوند طالع ز نیمی بود و بمقابله برج کواکب بود یا
مقابله اندر برج سباع بود و شعاع کواکب سعد ساقط بود و مرا استی از نیش جانوران بود خلاصه که برج
اندر برج اسد بود و اگر این دلیلها که گفتم اندر برج آبی بود بر زمین نحسها یا عنکب و ماننده دلیلها
که گفتم اندر برج آبی بود که مرا استی بسبب حیوان آبی بود و هم چنین اگر برج چهارم آبی بود یا این
دلیلها که یاد کردیم و اگر ماه در طالع بود یا در جوزا سنبله یا قوس خلاصه که خداوند طالع یا در این بود
یا اندر کواکب که یا سعد و مرا استی اندر العوا بود بجای سرطان و این انکاه بود درست که مریخ اندر
حد این بود و ماه در حمل و اگر خداوند طالع در عقرب بود یا ذنب یا ماه در عقرب بود یا ذنب عطارد و یا خداوند این
بیان شهادت بود و سعدان از ایشان ساقط بود یا مریخ یا ذنب بود و عطارد با وی یا در بود یا
خداوند طالع یا ذنب بود و ملکش هند کشته شود و اگر خداوند هشتم مریخ باشد یا برج هشتم عقرب
بود و ماه از زحل باز گشته بود به مریخ پیوند د یا از مریخ باز کرد و بزحل پیوند د یا مریخ اندر
هشتم بود زحل برو به خط بود و مرا استی از قصاص بود یا خویشتن بکشد و اگر زحل اندر
دوازدهم بود یا اجتماع کواکب یا اندر وی بود و خداوند طالع نیز اندر وی بود و یا خداوند طالع اندر
دوازدهم و یا دیگر کواکب بر برج یا مقابله پیوند د خویشتن را خفه کند و یا کشد و هم دلیلها که اندر دوازدهم
بود نحس پیوسته بود از آن دلیلها نیست دشمن بود یا خویشتن و احکام خلاصه که ماه و آفتاب اندر وی
باشد اجتماع کرده و اگر خداوند طالع اندر آن شرف خویش بود و کواکب سعد هم اشتباع و هم نظر از وی
ساقط بود و نحس خداوند طالع پیوسته بود یا بسوی درجه طالع رسد و بود و مرا وی بر نحس بود
یا اندر وسط و اگر اندر هبوط بود و مرا کش در وبال خاری بود و اگر در مثلثه بود مرا کش نزدیک اهل بیت
خویش بود و اگر در خانه خویش باشد کش اندر شرف خویش باشد و دلیلها نحس خویش بود کواکب که دلیل
مرا استی بود و اگر در برج آتشی بود و سبب سوختن او ج و جنگ باشد و اگر در برج بادی بود و سبب کوه و بیابان

ولکن در برج خاکی بود سبب مرگ او از سردی و خشکی بود و مانند این باشد و اگر در برج آبی بود سبب
مرگ وی سرما و تری و بلغم بود و اگر دلیل مرگ مریخ بود و مریخ محترق بود بر دست سلطان کشته شود و هم
چنین اگر آفتاب اندر حد او بود یا مریخ و زحل مقابل آفتاب باشند یا آفتاب یا زحل باشد در برج
آتشی بود هلاک گردد قول علی بن احمد الشریف [illegible] اگر قمر تحت الارض بود یا بکوکبی متصل بود
اندر تحت الارض [illegible] دلیل مرگ باشد و اگر
فوق الارض باشد [illegible] مقابل باشند [illegible] دلیل [illegible] بود و هم چنین
اگر قمر با مریخ تحت الارض باشد دلیل [illegible] بود و اگر سهم السعادة با نحوس باشد [illegible] یا ششم
یا دوازدهم و سعود ساقط باشند و از نظر [illegible] دلیل [illegible] هشتم [illegible] و
صاحب طالع و اتصال [illegible] صاحب هشتم اندر طالع
بود در هشتم و سعود ساقط بود [illegible] دلیل کند [illegible]
صاحب هشتم [illegible] صاحب هشتم اندر طالع بود
یا صاحب طالع در هشتم بود [illegible]
صاحب هشتم [illegible] صاحب طالع [illegible] خواهد
[illegible] دلیل کند [illegible] طالع باشد
[illegible] صاحب طالع
طالع بود [illegible] قول بطلمیوس [illegible]
[illegible] صاحب [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب هشتم [illegible] دلیل کند

[illegible] فصل [illegible] اندر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] طالع [illegible] باشد [illegible]
برج [illegible] باشند [illegible] ناظر باشد اگر [illegible] برج [illegible] مریخ بود یا مریخ
اندر [illegible] بود دلیل کند [illegible] وصیت نامه را و اگر
[illegible] وصیت نامه [illegible] طالع برج [illegible]
بود و صاحب طالع و قمر [illegible] برج ثابت باشد [illegible]
اندر برج ثابت [illegible] طالع [illegible]
اندر [illegible] برج ثابت و صاحب طالع [illegible] هشتم دلیل
کند بر [illegible] وصیت [illegible] صاحب طالع اندر هفتم باشد یا اندر [illegible] الارض دلیل کند بر
[illegible] وصیت فصل ششم اندر احکام خانه هشتم [illegible] صاحب هشتم اندر طالع
دلیل کند [illegible]
[illegible] دلیل [illegible] کافی
باشد [illegible] دلیل کند [illegible]
[illegible] دلیل کند بر [illegible]
[illegible] خانه هشتم [illegible] دلیل کند
[illegible] ورو [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب هشتم
صاحب هشتم [illegible]

155

اول دراز عمر مولود را الزم کش غریبی بود یا بتنهائی واگر مسعود بود میراث یابد واگر منحوس بود
از دین آفت رسد صاحب ششم صاحب هشتم اندر چهارم مسعود بود مولود را پدر زود وفات یابد
میراث ومال وملک نقد واثبث برود ونیز کانی او خانه کدام ... زاده بود ...
مادر ... صاحب طالع اندر هشتم
یا دوازدهم بود ... اگر صاحب طالع اندر هشتم یا اندر ...
باشد اگر مسعود بود میراث یابد ... صاحب ششم اگر صاحب هشتم
در پنجم بود ... فرزند ... خلاصه ...
پنجم بود منحوس بود که مولود از رنج خویش ... برشود ... واید ...
کرده ... صنایع ... کرده یا ... عیوب
کرده واگر مسعود بود یا مقبول ... بود صاحب ششم اگر صاحب هشتم اندر ششم بود
وصاحب ششم ... مولود ... بسیار
بیند ... واگر صاحب طالع بود منحوس باشد مولود ... بیماری ... بود که
هوش وعقل ... حقیقت ...
... صاحب ششم صاحب هشتم در هفتم بود مولود را از ...
... باشد ... خصم ...
... مولود ... صاحب ششم
صاحب هشتم اندر هشتم بود مولود ... صاحب طالع ...
که بیمار شود ... بود واگر مسعود بود
... بسیار ... صاحب ششم صاحب هشتم در نهم بود مولود ...

مرحان

دیوان وحرکت غریبی بود یا بتنهائی واگر مسعود بود ... بسیار رود ...
... صاحب ششم صاحب هشتم
اندر دهم بود مولود ... باشد ...
... سلطان ... خاصه اگر
... صاحب طالع وصاحب دهم منحوس باشد ...
... اختیار
... بود و
... صاحب ششم ... اندر یازدهم بود مولود را از رنج خویش
... حال ...
... صاحب طالع ...
...
... صاحب ششم خداوند هشتم اندر دوازدهم بود مولود را
دشمنان ... دشمنان بود ...
... صاحب طالع ... بود و
...
... فصل ... احداث ...
...
... طالع ...

۱۵۴

بود و ان نصیب تمام نبود و اگر بجای ربع نحس باشد حاصل ناید [illegible]
دراز ندارد و الخبر ... ولیکن نصیب تمام شود و اگر ... باشد [illegible]
باشد ان نصیب باید ... بود و از ان بیماری ... طالع ... ثابت ... متصل و
نظر الیه باشد نصیب ... باشد ... سعود باشد ... متصل بود و
نظر الیه بود یا ثابت بود و چنان **اختیار کردن کریز نهادن** که کسی ... ستاره را
... طالع ... عطارد ... [illegible]
... عطارد ... [illegible]
... **فصل ششم در احکام** [illegible]
... **احکام زحل** ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... **احکام مشتری** ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

کریزان

که زیان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... عطارد ... [illegible]
... **شمس** ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... **زهره** ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... **عطارد** ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

نوشتن و انبار نگاه داشتن باید کردن و اگر سهم دزد دارد شروع تا بر طلب کردن مالهای گم شده
و الخیال کردن اندر حکم مال المیراث و قسمت کردن اندر شرکات و بجهة علم و فرایض و حساب و
وقسمت المجتنی قوس در هشتم دلیل کند بر پوشیدن شکل چیزهای و بیان تمام و فراموش
کار شدن و اندر یوم سیوم عمل و اندر هیچ سبیل پیش آید و هیچگونه تحویل نباید کردن که در ولایات
دزدان غیب و زیان برسد و تا ماه از این خانه بیرون نرود و دلش و تن درست نبود و
تکاهل بود و معاینه نکند با بستن ... بعد از مشکلات است آنکه طالع کوکب بیم و ترس بود و اگر چهارم
علاج کند که قمر در برج و عقرب ... حل بود بهره و اگر ... پیوند دور و دوری زیاده شود و
خلائق اندر د بضاعت و امانات نشاید نهادن **راس** در هشتم دلیل کند بر سفر و تحویل و
ابدالی و خصومت و داوری بلا برهان و خطر ... بود و دلیل شکستگی و ... و لیکن بحال
نقصان رسد **ذنب** در هشتم دلیل کند بر آنکه ... برای ... شود و اگر چهارم شود
طبیعت ... شود **فصل نهم اندر احتراق و رجعت و وقف و در** ... چون راجع شود
برای ... و ابنا ... پیکان اعتماد نشاید کردن و بیع و شری و ... دادن
... و سفر ... بیابان ... اندر تا خیر افتد بر دشمن ... شود و
و ... **احتراق** ... چون ... هشتم
غرق شود دلیل کند که اندر غم باشد و ... سببی و ... و ... بود ...
و خصمان زیان ... یا دزد ... یا از وی سلطان ... از آتش بیم بود و ... ضایع
... **احتراق و وقف** در هشتم دلیل کند بر فساد و تباهی و ... نقصان
مال ... اندر ... بطالع ... مال ... از آب و آتش بیم بود و ... شدن
... **البرج التاسع من الطالع** و ... سبعة عشر فصلا

فصل اول اندر معرفت دلایل اسباب سفر

اگر از سفر پرسند طالع و صاحب طالع و دلیل سایل است و برج نهم و صاحبش و مریخ دلیل ... است
و هم چنین سهم السعادة و صاحب ... و خانه نهم و صاحب خانه ... و دلیل ... و جایگاه
... و ... است و ... و صاحب هفتم و آن کوکب که در هفتم است و ... است که ...
که ... و هم چنین سهم السعادة و صاحبش و ... طالع و صاحب طالع
و آن کوکب که در طالع است و ... است که ... و برج دوم و صاحبش ... دلیل اندر ...
... است ... و صاحب دوم با آن کوکب که اندر دوم بود دلیل ... است
چهارم و صاحبش و آن کوکب که در چهارم ... برج ... دلیل ... و آن کوکب که ...
... دلیل است ... از این خانه که سفر ... کرده ...
... است و ... آن کوکب که ... است و ... است ...
و ... دلیل
... دلیل ... و ...
... بود **فصل دوم اندر دانستن آنکه سفر تمام شود یا نه**
اگر پرسند ... سفر تمام شود ... یا ... باشد ... طالع ... اگر ... نهم ...
نهم ... بود ... که اندر نهم بود ... دلیل ... سفر و لیکن ... سایل باشد
... و اگر صاحب نهم در طالع بود یا آن کوکب که اندر نهم بود ... شود
... طالع یا کوکبی که اندر طالع بود ... شود سفر ... سایل ... اتصال
بود ... سفر ... و اگر اتصال ... سفر شود و اگر ...
مقبول بود سفر ... و اگر ... و اگر دلیلان ... متصل
باشند ... یا ... کند ... دلیل کند بر سفر ...

١٥٨ از کوکب ناظر جامع باشد و القمر اگر صاحب طالع و صاحب تاسع یکی باشند و متصل باشند اگر کو

خانه هم با طالع ناظر باشد و اگر صاحب طالع با هفتم یک کوکبی متصل شود ماند و سفر نکند و اگر

هر دو دلیل یکی بود اتصال کنند و مخرج غریب در طالع بود و صاحب طالع [illegible] با صاحب تاسع

باشد اندر سفر و نتواند رفتن و بازجا ماند از جهت آنکه کوکب غریب باشد و طالع برج [illegible] و اگر صاحب طالع

و صاحب نهم متصل شود [illegible] برج یا بقابل [illegible] اتصال کند [illegible]

بعد از آن سفر کند [illegible] که صاحب کدام برج است [illegible]

نهم [illegible] سفر [illegible] بود و همچنین اگر صاحب طالع ساقط بود یا از خود برج سفر [illegible]

بود و [illegible] خویش [illegible] نهم [illegible] غریب بود و دلیل کند

بر جدی سفر و [illegible] بود و اگر صاحب نهم با صاحب نهم [illegible]

موضع غریب باشد هم سفر [illegible] با اتصال قمر باشد صاحب طالع و صاحب نهم اندر انقطاع

بود [illegible] سفر [illegible] و اگر صاحب طالع [illegible] در خانه خویش باشد [illegible] بود سفر

نکند و اگر [illegible] سفر باشد [illegible] و اگر اتصال و انصراف قمر [illegible] بود دلیل [illegible]

بود و اگر اتصال قمر و انصراف [illegible] برج [illegible] مقابله [illegible] دلیل کند [illegible] زحل

[illegible] ساقط بود و دلیل کند [illegible] برج سفر [illegible] اتصال [illegible] طالع ناظر

بود و دلیل سفر [illegible] و لیکن [illegible] اتصال [illegible] سفر [illegible] و اگر [illegible] کوکب بود و آن

در جهت وسط السما [illegible] باشد [illegible] طالع

[illegible] باشد [illegible] صاحب [illegible] السعادة بود و دلیل کند بر سفر لیکن

صاحب طالع با صاحب تاسع [illegible] سفر نکند و همچنین اگر [illegible]

بود و دلیل صاحب [illegible] صاحب طالع [illegible] بالله وسط السما

بالله

با القمر طالع بود وسط السما بود یا القمر طالع یا القمر [illegible] بود سفر نکند و اگر اندر [illegible] کوکب باشد [illegible]

کوکب با القمر طالع [illegible] بود سفر نکند [illegible] که [illegible] برج [illegible] و اگر [illegible] الکوکب [illegible]

متصل شود سفر تمام [illegible] صاحب طالع [illegible] کوکب [illegible] دلیل [illegible] سفر [illegible]

دلیل بازجا ماندن بود و اگر [illegible] اول بود بازجا ماند و اگر [illegible] بود بازجا ماند [illegible]

شود و سفر کرده شود و اگر طالع برج ثابت بود و اندر وسط السما کوکبی باشد که دلیل کند بر سفر کار

[illegible] کند سفر [illegible] طالع [illegible] بود سفر [illegible] سفر [illegible] بود [illegible]

شود و اگر صاحب نهم السعادة [illegible] بود سفر [illegible] سفر [illegible]

بود [illegible] صاحب طالع [illegible] دلیل کند بر سفر فصل [illegible]

اندر [illegible] سفر [illegible] باشد [illegible] سفر [illegible] باشد [illegible] صاحب طالع بود

و صاحب نهم [illegible] طالع [illegible] باشد [illegible] صاحب نهم [illegible] صاحب طالع [illegible]

کند [illegible] کوکب [illegible] صاحب [illegible]

بود [illegible] و اگر صاحب [illegible] بود [illegible] صاحب [illegible] بود [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] صاحب [illegible] بود [illegible]

[illegible] و اگر طالع ناظر [illegible] ناظر بود [illegible] و همچنین [illegible]

اگر این کوکب [illegible] صاحب طالع [illegible] اتصال صاحب نهم بود [illegible] سفر [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] اتصال [illegible] سفر [illegible] و اگر [illegible] طالع بود

باشد [illegible] و اگر [illegible] وسط السما بود [illegible] بود و اگر

[illegible] بود [illegible] که [illegible] بود و اگر [illegible] بود [illegible] که

[illegible] سفر [illegible] و اگر [illegible] اگر کوکبی [illegible] دلیل [illegible] سفر [illegible] کند اگر

فالحج سعد باشد بان نا نداند و خیر و نیکو بود و اگر نحس باشد باز ماند از سفر تا بمیرد و غلط بود
بنگر که کدام کوکب طالع صاحب کدام برج است از جمله دوازده برج کو بحیا کند بدانکه گفتیم فصل پنجم
در معرفت خطر و تباهی در کدام منزل باشد اگر بیننده که مشغولی و خطر این بیرون باشد یا اندر
منزل یا اندر مقصد یا در کدام جای بود بنگر اگر نحس اندر جهة طالع بود در ابتدای راه خطر باز بیند
منزل بود یا اتفاکند یعنی نهاده باشد [illegible] چهارم و هفتم همچنین خطر و درد او باشد و نزدیک مقصد
بیرون آید و اگر اندر درجه وسط السما بود میان راه و جهة طالع خطر بود تا آنکس بود مگر نزدیک شهر
خویش رسیده بود و هم چنین حکم اندر جهة طالع تا نبود در جهة [illegible] یعنی منزل خطر بود تا آنکس [illegible] هشتاد
دو جزء نزدیک مقصد او اندر خطر بود از [illegible] تا دو جزء تا دویست و هشتاد درجه [illegible] خطر
اندر بادکت من منزل اول از مقصد و تا [illegible] دو او اندر منزل اخیر خویش خطر بود و هم چنین [illegible]
کن دو درجه راه تا درجه نحس کم است که بود [illegible] و اگر بجای نحس سعد بود [illegible] شادی
و منفعت مستفاد [illegible] از کتاب گوید بنگر تا سعد چند منزلات بر دوازده برج قسمت کن
تا هر برجی چند فرسنگ رسد اگر نحس در برجی [illegible] بنگر اندر جهة طالع تا درجه نحس چند
برجست چند فرسنگ برسد سعادت سلامت و شادی و منفعت باشد هم چنین [illegible]
از درجه طالع و از درجه [illegible] و بدی راه [illegible] و اگر نحس
حاصل باشد و مثلثات او [illegible] اندر کوهها رسد و اگر اندر [illegible] مثلثات [illegible]
کت زار و کوه پایه ها و خاک [illegible] و اگر [illegible] مثلثات هوائی بود [illegible] و
بیابانها [illegible] رسد و اگر مثلثه [illegible]
رسد و اگر نحس [illegible] بدانجایگاه [illegible]
اگر بجای نحس سعد بود منفعت و خیر و شادی بدانجایگاه بود [illegible]

از بود که ماه در طالع یا ببیند طالع [illegible] بود و نیز طالع آن [illegible] بود مگر [illegible] باشد [illegible] ماه
اندر [illegible] فصل ششم
در معرفت احوال مسافر [illegible] اگر ماه صاحب طالع [illegible] یا عطارد [illegible] بود
فصل سفر [illegible] و اگر سعد آن یا صاحب [illegible] بود [illegible] بسیار بیرون رفته
بود بنگر صاحب طالع [illegible] کدام [illegible] باشد [illegible] اگر [illegible] سفر باشد اندر
مقام [illegible] و اگر [illegible] سفر [illegible] تحقیق و اگر
شمس [illegible] سبب سلطان رفته بود و اگر ماه [illegible] بود از جهة زنان رفته بود و اگر [illegible]
مشتری [illegible] بود از جهة علما و [illegible] بیرون رفته بود و اگر [illegible] بود از جهة زنان
رفته بود و اگر [illegible] بود و اگر [illegible] از جهة علم و تجارت [illegible] بیرون
رفته و اگر [illegible] بود مگر [illegible] و اگر [illegible] رفته
رفته بود و اگر [illegible] بود [illegible] رفته بود و اگر اتصال [illegible] بیرون
آمده باشد و اگر [illegible] بود [illegible] صاحب طالع [illegible] سفر
شود [illegible] صاحب برج [illegible] صاحب طالع [illegible] بیرون
رفته بود و هم چنین [illegible] ماه [illegible] کام
خویش [illegible] رفته بود و هم چنین اگر [illegible] کوکب [illegible] طالع
خانه [illegible] خویش بیرون رفته بود و اگر ماه [illegible] یا از کوکبی
که [illegible] بیرون رفته بود
و [illegible] حکم کن اگر [illegible] طالع [illegible] سفر [illegible] باشد
کوکبی [illegible] طالع

١٦٠

بکوکب راجع ولیکن که از نحس رهایی کرده و دو یا سه بنگر که خداوند طالع یا ماه بکدام کوکب متصلست

انجم بخوا صحاب دون از وی حکم کن اگر آن کوکب در خانه نحوس باشد یا اندر خانه ساقط طالع یا اندر شرف

یا در شرف طالع بود بگوی که بزمین یا شهر خویش برود یا بخانه خویش و اگر اندر مثلثه باشد یا اندر حد

رود که دوستی آنجا بود و باشد یا آنجا ورا معرفت بوده باشد و اگر بجای منصرف باشد یا اندر وبال

بجایی رود که آنجا ترس و اگر نحسی متصل بود حاجت نیاورد و عطا و نفع نیابد و اگر راجع باشد عقبش باز آید

باز گشتن بود و اگر با آفتاب بود با ملوک باشد شغل وی و اگر زهره بود با زنان باشد و اگر با عطارد

بود با کتاب و عمال بود شغل وی و اگر آن کوکب متصل به اثر صاحب طالع بود متصل بود و از خانه

و شهر خویش باشد مسافر و میل اهل آن شهر بود و بنده میل ایشان بسوی وی بود و اگر آن کوکب ثابت بود

غریب بود لیکن متوطن آنجا بود و اگر کوکب منافی میل بوی بود غریب بود و دراز شده آورد

اینجا و روی ... جانی و اگر برج ثابت بود بر بجای باشد و اگر راجع بود باز آید

متوطن نباشد و از آنجا باز گردد و اگر مستقیم بود بماند و اگر ... بود و بمعرفی

بود و اگر صاحب ... بود با سلطان بود و اگر ... و از هم بود یا علم

بر مکان و ... بود هم چنین حکم کن ... و اگر ... دوازده

خانه ... اگر ... صاحب ... و اگر

بود ... و اگر ... بود و اگر ... بود و اگر

... دشمن ... خصومت ... و اگر ... بود

کند بود که ... چنین حکم کن ... اگر کوکب ... انتقال

دلالت اگر پرسد که ... خیر و نیکوئی باشد یا نه؟ فصل اندر معرفت اگر پرسد که اندر این سفر خیر و نیکوئی باشد

چگونه باشد بنگر اگر کوکبی سعد ... طالع ... صاحب ... ماه و اسعد کرکیا

الفاظ

١٦١

یا اندر نهم بود یا بدین مواضع ناظر بود از نظر سعادت و مودت و قبول دلیل سعادت بود و حصول مراد

و نیکویی بود و اگر سعد بود سعادت بزرگ باشد و اگر نحس بود و دلیل سعد بود هم نیکو

سعادت و هم چنین قیاس کن که از نظر نحس که از خود و از برج و از اتصالات ... و از طالع و از ستاره

طالع و از نظر سعدان از نحوس و مشتری و شمس و سهم السعادة و از صاحب برج سهم السعادة یا

نظر ایشان بطالع و صاحب طالع و بماه و بخداوند ماه و صاحب ... چگونه باشد و حکم کن بر نیکویی

نعمت و دولت و شادی و خلاص ... سعود فصل اندر معرفت ... و

... در ... باشم اگر کسی ... بپرسد که ... در شهر ... بر آن حاجت که

اندر آید که صاحب ثانی در طالع راجع بود ... باز گشتن ... در قضای حاجت ... هم چنین بود

و اگر اندر مقام اول بود ... باز گرده در قضای حاجت و اگر در مقام ثالث بود باز گرده

بیان ... در ... صاحب ثانی اندر طالع بود و

بود و راجع ... بود ... بر قضای حاجت ... و هم چنین اگر ... بود یا اندر

یا نهم باشد و اگر صاحب دهم ... باشد ... خصومت و ... اگر

در نهم یا سیم باشد ... سفر ... و اگر اندر چهارم بود ...

ناظر بود یا ... سفر باشد ... بود

او صاحب ثالث ... یا ناظر ...

یا ... بود ...

بود ... و لیکن ...

بر ... برج ...

و ... باشد ... فصل ...

یکی رابع و صاحب حقیقی برج و هم کدام ضعیف باشد تفاوت نیست بود و دلیل است که کدام دلیل که ١٦١
قوی بود تفاوت دارد و مقبول و ساقط بود و این جایگاه نیکو بود و دلیل کند بر سلامتی حال
عاقبت سفر چون طالع خالی باشد و اگر چنین باشد بد باشد بطلیموس گوید نیک بنا باشد
اگر سعد یا اندر وی بود با طالع سعدی و دلیل کند بر خوبی و سلامتی و منفعت عاقبت
و اگر نحس در وی بود با طالع و وی شریک باشد و خوف بود **فصل دیگر در معرفت وقت بازگشتن از سفر**
نیک بنگرند و اگر وقت سفر بداند نظر باشد و این جایگاه ستوده بود
سعد مستقیم باشد دلیل کند بر سلامتی مسافر و زود باز گشتن و هم چنین از شمس نیز
کن بروز اگر مشتری بود نظر بود و همان باشد و اگر زهره نیز ناظر باشد و دلیل کند بر
کار انجام آن سفر و منافع و اگر صاحب طالع اندر چهارم بود و نحس بود بنا
وی هلاک شود اندر آن سفر و اگر قمر تربیع و مقابله نحس شدید نظر سعود باشد
از نقصان متصل بود و نحس کی بود ناظر بود از تربیع دلیل کند بر دشواری بازگشتن
باشد که هر که باز گردد زیرا که این دلیل کند بر بلا و محنت خلاص که مشتری بود ناظر شود
و اگر هر دو نحس در این برج باشد یا از آن که نقل کند بر نحوست و هر وقتی که
ابتدای سفر با وقت عمل سعد ناظر باشد و دلیل کند بر آسانی بازگشتن تعجیل
و بزودی هر وقتی که شریک طالع ناظر باشد هر یکی دلیل کند بر زودی بازگشتن
و اگر ناظر باشد سعد یا از آن سفر نیک بود و تربیع شمس و مقابله وی اگر باشد
اندر مواضع بد و دلیل کند که بازگشتن به صلاح و عاقبت و خوبی و اگر مواضع
و باید و اندر مواضع بد بود که از مواضع و سعود باید از مواضع سعد باشد
مسئله یا وقت سفر نحس ابتدا بود و باشد و اگر تربیع یا مقابله ابتدا باشد

سفر یا وقت سفر ابتدا بود و نظر سعود و دلیل کند بر بازگشتن **اندر معرفت کدام سیاره ستیزه**
بیرون اگر دلیل برج طالع و صاحب طالع هم برج کوکب دلیل بود بیرون
آمدن بود و اگر در وی باشد بر وزن بیرون آمدن بود **در معرفت کدام ساعت بیرون آمدن است**
نیک صاحب طالع که ساعت روز کدام ساعت است و دلیل نیز زنگ بیرون آمدن باشد
اگر کوکب بیرون آمدن باشد **اندر کدام وقت روز بیرون آمدن است** نیک صاحب طالع
سیاره روز اگر کوکب سفر که بود باشد نیک صاحب طالع اگر اول برج بود به اول روز بیرون آمدن
بود و اگر آخر برج بود آخر روز بیرون آمدن بود **قول یعقوب کندی** یعقوب کندی گوید
نیک صاحب طالع درجات طالع هشتم بود و بی نظر سعد و مسافر اندر آن شهر که رفت است
اگر برج ثابت بود دیر باشد و اگر منقلب بود زود سفر بود و اگر برج ذو جسدین بود و زود
باز آید و آن حکایت بود که هر که سفر به طالع برج منقلب بود صاحب رابع و صاحب رابع
بود با قمر و کوکب راجع متصل بود دلیل کند بر آنکه مسافر اندر سفر نقصان افتد و باز گردد و از
نیز اهل و خویشان آنکه مقیم است یا زیان شود و هر کجا که اندر کوکب که دلیل باز آمدن بود
سعد باشد دلیل کند بر باز آمدن به خیر و سلامت و نیکویی و منفعت و اگر نحس باشد دلیل کند
باز آمدن شر و بلا و آفات باشد و اگر سعد باشد و صاحب طالع و صاحب رابع سعد بود و صاحب
طالع و قبول کند از نظر سعود دلیل کند بر آنکه نیکویی و منفعت با وی از آن شهر که قصد کرده است
و اگر چنین باشد و هیچ منفعت نبود و نیک نگاه دار آن برج و صاحب آن بود آن سفر وی و حق
بود خاصه که صاحب تاسع اندر و بال و به اندر بود اقطاع بود پیش از آن سفر آن سفر هلاک
این سفر که هر دو **قول عطارد بن محمد الحاسب** مصنف این کتاب گوید اگر در طالع بود و نحس
و دو خانه سفر یا شود ابتدای سفر با وقت سفر شود دیر باشد اندر سفر و آن سفر که نحس باز آید باشد

162

خداوند ثانی را اندر سابع سفر [illegible] و خداوند ثانی اندر خانه سفر تمام نیکو بود چنانک دیگر گفته آمد اگر
اندر طالع ماه بود سفر کردن بد بود و ضعف [illegible] بود خداوند سفر اندر [illegible] و اندر دهم بود باشد
در طالع سفر [illegible] سفر باز آید و چون نحس باشد بیماری افتد اندر سفر [illegible] طالع بود و مریخ
اندر رابع بود [illegible] باشد با اول منزل [illegible] بیرون آید [illegible] بیم هلاک باشد
خداوند طالع اندر طالع یا اندر [illegible] سفر نکند و اگر برج ثابت بود و هم چنین [illegible]
[illegible] سفر نکند اگر برج ثابت بود و هم چنین [illegible] سفر کند خداوند طالع بازگردد [illegible] متصل باشد
[illegible] بود سفر نکند [illegible] فی عنق الارض بود [illegible] بود و [illegible] ناظر [illegible] از نحوس
[illegible] باشد سفر کردن تحت الارض [illegible] بود و [illegible] و اگر
شمس [illegible] یا مقابله [illegible] باشد و اگر [illegible] و مقابله [illegible]
باشد [illegible] و هم چنین اگر [illegible] و مقابله بود [illegible] باشد [illegible]
[illegible] صاحب ثانی [illegible] سفر کردن [illegible] اگر [illegible] یا [illegible] یا راجع
بود [illegible] بازگشته [illegible] سفر [illegible] تا [illegible] اندر [illegible]
السماء باشد یا اندر طالع و مقبول بود [illegible] خویش [illegible] باشد [illegible] هفتم باشد [illegible]
کردن خوب [illegible] تاسع [illegible] سفر [illegible] مبارک بود و اگر [illegible]
کشته بود سفر [illegible] بود و اگر [illegible] بازگشته بود [illegible] و اگر [illegible]
صاحب طالع [illegible] بود [illegible] زحل [illegible]
[illegible] خانه [illegible] سفر [illegible] چون [illegible] سفر [illegible]
در باشد اندر باب سفر [illegible] [illegible] صاحبش [illegible] اگر [illegible]
[illegible] تحت الشعاع بود [illegible]

بود

بود نحس بود [illegible] ناظر یا با وی [illegible] بیم بود که اندر سفر بمیرد و اگر قمر [illegible] خداوند ثانی بود یا عطارد
یا مریخ بود بیمار بود و نظر کند [illegible] سفر [illegible] و اگر قمر اندر [illegible] بود و نحوس بود
اندر ان سفر [illegible] و اگر خانه دهم . بخانه نهم [illegible] سفر [illegible] بود
کنان [illegible] و اگر خانه نهم [illegible] کارها [illegible] بجای بماند [illegible] سلطان [illegible] را
ان شهر [illegible] که [illegible] سوال را [illegible]
نحوس اگر [illegible] بود [illegible] تباهی [illegible] فساد [illegible]
رسد و اگر نحس [illegible] باشد [illegible] بود و اگر
زحل باشد [illegible] بیماری بیم بود و اگر [illegible] و قبول [illegible] زیان نکند
و اگر اندر هبوط بود [illegible] راجع بود و اگر بجای [illegible]
باشد [illegible] و خوبی باشد و هم چنین [illegible] از برج [illegible] که بر آن
[illegible] و اگر [illegible] طالع [illegible] اگر
مسعود بود یا مقبول نیکوئی باشد و اگر [illegible] باشد تباهی بود فصل دهم در معرفت حال غایبان
و دانستن اسباب حال غایب چون پرسند از غایبی که باز آید [illegible] غایب بود [illegible] طالع
صاحبش نیک [illegible] و اگر [illegible] صاحبش و اگر [illegible] چهارم
نیکو [illegible] سلطان [illegible] وسط السماء [illegible]
[illegible] برج [illegible] دلیل طالع [illegible] و حکم [illegible] حال [illegible]
چهارم [illegible] صاحبش و از برج [illegible] فصل یازدهم در معرفت آنکه حال غایب چگونه است [illegible]
اگر پرسند که حال غایب اندر غایبی چگونه است نیکی و بدی [illegible] دلیل غایب [illegible]
سفر [illegible] باشد نیکوئی بود [illegible] و اگر [illegible] صاحب ثانی بود [illegible] حال [illegible]

العاشر صاحبش ناری سفلی باشد و اگر صاحب سوم بود اندر نهم باشد خویشاوندی بیرون
کرده باشد اگر صاحب چهارم بود اندر چهارم بود سرای و ضیعت و عقار و خانه باشد و هم چنین
بود از خانها حکم کن و اگر از کوکب نحس [illegible] باشد از نحوست و هبوط باشد بنگر که
صاحب کدام برج است و اندر کدام موضع است برج و برج طالع اتفاق حکم کن و اگر دلیل در هبوط بود
یا کوکب مشرف عند الدلیل اندر هبوط بود حبس و بند و زندان بود و اگر اندر تحت الشعاع بود
و شمس صاحب تاج بود صاحب وسط السما بود جان سلطان بلاد و غم و حبس بند و اگر اتصال
انحراف بود بنگر که دلیل اندر کدام برج است بر طبع آن برج حکم کن اگر مقبول و سعد بود
خیر و صلاح و منفعت بود و اگر نحس و غیر مقبول بود غم و رنج و خلل بود و اگر اندر دویم بود مال
گم کرده بود و اگر نحس بود مال هلاک کرده بود و اگر اندر ششم بود بیمار بود و چون سعد بود
بر هان و جان خیر بود و اگر اندر هفتم بود تزویج و انباز و گم کرده بود و اگر اندر دهم بود عمل
گرفته بود و چون سعد بود منصب بود و چون نحس بود از آن عمل بزیان بود [illegible] اگر دلیل غایب اندر
برج منقلب بود تغییر بود از آن شهر زود باشد و اگر برج ثابت بود تغییر بازآمدن دیر بود یا
دیر باز آید [illegible] اگر اندر برج ذو جسدین بود میان زود و دیر بود
باز آید [illegible] اگر این برجها فوق الارض باشد حکم چنین باشد اما
اگر در تحت الارض باشد باز نیاید و هم چنین حکم کن از برج هفتم و از خانه و صاحبش از بیرون
اعنی ان یعنی و ان شهر فصل دهم اندر معرفت آنکه غایب روز باز آید یا شب اگر بینی که غایب روز
باز آید بنگر دلیل غایب هر کدام قوی تر باشد [illegible] اگر دلیل [illegible] کوکب
لیلی بود شب بیرون آمده باشد و اگر کوکب نهاری است روز بیرون آمده باشد بنگر که دلیل
غایب باول برج است یا بمیانه یا بآخر برج و اگر باول برج بود اول روز بیرون آمده است

و اگر

و اگر بمیانه برج بود میانه روز بیرون آمده باشد و اگر بآخر برج بود بآخر روز بیرون آمده
و اگر دلیل شبی بود همچنین حکم کن و اگر خواهی که بدانی که زنده است یا مرده بنگر بدلیل غایب و اندر
حکم کن چنانکه در خانه هشتم صفت کردیم و اگر خواهی که بدانی که تندرست است یا بیمار بنگر بدلیل
غایب چنانکه حکم کن که خانه ششم اندر باب بیماری یاد کرده ام فصل یازدهم در معرفت آنکه غایب
الحال کجاست یا بجای دیگر رفته اگر خواهی که بدانی که غایب از آن جای که هست بجای دیگر خواهد رفت یا آنجا
مقام کند یا باز آنجای بخویش آید بنگر بدلیل غایب و قمر هر کدام از آن قوی تر باشد بنگر تا
اگر اندر حظ خویش باشد اندر برج غریب اگر چنان باشد که از آن برج که هست [illegible]
[illegible] از آن برج حظ باشد غایب از آنجای دیگر برود که دیر باز آنجا [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] از آن برج [illegible] باشد [illegible] غایب از آنجا [illegible] دیگر
رود که دیر از آنجا [illegible] باشد و اگر هم چنین دلیل غایب با صاحب طالع اندر برج ذو جسدین
باشد دلیل کند بر انتقال اگر چنین غایب از شهری بشهری دیگر و هم چنین اگر دلیل غایب از برج
برج تحویل کند اگر دلیل غایب اندر [illegible] اتصال دلیل [illegible] افتاده تا
انتقال [illegible] و هم چنین اگر دلیل غایب با صاحب تاسع یا کوکبی که اندر تاسع بود غایب با سفر
بیاید از آنجا بجای دیگر و اگر دلیل غایب و قمر اندر اوتاد زایل بود خاصه اندر برج چهارم و هفتم
و غایب مقیم باشد اندر آن شهر که باشد و اگر زایل باشد بجای دیگر رفته باشد بجای
[illegible] متصل باشد بکوکبی اندر برج ذو جسدین غایب از آن شهر بیرون
[illegible] باشد بشهری دیگر رود و اگر [illegible] باز گردد و بسوی
پیوند این غایب بجای [illegible] باشد بزودی و اگر نحس سفلی بود اندر [illegible] و دل مشغولی و
مکروهی باشد و اگر [illegible] نحس باشد بند و زندان بود فصل دوازدهم در معرفت آنکه غایب را کدام راه [illegible]

١٤٤

ناحیت اگر پرسند که این غایب بکدام ناحیت است بنگر بدلیل غایب اگر دلیل غایب اندر برج مشرقی
باشد مشرقی باشد و اگر در برج شمالی باشد اندر جنب شمال باشد و اگر اندر برج مغربی بود اندر
ناحیت مغرب باشد و اگر اندر برج جنوبی بود بناحیت جنوب بود و همچنین از [illegible] کن [illegible] اگر
بیابی اگر بدلیل که آفتاب بکدام ناحیت است از مشرقی و مغرب و از عرض شمالی و از عرض جنوبی
برج و [illegible] و از تقسیم چنین بنگر که ماه بکدام جهت که [illegible] بود بدان ناحیت باشد
این باب [illegible] تفحص کن و بنگر کدام ناحیت که دلیل باشد و [illegible] باشد [illegible] برج
برج یا برج هم بدان ناحیت بود فصل اندر معرفت آنکه غایب باز آید یا نه زود یا دیر باز آید اگر پرسند که این غا
باز آید یا مرده است [illegible] باشد یا نه بنگر اگر [illegible] باشد یا از [illegible] یا از برج
و یا از [illegible] بود بنگر بدلیل غایب [illegible] سایر الاجرام [illegible] اتصال
بود [illegible] النور یا [illegible] النور یا [illegible] النور دلیل کند بر آمدن غایب [illegible] که غایب [illegible]
باشد [illegible] احوال الغایب بود بنگر بطالع و صاحب طالع و قمر اگر صاحب طالع
یا قمر طالع باشد یا اندر وسط السماء یا [illegible] کوکبی [illegible] اندر وسط السماء بود یا اندر
طالع دلیل کند بر آمدن غایب [illegible] کوکب صاحب وسط السماء باشد و اگر اندر طالع کوکبی
باشد که صاحب وسط السماء متصل باشد دلیل کند بر آمدن غایب و لیکن دیرتر آید و اگر
و اگر صاحب طالع اندر هفتم باشد یا اندر چهارم دلیل کند بر دیر باز آمدن و شاید که مرده بود غایب
و اگر صاحب طالع از هفتم یا از چهارم بکوکبی اتصال کند که اندر دهم طالع بود یا اندر وسط السماء
یا [illegible] بکوکبی اتصال کند که اندر طالع یا اندر دهم بود دلیل کند بر آمدن غایب [illegible] مشرقی
[illegible] بود [illegible] قبول [illegible] صاحب سفر [illegible]
یا برج [illegible] اندر برج ثابت [illegible] غایب [illegible]

انیم را

انیم را بکند و [illegible] بود و اگر صاحب طالع و طالع بود یا [illegible] طالع باشد دلیل کند بر
آمدن غایب [illegible] و اگر در هفتم باشد [illegible] یا آنکه اندر وسط السماء یا اندر طالع [illegible] که
صاحب طالع ساقط بود متصل باشد بکوکبی که اندر [illegible] بود دلیل کند بر [illegible] غایب اگر [illegible] کوکبی
[illegible] که اندر [illegible] طالع بود و بکوکبی متصل شود که اندر [illegible] طالع بود دلیل کند بر آمدن
غایب و اگر [illegible] بکوکبی اتصال کند که اندر [illegible] طالع [illegible] که کوکب اندر وسط السماء بود دلیل
کند بر آمدن غایب [illegible] اتصال [illegible] باشد [illegible] غایب [illegible] و اگر [illegible] بود [illegible]
[illegible] باشد و اگر [illegible] ثالث [illegible] مقیم بود و لیکن [illegible] و اگر [illegible] صاحب [illegible]
اندر [illegible] طالع بود صاحب طالع اندر طالع بود دلیل کند بر آمدن [illegible] بود صاحب
طالع اندر [illegible] بود دلیل کند بر آمدن غایب [illegible] صاحب طالع [illegible] بنگر
اگر [illegible] برج طالع [illegible] وسط السماء غایب [illegible] و اگر اندر طالع بود یا
اندر وسط السماء بود [illegible] باشد یا مقیم [illegible] طالع [illegible] بیرون [illegible]
آمدن [illegible] بود [illegible] طالع [illegible] دیر باشد و اگر [illegible]
باز آید و اگر صاحب طالع [illegible] اتصال [illegible] باشد [illegible] و اگر [illegible] باشد اندر برج [illegible]
[illegible] اندر [illegible] و اگر اندر [illegible] بود و اگر [illegible]
[illegible] بود [illegible] و اگر [illegible] بود دلیل [illegible]
و اندر [illegible] بود [illegible] بود [illegible]
[illegible] بود و اندر هفتم [illegible] بود [illegible] و اندر هشتم [illegible]
[illegible] و اگر اندر دهم [illegible] طالع [illegible] غایب و [illegible] باشد و اگر [illegible]
طالع [illegible] صاحب طالع [illegible] باشد [illegible] دلیل کند بر [illegible]

بدهد و اگر صاحب برج در نحوس باشد دلیل کند بر تعویق و دیر ماندن از سفر و اگر نحس گ
سعود اندر طالع بود دلیل کند بر سلامتی از غایب و اینکه باز آید به وی و اگر نحس بود اندر طالع
دلیل کند بر درازی روزگار و هم که هست و نا امید شدن از او نحسی و هر جای که باشد نحوست
که از نحس صاحب هشتم بود در قول صاحب الزهد الاشرف کتاب مصنف گوید بنگر به دلیل غایب تا به کدام که از اوتاد
شاهد باشد و طالع برج خویش تحویل کند چنانکه اندر وتد الارض بود و از ساقط بود [illegible] دلیل
کند بر آمدن غایب و اگر دلیل اندر چهارم بود یا اندر هفتم یا کوکبی که اندرین مواضع بود اتصال
کند یا خداوند این دو برج اندر وتد باشد دلیل کند که غایب باز نیاید خداوند او تا داند از
خانه یکی باشند باز نیاید و اگر خداوند دوم به خانه چهارم بود بمیرد و اندر وقت سفر جان نخواهد
آمدن اما بدانکه از درجه طالع تا درجه چهارم راه سفر است [illegible] و روز که برود اگر بعض
نزدیک برج چهارم مقصد بود یا نیمه راه رسیده است و درجه چهارم تا هفتم از نیمه راه سوی بود
از راه باشد و هفتم سفید بود و از درجه هفتم تا درجه وسط السماء راه باز گشتن بود و از خانه
بخانه اول و از درجه وسط السماء تا درجه طالع از نیمه راه سوی خانه بود و اگر دلیل را
اتصال بخانه اندر ربع دوم [illegible] نزدیک بود و اگر [illegible] بود
که برج وسط السماء خواهد [illegible] اندر راه بود و اگر اندر وسط السماء بود اندر طالع بود
صاحب اندر وقت [illegible] الارض [illegible] روز که به درجه وسط السماء رسد از روز و از
درجه وسط السماء تا طالع روز [illegible] ساعت [illegible] باشد اگر صاحب طالع یا
صاحب ساعت ماه اندر اول برج بود آمدن او نزدیک بود یا ساعتی و اگر در ربع
منقلب بود آمدن وی ساعت ساعت بود و اگر دلیل ماه بود [illegible] درجه ماه تا درجه طالع
هر [illegible] دو درجه [illegible] ساعت و اگر دلیل صاحب طالع بود بنگر [illegible]

حیات [illegible] از درجه دلیل یا درجه طالع که حیات است باشد از سیر دلیل به هر یکی روز یا شب
یا ساعتی چنانکه از ماه گفتیم اگر برج منقلب بود به ساعت و اگر ذو جسدین بود روز و اگر ثابت
بود ماه بود و اگر دلیل اندر ربع دوم برج منقلب روز بود و ذو جسدین ماه بود و برج ثابت
سال قول الحکماء بعضی حکما چنین گویند بنگر خداوند طالع اگر برج منقلب بود غایب
باز آید و اگر خداوند خانه خویش نگرد باز آید و اگر خداوند خویش نگرد باز آید و اگر ماه از برج
منصرف باشد شتاب آید و اگر زحل منصرف بود [illegible] بود و در [illegible] آید و اگر خداوند
طالع یا ماه یا کوکبی مستقیم منصرف بود به کوکبی راجع اتصال کند یا از کوکبی راجع به کوکب مستقیم
متصل شود باز آید و اگر از کوکبی باز صاحب برج خویش اتصال کند باز آید و اگر برج چهارم
منقلب باشد باز آید و غایب از انجا [illegible] تحویل کند هم چنین اگر برج هفتم منقلب بود
اندر آن شهر که باشد [illegible] اگر ماه یا صاحب طالع اگر کوکبی منصرف شود از تحت الارض غایب
باز آید اگر اندر [illegible] بود یا اندر [illegible] در برج اتصال کند غایب [illegible] بود
و اگر [illegible] بود صاحب [illegible] بود یا صاحب [illegible] غایب را [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] از سبب [illegible] باشد و اگر صاحب هشتم بود
[illegible] از سبب شهر آن [illegible] که اندر وی بوده است و اگر صاحب دهم بود از جهت سلطان
بود یا از جهت شغل [illegible] فصل طالع جوان
برج که دلیل اندر وی است اگر [illegible] باشد [illegible] و اگر روزی باشد [illegible] و اگر [illegible]
که به کدام روز آید بنگر که آفتاب در چه درجه کدام کوکب [illegible] خداوند از حد دلیل آن روز است [illegible]
آن کوکب آید فصل اگر صاحب نهم [illegible] بود [illegible] سفر [illegible] و اگر [illegible]
و طلب علم و دین و پارسائی بود [illegible] و اگر [illegible] بود [illegible]

بود و بعد از آنانه بلخیتی بود و شمس بود هشت سفری دارد با ملوک و پادشاهان بود و اگر زهره بود سفری
از بهر طرب و شادی و زنان بود و اگر عطارد بود هشت سفری از بهر علم و حساب و تجارت بود و
اگر ماه بود از بهر جاسوسی بود و اگر خداوند نهم مستقیم بود مرجع بیند تیز و نیز بر که بعد هم جواب
آید و میگوید **فصل ۵ در معرفت خبر و نامه کی آید** اگر پرسند که نامه یا خبر کی آید هر وقتی که
عطارد از دلیل غایب منصرف شود و بصاحب طالع متصل شود نامه و خبر آید و الا نه و اگر عطارد
منصرف شود و بصاحب طالع متصل شود نامه و خبر آید هر وقتی که عطارد ببرد و بطالع رسد خبر
نامه آید ده روز وقتی که عطارد به نهم آید و بطالع ناظر شود نامه آید **فصل ۶ در معرفت حال
عاقبت کار غایب** بنگر تا عاقبت کار غایب را از چهارم و از صاحب چهارم اگر شمس یا عطارد یا
قمر موافقت کند زود باز آید و اگر سعد در خانه چهارم یا هشتم نظر کند هم زود باز آید و اگر چهارم
خانه زحل بود دیر بود و اگر خانه مشتری بود و کذا اگر زحل بود بد بود بری دد و لا یرجع
چنین بود و اگر در برج جدا باشد از صاحب برج حکم کن و بنگر اگر نیز کوکبی که در چهارم بود اگر زحل
بود هرگز باز نیاید و اگر صاحب چهارم بود و راجع باشد هرگز باز نیاید بنگر بصاحب هشتم اگر زحل
بود بمیرد یا بیمار باشد و اگر مشتری باشد بسلامتی و تندرستی بود و هم چنین از هشتم کوکبی که باشد از
سعد و ابطاء و مقام کردن غایب حکم کن و برای از نحس و سعد هر یکی بمیرد چون میگوید
فصل ۸ در معرفت وقت آمدن غایب بنگر بهفتم هر وقتی که کوکبی از نحس کواکب یکی اندر وی
باشد یا بوی ناظر باشد از برج و قت برین وقت غایب آید از و و هر کدام کوکب راجع میشود الوان
روز قمر در برج منقلب بود کار بر کشته شود و مقیم شود اگر مجتمع باشد بر وقت آید و سفر شرم
شود و ساعت و تحویل از برج مشتری و دلیل آمدن غایب هر وقتی که آفتاب از برج تحویل کند ما اند از وی
غایب غایب تحویل اتفق بکرد که ناظر باشد انکار بر کشته شود و هم چنین شهادت خداوند هم اقبال و صاحب

نحست

صاحب حیض و اگر برج عیان از آنجا عادلان وقت باشد آمدن غایب و هرجا از طالع از برج
روز و باشد یا ساعت یا ماه یا سال **قول علی بن احمد الشریف** مصنف این کتاب گوید بنگر که بطالع
عاقبت و بدلیل طالع اگر آمدن غایب را چه اتصال بود و در چه که میان ایشان بود یکی یا ماه یا روز یا
یا ساعت و اگر دلیل از بخود دلیل بود و برج بکیان و چه و دلیل تا درجه خانه و اگر دلیل از برج بود یکی
از درجه دلیل تا درجه بر حسب آن درجه باید از درجات هر درجه روزی بود یا ساعتی یا ماهی و این معنی بعد
کتاب مفاتیح القضا بجو و اورده انو کتاب یاد کرده ام **قول بطلیموس** میگوید اگر غایب را سیری باشد
بازیج یا قضا با سعدی بود یا منصرف باشد از وجه دلیل کند بر او آمدن غایب خواهد که اندر برج
منقلب بود بنگر به سهم السعادة اگر با سعدی باشد یا در برج یا قضا بود و صاحب حیض هم ناظر بود دلیل
کند بر بازگشتن غایب بود یا بر شتاب میکوید و غایب و بیابانیک اگر اندر برج نحس بود سیلی
بود نحس بود یا نحوس متصل بود بر نظر از سعدان و دلیل بماند نحس بود و دیر باز آمدن **قول ماشاءالله**
گوید بنگر بطالع و صاحب ساعت و اگر صاحب ساعت قوی تر باشد از تخمین وقت الیها از درجات ساعت باشد
و اگر قوی تر باشد هر درجه روزی بود و اگر اندر برج منقلب باشد و اگر قوی تر صاحب ساعت باشد
بنگر میان وی و میان درجه که چند است هر درجه روزی باشد و اگر قوی تر باشد بگیر از درجه قمر
یا درجه طالع هر درجه روزی باشد و اگر این دلیل نکند صاحب طالع قوی تر باشد چون وسط
السماء آید یا راجع شود طالع غایب از عزم باز آید و اگر قوی باشد هامون نیا بود قوی تر بود و صاحب
طالع بطالع ناظر شود و نه صاحب خانه ناظر بود از قرن تا بدرجه صاحب خانه آن بود باز گشتن غایب
یا ناظر بود و اگر صاحب بیت قمر از جای خود یا باشد و قمر در موضع بد بود با طالع و صاحب
ناظر بود بگیر از درجه قمر تا از درجه طالع از درجات آن وقت آمدن غایب بود و هر درجه وقتی از صاحب
ساعت بود از طالع وسط السماء و دلیل ساعات بود و اندر برج منقلب و اندر ثابت روزها بود و

۱۶۷

اند هفتم و چهارم برباد و دلیل فصل ۱۹ در معرفت آنکه کسی که از شهر بیرون رفته باشد باز آید یا نه
نیک بنگر بدان ساعت که بیرون رفته باشد تا بوقت سوال اگر حال بخیر نیک حال باشد یا بد حال
باشد یا اندر طالع مسعود بود یا نحسی ناظر بود بدان سال قاطع بنحس خلصه که متصل باشد باز آید باشد ان بیرون
کرده بسلامت باشد و کارش ساخته بیشود و بحاجت خویش رسیده و اگر فرح ... باشد اندر نحوس از نحس
اند بر طالع یا ناظر بود حالش تباه شود و ... بر بیاید و اگر اختر ... اندر هبوط بود یا اندر
خانه ... یا زاویه ... بود ... که ... نحس ... باشد ... بود ... لیکن ... خانه
و ... وقتی که ... کوکب ... بود و آن کوکب نیک حال بود ... بود از جهت ... کوکب
عند ... خانه ... باشد ... وقتی که ... جهت اجتماع یا استقبال بیرون آید و
... ناظر بود ... دلیل ... باشد و ... طالع ... صاحب ... باز ... و
بود ... قیاس ... حال ... بیرون کرده فصل ۲۰ اندر آنکه ... علم ... آموختن باشد
بنگر ... اند ... تو علم ... که ... علم ... اید داد ... سلیل ...
اگر ... متصل بود یا ... طالع ... باشد و عطارد ... الشعاع ... بود ... چیزی ... آن
آموختن و ... طالع ... باشد ... هفتم ... بود و اگر ... عطارد ... باشد
آموختن و ... آموختن ... بود چنانکه ... کتاب گفتیم فصل ۲۱ در معرفت
بر ... فلان ... علم ... طالع ... بود و صاحبش و هفتم و صاحب هفتم مسؤول
عنه ... بود ... و صاحبش ... مسؤول عنه بود و اگر صاحب هفتم اندر ... بود ... اتصال
بود یا صاحب ... هفتم ... صاحب هفتم ... مسؤول عنه ... هست ... اگر
صاحب ... هفتم ... صاحب هفتم ... مسؤول عنه ... هست ... صاحب
مسعود بود یا مقبول بود ... بود ... علم ... که ... و اگر ... بود و غیر

مقبول

مقبول بود یا منحوس بود یا ساقط ... چیزی نباشد ... علم و اگر ... بود ... و اگر ... بود ... دلیل
باشد ... مسعود ... مقبول ... علم ... باشد ... لیکن ... از وی ... را
و اگر ... بود ... و اگر ... علم ... بود ... باشد ... و ... صاحب
... صاحب ... کوکب ... علم ... بود و اگر صاحب ... کار ... بود و مسعود
بود و مقبول ... طالع ... علم ... بود و اگر ... غیر مقبول بود
ان ... بود فصل ۲۲ اندر ... خواب که دیده باشد اگر کسی ... خوابی دیده ... باشد
اگر صاحب ... طالع ... خواب ... دلیل
است ... دلیل ... باشد ... دلیل ... باشد ... دلیل ...
... باشد ... بود ... بحسب ... و ... بدین ... باشد
و ... دلیل باشد ... باشد
بدین ... باشد ... و ... صاحب
... شمس بود ... و ... بود ... و ... بدین ...
و اگر ... باشد ... بود ... و ... بود ...
... باشد ... عطارد باشد ... کتاب ... و
... باشد ... بود ... بدین ... باشد فصل ۲۳
و ... ابو معشر ابو معشر گوید ... طالع صاحب ... اگر
اتصال ... باشد و ... طالع ...
... باشد ... باشد ...
... باشد و اگر ... طالع ... طالع

ناظر او بود و اندر خونها بلا و سختی بیند و اگر مسعود بود و صاحب خیر با ناظر مسعود بود و صاحب طالع [illegible]
بود و مولود اندر سفرها مسعود بود و [illegible] بود و چون بینی حال [illegible] بیند با صاحب هفتم [illegible]
اندر غربت و اگر مشتری [illegible] با صاحب نهم اندر غربت [illegible] و اگر زحل [illegible] با صاحب [illegible]
[illegible] و این دلیل [illegible] بود [illegible] و اگر با صاحب [illegible] بیند [illegible] بود
[illegible] اندر غربت [illegible] و اگر [illegible] طالع اندر [illegible] بود [illegible] سفر بود و اگر
[illegible] با صاحب سفر [illegible] بود و صاحب سفرها [illegible] طالع
صاحب سفر [illegible] و اگر مشتری [illegible] صاحب طالع [illegible] اندر خانهای [illegible]
نیکو حال بود [illegible] تمام شود و اگر [illegible] سفر [illegible] وقت [illegible] صاحب طالع [illegible]
صاحب سفر [illegible] و چون [illegible] بیند [illegible] دلیل وقت [illegible]
[illegible] و اگر دلیل سفر [illegible] بود [illegible] سفر بود و باشد
[illegible] و اگر صاحب [illegible] صاحب طالع [illegible] طالع
بود [illegible] دلیل سفر [illegible] دلیل [illegible]
دلیل سفر [illegible] بود [illegible] والله اعلم فصل ۲۰ در احکام صاحب نهم

الباب الاول

در دوازده خانه [illegible] چون صاحب نهم اندر طالع [illegible] بود [illegible] نیکو
مذهب و نیکو [illegible] بود و خدا [illegible] بود و اگر مشتری [illegible] اندر [illegible] علم بود و خداوند
دین [illegible] صاحب نهم [illegible] باشد [illegible] دین و مذهب [illegible] و مذهبها
[illegible] صاحب [illegible] باشد [illegible] اندر
برج [illegible] بود [illegible] و اندر [illegible] شود و اگر مشتری باشد [illegible]
[illegible] علم و [illegible] نجوم [illegible] احکام

بود اندر سفرها [illegible] و [illegible] و اگر [illegible] خانه نهم [illegible] باشد [illegible]
اندر [illegible] باشد [illegible] مذهب [illegible] و [illegible] دوست دارد
خاصه که طالع [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] و اگر طالع [illegible] سفر [illegible]
بود و کارهای [illegible] اندر غربت [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و اندر [illegible] و [illegible] اندر [illegible] باشد [illegible]
اندر [illegible] باشد و اگر [illegible] بود [illegible] و اندر [illegible]
بود [illegible] باشد [illegible] طالع [illegible] اندر سفرها [illegible]
[illegible] باشد و اگر طالع [illegible] باشد و اگر طالع [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible] حال اندر سفرها
[illegible] که اندر سفر [illegible] و [illegible] صاحب [illegible] بود
[illegible] و اگر طالع [illegible] بود و اگر طالع [illegible] بود [illegible]
[illegible] و اگر طالع [illegible] بود
[illegible] بود [illegible] باشد [illegible]
سفر [illegible] بود [illegible] باشد که [illegible] سفر
[illegible] و [illegible] دوست دارد [illegible] بود
چنین [illegible] و [illegible] مذهب [illegible]
دین و مذهب [illegible] صاحب [illegible] باشد

الباب الثانی

[illegible] صاحب نهم [illegible] باشد [illegible] بود [illegible]
باشد اندر سفرها [illegible] برج [illegible] طالع [illegible]

۱۶۹

مال ایابد ونیکویها ازو بفرج ولابد بحال ابو بعالش ازین سفر عاید شود وازو روی علم وادب ودین شغف

یابد جنبیاد وفعال العبادات او مقبول بود باسعود البیت الثالث صاحب ثالث اندر سیم سعود بود برادران و

اقربا هم ازین صاحب باشند ونحوس بعکس اقارب اخصه بیاز جمع دلیل کند بر منافقت وسیاه برادران

البیت الرابع صاحب رابع در چهارم بود سعود بود الضیاع واب وزمین که بود واین بیکامید سعد طالع جانی

وبودش بود ونهایتها ازین کار عهد بود یران شود بعضی بعضی بود ویناهی حال پدر بود ودر

بود وبا ایمنی برآن وملاذان اهل خیر وسیر عمارتها بسیار ها بود شی وانقطاع انقطاع اوغیران

ضیاع وخانه البیت الخامس صاحب خامس اندر پنجم بود سعود بود مقعود بود ودوفرزند که بود مکرکه

صاحب پنجم کواکب جایکاه معجبات نکر وبعد ملک بود دونغز بی باشد حاصله کار خیر بود حق پنج و

غرح بود علم واگر صاحب پنجم ناظر اوباشد فرزند بر نابود وکار اطر بود واندر غریب دربان بیش وبا

کدسالیا باحتی وبد بفر بود وبعز بی البیت السادس صاحب سادس در ششم بود سعود بود ایام امل

اندر غریب بیما وانتظار با هالک بحوانی بعجیب وازین دوستی تا بی انقطاع واگر ناظر صاحب طالع بود موکود

وخلاصه وسو وبعد غم خلاصه کند صاحب ششم اندر صدر بود ار علم وکار دینی بود که بهره تر شود وازو رنج

وعمر سبب بیماری بسیار بود وسو درد بود مانکه بودند نیز واصفه بود واگر صاحب ششم ناظر طالع بع

مدکر بعز بعز بود تهافت واگر صاحب ششم در خانه نظر صاحب ششم باغ صاحب طالع ازین طالبان

ساقط بود سعود بود مکر نیز البیت السابع صاحب سابع در هفتم بود سعود بود دلیل کند بر بسیاری زنان و

ایشان خصم یا سائل اند کار خصومت لست بود بر طریق علم وحق خصومت واد نیکو وصال بود

ناظر اوبود بلخ بود کار اندک ش ضرر ازین زنان نکرد بود و حج کند الا رنج فراهم بود وکند مخصوص

بود ازو رنج کند با ازفرا نفعه بدین نکند یاد از غیر بیار بر فلک بعد بعجز بعجز سفر کند بیش البیت الثامن صاحب ثامن در هشتم بماند عمر بود نظر طالع کند تا بیرون آید واندر علت بود شی و

بالسفر است اگر بکوید حال از حج ام با هالک واکثر حج بود ولهم اکریم بود وزیبا است حج سائل الطرف الیه یا

میان نحوی بود بحج ولیکن ناید دیدن ودی تباهی بود وبعز رنج کند اوبلکه ازین سبب تباه بود دین ودنیا

زاد کاهی بود یک خدا ازین هشتم اندر نهم بود بعض زیان کاه بود وک خدا وندان برج لحج باشد

خاصه که اندرین میان خدا وند طالع راجع بود یا بنحوس یا هبوط وساقط لحج کونه تو باشد

در باب سوال ازین بدین تغیر بکجور بنفاق تباهی بود البیت التاسع صاحب تاسع در نهم بود دلیل کند

بر نکی سفرها واکر خداوند طالع مسعود بود ومولی بود علم خدا اندر علم بود وبیمیز کار نیک بود و

خداوند دین بود واگر نکونی حال ابو حبوب خوابی که بینند هم دوست باشد واندرین صدف بنجوار

وخاب بود بر کوه بیرون بروج وشادی البیت العاشر صاحب عاشر اندر دهم بود دلیل کند بر خوابی استوار

کار وبانی ملال ازجانب سلطان وبجای سفر بسیار کند واکر دوری نیکو حال ومعقول بود او ان

سفرها سعادت ونیکوئی بود خاصه بیان ناحیت کدان برج بود واگر شتری وعطارد اندر بنیه عالم

که بود وانان علم السعادت عز بکوید دیار بیمیز بود وشرع کار نیکو بود واگر نهم دراستند دیج کند و

کار معاش وی از روی علم وعبادت جبهه تیز بود البیت الحادی عشر صاحب یازدهم در یازدهم باغ دلیل کند

بر خوبی ومعاش وشادی مال باید دوستان بسیار ایشان بود دوستان ونیکوئی ایشان ونیک نامی بود باشد

کسانیکه با امید بود بلغ یابان وبعض اندر وایشان نیکوئیها عطاها یابد البیت الثانی عشر صاحب

ثانی عشر اندر دوازدهم بود سعود بود یاسایل او بیش ازین غبا بود واندر بیش نقصان افتد وکم سفر باشد

واگر صاحب طالع نحوس بود وبعد بود با زدشمن غریب بسیار بود وکار نیک حدیث ادب وبعد بود و

دشمنان ش اندر تمام برون باید رفت که وسایل نیز هم چنان سفر وبین اند اندیشه هم خطا

ودشمن واطاعت وعلم بود فصل ۲ در اختیارات سفر وغیری بدانکه طالع صاحب دلیل ان

نهراست کدان سایل است وبیت است وهفتم صاحب ش ودلیل الا نهر کرد فصل المقاطع و

عاقبت وولایت ودر نهم رفتن غزا شدن وحاجتهای ولایت وا زدر چه طالع تا درجه هفتم بنهم رفتن راه است
چه دلیل آن غنایم باشد که ز راه اسلام است و از درجه هفتم تا درجه طالع غنیمت است و دلیل اعمال کردن
است هرکجا سعد باشد یا نظر کند اندران برج مسعود بود و مقبول بود سعادت و نیکویی اعمال باشد و
هرکجا نحس باشد یا صاحب او نحوس باشد ویا نظر کند از تباهی و فساد دلیل او باشد و چون سفر کنی
چنان باید که ماه مسعود باشد و خالی از سیر ناقص النور و العدد باشد و این مواضع که گفته شد نیکو باشد احسن
و اوتاد نحوس و جمله باید که مشغول باشند و مستولی باشند و صاحب طالع را مستقبل و مقبل و
عطارد و ماه بر غرض تا کند و برای اصلاح امر سعدی متصل چنانکه وی اینقدر بهم مواضع نحس اتصال
بود و منظر شهادت و اگر خواهی که زود باز آید طالع را و قمر را بنظر و اتصال در برج منقلب
و اگر خواهی دیر باز آید طالع را و قمر را اقامت در برج ثابت کن و نظر و اتصال ثابت کن
اختیار آنکه از سفر باز آید با خواسته‌ها وخانه رود چنان باید که ماه از شعاع بیرون شده بود و متزاید در تربیع
آفتاب کن و ماه مخصوص السعد کن زاید النور و الحساب کن تا زود تواند باز گشتن و زود بخانه
باز آید و لیلسعادت و اقبال و نیکویی و منفعت بود و کار شیر اختیار سفر دریا و ماه طالع و ماه
در برج آبی کن برج حمل اول تا هیجده درجه و اول جوزا تا بیست درجه و آخر جدی از هشت درجه
تا آخر سرطان و حوت نیز تا آخر است از هر درجه تا آخر ... برجهای طیلسان و اوقات
... تا آنچه فوق الارض ... سعود ... منحوس چنین ... طالع ... سفر
باید ... هشتم در برج هشتم ... بنظر و اتصال ... ماه ... کند
این برج و ثابت مقبول مسعود و ... بنظر ... کن فصل بیست و ششم
در احکام کواکب چون هر یک در نهم زحل در نهم دلیل کند بر آنکه سفر بسیار دراز کند و
شدت و رنج کشد و اگر ... غالب شد ... بر و لیکن ... بود و اگر نامه

مسعود اگر شود یا سعد ... بر امانت ... نیکوکار باشد ... شود و اهل دین و مذهب ... و
بیم بود که ... کند ... بدست ... و اگر بعد از آن ... بسیار سعادت
بود و مسعود و مقبول بود ... و منفعت بود از سفر کرده و دریا ها مشتری در نهم دلیل کند
بر سفر حج و غزو و رفتن و بکار ها ... طلب ... علم و دین ... آموختن و با اهل خیر
اقامت سفر ... و اگر ... بود و اگر ... از فرق ... کند ... شیبان
شود ... در ... و اگر شهادت ... سعادت ... بیند مریخ در نهم
دلیل کند بر اسباب سفر و قطع ... از ... دزدان و نقصان دین ... باید ... نهان
و ... بکار ... بیند ... از سفر ... اثنی
و ... بیند ... و اگر شهادت ... آفتاب در نهم دلیل کند بر آنکه ...
از ... شادی بیند ... و اگر
غایب ... غایب ... و علم ... در ... و
... و اگر شهادت ... باشد که گفتم
زهره در نهم دلیل کند بر آنکه ... علم ... بود
... شادی بیند ... در سفر علم و دین
کند ... و اگر ... بسیار
بود ... و ... علم
خاصه ... علم ... و اگر شهادت ...
... عطارد در نهم دلیل کند ... سفر ...
... علم ... علم ...

۱۷۱

ونجوم وحساب واعمال وموافق افتادن و بعوض واتصال اندر ... بجا اتفاق افتد بود و اگر شهادت

خوبتر با اهل دیوان ... افتد و بیان پیش السفس ح در نهم نحوست بیش از بود و

اگر شهادت دارد سعود بود دلیل کند بر نیکویی تفرج و شتاب زود که اندر کارها و نیکویی از

سلطان و اگر نحوس بود دلیل بر آنچه غرض او بود ... باشد و ... شاید و دیر و اندر

دین و مذهب تهمت آید راس در نهم دلیل کند بر بسیاری سفر و ... علم و صلاح و بیشتر اندر دین

و مذهب و بیشتر اندر نیکویی ... و بر اندر حاجتها و اگر با سعد بود اندر حاجتها و دعاها و نمازها

حاجت افزون بود و اگر با نحوس بود متصل بود بعلم طلسمات و ... افزون و اگر عطارد بود بعلم نیرنجات

و طلسمات افزون بود و بنجوم و اگر با زحل بود بجادوئی و افسون و تعویذ افزون بود ذنب در نهم

دلیل کند که سفر نشاید کرد و نتیجه کارها بازگونه کند و بخلاف آن بود که وی خواهد و دشمن بروی

ظفر یابد و فتنه تمام شود و اگر با زحل یا عطارد بود سحر و نیرنجات افزون بود فصل ایام در حبس و احتراق

صاحب نهم و فساد و احتراق و نحوس در نهم رجعت احتراق چون صاحب نهم راجع شود اندر نهم و انتقال و تحویل

... بود و اقلیم نشاید کرد ... که تن بود از اصحاب ... غلط کند

و کارها تمام نشود ... و رای ... بیرون ...

... باید کردن احتراق صاحب نهم دلیل کند بر آنکه سفر و تحویل نشاید کرد ...

نشاید ... و طلب ... و ... شغل ... ایشان

... حکم فساد نحس و احتراق در نهم دلیل کند بر

نقصان ... حال سفر و منع کارها و ضعیف ... دیانت و اندر کار دین و عبادت

و مذهب ... احکام خانه نهم البرج العاشر من الطالع و ما فیه من

الدلایل فصل اندر معرفت حال السلطان و طلب ... اگر ... سلطان یا از ... خواهد که

امید ... سلطان یا از کار و شغل که بجوید تمام شود ... صاحب طالع یا قمر به صاحب وسط السماء

...

با یکی که اندر وسط السما بود متصل شود یا با آفتاب بود و آفتاب در وتد بود و مقبول بود یا

قمر اندر وتد بود صاحب طالع آنچه بجوید تمام شود ... و الحاح و اگر صاحب نهم اندر

طالع بود و اگر نظر ایشان بود مقبول ... باشد و نیکو باشد ... سلطان ...

... و اگر ... و منفعت ... بر ... شود و اگر

بیکدیگر اتصال بود ... صاحب باشد ... النور

با جامع النور یا رد النور اگر ... بیان ... اتصال آنچه بجوید تمام شود ... سلطان

... و اگر قبول ... و نیکو ... و اگر قبول ... نقصان اندر

حاجت و اگر اتصال از ... بود ... و نیکویی بر آید و اگر اتصال از ... باشد ...

و منفعت بر آید و اگر قبول ... بر نیاید و اگر قمر به صاحب وسط السما متصل شد از طالع ...

بر آید ... صاحب طالع متصل شود ... که دلیل ...

...

سعد بود ... دلیل ...

است ... و اگر صاحب طالع متصل ... که اندر وسط السما بود یا اندر ...

قمر م یا اندر طالع بود یا ... دلیل کند بر تمامی ... حاجت و سلطانی و اگر قبول بود

... که ... احتراق و رجعت و هبوط و وبال و نحوست دلیل کند بر تمامی

قابل ... و اگر ... احتراق یا هبوط یا وبال ... صاحب طالع ...

دلیل سلطان ... اتصال و قبول ... دلیل کند ... سلطان

... و اگر صاحب طالع ...

...

یا با صاحب طالع متصل شود
یا صاحب اندر طالع بود یا بنظر ...
طالع بود سلطان ورا طلب کند
... بود سیاره ۴

در مثلثه باشد بحکم این عاشر بکوید و بحسب باب و غیرها و منزلت باشد چنانکه در غیر بود و ملک [illegible]
از وی بود و بجای پدر باشد که دیر التفات بدو بود و معروف باشد و اگر طالع اسد خط خویش باشد عاشر
اسد [illegible] باشد که دیر التفات معروف باشد و مجهول بود و اگر عاشر بحسب بالا بر غیر جا و منزلت باشد [illegible]
برابر بقا حکم کن قول [illegible] فلیس خیر یکون [illegible] سهم السلطان اگر صاحب برج الشرف یکی
شرف یا صاحب حد یا صاحب مثلثه یا صاحب وجه بحسب این فصل یا ناظر [illegible] باشد
متمکن الیه باشد ان محل سلطانی یا [illegible] یافته شود فصل در معرفت وقت یافتن عمل
سلطانی قول [illegible] چون معلوم شود که از محل سلطانی یافته شود بکیرند درجه سهم سلطانی یا [illegible] در
مشتری هر کدام قوی تر باشد و نیک جایگاه تر باشد [illegible] جمع شود از درجات طالع بدرجه [illegible] از
طالع بیفکن هر کجا برسد اگر شمس بدان درجه رسد [illegible] باشد از انکه دلیل سلطانی [illegible]
از اتصال صاحب طالع و صاحب وسط السماء یا [illegible] با [illegible] اجتماع [illegible]
اندر طالع یا اندر وسط السماء [illegible] درجات اثبات اندر برج منقلب برج [illegible] خواهد که
قابل [illegible] الیه باشد هر درجه [illegible] اندر برج جنوبی هر درجه روز [illegible]
اندر برج غربی ساعتی بود و اندر برج شمالی سالی [illegible] اندر برج ثابت اندر برج شرقی [illegible]
هر درجه هفته و اندر برج جنوبی هر درجه ماهی و اندر برج غربی هر درجه [illegible] باشد
و اندر برج شمالی هر درجه سالی خواهد که قابل [illegible] الیه باشد و اگر اندر برج [illegible]
برج شرقی هر درجه [illegible] ماه باشد و اندر برج جنوبی هر درجه [illegible] باشد و اندر برج غربی
هر درجه [illegible] باشد و اندر برج شمالی هر درجه [illegible] قابل باشد خواهد که قابل [illegible]
الیه باشد و دیگر نکته [illegible] هر وقتی که بدرجه سهم السعادة العمل و السلطان مقارن شود
یا متصل [illegible] باشد [illegible] قابل [illegible] الیه باشد و دیگر نکته [illegible] هر وقتی

اندرو

ان روز یا سلطان یابد [illegible] حاصل شود سهم معرفت یافتن شغل و مرتبه اگر [illegible] که برای
و [illegible] یا بیم [illegible] باب هر چنانکه [illegible] وقت [illegible] وسط
السماء بود [illegible] خانه خویش یا اندر شرف خویش و مشتری [illegible] باشد [illegible]
[illegible] دو [illegible] تربیع و مقابله و مقارنه [illegible] دلیل کند [illegible] عالم
[illegible] شود و اگر شمس اندر شرف باشد [illegible] خانه خویش [illegible]
[illegible] بیت باشد [illegible] و [illegible] مشتری [illegible] اکر
[illegible] مشتری [illegible] خانه خویش [illegible] و مشتری اندر وسط السماء بود و زهره [illegible]
[illegible] تربیع و [illegible] مقابله و [illegible] مقارنه [illegible] دلیل کند [illegible]
[illegible] طالع باشد [illegible] طالع باشد و زهره [illegible] باشد و مشتری [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] باشد [illegible] دلیل کند [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] و [illegible] باشد و اگر طالع [illegible] باشد و مشتری در
طالع و آفتاب اندر [illegible] باشد و زهره و مشتری مقارن باشد دلیل کند [illegible]
[illegible] که [illegible] الارض بود و اگر آفتاب اندر طالع [illegible] باشد و مشتری در
وسط السماء و زهره [illegible] طالع و [illegible] الارض باشد [illegible] از تربیع و مقابله و مقارنه
[illegible] باشد [illegible] دلیل کند [illegible] و اگر [illegible] طالع [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible] طالع [illegible] و آفتاب [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و زهره و مشتری [illegible] از تربیع و مقابله و مقارنه
[illegible] و اگر [illegible] متصل شود [illegible] طالع [illegible]
باشد خاصه وسط السماء [illegible] بزرگی [illegible] اگر [illegible] صاحب [illegible]

اما طالع صاحب طالع بود خاصه وسط السماء دلیل کند بر یافتن ملک و اگر وی متصل شود
بکوکبی که اندر شرف وی باشد جایگاه محمود و اندر طالع خاصه بر وتد باشد خانه یابند همچنین بیابیم
دلیل کند که شرف و ریاست یافته شود و اندر اوتاد سلطانی یابد و اندر یازدهم و نهم ریاست
و دولت و سعادت یابد و اندر سیم ریاست اندر دین و علم یابد و اندر هفتم اخبار نیک حوالی بخانه
دولت و سعادت و نیکو یابد و اندر سیم رجاه و منزلت یابد بعلم **فصل اندر معرفت اسباب**
قلت نیکا اندر سالها بجمال و کجا یافت دلیلان طالع سوی این السعد میمنه حقیقت اند چنانکه
هر کوکبی که او میمنه و میسره باشد و ایشان ناباشند که دلیلان اندر وسط السماء باشند شعاع تسدیس
و تربیع وی هر دو اندر فوق الارض باشد عالی اندر والیمین خوانند و این کار ها باشد بیرون شدن
اندر وجه عالم بیرون خارج کرده دلیل اصلی چنین باشد اگر چنانچه این دلایل اندر میمنه سفلی بود
عاما اندر میان سفلی و پست بیرون و این زیر دایره باشد که دلیل زیر ارض شود و چنانکه اگر نشان
بزرگان و خداوندان رغبت شود و عزیز کرده و اگر دلیل اندر وتد الارض باشد بیرون وقت بیرون
دو تربیع و تحت الارض افتد این اندر والیسار خوانند و این بدانند بیرون طالع این طالع اگر
ملک باشد اندر وجه بیشتر باید بخت شود و اندر میان دون و بیشتر که بیرون و دولت و اقبال
بیفتد **فصل اندر معرفت حال مولود و مسئله که ملک یا به او باشد** اگر کسی اهل مملکت سؤال کند از مولودی
باشد نیک بنگر تا طالع سال یا مولود او که در جانب طالع انتقال قران اندر مثلثه یا در وجه طالع
مولود با سایل هر دو نیک باشد و دلیل طالع این ملک اندر اوتاد باشد و دلیل مولود یا سایل ملکی
کرده و با اهلیت عقد و اگر سؤال بیرون باشد یا دلایل بیرون جانب شمس بوقت انتقال قران یا وسط
طالع یکی باشد بیرون نیکو باشد صاحب طالع هم ملک بیست سال و بیابد و منزلت کرده و اگر
یا سؤال اشتباه باشد بیرون و درجه بوقت انتقال قران در جانب طالع باشد هم صاحب ملک کرده و با هیبت

وقت بود و اگر در جانب طالع بود و اندران برج و آن درجه باشد که نحل و مشتری بوقت انتقال قران اجتماع بوده
باشد هم صاحب طالع ملک کرده و بیابد و منزلت شود و اگر در جانب طالع مولود نیز یا سؤال اندر جانب
و برج وسط طالع انتقال قران باشد و نیز او در جانب وتد باشد از اوتاد مشتری بوقت انتقال قران
یا از اوتاد و دلیل طالع قران باشد هم ملک کرده باشد و منزلت و اگر طالع مولود یا سایل برج وسط
السماء طالع انتقال قران باشد صاحب شرف باشد قوی بود و اندر عزا و خوبی نیکو بود دلیل کند
بر اینکه این مولود یا سایل ملک کرده و بعید الصوت با عزت و مقدرت و قاهر اعدا و دست و خیر و باشد
سایل یا مولود نیکو باشد و بسیار و کامیاب و شهرت باکبر و غالب شود بر اینکه برج طالع مولود یا طالع سؤال
وقت و نظر ضعیف کواکب و مواضع دلایل یا النقال اهلیت سایل یا مولود **فصل** عکس
طالع مولود با اهلیت مملکت یا طالع سؤال با اهلیت مملکت اگر آفتاب اندر شرف باشد یا اندر خانه
خویش یا اندر وسط السماء یا اندر وتد دیگر صاحب طالع مولود یا سؤال باشد از نظر محمود آفتاب
باشد و خوب اصل از اوتاد و بیرون آن که بر اینکه صاحب این طالع ملک کرده و بزرگ اگر آفتاب بیرون صفت باشد
که گفتیم نیک بنگر حال اگر حال زحل هم چنین بود که از آفتاب گفتیم دلیل کند بر مملکت قوی و اگر آفتاب
خالی نیست و اندر نیابی که صفت کردیم نیک بنگر صاحب وسط السماء هم چنانکه از آفتاب گفتیم دلیل
کند بر مملکت و پادشاهی و اگر قوی بود الیه شرف بیرون شرف بود و دولت بسیار و اگر طول خاصه اندر وسط
السماء بیرون شرف بود مملکت بزرگ یابد و اگر ضعیف بود باز حقد و متصل شود بکوکب شرف این
وسط السماء بیرون شرف دلیل کند بر مولود یا طول خاصه که اندر شرف کوکبی باشد و متصل شود
قریب وی کوکب و آن اندر شرف بود و دلیل کند به مولود یا طول که از کواکب ثابته ملک بر وقت اول
است و در مرتبه برج و دقیقه طالع باشد یا به درجه و دقیقه وسط السماء دلیل کند بر مولود یا
طول و اگر نیز برج جانب شرف خویش باشند و هر دو اندر وسط السماء یا با سعادت باشند

سهم السعادة در وسط السماء طالع باشند خاصه که یکی از نیرین صاحب سهم السعادة باشند دلیل
کند بر مولود ملوک و اگر صاحب اقلیم صاحب وسط السماء طالع مولود باشد و صاحب طالع مستقبل
باشد و هر یکی اندر شرف خویش باشند و شرقی باشند دلیل کند بر آنکه این مولود ملک گردد بر [illegible]
از اقلیم زحل و دلیل اقلیم هندوستان مشتری دلیل اقلیم خراسان مریخ دلیل اقلیم روم است
آفتاب دلیل اقلیم عرب است زهره و عطارد دلیل اقلیم چین است و اگر صاحب وسط السماء اندر طالع
باشد و قمر و سهم السعادة مسعود باشند و خداوندان ایشان اندر خانه خویش باشند دلالت کند بر
مولود سلطان اعظم و اگر آفتاب اندر دقیقه طالع باشد [illegible] اندر دقیقه
طالع باشد و قمر و سهم السعادة مسعود باشند و خداوندان و طالع قوی باشند دلیل کند بر مولود
ملوک و اگر هر دو نیرین [illegible] شرف خویش باشند دلالت کند بر مولود ملوک و این [illegible]
مولود [illegible] اهلیت مملکت و سلاطین دلالت کند بر مملکت و سلطنت اعظم و اندر اهلیت
[illegible] دلالت کند بر بزرگی و ریاست و در اهلیت [illegible] دلالت کند بر سعادت [illegible]
[illegible] از عوام [illegible] برسد [illegible]

فصل در معرفت وقت یافتن ملک و دولت اگر خواهند که بدانند مملکت و ریاست و بزرگی که دلالت
کرده کی رسد یا نه بنگر بصاحب طالع اگر منتقل شود [illegible] دلیل یعنی زحل و آفتاب صاحب
وسط السماء باتصال [illegible] بوقت [illegible] اگر اتصال [illegible] بوقت [illegible]
مملکت برسد و اگر اتصال [illegible] بوقت جوانی برسد و اگر [illegible] باشد بوقت [illegible]
بمقابله بود بوقت پیری برسد و [illegible] صاحب طالع متصل شود [illegible]
صاحب وسط السماء دلالت مملکت باشد [illegible]
[illegible] یا بیند و اگر میان طالع و میان [illegible] یک کوکب [illegible] و دولت یابد

و ملکت

[illegible]

و مملکت و اگر کوکب باشد بالخیر مملکت یابد و هر وقت که [illegible] طالع برسد [illegible]
که دلالت کند بر مملکت خاصه برج وسط السماء و اتصال طالع [illegible] برج رسد دلیل کند بر آنکه
دولت و مملکت یابد و هم [illegible] و دلیل اگر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و دولت و مملکت [illegible] باشد [illegible] و مملکت [illegible] مولود [illegible]
[illegible] مملکت [illegible] مملکت و دولت
[illegible] صاحب طالع [illegible] باشد [illegible] مملکت [illegible]
معرفت [illegible] وقت [illegible] صاحب سهم السعادة [illegible] سهم [illegible] باشد
[illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible]
و میان [illegible] و اگر تثلیث بود [illegible] بمقابله [illegible] فصل هفتم در معرفت
حال الغائب یا صاحب خبر یا ملک اگر پرسند که حال [illegible] صاحب [illegible]
باشد [illegible] و الغائب [illegible] العالم [illegible] دلالت کند بر
[illegible] طالع [illegible] العالم [illegible] صاحب [illegible] باشد
[illegible] دلیل کند [illegible] الغائب [illegible] صالح [illegible]
[illegible] باشد [illegible] دلیل کند بر
فساد [illegible] باشد [illegible] قیام
[illegible] قیام و فساد [illegible] قیام [illegible]
[illegible] صالح [illegible] قیام و فساد [illegible]
[illegible] صالح [illegible]
[illegible] باشد [illegible] فساد باشد [illegible]

صلاح و نیکویی بود و اگر صاحب عشر متصل بود به نظر مودت دلیل کند بر نیکویی طاعت رعیت و بر او اگر
منحرف باشد دلیل کند که نیت های نیکو و وعده های نیکو دهد و [illegible] بر زبان راند لیکن نکند
و [illegible] و اگر اتصال از مقابله بود رعیت از وی [illegible] باشد و اگر صاحب برج و زحل مقارن
زحل بود دلالت کند بر افتقار کردن بر رعیت و ظفر یافتن بر دشمنان و اگر منحرف باشد دلیل کند بر ضعیفی
کار وی و ظفر یافتن اعدا بر وی و اگر او وی باشد اندر یک برج با کوکب دیگر متصل باشد و یا پیش از آنکه
از آن برج بیرون آید زحل اتصال کند دلیل کند بر بسیاری بیرون آمدن خوارج بر وی و بر اهلیت
وی و رسیدن بسیار [illegible] و الظفر یابد بر ایشان و اگر به زحل متصل نشود و از آن برج بیرون
آید بیم باشد که مال [illegible] از وی ستده شود و کار وی تحت ضعیف شود و اگر صاحب برج چهارم زحل باشد
[illegible] نیکویی [illegible] کوکب تحت الشعاع بود دلیل کند بر هلاک شدن دشمن و اعدای وی [illegible]
دیگر و اگر آن کوکب تحت الشعاع بیرون آمده بود دشمن او را کار قوی تر باشد به عمارت و اگر آن کوکب
متصل باشد به کوکب شرقی و به موضع نیکو بود دلیل کند بر بسیاری خوارج و بدانکه آغاز کار شان نیکو
[illegible] و اگر صاحب [illegible] زحل متصل باشد [illegible] دلیل کند بر [illegible]
و حرب و کارزار باشد و دشمنان بر وی [illegible] کار شان سست گردد و [illegible] بود
کارزار بود و اگر صاحب طالع زحل به موضع قوی باشد و کوکب دیگر بر وی [illegible] دلیل کند بر بسیاری
بیرون آمدن خوارج بر وی و منازع بسیار بیرون آید و غلبه کردن ایشان بسیار [illegible]
کند بسیاری [illegible] قایم [illegible] و اگر صاحب [illegible] یکی
از نحس باشد [illegible] دلیل کند که [illegible] خوارج بر قایم و بر اهلیت وی باشد [illegible] چنین شهادت
کن سهم الملک [illegible] و اگر صاحب سهم الملک [illegible] تثلیث زحل [illegible]
و اقبال کند و دلیل کند بر دوست داشتن رعیت قایم را و اگر نظر [illegible] باشد و اگر مقابله

باشد

باشد دلیل کند بر بسیاری عمارت کردن رعیت قایم را و دشمن داشتن [illegible] منازع او شود و اگر مشتری
به تحویل سال [illegible] بیرون [illegible] متصل باشد به شمس یا به قمر یا به طالع تحویل عالم [illegible]
و برج [illegible] منتقل باشد دلیل کند بر بسیاری جمع مال [illegible] و اگر اندر برج [illegible]
باشد به جمع کردن مال حریص باشد و اگر اندر برج ثابت باشد دلیل کند به ثبات [illegible]
ملک [illegible] استوار [illegible] سلطان [illegible] و اگر مشتری ساقط باشد از
نظر [illegible] طالع ملک [illegible] و اگر مشتری [illegible] تحویل سالی که
قایم [illegible] تحت الشعاع بود دلیل کند بر بسیاری جمع کردن مال [illegible] متصل
بود [illegible] جمع کردن باشد [illegible] و اگر مشتری زایل باشد و
مریخ [illegible] متصل بود دلالت کند بر آنکه [illegible]
باشد و اگر مشتری [illegible] دلیل کند [illegible] صلاح [illegible]
دران باشد و اگر مشتری اندر برج [illegible] موافق وی باشد [illegible] طالع و
بالسنة [illegible] دلیل کند بر بسیاری جمع کردن مال [illegible] حال
[illegible] و اگر زحل اندر [illegible]
بر عمارت کردن قایم [illegible]
خانه مشتری بود و مشتری اندر خانه وی باشد دلالت کند [illegible] طاعت داشتن [illegible]
[illegible] سلطانی [illegible] قوی [illegible] دشمنان [illegible]
[illegible] تحویل [illegible] باشد دشمن [illegible] مریخ [illegible] و مشتری اندر اوتاد [illegible]
مریخ اندر خانه [illegible] باشد یا اندر خانه مشتری باشد [illegible] تحویل دلیل کند بر
[illegible] سهم السعادة و سهم الحرب را

١٧٦

دلیل کند که خصم بخواهد و صلح ... باشد و بسیار بر ایشان ... و بسیاری اشغال کسی باشد

آن حرب و سفر را و اگر طالع ثابت کرّ قیام قایم باشد امور غالب ... باشد و دلیل کند بر قوت حال

قایم و قرار ایشان بر همه روسا و رعیت ... و اگر آفتاب برج منقلب شود نیز قیام قایم ... حالی

الیها باشد و زحل ناظر باشد دلیل کند بر بسیاری ... و ... الغایب و ...

برود و کرده ... و ... بیاید غایب او بسیاری ... آید خوارج و غم بسیار

کرد با خود ... قایم ... و اگر مریخ متصل باشد بزحل دلیل کند بر ... بیاید بر قایم و طالع

باشد ... بر ضعیف حال الخوارج و ... کار ایشان خاصه که زحل ... باشد و ... خانه خویش و اگر

شمس مشتری ناظر باشد ... از زحل دلیل کند بر بسیاری خوارج خاصه از رعیت و از اهل بیت

قایم ... و اگر مشتری بزحل ناظر بود دلیل کند بر ... خوارج و ضعیف

حال الاتباع و ظفر یافتن قایم بر ایشان خاصه که زحل ... بود ... برج خویش و اگر آفتاب بزحل متصل

بود دلیل کند ... قایم و ظفر یافتن بر اعدا و قوت ... چنین اگر زحل مخصوص ... بود

اگر شمس ... مشتری منصرف شود ... متصل شود بزحل ... برج ... دلیل

کند بر خروج خارجی بر قایم از اهل بیت ... بسیار ... قایم ...

و ... ظفر یابد خاصه که زحل ... باشد در برج خویش و اگر شمس متصل شود بزحل ... از آن

برج بیرون ... دلیل کند بر قوت حال الخوارج ... و اگر مریخ از

مشتری منصرف شود و بزحل متصل شود ... بیرون آید بر قایم از اهل بیت ... و اگر مشتری متصل

بزحل دلیل کند ... قایم ... و اگر مریخ از زحل منصرف شود بمشتری

متصل شود دلیل کند بر تغییر ... از اهل بیت خویش ... بیرون آید ...

... و اگر مشتری بزحل متصل شود و ظفر یابد خاصه که ... خانه خویش باشد و اگر مشتری ...

بیاید

... باشد بر خویش کار ... خارج ... شود و اگر ... خانه ... باشد از طالع ...

... خویش دلیل کند ... کار ... حال الاتباع از ملک ... و اگر ...

... دلیل کند بر ضعیف حال الغایب ... حال رعیت و قوت اتباع ...

... از طالع ... شمس و اگر برج ثابت باشد ... دلیل کند بسعادت

قایم ... طول ... و اگر کوکب ... مواضع که ...

... باشد ... باشد ... خویش ... باشد ... باشد ...

... باشد دلیل کند ... سعادت و قوت ... صاحب طالع ...

طالع ... وسط السماء ... باشد دلیل کند بر خضوع ...

... باشد دلیل کند بر کار ... باشد ...

صاحب ... دلیل کند بر تغییر ... احوال و اگر زحل

باشد دلیل کند بر ... احوال و اگر ... باشد دلیل کند بر ...

باشد **فصل اندر معرفة طبیعت حرب قایم و طالع قران** ... قایم ...

... قیام ...

... باشد ...

...

... شمس ... برج ... خانه

... دلیل کند ... قایم ...

... باشد دلیل کند ... قایم ...

و علم ... دلیل کند ...

کار حرب و سپاه و صلاح و مانند این و اگر بخانهٔ نهم باشد دلیل کند بر تغیر دین اندر کار [illegible]
و زینت و تمتع و مانند این و اگر بخانهٔ دهم باشد دلیل کند بر نیکوی [illegible] کار علم
حال خراج و کتابت و مانند این و این همه که گفت قائم با طالع [illegible] یاد کردیم [illegible]
و دلیل قائم با آنچه گفته شد بنگر [illegible] دولت [illegible] بیرون [illegible] برج [illegible]
برج و دلیل قائم [illegible] کوکب که [illegible] دلیل قائم [illegible] دلیل قائم [illegible]
این دولت و مثال این چنان است که [illegible] برج [illegible] دلیل [illegible] عطارد [illegible] دلیل
ابوبکر و دلیل عمر [illegible] و دلیل عثمان [illegible] و دلیل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام کرم الله وجهه
مریخ بود و همچنین میدان بالتقابی و ان ملت فصل ۹ در معرفت [illegible] قائم و مقدار دولت [illegible]
اگر خواهی [illegible] که [illegible] چند گاه بود بنگر بوقت قیام قائم بطالع آن زمان که
عقد لوا بسته شده یا تاج بر سر نهاده شود و [illegible] خویش بنشست بنگر بطالع آن زمان و
وسط السماء طالع [illegible] و [illegible] انگاه [illegible]
درجهٔ طالع [illegible] بر احوال [illegible] درجهٔ وسط السماء [illegible] وسط السماء
و [illegible] وسط السماء [illegible] احوال [illegible]
[illegible] دلیل قطع [illegible]
[illegible] دلیل کند [illegible]
بر قطع و اگر [illegible] باشد [illegible] وسط السماء [illegible]
دلیل کند [illegible] حال سلطنت و اگر [illegible] وسط السماء [illegible]
حال سلطنت [illegible] حکم کند بر قطع و همچنین [illegible]
طالع [illegible] طالع وسط السماء

[illegible] باشد دلیل کند بر قطع و اگر [illegible] نکبت
[illegible] باشد [illegible]
بر احکام [illegible] بر احوال پادشاهان [illegible] فصل [illegible] در معرفت [illegible] سلطان [illegible]
اگر [illegible] سلطانی [illegible] طالع [illegible] برج [illegible]
[illegible] طالع [illegible]
[illegible]
[illegible] برج [illegible]
[illegible] طالع [illegible]
[illegible] وسط السماء [illegible]
[illegible]
[illegible] طالع [illegible]
[illegible] وسط السماء [illegible]
[illegible] وسط السماء [illegible] طالع [illegible]
[illegible] طالع [illegible] کوکب [illegible]
[illegible]
[illegible] وسط السماء [illegible]
[illegible] دلیل کند [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]

نقل از چهارم بود و اگر از نهم هشتم بود و اهل آن بیت بر وی خصم شوند و دشمنی بیش از آن بود و اگر
این همه صاحب طالع اندر وقت بود بر بیان ظفر یابد و اگر با قاطع ناظر یابد بر ایشان و اتیان بر
وی ظفر یابند اگر اتصال از سعد صاحب طالع از مقابل باشد از دشمن بکرده و غیره صاحب طالع
نظر با مریخ بیشتر شفا اندر وی منصرف شود و اگر نظر با سعد مقبول شود و اگر صاحب ثانی عشر صاحب طالع
متصل شود پس قبول آن طالع باشد و خصم کند و مناره از آنکار باشد که صاحب طالع اندر امثال باشد
و اگر در وسط السماء بود دلیل شود بر کشتن سلطان قوی علی قدر سر با کشته شود و اگر اندر طالع باشد
کند از آن باشد و اگر اندر هفتم بود که بر وی سلطه کند و از آن بسیار ثبت و تمامی بند
تباه از آنکاه بود که از متابعه و تجربه و مقابله بود و اما از نظر بود عقد بر عهد بود و یا از آن
تر باشد اگر اندر چهارم باشد بند بند زندان و تا بیکی بیند که صاحب طالع زایل باشد از نفس
اندر بیند طالع باشد و صاحب ثانی عشر متصل باشد بند زندان باشد تا آنکاه که بمیرد
الارض بود و اگر اندر هیبه طالع باشد اندر زندان بند کند و بعد از آنکه مریخ دلیل عقاله
بند استعانا که صاحب ثانی عشر دلیل بند جهت نقات اصحاب مریخ صاحب طالع

حج طالع — اما بدانکه صاحب طالع دلیل طلب جاه است و بدانکه اگر صاحب وسط السماء باشد
و اندر اوتاد باشد دلیل کند بر قوت حال طالب آن سلطان و اگر اندر هبوط باشد با مریخ ساقط
یا به برج منقلب کیفیت دلیل باشد به حشمت بدو اهل الشهر و بدی و نیکوئی اهل الحجاب
از صاحب حجب حکم کن چنانکه صفت کردیم در طالع — صاحب طالع دلیل کند بر حال
معرفت ملک الاعمال و بدانکه صالح و فساد حکم کن بر ... الاعمال
از طالع و مقدار و ارزی ... دلیل طالع و دلیل وسط السماء قول الحبس
معرفت — فی ... صاحب طالع و عاملان

بلد

باشد از برج و مقدم خیر و شر صاحب طالع از وسط السماء و صاحب نکره و کوکبی که در وسط السماء
یا صاحب نظر باشد اهل الفوات و از طبقه بالا عامل و ملک ... و طالع ...
نیز کوکبی که اندر چهارم و دوازدهم وی باشد بعضی دوازدهم دلیل والی و منکر و حالت و برای
طالع فرو صاحب ... کوکبی که اندر طالع باشد و هر ... الطالع ... نیکو و اصحاب ...
عامل که بیش از وی بود ساعت و از نظر نکره و از صاحب ... و از عامل با سلطان که از وی
خواهد بود ... از برج یا از نهم نکره و از صاحب ... صالح و فساد و خیر و شر و لیکن
باید حکم کن — فصل — و اگر خواهی تا بدانی که والی بیش از وی بود ساعت چند گاه بود ساعت
بر عامل نکر ... و شرف ... وسط السماء ... بر ... سال یا ماه یا
روز ... باشد ... از شرف بیفکن هر کجا باشد ... سلطان
اینجا باشد نیکو ... و اگر خواهی ... باشد ... بسیار ...
... و اگر صاحب ... باشد یا ... باشد یا ...
یا انجا ... اهل ... یا روزی ... و اگر ... تا بدانی که از کدام
جهت است نکر صاحب ده برج طالع تا کدام برج است اگر برج آتشی بود شرقی بود
و اگر برج خاکی بود از ناحیت جنوب بود و اگر برج بادی بود از ناحیت غرب بود و اگر برج
آبی بود از ناحیت شمال بود و اگر صاحب ده برج طالع ... باشد ... یا ...
الصاحب ده برج طالع ... باشد از ... و اهل ... و اگر ... باشد از اهل
... و اگر ... باشد ... که
خواهی تا حال رعیت بدانی نکر به صاحب هفتم صالح و فساد و حال ... وسط
از آن حکم کن چنانکه بیابی و اگر خواهی تا حال الشهر بعضی ... بدانی از نهم نکر و از صاحب نهم

وان سعد و نحس و نظر و اتصال آن نحس کوی و اگر صاحب طالع سعد باشد بحمد و ثنای نیکو بود
و اگر نحس بود بنکوهش و ثنای و معانی بد باشد و بوقت ثنا رفتن عقد و لو الاقران نحس [illegible] شد
یا دلیل کند بر شکایت اگر دلیل النور باشد یا مریخ بود زود [illegible] و سیر و اگر مریخ و در هفتم بود و آنکه
الله طالع سعد بود [illegible] عمل کشته شود و اگر بجای مریخ زحل باشد [illegible] عمل و اگر [illegible] وقت
نشستن بجایگاه [illegible] بود [illegible] دلیل کند بر بسیاری و تباهی و اگر [illegible] در
نحس شود امید خلاص [illegible] و اگر [illegible] باشد که [illegible] بود اند اعلم
چنین و نیکو [illegible] خلاصه [illegible] درجه [illegible]
متصل باشد و اگر خانه هفتم سعد [illegible] باشد کشته نشود [illegible] معزول شود [illegible]
عمل [illegible] قول یعقوب کندی یعقوب کندی گوید [illegible]
سلطان [illegible] طالع و [illegible] وسط السماء اگر [illegible] برج [illegible]
[illegible] باشد [illegible] سلطانی [illegible]
و [illegible] و اگر [illegible] باشد تمام [illegible] وسط السماء
و صاحبش ضعف و انتقالات و رجعت [illegible] و تغریب [illegible] نحوست
بدان [illegible] اگر سعد [illegible] صاحب وسط السماء [illegible] سلطان [illegible]
اعظم باشد و اگر [illegible] باشند و اگر [illegible] پادشاه و وزرا و عمال
و همچنین [illegible] کوکب و اگر سعد [illegible] صاحب طالع [illegible] و اگر صاحب وسط السماء
بود از جهت [illegible] بود و اگر صاحب [illegible] بود [illegible] و همچنین [illegible]
دولت [illegible] و اگر [illegible] سلطان [illegible]
سیر [illegible] کواکب [illegible] کواکب سعد [illegible]

بود یا بانا [illegible] درجات منقلب [illegible] ماهها [illegible] و همچنین [illegible]
وسط السماء [illegible] صالح [illegible] عمل سلطان [illegible] سعادت [illegible]
نیک [illegible] کوکب [illegible] باشد فصل [illegible]
روزها و ماهها و سالها که معزول گرداند از عمل سلطانی [illegible] بکدام وقت باشد [illegible] طالع [illegible]
وسط السماء [illegible] کوکب [illegible] باشد [illegible] طالع [illegible]
معزول شود و [illegible] طالع [illegible] وسط السماء [illegible] کوکب [illegible]
با صاحب [illegible] برج [illegible] متصل شود [illegible] طالع [illegible]
عاشر [illegible] شود [illegible] باشد [illegible]
باشد [illegible] معزول شود [illegible] وسط السماء و اگر کوکب نحس [illegible]
صاحب [illegible] درجه صاحب وسط السماء [illegible]
ان [illegible] صاحب وسط السماء [illegible] درجه [illegible] وسط السماء
[illegible] درجه [illegible] معزول شود [illegible]
باشد [illegible] معزول شود [illegible]
و [illegible] وسط السماء [illegible] درجه [illegible]
ماهها یا روزها [illegible] برجات طالع [illegible] مستقیم [illegible] باشد [illegible]
[illegible] یا دور و زیادت [illegible] برج ثابت و منقلب [illegible]
[illegible] درجه وسط السماء [illegible] طالع [illegible] مستقیم [illegible]
[illegible] ساعت وسط السماء [illegible]
برج وسط السماء ثابت و منقلب [illegible] فصل [illegible]

اگر پرسند اگر معزولی سلطان پرسند که سلطان باشد یا نه بنگر که کدخدای وسط السماء
اگر در وتد بود یا مایل الوتد بود آنکه کار سلطان پایدار است و اثر [illegible] بود که اندر شرف خود [illegible]
اگر کدخدای وسط السماء از افق غربی بود یا اندر برج جنوبی باشد یا اندر برج [illegible]
باشد یا مایل بود اندر [illegible] یا اندر برج [illegible] راجع شود بدرجه هبوط رود این
دلیل کند بر ضعف سلطان و عامل و اگر در این میان نحوس شود [illegible] معزول
شود خاصه که در برج منقلب بود و همچنین اگر کدخدای وسط السماء بکوکبی پیوندد و آن کوکب را
حال وصفت همچنین باشد که صاحب وسط السماء را گفتیم و همچنین اگر خواهی که آن کوکب
عاشر وسط السماء بود دلیل کند بر ضعف و سستی سلطان و [illegible] معزولی نهادن و اگر [illegible]
حال کدخدای وسط السماء بود نیکی و بدی حکم کن و نیز قوی باشد از قوت سلطان و
ضعیف و اگر سلطان معزولی شود باشد کدخدای وسط السماء اندر [illegible] باشد و لیکن بکوکبی
متصل شود که اندر شرف باشد یا اندر وتد باشد یا عامل الوتد بود سلطان و اگر [illegible] آن
سعد و اگر برج وسط السماء منقلب بود یا صاحب وی یا اندر برج منقلب بود سلطان معزول
شود باشد و اگر برج ذو جسدین بود و یا [illegible] برج ذو جسدین بود معزول شود [illegible] از وی
چند بار معزول شود و اگر آخر برج باشد چند بار معزول [illegible] باشد و اگر [illegible]
این معزولی که گفتیم [illegible] باشد [illegible] درجه وسط السماء را [illegible] اشتعال [illegible]
درجه وسط السماء برج ثابت بود و یا برج صاحب وسط السماء ثابت بود هر درجه را [illegible]
و اگر ذو جسدین بود [illegible] و اگر منقلب بود [illegible]
و اگر جای نحس [illegible] دولت و سعادت یابد چندان سال [illegible] و اگر پرسند که برای
سلطان که باشد بنگر برج [illegible] صاحب [illegible] از بروج [illegible]

نشیند

نشیند و اگر پرسند که از بهر سلطان که بود برج نهم نگر و آن کوکب که اندر وی بود صاحب وی را
رعیت و اهل بیت سلطان پرسد که کدخدای [illegible] یا آنکه کدام برج [illegible]
و اهل بیت سلطان باشد [illegible] وسط السماء [illegible]
دلیل سلطنت [illegible] باشد [illegible] دلیل رعیت [illegible] سلطان بر رعیت [illegible]
[illegible] اگر دلیل رعیت [illegible] سلطان از رعیت مطیع باشد و اگر
صاحب وسط السماء [illegible] سلطان [illegible] دلیل بر رعیت است
مقابل باشد [illegible] دلیل سلطان اگر این سلطان [illegible] که اندر
دو دلیل رعیت [illegible] برج [illegible] دلیل سلطان را
از رعیت [illegible] و اگر دلیل سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] و اگر دلیل سلطان [illegible]
[illegible] اندر برج [illegible]
[illegible] دلیل سلطان باشد [illegible]
سلطان [illegible] و اگر سلطان [illegible] طالع [illegible] طالع [illegible]
وسط السماء [illegible]
[illegible] صاحب طالع [illegible]
[illegible]
[illegible] اگر پرسند از سلطانی که [illegible]
خویش [illegible] صاحب طالع و صاحب وسط السماء [illegible]

السلطان

الیه نیز بود وسط السما ناظر باشد بطالع سلطان خویش را زایل کند و اگر قابل التدبیر و
ناظر باشد و قمر سوی بیوت وسط السما روی کند دلیل کند بر آنکه سلطان خویش را بیخ
اگر کوکبی سعد دلیل آن بیخ کند و نیز وسط السما ناظر بود هم بدان سلطانی باز آید و اگر از آنکه گفتیم
هیچ چیز نباشد بصاحب طالع نگر اگر در بیخ بود بباز آید و اگر صاحب وسط السما ناظر بود و
وسط السما بود بیخ خویش را بطل باشد باز آید سلطان خویش خلاصه که قوی اند بیخ منتقل باشد
و اگر صاحب طالع در بیخ نباشد بنگر اگر صاحب طالع متصل باشد بکوکبی که اندر طالع باشد
یا بکوکبی که اندر وسط السما باشد باز آید سلطان خویش و اگر صاحب وسط السما صاحب خویش
اتصال کند دلیل حرکت باشد و همچنین صاحب طالع و اگر دلیل عاقبت یابد دلیل سلطان متصل
باشد سلطانیت ثابت باشد و اگر منصرف باشد دلیل سلطان از دلیل عاقبت دلیل خویش را زایل
و اگر دلیل سلطان بدلیل عاقبت متصل شود و اگر صاحب عاقبت بدلیل سعد متصل شود معزول
شود و اگر دلیل سلطان بدلیل سعد متصل شود معزول شود و اگر صاحب عاقبت بدلیل طالع متصل
شود معزول شود فصل ۱۳ اندر معرفت حال ... سلطان که چون باشد ... اگر خواهی که بدانی که
سلطان ... باشد یا نه و اتفاق و اختلاف چگونه بود اگر صاحب طالع بجایگاه قوی باشد و متصل
باشد بصاحب وسط السما او بود سعد باشد و میان ایشان نظر کند و اتصال از روی ...
میان دو ... سلطان و ... ایشان و ... و اگر اتصال و ...
او بود و دلیل کند بر ... عظیم ... و ... باشد و ... باشد ...
طالع و صاحب طالع ... باشد ... و ... بخش ... و ...
باشد و اگر ... صاحب ... طالع باشد ... طالع ... باشد و
... و ... و ... و ... کند ...

نقص

تو و ... کوکب صاحب طالع ... بر ... باشد و ... خلاف ...
و ... باشد فصل و دیگر ... طالع ... طالع ... طالع خویش ... و اگر دلیل
طالع ... باد ... طالع ... و اتصال ... و ... موافق ... باشند میان ...
میان ... و ... باشد ... و اگر ... خویش ... و ... باید ...
فصل ۱۴ اندر معرفت ... سلطان ... اگر خواهی که ... بدانی ...
سلطان و ... صاحب ... باشد ... متصل باشد ... السعاده ... باشد ...
که ... و ... و ... و اگر ... باشد
و اگر ... السعادة ... باشد ... و اگر ... باشد
... سلطان ... و ... و ...
اندر ... باشد اگر صاحب طالع ... متصل باشد ... باشد ...
سلطان ... و ... و اگر صاحب ... صاحب طالع ... طالع باشد
... سلطان ... و ... و اگر ... باشد ... و اگر ...
باشد ... و ... نحوست ... شود و ... ایشان ... جامع ...
... کوکب جامع ... باشد ... جامع ... شود و اگر ...
... سلطان ... باشد ... ایشان ... باشد فصل ۱۵ اندر معرفت حال
علامت ... فصل دیگر که ... سلطان ... که
با ... صاحب طالع ... اتصال ... سلطان ... و اگر اتصال
صاحب طالع ... صاحب وسط السما ... سلطان بود و اگر اتصال
... صاحب ... سلطان ... و ... ایشان ...

بود و ان بهتر بود زیرا که مولود با دلیل شادان کار بود و انکار وی بود یا زنج بود یا ازان مال الحاصل که
و شادی بیند و کار آنی بود شر قوی تر بود دست وی بود با صاحب عاشر خداوند کار شیر بر آن بود
و اگر قبل صاحب طالع قوی حال بود و مولود مانند کار خویش هیچ بود و اگر صاحب الا ضلاع
یا مشتری بود و صاحب طالع بود و سعود بود مولود ماند کار و صنعت نیکو و دانا بود و اگر نیکو
حال بود بود اندر شام و آوازه کرده و اگر ضعیف بود بود از آن حال کم کند و اگر منحوس بود مال
دشوار کرد بکند و اگر از حال مادر خبر بپرسند نیکو نظر به صاحب وسط السماء کرده بعد دلیل مادر اندر
و میان دلیل طالع و دلیل مادر نیکو بود نظر اتصال موافقت و مخالفت و هر چه حکم کنی که
ان حال بود و شمس تر استقامت کرده به خانه چهارم و اگر از صاحب این خانه اندر برج جفت بود
مادر مولود بود و دار زن وی دیگر بود و اگر صاحب این خانه نه هم بود و نهم نیکی حال بود و ور
صاحب طالع بد و سعود بود مولود از کار سخیان و نتا نه بود و خداوند خود و طرب بود و اگر مریخ
نیز صاحب طالع بد و سعود بود و کار وی بکار سلاح بود و کار و تجربه خداوند حرب الهند
و اگر زحل بود و کار وی کار صنعت بود و کار و اینها بر که هم اتفاق کند صاحب طالع نه دیگر بود و
از اتفاق زحل سعد بود و منحوس و اگر آفتاب بود و کار وی کار خطا نه بود بیرا گر منحوس بود
مرکب کیمیا انبیق کوی کتاب کتابت حفر باید کردن از انکار و اگر ازین خانه منحوس بود و مولود در کار
و کسب و تعب بود که ازان نیکو تر بود و صاحب چهارم که اندر طالع بود مولود را از کار
بود و بود خواسته که صاحب طالع العاشر آفتاب بود و اگر این کوکب مشتری و با عطارد بود و نیکو
بود مولود را از تجارت و از عمل بود و بود و خداوند صنعت و حرفت بود و سبب آن نام خواهد شد

دلیل دیگر بر کار پیشه از قول الحکما او ایلی و کما یخانه و اگر قمر در وسط السماء بود با منحوس
تو بود کار وی کار وی بود دو ... بیاید کرد و جا بیست بود یا دولت بود بالطاف

باهرم و الیا الصغیر که کسب وی از ان بود و با انکه بهتر اگر زحل خصل بود کار وی با الزراقی بود
یا العفو بود یا آلسیاف و ایشه بیرون سانند و اگر مشتری بود بیوند کار وی عقیق خلیج بود از روی
مراقه و خبرویو و خز بود بیفتد و اگر و فرش و اگر عکس مشتری که علام و حیوان برج
دلیل کلام بود و آلات ختر برایند کار منفی بود بیل اگر مشتری در خانه ششم بود و فرش
بود یا انجا حیوانات اتصال قمر و اگر کوکب دیگر با هم بیند قیاس کن و بگو و اگر قمر با مریخ پیوند
و هیئت وی اندر شرف بود یا از غارتی و صواتی با تدابیر طلع برج و طلع مریخ و اگر آفتاب با
کار وی با العطایف بیوت بود و اگر زهره پیوند کار وی زنان مطربان و عطاران بود
بود و اگر با عطارد پیوند کار وی بیرون پیش بود و با انکه از صاحب نامه نوشتن کار
بار الحجیه منقار بر بی جا نشاید و اگر این خانه و عاشر جا به عطارد بود از اتفاق نوی که قمر
است وی اندر بیت صنعت تنها نبود و اگر با عطارد با انحلا بیت بود و این هر که کار بود
کربا کار وی که با طبقا آلیجیب بود و با دلیل عمر حبس حرارت بود و اگر مشتری پیوند کار وی
و تمام به صنعتها و وی با کار بود با زخم بالات و عجائب بیت بود و اگر با مریخ پیوند کار
انجمن کند بجای ازدکری و وعیدی کرده بود الفیه بیرون ماند و لیکن با خیال و خیانت نیز بود و اگر
نیز با پیوند کار وی بنیان و عطر پیر وی فرش بود با طب یا اهل البیات علم الفیه بود با عین
و اگر خیال اندر وسط السماء بود خط و بی بکار دنیا را پیوسته بود و اگر با زحل پیوند و این هم صفات
فرش بود یا اگر وسط بیکار بازیافته فربه و اگر خانه برج خاک آن الفیه را فرش که بعد از آن
البیع و الفرس و مرتش و کند و تو با صنعت وی خود کرد از الفیه بود و اگر مشتری پیوند
غله وی طرفه بود ما نیز بود و اگر وسط السماء خانه آفتاب بود شغل وی بکار و عالی سلطان
بود و اگر آفتاب با زحل پیوند ماند کار طبقات با شد و لیکن بکار و عالی حرف بر آورد بین ایشان

١٨٣

ومشغول وبیه کارها المانت وهچیوفی حالکی [illegible] داری وماننده وی ومعروشت [illegible]
کملو لمند ابکار البیه واکرصاحب وسط السماء مریخ بو وصنعت وی عواننی وغلب [illegible] وکارها
آتش وکارهای صلاح واکر مریخ نجلا بیوسته بو وصنعت وی چیزهای باشد [illegible] اید ور
وکوهر کاران واشابید سازنهای سوچی واو وانسلن ومیل ومانند وی بود واکر مشتری بیوند
وشغل وی بفروختن سلاح واکر جانرنان وعلوکا [illegible] ابکار [illegible] وباحول [illegible] این کارها [illegible]
وشغلها واکر با آفتاب بیوندد کارهای کند که الفضا نکار سلطان بیوسته باشد چون [illegible]
ومانند این واکر با ماه بیوندد صنعت وی [illegible] بود یا چیزهای [illegible] بود واکر عطارد
بیوندد ونقاش وردم باشد یا [illegible] باشد [illegible] واکر [illegible] سود وصنعت [illegible]
بود یا بازرکانی کند واکر با او بیوسته بود صنعت وی [illegible] بود با [illegible]
چیزی کند [illegible] وسقط واکر این چنین چیزها بود واکر صاحب وسط السماء مشتری
بود [illegible] واتش بود وچون [illegible] بابد بود یا [illegible] بود یا [illegible]
واکر برج وسط السماء [illegible] وماه [illegible] بود یا [illegible] ماه
[illegible] بود متصل [illegible] بود کسی [illegible] واکر مشتری
[illegible] آفتاب [illegible] طالع [illegible] وسط السماء [illegible] واکر مشتری
نحل [illegible] سلطان [illegible] بود [illegible]
[illegible] طالع [illegible] باشد [illegible] کارها [illegible]
[illegible] بود واکر [illegible] بود کارها [illegible]
[illegible] بود واکر [illegible] بلاد [illegible] واکر [illegible] کار
[illegible] ودولت [illegible] کارها [illegible] الیه باشد و

بعضی

[illegible] بیوسته و اکر [illegible] بالیح بود بالای وی بیوسته کرد بیعقوب [illegible] واکر [illegible] طالع
کوکب علوی [illegible] وسط السماء کوکب سفلی بود سابیکا [illegible] واکر [illegible]
باشد [illegible] سفلی بود [illegible] وسط السماء کوکب علوی بود [illegible] طالع کوکب سفلی [illegible]
ولیکن [illegible] اتصال [illegible] باشد [illegible] کوکب [illegible] القمر [illegible]
کار [illegible] کوکب [illegible] اثنان [illegible]

حمل [illegible] ثور [illegible]
[illegible] جوزا [illegible]
[illegible] سرطان بالیثانی [illegible]
[illegible] اسد کار سلطان [illegible]
[illegible] سنبله [illegible]
[illegible] میزان عقرب [illegible]
[illegible] عقرب [illegible]
[illegible] بالیثانی [illegible]
[illegible] قوس [illegible] جدی [illegible]
[illegible]
دلو کار [illegible] حوت [illegible]
[illegible] کار [illegible]
زحل [illegible]
[illegible]

ومکانلیسی وملاحی وصیادی ودکانداوزنی وطالی و بونجه واسته وشیره ودوارتو بانی وه کاویا
زنی ملکعو ودرختلرنت هماز نصیبنده حالات **مشتری** ونیکی وحاکمی وسعدلری وقوتی و
امامی ومنبرداری وسطی ومعدنی وقصوکری وتمونیه وخوشی ویارحانی وابدالی وخزینه داری
محتسبی وحجابی ولوبعوقی خزینه دار ونکر نوکرمن دوستکاری وحلوکری ووشکرتی
وخوشی رویی کری والمنکری وشمیزکری ونیز وکاره وتعلم وسن نکری وخزینهکی واسترداری
بیطاری ورلنزی وتشنعلی وطباخی ودارکری وشیرانی وغازی ومالیه کوی هم نصیبنده حالات
شمس امرانی وسالاری وصرفی وبیطاری وحلبی ودیوان بانی ویبفق وحرمنکری وعونی
بروه وخوشی وخزینه داری ودخلی وعربانی وطباخی وبیان کری وکوهری وعلاوخوشی وکانی
وعمارت ودعضیه خوشی ومعناب وحنازعت ودعیفنه ترهان وقهاری هم نصیبنده حالات
زهره شاعری وطربی ودراجی وصلحی ومعنی وکعبکری ودلاتی ودرعنکری وودی
ولحندکی وندافی وتنکری ومطرب ویانه وعمرو وخوشی وزنانیه هرینه کری وصنعتی
وکلاه دوزی ودستدوزی وبایکوتی ومیانی انه هم نصیبنده حالات **عطارد** منجمی
ونجاری وحکیمی وعالمی ومنکلی وکاتبی وفعدی ودرازی ودبیری وکتابی وکتابداری ومطرزی
وکوهرکانی ورعیتکری وصورنکری وبقالی وتجاری ونجاری وصیقلی کری والعنکری وجدل
کری ومنجم اوزدی ومیلوی وطبیب ودستکاری وزنانی ومعلم ومیم بالنی ویم دوزی و
نکارکری واسطرلابکری وبافندکی وحریری ودیبا وقزنی بابانی وهم انه بانینکی
ویاریکت هم نصیبنده عطاردات **قمر** صاحبخبری ومیکی وجاسوسی ویایکاری و
ساقی وکیو والحی وخزینه کی وحالی وفقاعی وکعقی ایب خوشی وسقاوی وکازری ودکشی بازی و
قواعم وماهیکری ومرغ خوشی ماهی البکری وکاندکری وطرافی وباغبانی وباطبانی وتربانی

وکاوبانی

وکاوبانی وخلاوی وحیالی وصنایع کاریه هم انصاله نصیبنده حالات **فصل ادریس پیغمبر سلطان**
تاجیه السلطان الباشه مصنف کتاب ... بکرویت علوم تاریخ کشلد ... رایت خلق ولای
ویابرقت نشستن ... طالع ایلن اول کمسوالکید وصاحب شرف ان بیچ کرتل اندنه اسدیرا
صاحب شرف باشد نکر بایک کوکب کرقربیه منصلت اکرمقبول باشد وبالکیه ... بیوطا انجهت
مسعود بعیعم ولکید بباشد علی سلطان واکر ... التزکوکب ... اکرکو بحقرق ... نکرنا سلطان
ووجه قربیاران ... بخش ... حیات ... ایکد ... ماه ...
معزول شود واکر ان کوکب کرقربیه ... انبر ... طالع ... ال ...
بان ... بیچ ... ماه ... شود واکر ... کوکب ...
انه ... باشد ... ال ... غیر ... مقبول باشد ... بیچ ...
غرور ... بیچ وسط السماء اکر ... کوکبی ... ونیر ... وسط ... اکر
ابتطاع ... شود ... سلطان ... جاه ومال ...
بیان ... عادت ... سلطان ... شود ... ابیه ...
وطاز ... حری ... نکرنی ... بعید ... ابیه ... وسط السما
ابتطاع ... ومیر ... نحس ... شود ... الثور ...
ملکه ... اسرار ... ملکت ... واکر ... وسط ... بحیل ... نحس ... شمالیه
افلکنتش شرح ... بیش ... وسط ... نحس ... ایضا ... با سعد ... الفلک ... خیره
منفعت ... وسکوی ... واکر ... طالع یا الرابع ... وسط السماء ...
باشد ... کوکب ... طالع ... الشمس یا
قمر ... طالع ... وسط السماء ... سلطنت ... تا ... بعدیکت ... یا برقت سوال یا

عهد و بيت كه او يا موقت عقد او لاجرم نحوس الطالع باو بسلكه شمس يا قمر بود يا بنابر بها الدليل كند بر
مزيلي و الا بضل وسط السما يا بطالع بود و كوكب سعدي بود در بيت سال عرب يا حزين نصاب تحويل او بود و سو
دليل كند بر انكه سال اندر انها مر سلطان باشد و اكر انكوكب نحوس بود با انصاب خويش غير مقبول بود از سو طالع
يا نحوس ماه بيش باشد و اكر نحوس هبوط يا احتراق يا وبال الا انجم نحس باو بود دليل كند بر نحس و روز و كرد
مشتري اندر طالع يا اندر وسط السما بود و يا در ثم باشد اجتماعي بود دليل كند و انكه دوازده سال سلطان
سلطان و الا اندر هبوط بود يا اندر احتراق يا در وبال دليل كند بر دوازده ماه و الا انجم نحس باو بود دليل
كند بر روز و الا زحل اندر طالع يا اندر وسط السما بود يا اندر بيت باشد اجتماعي دليل كند بر انكه
دوازده سال باشد بر سلطان و الا اندر هبوط بود يا اندر احتراق يا در وبال دليل كند بر دوازده
ماه و الا انجم نحس باو بود هبوط و احتراق و دليل كند بر دوازده روز و الا مريخ اندر طالع باشد
يا اندر وسط السما و مسعود باشد و سعدي بود اندر نظر باشد دليل كند بر پانزده سال و الا مريخ هبوط
بود يا احتراق يا در وبال نحوس دليل كند بر پانزده ماه و الا مريخ نيز اندر هبوط بود يا اندر وبال پانزده
روز بود و الا ابن كفتيم سبب ديگر حال بود سال پانزده سال بود و الا نحوس با عقد يا در هبوط يا در وبال
پانزده سال بود دليل كند پانزده ماه بود و الا انجم نحوس باشد هبوط نظر نحس اعمال نحس يا در
وبال پانزده روز بود و الا زهره بود بيست سال الا تلك كند و الا نحس بود آن نحس كه كفتيم اندر يك ان
هشت ماه بود و الا انجم نحوس بود هشت روز بود و الا عطارد بود بيست الا بود و الا نحوس باشد بيست
ماه بود و الا انجم نحوس بود بيست روز بود و الا قمر اندر طالع بود يا وسط السما بود بيك حال باد دليل
و نحل بيك بود و وسط الطالع الطالع بود و اندر شهر بود بيست و پنج سال بود اگر به حال بود بيست ماه بود و الا انجم
نحوس بود بيست و پنج روز بايد [illegible]
بوي بناظر باشد از نظر صحت و انچه بكاه هوي و بيك حال [illegible] چنانكه چون مستولي

مشتري

مشتري يا عطارد اندر طالع يا اندر وسط السما بود و نه ساقط بود و انچه نكاه نحوس انجم ختن بطالع تاثير باشد
بر مشتري و زحل تلك كند بر دوازده سال بود و بعد بيست سال زيادت كند تا تاثير بيست سال بود و الا مريخ
و الا تلك كند بر دوازده ماه و زهره بود با حل باشد به هشت سال زيادت كند بر دوازده سال و زهره نيز
هشت سال زيادت كند تا تاثير بيست سال بود و الا مريخ و زحل تلك كند بر دوازده ماه و زهره بود با حل باشد
هشت سال زيادت كند تا تاثير بيست سال كيرد و الا زهره بود بر حال الا بود به هشت ماه زيادت كند تا تاثير بيست ماه
بود و الا انجم نحس باشد زهره را هشت روز زيادت كند و الا نحوس اختلاف بود به نسبت حال از قبل
مريخ اندر پنج مشتري بناظر بود و بنا بر آن سال الصغري خويش چند انصال كم كند و الا نحس ساقط حال
باشد بناه از سال الصغري ماه كم كند و الا انجم نحس باشد بناه از سال الصغري روز كم كند و الا [illegible] مستولي
يا اوسط نجمه چندانكه سال الصغري مستولي و الا تلك كند بر سال و ماه يا روز بر آن زيادت كند و الا زياده
باشد بر آن كم كند و اما اسالك كه كفتيم نيك يا داري سلطان كنند فصل اندر معرفت احوال ذكر انباشته
طالع سنه بوقت نزول آفتاب يا اسماء تحويل باشد بر سر يك شهر يا كشا و بر وقت امتزاج اقبال بدرجه و اوتاد [illegible]
بدانكه چهار اوتاد او ورد هر كدام دليل چهار جانب چهار ربع است وتد طالع دليل ديوار و دروازه مشرق از ربع
وتد مغربي دليل ديوار و دروازه مغرب از ربع وتد وسط السما دليل ديوار و دروازه جنوب از ربع
وتد چهارم دليل ديوار و دروازه شمال از ربع هر وقتي كه نحس اندر اوتاد بود ان نيمه حصار ان شهر را بايد
كه دشمن بدين شهر را بدين حصار درآيد و چون قوي بود حصار با شهر [illegible]
و منازل بد نحوس باشد بدين شهر حصار در آيد و اكر ماه در منازل نحس باشد دشمن شهر حصار
درآيد منازل نحوس ثريا دبران هقعه هنعه ذراع نثره طرف جبهه زبره صرفه عوا سماك غفر زبانا اكليل قلب
شوله نعائم بلده سعد ذابح سعد بلع سعد السعود سعد الاخبيه مقدم فرغ مؤخر فرغ بطن الحوت [illegible]

حصار باشد و اگر ابتدا ویران شدن باشد حصار گشاده و نتش و مکر بجهد و اگر ماه بطالع النحل وارد از موقت
ان رحل اهل القضا را نیکوئی باشد به مجوفی یا الفیلسوف و اگر ماه بطالع اندر اید باشد و شعاع
حس بود و مر انشهرستان و البلاد نیز حاصل بیاید از رحل و اگر بجدی متصل باشد این رحل اهل
شهرستان را نیکوئی خواهند ولا انا بالمسئله بلقا المغرب درج طالع باغ اندا شهرستان و میان بزرگ
و میان بزرگان شعار ایشان نیز بعنی نیکوئی نیک کرده از کواکب ثابته بکدام و بتدا باشد بار دادن معیار برای
ناحیت باشد و اگر طالع برج اندر باغ اندر و معزان از میان بزرگ نشسته و اگر مغرب باشد از معیار برای
بشان مرخونعو نیک بشتن و اگر ماه با خواند طالع بازکرد مانند نظر بود و صاحب هفتم متصل باشد
بنظر عداوت این مرحل امر شهر را نیز خواهد بود از اهل شهرستان نیکوئی نیر اشماره کسی بود یا دشمن
عاقل باشد و اهل اشهر حاجت الحکام عزم کنند و اگر صاحب هفتم بنظر مودت بود بیاید بحکم و
بیاید بخیر و صلاح و نیکوئی و هر بود که خواهند و اگر صاحب هفتم از عداوت منحوس بود بطالع
بنظر مودت بود اهل الشهرستان را نحس نیکوئی خواهند و این دشمن بد خود با اهل شهر نیکوئی نکرد و
دشمن را خواهند بیکر بعض کنند و الاهم بود و لیکن بعاقبت باشد بر نا امید بود و روی کند و اگر ان
صاحب هفتم منحوس باشد رحل ان دشمن امید و اگر قمر با صاحب طالع منحوس باشد رحل از اهل شهر بود
و اگر قمر از رحل ماه بود و لیکن بنظر مودت بود و مخصم از اهل شهر مع الامر بود و رحل دشمن صلح تراد بود
دلیل منحوس شهر از عداوت عند ان لئن کرده باشد قمر و لیکن متصل باشد بود ان کرده صلح جوید
اکر هر دو دلیلان بیکدیگر متصل باشند بنظر مودت یا از ایشان صلح باشد و اگر قمر بنظر مودت بود صلح
بانفاق رحل امر بود و اگر قمر بنظر عداوت بود رحل کم بینها بیا کنند و تعصب الغیر و اگر کوکب دیگر
باشد بدین دو دلیل بنظر عداوت نگرد و انجمن انکوکب کو بجای باشد که صلح خواهند و تخلیط افکند
و اگر قمر منحوس باشد رحل خیانت کند و اگر نحس حاصل باشد رحل لیکن بعد و اگر مریخ تباه بکند

الکیمیا بکداشته عهانه هر وقت کان نحس بر رحل طالع رسید یا بد بعجز و شدان و دور گشاده شود هر
و هجر و وایره و دوز الکنحس حاصل باشد گشاده شد ان حصار و از جهه قوم و الا دو متصل باشد یا
انزبه بدون با عادت و اگر مریخ با غلا ان اشراف باشد یا تیر و اگر هیجا و باشد انکر و حیله بود یا از قبل
نامه و کتابت و اگر شمس باشد اهل بازرگانی اهل بیت حیات و اگر زهره باشد بنعود به هم بود که بر این شهر نحس
رسد از جهت عطاء بکند و پلید یا دکتر مر و ما انعم اختین جهة کدام برج کدام نحس بود تباه و فساد ان
ناحیت باشد و اگر نحس اندر برج شرقی باشد بلا و شر بدان ناحیت باشد و اگر در برج بادی بود ناحیت
مغرب باشد و همچنین بر باقی برجها قیاس کن و حکم کن وان فرع طالع الشهر انه یکی ومدی
اگر طالع اساس این شهر بدان تعبیر باشد احکام او تغییر نیست بود و حکم راست توان گفت و اگر طالع اس
شهر معلوم نبود بنگر طلوع ماه و الیان الشهر یا طالع تحویل سال و از وی حکم کن تا ثواب بود
قوله والبرج معیّنه والیس بر حد ثابت قوی منسوب کو بدیا الکرد شهر باشد و قوت طالع اساس الشهر بود اقی
هر وقت امید یا باد والی الشهر از احوال الشهر خبر کنند و از تقویم الکند بنگر تا سهم السعاده بکدام
برج است و ان برج طالع الشهر است یا ان برج اولیه باشد بطالع الشهر که حلول از ان برج کرد هم
چون طالع الشهر ابنیه یعنی ان برج باشد که از او نام طالع الشهر باشد چون این معلوم شد که
طالع را بعض بود سهم السعاده و ارتباط و انتها بان هر چنان که معلوم کرده اهم و حقی که تبلیغ
یا بجدی نحوس رسد یا نحوس بدان درجه شعاع افکند اهل الشهر را نکبت رسد و اگر شعاع
سعد بحدی رسد سعادت و دولت باشد اهل الشهر را فراخ نعمت و نیکوئیها بود و هر وقت
که نحسی با وی تا دطالع الشهر ابنیه یا بر بعات ان رسد الشهر اشوب و فتنه و شغلها حیز بود
اگر نحسی بقبله طالع باشد خیرها و شغلها بدید آید و تبا هی حالات اگر سعدا نتد بدی
بطالع ابتدا طالع مر رها و دولت و سعادت و فراخی و امن و صلاح باشد و اگر نحوس سیار ات

یا مثلثات او طالع در الاید سکون بها علیها امر مجمعه بادی بعیش و حارب والمرشد غافلها و
سکون حال نجات بها سالتی راهها و نکبة الشعد یا از نحوس خدا وند کدام خانه است و کدام
جایگاه است خیر و شر از انجا بیماه باشد و از انواع و از القبه هر برج و خانه بود فصل ۱۹ در
معرفة حال الکت والنفیس سعادت و نحوس اکنون یاد کنیم احوال صاحب بهم اندر و از دهم اندر و از دو خانه
پیش از انکه بدو مشغول شویم فصل چند از سعادت و نحوست یاد کنیم تا بدانیم که سعادت
و نحوست بر پنج وجه است از وی سعادت بر پنج وجه است و نحوست بر پنج وجه بر هم مقترن است
اما وجه اول از سعادت سعادتیست مفرد و اینچنان است که مرد را گنج یابد یا مال مدفون کهن
پیدا شود یا ... یابد ... یا ... بیابد و انچه بدان ماند و زر و سیم و دیبا
جامه یابد و اکثر این جنس چیزها و باشد که ... و لیاقت شود این سعادتی باشد که از
کسی نشنیده باشد و بوی رسیده شود و اصل وی لذات باشد که صاحب طالع اندر ... خویش باشد
و بغایت و سعادت اندر باشد و چنانکه هر صاحب ... اوباش باشد و وی متصل باشد با
صاحب طالع و صاحب وسط السماء یا کوکب باشد و مسعود باشد ... یا اندر طالع بود
یا اندر وسط السماء یا در دهم اما وجه دوم از سعادت او سعادتیست با اضافت و اینچنان است که
مردی ... کرده و ... کرده و ... تمام کنا ... و ... و نعمتها یابد و چیز
در ... خویش ... خویش ... و این چنین ماند این سعادتی باشد با اضافت ...
اینچنان باشد که صاحب طالع یا صاحب وسط السماء اندر ... صاحب هفتم باشد و وی متصل
بود و اصل صاحب هفتم و اصل صاحب هشتم مسعود باشد و مقبول اما وجه سیم از نحوست مفرد
است که مرد ... برسد ... یا مال ... بدو ... یا مال ...
اندک ... در ... دست ... و از ... بوده باشد و ... بود و اینچنان باشد

دو حاد

که صاحب دهم اندر برج ... یا ... یا بالعدیا محترق شود یا ... برج ان باشد که برج
کوکبی اتصال ... شود و ... طالع ... صاحب دهم یا اندر دهم باشد اما
وجه چهارم از نحوست ... است با اضافت و اینچنان باشد که مردی را ... و ... ملک
حاصل کند و ... کشته شود ... ملک ... این نحوست باشد با اضافت ...
باشد که ... این نحوست باشد با اضافت ... از یکی منفعت ... از ان
باشد که او ... مخصوص باشد ... و از دو وسط الاحتراق باشد و برابر باشد برج ...
و ... از نظر تربیع و مقابله و ... باشد اما وجه پنجم و وی سعادت و نحوست است
با اضافت و اینچنان است که مردی ... بسبب ... و ... حال ...
باشد ... و ... حال نحوست از رفتن مال و زیان باشد و این ... که ... اندر ...
خویش بود و صاحب ثانی طالع ... و ... نحوس ... و این ... نحوس شده مقبول بود
یا مسعود شود و اینچنان باشد که ... اندر ... باشد ... و متصل ... راجع باشد یا
محترق اندر ... یا ساقط ... شود یا ... از ... اما سعد یا النحد
... و اگر کوکبی باشد که ... و ... باشد که ...
... خویش ... یا ... و نعمت ... که از سعادت ... باشد ...
تمام شود و نقصان ... سعادت ... وقت ... نقصان ... سال الصغری
الکوکب باشد و چنین دلالت کند اندر ... سعادتها و اگر ... سلطان ... باشد ...
و کوکب ... بود ... مقیم اول ... باشد ... که ...
و ... و ... نقصان ... صاحب ... شود و اگر کوکبی ... باشد
... باشد ... که مقیم شود ... التکید ... سعادت ...

١٨٨

عمر و اندوه ایشان عشاه لیکن شخص با نعمت کمال ادبی و روزی بود و مکرم بود نبیل النفس ان ساعت برین آید
و از زود بار کرده و حال الفی از نتایج هیچ نیکوئی در بیابان و مال است و دو سیم نیکوئی بنا بحیض نحس باشد
و هم چنین باشد حال اندوه چیزها اگر دلیل کند بدین صفت باشد که گفتیم و اگر هیلاج نهاری عند
حضور باشد و یا از آنکه بجای سلطانی بود و دلیل کند بر آنکه آن کس از غریبه بها از خشم و سیاهی شده
عاشق از حسن شخصی هلاک شد زیان حال کرده در خشم ظاهر باید و عمل بحسب آنست و کار نیکو شده تا
تابع هیچ عم زایل شدن فضیلت اندر سعادت و اگر صاحب مثلثه با سهم السعاده صاحب طالع باشد شمار
مال بسیار کند و از مردمان با جاه و حشمت باشد و گلی آنکه بود و اگر طالع عاشر باشد احوال او هیچ حال از
ریاست و عمل او کند و اگر هم فلک او هم به شمال الساعد مال ‧ نه از کثیر علیه افلاک
که خاصه از مردمان بزرگ و عظیم القدر باید کردن بهمه دلیل مال و مال اولی اما آنکه خانهای
نیک بین مسعود با یکدیگر و اگر بعضی ازین خانها بدین صفت باشد بدانی دلیل ریاست و عزت
واجب کند تفصیل سعادت و نحوست اما بدانکه خانهای طالع القادر در او سائل برج الشکر
بها باشد که سعادت ایشان پایدار باشد نا افتادن هم دانستن و کوکب هم بها باشد که شغل مقبل
ایشان علاقه مرکز قمر باشد تا فنا ملتی عمر هاشان و کوکب هم گنگ باشد که از منازل غربی و روز
بر تری و برتر هیچ شده و اما آنکه بود سعادت ایشان ثابت است از بهر آن بود که در این سعادت
شان اندر اوتاد باشد و هم ساقط ایشان نظر بها ده و از بها یک شغل قوت شان ثابت است از بهر آن
بود که او را این شغل اندر اوتاد بود و هیچ کوکب ساقط بود نظر بها ده و هنوز ایشان نیکو کوکب ساقط
باشد نظر ده و اگر بها یک شغل قوت شان ثابت است از بهر آن بود که او را این شغل قوت شان اندر
اوتاد بود و هیچ کوکب ساقط بود نظر ندارد و ترا ایشان نیکو کوکب ساقط شغل باشد و اینها که از منازل
فوقیه و روز بود و بزرگ تر ... هیچ شرف نیست که او با وطالع ایشان ساعد بود و اختلاف هم بود و روز برتر

علامه

دو شوند و بحجات بر تری با شد که در روز قوی تر هم شوند و تفاوت تغایر باشند و اما آنکه
منازل ایشان بلند باشد و میل نیز باشد و از درجات شان روز بود قوی تر هم باشد کارش
ضعیف تر هم که بعضی از ایشان ازین است که او ایشان مفرد باشند و ساقط باشند از اوتاد و نظر شمس
نحوس و لیکن باید که او بزرگ باشند و گاه از صفت بر حیان سیاره باشند و از آنچه آن بود که او را
ایشان الشمس متصل باشد بعضی بعضی از نحوس با تقابل باشد این که هم هم گاه باد ولیکن بود
و کارها نحسه عمل انقطاع حال اما بدانکه حال هم بر سه وجه است و ازین دیگر بعضی حال الاحتراق و الجا
مستقبل و حال بیم آنکه اندر بود با شمس الثمانیه از شرف کوکب علوی و از تن و ارتفاع هایی دنبال و
حالها ی بیم متصل با الاتصال کوکب بتوان و انتن و ارتفاعها بیم دلیل حالهای موقع از انواع الحق گاه
وفات ایشان و انتن و ارتفاع عدد انقطاع اما بدانکه هر دلیلی را از ضعف و علت سه حرکت
و انعطاف دلیل ره نماید بر آنچه گفته شد و صحیح دلیل ره نماید بر ابطالی که از روی اتصال
دلیل ره نماید بر آنچه شخص اعدا بود به حال الصلاح و فساد از سعادت و نحوست دلیل اتصال
توان و انتن معرفت بیکی سعد و نحوس طالع و اما بدانکه نحوس هایی و تقابل با هم طالع و برج شرف و بر وبال
نحس یکدیگر السعود و نحوس و زخ و مد نحس بیکدیگر است نحس و آنچه نقطه مد است که با حال هیچ
باشد با طبیعت ایشان بود تا نظر با اتصال العکس یکی است که بطرح باشد خاصه تربیع با مقابله
یا مقارنه بایست ... و هم چنین نیز که با وجل باشد بدینحال آنها که گفتیم سعود طارد
نحس خواسته و لیکن نحوست بعضی نحو بر هر دو نحس یکی است با امکان و مواضع و از چون دلس
و ذنبات اکلیل هر نحس جا لیج شود برخی بر نقطه از سوی آن منحوسه باشد حجت باشد
اگر صاحب مثلثه اول از آن برج بهر حال بود با این معنی نیکو شد با بعد الاحتمال باشد با هم که
حجت باشد بنجت بود و حاجت شد باشد بکسی شکم طعام که دشوار یابد معرفت تاکید و دلالت

هر تعلق کرده و دلیل کند آن کوکب بر این چیزها و هر دو یکدیگر متصل شوند پس دلیل کند بر آنکه
چنانکه عطارد صاحب سهم السلطان و مشتری صاحب وسط السماء هر دو یکدیگر را ناظر باشند یا
متصل باشند و بوسط السماء ناظر باشد پس دلالت کند بر آنکه عمل سلطان بمیراث رسد و قوی [illegible]
کرده و اگر اندر اوتاد باشند پس دلالت کند بر درازی مدت بر سلطانی [illegible] سلطانی
کند و اگر آن کوکب که دلالت کند بر سعادت [illegible] باشد یا از [illegible] باشد
هر دو ضعیف باشند [illegible] باشد [illegible] دلیل کند بر آنکه این مولود یا
این [illegible] الحال روز بروز بهتر و نیکوتر شود و سعادت [illegible] شود و روز بروز زیادت باشد و
اگر این کوکب ساقط باشد یا اندر حضیض [illegible] دلیل کند بر [illegible] حال
روز بروز [illegible] باشد [illegible] شود معرفة دلائل السلطانیت
و اگر آن کوکب که دلالت کند بر سلطانی صاحب هشتم باشد و یا صاحب چهارم باشد پس دلیل کند بر
آنکه وی اندر سلطانی بمیرد [illegible] باشد و اگر کسی معزول شود از عمل صاحب طالع اندر
وسط السماء باشد متصل [illegible] مرتبه سوم بهشت اما باید اندر [illegible]
عالم [illegible] خیر [illegible] صاحب طالع [illegible] قبول کند [illegible]
صاحب طالع [illegible] این مولود [illegible] کرده و اگر [illegible] قبول کند [illegible]
باشد از شمس [illegible] صاحب وسط السماء صاحب طالع [illegible] قبول کند یا شمس [illegible] قبول کند
شمس قبول کند یا [illegible] قبول کند [illegible] صاحب وسط السماء [illegible] دلالت کند بر آنکه
ملک کرده و عالم [illegible] و اگر [illegible] صاحب طالع [illegible] صاحب وسط السماء را
قبول کند صاحب طالع [illegible] دلیل کند بر [illegible]
ملک باشد و [illegible] چنانکه صفت کرده ایم

نیف و اگر [illegible] ممکن نبود [illegible] بحکم [illegible] هیچ زیان ندارد
و اگر اندر [illegible] باشد [illegible] بیان [illegible] شهادتها که
صفت کرده ایم و باشد که [illegible] الملوک باشد و [illegible] و از جهة قبول [illegible]
بیش از آن قبول که گفته شد و اگر قبول از اتصال اول [illegible] بیان
[illegible] نکرده و اگر اتصال [illegible] اتصال [illegible]
از برج [illegible] صاحب طالع [illegible] قبول [illegible] و اگر [illegible]
السماء [illegible] طالع [illegible] باشد [illegible] طالع باشد
اندر حادی عشر باشد [illegible] ملوک [illegible] عالم [illegible] پادشاه [illegible] فصل ۲۲
در معرفت احکام خانها فصل دوم در [illegible] خانه البیت الاول اگر [illegible]
باشد دلیل کند بر آنکه سلطان [illegible] مولود [illegible] کنند و از آن
[illegible] سلطان [illegible] بیش از آن [illegible] و اگر قبول [illegible]
کار [illegible] حال [illegible] صالح [illegible]
حال [illegible] مولود [illegible] طالع [illegible]
[illegible] مولود [illegible] و اگر [illegible] صاحب طالع [illegible]
[illegible] طالع [illegible] و اگر [illegible] طالع [illegible]
باشد [illegible] سلطان [illegible] طالع [illegible] باشد و اگر
صاحب دوم اندر طالع باشد [illegible] و اگر [illegible] طالع [illegible] صاحب دوم اندر طالع [illegible]
و [illegible] قبول و شهادت [illegible] البیت الثانی صاحب دوم
اندر دوم باشد [illegible] مولود [illegible] حال و معاش [illegible] سلطان [illegible]

کند لله این خانه نیکو حال باشد و صاحب طالع ناظر او بود و مولود مظفر و منصور بود و زهره
و مریخ که کدخدا و معاش طلب کند و مشغول بود ... از اولیا و وزرا ... [illegible] اصفهان بود
و نیابت مال ... از کارهای مشهور ... معروف و از وجوه شود ... باشد از ... سلطانی
کار ایشان ... [illegible] ... باشد ... صاحبها با ایشان ... [illegible]
ابخره دارد **البیت الثالث** صاحبه ... [illegible] ... مولود ... [illegible]
اصفهان ... [illegible] ... [illegible]
و کسان ... [illegible] ... ضعیف بود ... کاری
بر ... [illegible] ... **البیت الرابع** صاحبه ... [illegible] ... مولود
یا سالی ... [illegible] ... معروف و مشهور باشند و کاری که ... [illegible]
و بیم سلطان بود ... [illegible] ... و بزرگان ... [illegible]
و ... [illegible] ... شهور ... [illegible] ... اشکال ... [illegible]
... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ... دلیل
کند ... **البیت الخامس** صاحبه ... [illegible] ... مولود ... بزرگان ... بود
... [illegible] ... ایشان ... [illegible]
ایشان ... صاحب طالع ... [illegible] ... بسیار بود ولیکن ... [illegible]
رنج و بزرگان ... [illegible] ... **البیت السادس** صاحبه
... [illegible] ... مولود ... [illegible]
... [illegible] ... بود ... [illegible] ... حال ... [illegible]
و ... [illegible] ... صاحب طالع ... [illegible]

بسیار ... کنند

... [illegible] ... سلطان بود ... [illegible] ... خود ... [illegible]
... [illegible] ... سلطان ... [illegible]
... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ... [illegible]
و ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] **البیت السابع** صاحبه ... [illegible] ... باشد بالذنب و ...
و ... [illegible] ... صاحب طالع ... [illegible] ... سلطان ... باشد
کسان ... سلطان ... [illegible] ... صاحب طالع ... سلطان ... [illegible]
شود ... [illegible] ... [illegible]
بر ... [illegible] ... [illegible]
و ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... **البیت الثامن** صاحبه ... [illegible] ... مولود ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
نیکو حال بود و صاحب طالع ... [illegible] ... مولود ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
و بزرگان ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
مولود ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... **البیت التاسع** صاحبه ... [illegible] ... مولود ... [illegible]
... [illegible] ... سلطان ... [illegible]

191

و اگر صاحب تمام متصل بود به نیک تر بود و خوشدل و نیز باشد که کار و بیت رو به شکسته شود و کار خویش روا

دشمن دارد و حاجت بیند که غربت افتد او را به کار خویش ولیکن بیشتر بی خبر بود و از کار بیکار رو

از زای برای گشتن بسیار بود و سفر کند و از روزی سلطان دید و حجت از این مشغولی افتد و بود بدهای

ایشان افتد **البیت العاشر** صاحب دهم اندر دهم بود دلیل کند که مولود با حکم پادشاهی بود

و با عجب بود و حرمت و حشمت بود و اگر اندرو نیکو حال تر بود و متصل بصاحب طالع بود مولود مانند کار

خویش بزرگوار شود و حاجت که بود تمام او را باشد که بود و از او و آنچه تمام کرد شود و عز زاید

و حکم روا شود که بود و هر کاری که کند بیابد اندر شهر و کرد بود سلطان و نیز بدیل مهتران

و بزرگان معروف شود و حال بلند گردد و نیز که اندیشد بکار سلطان کند بود و کار سلطان کند

و بکارها سلطان دانا بود و بر وی ... تدبیر بود و صواب کار بود و با ظفر و پیروزی باشد

و مهتران و بزرگان و نیز بر سلطان مقرب بود و با تمکین و قبول حال و حاجت و ... و نظام کار بود

و نیز دلیل بزرگان کافی بود و اگر بیشتر بود باشد از اول برج وسط السماء نابود بود و وسط السماء ...

... حادث ... ... کاری که ... ... باشد ...

که متصل است ... وسط السماء ... کار ...

البیت الحادی عشر صاحب دهم اندر یازدهم بود مولود را سالها نیکو حال عیش نیکو معاش و با سعادت

مظفر و فیروز باشد و بهره مال نهد و با بسیار اکنند سلطان و یاران سلطان باشد ...

و از ایشان منفعتها دارد ... و ... بود ... و راستی ... بود و ...

و ... باشد و از ... که ... صاحب طالع ... بود **البیت الثانی**

عشر صاحب دهم اندر دوازدهم بود مولود با سالها بکارها ... بود ... تا ...

سلطان ... دشمن باشد و از ایشان ... بود ...

تن و کارهای پنهانیان که بد کار و بیت و اندر آن شغل که بود کار شود عجب برآید و از کارها

خویش دور افتد و کاری که کند بدان کار حق است الشکار از آن خوف پیدا آید و خلل کند ...

شدن کارها و ناخوشی حال و رسیدن مشغولی غم و اندوه و انقلاب ... و معاش ...

و پیش این نه چنان ناخوشی ... و ... سلطان ... بود ... باید

باید ... **فضل بیت یکم** در اختیارات

اختیار عقد چنان باید که طالع در اصلاح ... نیکو دارد ...

طالع ... نیکو دارد و صاحب طالع ... نیکو ...

طالع یا صاحب طالع ... موافق ... باید ... باید

**اختیار ... ** چنان باید که صاحب طالع ... باشد ... طالع ...

... باید که ... باید ...

در طالع ... باید و ... طالع ... باید و صاحب طالع اندر وسط السماء

باید و مقبول ... طالع باید ... وسط السماء باید و صاحب

طالع و صاحب وسط السماء ... باید تا ... ثابت ... باید ...

باشد روز زوال ... و صاحب طالع و صاحب دهم ... باید

... تا ... و ... باید که ... و نهایت

و سعادت باشد ولیکن صاحب ... باشد ... و مقبول باید و صاحب

طالع اندر ... باید ... طالع و ... صاحب دهم ... **اختیار**

... صاحب طالع ... صاحب وسط السماء باید و صاحب وسط

السماء ... صاحب طالع ... مقبول ... وسط السماء ...

متصل باید و صاحب طالع اندر موت و اخر آنکه امیکنا امر حاجتی که باشد تمامی و انجام او کر اندر حاجت
خواستن باشد بود اتصال اجلی عطارد و را و بصاحب وسط السما بود و صاحب طالع ناظر کردن نظر او بحاجت

ابیا **اختیار بیرون آمدن از کار سلطان** چون خواهی که از کار سلطان بیرون آئی باید که طالع و صاحب
طالع مسعود بود و صاحب دوم منصرف بود از نحوست و قمر نیز و شمس منصرف بود از نحوست و قمر از اتصال
طالع بر نحوست و باشتری متصل بود از نظر بود اتفتد مسعود بود و در برج زایل باید تا از کار سلطان
خلاص یابد و روزکاری بر بی سعادت بود **اختیار المباکه و نقل دولت و حشمت** و در برج اسد باید یا برج
ملوکی و آفتاب بوسط السما و مشتری در طالع و طالع برج مستقیم و ثابت دارد و هم چنین برج
وسط السما باید و آفتاب و مشتری متصل از اتصال موافقت و صاحب طالع و وسط طالع و اوتاد قائم دار
بجی سعد و حقیقت هان چون دیدار که بصاحب خواهید بالغیر که فی و باحتی بی یاری از نحوس لعت
و بیان سلطان بغایت نیک مبارک **اختیار عقد و عهد و عقد السلطان** طالع برج مستقیم الطلوع و مستا
طالع را به مشتری متصل باید و عطارد و مشتری بر بیوت خود و ستاره کان سعد از ارتفاع طالع و اوتاد اید
طالع برج اسد باید یا برج ملوکی باید تا اثر اوی کواکب در ... الا بطالع بود وسط السما بعقد
راس باید و عقد الجلی بالعجال که ... اختیار بود سعادت ناظر باشند بطالع یا صاحب امن حد
بطالع بی نظرات ... طالع تا مقصود تا بی حاصل شود و این اختیار عقد و دوستی و عقد
نکاح و عقد اللایت ... و بکر بیت که کفتیم ... اختیار حشمت و عزت و جاه
در حقیقت که ... صنعت دعوی و ... و مقصود حاصل آید **اختیار وقت دعا کردن**
دابر مشتری ... خواستندی که ... مقابل بود راس الراس
وسط السما داشتندی ... متصل کردندی
یا ابر امی متصل کردندی و بشتری و ناظر ... مقارنه ... و مقارنه ستاره کان

بنزدیک

بنزدیک بعضی را از عجبان نحوس باشد و نظر نحوس نباشد بلکه که سعود باشد چون جانک کفتی و عان
مستجاب شدی و هر چه از خدای تعالی خواستندی یافتندی و این قول حکما یونان است **اختیار وقت**
تاج برسر نهادن و بر تخت نشستن تاج بر سر نهادن و تخت مملکت نشستن چنانک باید که طالع و صاحب طالع قوی
و برج مستقیم الطلوع باشد و سعدان بطالع باشند و این برج نصب بیند قوی و هست بر نیک بود و
صاحبه هم را قوی دار و باتصال یابقران صاحب طالع و ماه و مشتری بیک دیگر ناظر و از نحوست و اوتاد از
نحوس پاک دار و سعدان در اوتاد دارد و از کواکب ثابته آنکه قدر او بزرگ باشد مقیم بی در طالع
ماه بدقیقه وسط السما و حذر کن از ثابت که طالع و صاحب طالع قوی اند برج ثابت و او طول اند در
برج اسد و عقرب و از تربیع و مقابله و مقارنه نیک حذر کن و ناظر اثنا نیک ناظر صاحب هم
طالع و شمس و قمر باشند و هم و نصب او ... و شمس اندر حمل باید با ثابتات و هم مشتری
اوثقسا باید صاحب وسط السما تا ملک که باید بود و باشد و هم چنین خواهد تا از کیم و کرید
الوقت بود و باید با ثابتات بود و کارش نیکو شود **فصل هفتم در حکام** هفت کوکب و هر یکی در
دهم **زحل** در دهم دلیل کند بر آنکه کارها بسختی کشد و کارها بر کار رایه چون بر اید بخوشی
و تنگدستی و اگر برج حمل بود یا سرطان که خطر هست و کارش بتا شود و با خیب و نحس و صاحب نجم
حاد شی چهار شود باما لکت شود و اکر این برج سرطان بود و حشمت و جاه شکسته شود و اکر این برج
دور و نحل سعود و مقبول بود اینک از املیت و ملک بود ملک و پادشاه که دهد و اکر از اهلیت ملکت
شود و حرکت و حشمت بزرک یابد **مشتری** در دهم دلیل کند که کارها نیکو شود و اسباب ... بادیت شود
عزو جاه و قدر و منزلت یابد و بانیکان و ملوک صحبت یابد و خلعه و اکر این برج قوی بود و اکر بار کند
سود بسیار کند و در وجهی که ... علم و حکمت و صحبت ... یا بهنکام ... و امانت ... و بر اکتوی
و اکر شهادت نداد و سبب چنین شود علم بود و نیک بود **مریخ** در دهم دلیل کند

کار وی راست شود و خصومت بود و او وی را اندوه و بیم بود که بر تن وی جراحتی رسد و بسیار بود که غربت وی خیره ١٩٣
شود نیز اگر مریخ از اهل عیب جای بود چون نحس اتصالات و اگر سفر کند از دزد یا آتش تهمت رسد و هم عیان و هم
نخواسته و باز رکابها را بی خبر بود طرادش هم بعد ش و بیمار دروید رحبت افتد ش و مادر ش از
بیماری و کرمی بود و باز رکابها اهل علت و شغل بود و اگر شهادت بود ش و مقبول بود و این برج جدی
بود و راه نماید بر قوت حال و یافتن عامه سلطانی و اگر شمس را بساحبها اخس بود و مقبول اینی
خیل و علم و حشم شود و اگر از اهل سواقی باشد نیکوئی یابد از نیکوان و اهل طعمه اندر تجارت یا شاه
شمس در وهم دلیل کند بر آنکه اگر سلطان بود سلطانش تخت نیکو شود و اگر طالع این برج ثور
بود و اگر عکس از اهل سواقی باشد تا به برسید ... برج و شرف که ... باید یا سبب یا
سلطانیان بیابد از منحستی و اندر علیه از سوی بیماری بود ش از سفر نکد لی باشد بدان روزگار
و هر کار یکه عالی بود سلیکرد و کر اشکار انبوه کار ش به نعمت شود و مطلبش بیابد و اگر شهادت دارد
مقبول بود و راه نماید بر خوی عالی کشا انجکارها و رواد عمل یافتن علی یا کاری نوشت کی و معدن یا
و از سلطان نیکوئی پندارد و اگر برج میزان بود و اعمال معزول شود کار ش آشفته شود و بیمار رنج
اندوه و رنج رسد زهره در وهم دلیل کند بر زیادتی مال و لیکن پرهیز باید کرد از جای که
عزا بود چون برابر جای نحوس دلیل عزمات و دلیل که رسد هم از نعمت برید کند و با آنکه برج
طالعات رنانه بود که در کشتی کند و ما از کند باید کرد از زنان ناپاک خوی تر ش باید و
اگر شهادت سعد بود دلیل بر شادی بود و منفعت از طفلان نفع و نیکوئی سال افتد که
کار و روایی باز رکابها و خاصه خط و سیرا بود ماند این و اگر شهادت ندارد ز جهت طفلان نوعی
و عدو را بیم و بیابد و اندوه طمع دارد باید باشد و لیکن بنا بید صاحب و فاتح عطارد
در وهم دلیل کند بر آنکه از بازرکانها منفعت سود پدید آید و از یک عطارد بین جایگاه سعادت

مشتری

ومنفعت نماید بیابد از کاف سبب دوچندان بود وان رسوم آنکه به بسیار چیزی بیابد ما آبید طرفی و از آنش
برعی السان شود و اگر مقبول ش و یا شهادت نبود محضه و کفتگوی ووصو سپید را بیابد و انتیه
بیمار بود و لیکن بخیر کند باشد و اگر این برج جوزا باشد و عطارد و سریع السیر بود علی یالحکی برج
سلطانی بهشت ادبی صاحب سلطان بود و العیب بزرگ باید از منوحکت و علم و معرفت و
بزرگی و امارت قمر در وهم دلیل کند بر آنکه شغلش از حال بحالی کرده و تدبیر اعتدال عمل
نجاکت خاصه که برج خوجه بینه بود و بعضی از آن تدبیر پشیمان شود و از بغایت عکس آن کاخ
یابد و از نکوه کاران نارسید غم و اندوه رسد و از اهل سلطان از اقدامش و به هر کاری سیاه کرده
از طفلان سلطان هیچ کاری نامسواب نشاید که چون کی بعضی اشکال انبوه که ما اندرین جا یکجا
مخانخیر و منفعات مخاز و اگر شهادت بود بر بیمار از آن سبب مطلب که دن و نیکوئی یابد از
سلطانیان و شتاب زده که جهانرا کارها و سفر ش ابدی ش و اگر این برج ثور بود و انکه از
اهلیت حکمت بود و ملکی و یا دشاهی یابد یا بدان از خویش و اگر عاسه بود بکار ش تخت یابد و قوی
کرد راس در وهم دلیل کند بر آنکه بکیح حاجتش از آنچه بود عرضه بیابد و پا نکان نیکی
افتد و روایت یابد و ظفر یابد بر دشمنان بر سوی اعلی بر شمس و از نزول عنایت یابد و از
کاری بکاری رود و منفعت یابد و نیکوئی و این انکاه باشد که بر محبد دهم بود راست و اگر مشتری
بود با وی ریاست یابد و نیز هر دعا که بکند اجابت شود و اگر طالع کند نیک آید و اگر تریاطالع
بود یا بوخو سعد بود یا بوسط السماء و مشتری با او بر هر حالی کند که بکند از آن اجابت شود
ذنب در وهم دلیل کند بر بیشتر امور نعم و اندوه و نا خوشی در روح و کفتکوی اندر عملها و از جهان
حذر باید کرد از خاصه از مکان و معیوبان نا نا کامی پیش باید فصل بیستم در احکام
رحمت و لحت ان صاحب هم و نا و لحت انفس در وهم زحل صاحب هم و صاحب دهم را بیع

شود از کارهای بزرگان و سلاطین و اشراف و ابواب ایشان و در پایه بودن و بهره یابد یک بین از ایشان
وند بود هم بیشکان و صنعتان و تدبیر ایشان هیچکار نتواند که حکمها کار نبود و بیکار و در کار باشد که
و جهت کار چیز کند که بکدر یابد **اتفاق** سلاطین دهم دلیلکه بحضرت کرده از کار سلطان
و از دو کار ایشان و الغالب کارها که اقتدار بالا ایشان و با اشراف و خلوتی از اشخص و جماعت بهره یابد
کرده احتراق اندر دهم یا بطالع انزل کار و کار معزول شود و فضولی مثل ابیاتش از کار دیو که
مشغول کرده **احترق و قیام و عاشر** اندر دهم دلیلکه بر انتظار و نقصان اندر کار و بیت و جاه
تا تمامی بنا رود و الی هر شغل و شود اگر بیند از اعمال اشراف و سلطنت اینت احکام خانه دهم **الباب**

الحادی عشر و ما فیه من المسایل **فصل اول در معرفت آنکه کسی امیدی دارد از نیل بآن اتصال**

اگر پرسند که از آن کار که او امید بدارد بد بلبان اتفاق از طرف خوش باید نگاه کند بطالع و
بخداوند یازدهم و بقمر و بمشتری اگر اینها در ایشان متواصلات از سعود باشد امید و متوازن رسد
بیاید با آسانی و اگر اتصال از تربیع و مقابلت بود امید و سعادت و میراث بیاید و لیکن برنج و تعب
و صعب و عنا و دشواری و اگر مشتری با صاحب یازدهم بر یازدهم اندر طالع بود بود و بی آسانی یابد و اگر
مقبول بود بتمامی حاجت ظفر یابد و اگر غیر مقبول بود بعضی از آن امید ظفر یابد و اگر قمر اندر
یازدهم بود با صاحب طالع اندر یازدهم بود و مقبول بود حاجت برآید و اگر صاحب یازدهم اندر
وتد بود و قمر مقبول بود حاجات امید تمام شود و اگر قابل التدبیر قمر در برج دو جسدین بود و
ظفر یابد بدانچه امید دارد با تمام بعضی از آن امید ظفر یابد و اگر در برج منقلب
بود سخن بود و اگر در برج ثابت بود ظفر یابد بتمامی و اگر قابل التدبیر قمر مخصوص بود و کار غیر تباه
شود پس از آنکه ظفر یافته باشد و اگر قابل التدبیر قمر مقبول بود ظفر یابد بیشتر از آنکه امید دارد
و اگر خداوند طالع مقبول بود ظفر یابد بهرچه امید دارد و اگر نحس اندر یازدهم بود از هرچه امید

دارد

دارد نا امید شود و نقصان بدان اتفاق رسد و اگر از نحس حاصل باشد ان امید بخوشی بحث و
باشد و ظفر نیابد و اگر مریخ باشد امید بخویش بخشم جوید و بیجنگ ظفر یابد و اگر مشتری
اندر یازدهم باشد برابر سعد یا بحجت و ستایش یابد و آن امید بی شکل از آن یابد که امید دارد
و اگر آفتاب اندر وی بود و امید برآید به سبب سلطان و اشکال بود و اگر زهره بود امید برآید
بنحس ۲ بخوشی و شادی و آبادی زنان و اگر عطارد بود امید برآید بخط و قلم و دبیران و بزرگان
و اگر قمر اندر یازدهم بود و نبینک اتصال میکند از جمیع الکواکب کو بود اگر خالی السیر باشد بر دست
بیانجی برآید **فصل دوم در معرفت آنکه پرسند که حال دوستی میان دو شخص چگونه بود** اگر پرسند بجهت دوستی میان دو تن بگو
بصاحب سیم و پنجم و نهم و یازدهم هر کدام از ایشان بطالع ناظر باشد یا قمر قوی باشد
و با ناظر باشد وی دلیل است بدان دوستی و اگر بیانه دلیل صاحب طالع یا قرا اتصال بوی
بود میان ایشان دوستی باشد و قبول بود دوستی با منفعت بود و اگر نحس بود یا مریخ اشتراکت
باشد آن دوستی بعلت باشد و اگر اتصال از نظر افتاده باشد میان ایشان عداوت بود و بیکاری
و اگر اتصال از هر دو باقی خانه صاحب طالع ناظر باشند آن دوستی نیک و بغایت محکم باشد
اگر بعضی از نظر موافقت بود و بعضی مخالفت بود که این دوستی بود میان ایشان و گاه دشمن و اگر
اتصال از برج ثابت باشد دوستی بعداوت بپاید بود و اگر اندر برج منقلب بود عداوت
عداوت بیک حال نباشد بطرا اتصالی بود و نظر بحال ایشان دگر باشد اگر اندر برج دو جسدین
باشد دو روی بود و عدو باشد و اگر صاحب یازدهم بود دوستان خواهند و مطلبی باشند
و اگر مشتری بود از اشراف و قضات باشند و اگر مریخ بود سپاهیان و جلادان و اهل صلاح
و نیز باشد که دزدان باشند و اگر شمس باشد سلطان باشد یا عامله سلطان یا عشار شوان
باشند و اگر عطارد باشد دیوان و اصحاب قلم و کتاب باشند و اگر قمر باشد عیسیکا زجاجان کردن

بلسنه و اگر صاحب یازدهم یا صاحب طالع تربیع و مقابله بوده باشد میان ایشان آزار باشد و از یکدیگر 195
خوشنود نباشند و اگر مقابله بوده باشد یکدیگره دوستتر باشند با نیکبخت اوندن دوجانبه اوله هم
کدام ازین بوده ولیکن از سعد قوی تر باشد یا علوی باشد یا قمر اوله یا مشتری یا شمالی باشد
دوستی زوده باشد و کار خواهی بیان نیکوهر کدام کواکب که اندن باشد دوستی قوی تر شمالی
خواهر که در برج ثابت بوده و اگر در برج منقلب بوده یا از ایلدن تعدی ... دوستی تخفیف باشد اگر
در برج ذوجسدین بوده دوستی میانه باشد و هر کدام ازین ... در طالع باشد
ازین دوستی ... خلاف ... الیت ... باشی فصل در معرفت
انکه بمیند بایستی کرد یا نه اگر انکاری ... تحقیق نکته ... انکاری ... دارم
نیکبخت ... طالع ... اگر ... بایستی ...
و اگر ... بایستی ... و اگر ... الخانه هم شکل سؤال ... بوده حکم
کن آن انجام ... فصل در معرفت حال ... اگر ...
نیکبخت طالع ... دلیلات ... طعام ... دلیلات
... دلیلات ...
...
مجلس ...
...
...
...
... موافقت باشد ...

کذا فی

طعامهای که بود بدین نمط که صاحب ساعت اگر طالع بود یا وسط السماء بود هم اندران خانه در اشغال
طعام در آید و فرا بر طعام نشسته باشد و اگر بر هفتم بود یا چهارم طعام بجهت دیگران نهاده باشد
یا خورده باشند تا انگاه که صاحب ساعت سعد باشد یا ساقط که در طالع بود یا بر وسط السماء و اگر
صاحب ساعت زایل باشد یا ساقط طعام ایشان کمتر شده باشد و اگر بر طالع باشد ترش باشد طعام
[illegible] و اگر قمر در برج آبی بود ناظر بود بر حمل تثلیث طعام [illegible] بود و اگر قمر در میزان بود چرب و اگر
حمل بود یا بود گوشت مرغ بود و اگر [illegible] بود [illegible] گوشت [illegible] بود و اگر
مریخ بود و طعام شان [illegible] بود و اگر قمر در میزان بود [illegible] بود و نبات
خوردن و اگر [illegible] میزان [illegible] بود [illegible] چیزها یابد
خورده که اندر طعامها [illegible] بود و اگر [illegible] گوشت [illegible] و اگر [illegible] گوشت خوش
نیابد [illegible] شود [illegible] زیان [illegible]
و اگر قمر [illegible] ناظر بود [illegible] ناظر بود [illegible] بود [illegible]
قمر بخانه زهره بود [illegible] بود و اگر بخانه عطارد بود [illegible] بود [illegible]
و اگر بخانه مشتری بود طعام [illegible] و اگر بخانه مریخ بود طعام از جهت [illegible] بود
باشد و اگر زحل بود طعام [illegible] و اگر بخانه شمس بود طعام از جهت [illegible] بود
و اگر قمر بخانه خویش بود طعام از جهت [illegible] باشد [illegible]
تا بیکی [illegible] خانه است [illegible] بود باشد [illegible] خانه از طالع [illegible]
شراب خانه [illegible] خانه و اگر [illegible] خانه [illegible] بود [illegible] بود و اگر مریخ
[illegible] بود یا ناظر بود [illegible] بود و اگر [illegible] بود [illegible] بود و اگر مشتری
[illegible] بود و اگر قمر [illegible] بود [illegible] بود

وعطارد ترش

وعطارد ترش بود و تلخ و اگر سعدی باشد در بود [illegible] از [illegible] باشد و اگر سعد غریب بود و عطارد [illegible]
هم چنین و اگر صاحب ثانی [illegible] بود و یا در [illegible] خویش باشد صاحب خانه بود و اگر ناظر بود یا
غریب بود عاریتی باشد و اگر صاحب [illegible] سعد بود یا سعدی [illegible] بود ان مردمان که بدان طعام
حاضر باشند مردمان نیک باشند و معروف و اگر بجایگاه غریب بود مردمان غریب بود و اگر نحس
باشند مردمان سقط و بعضی نحس بود و اگر خانه چهارم سعد بود مجلس که ایشان نیکو بود و اگر
نحس بود مجلس [illegible] بود و اگر خانه زحل بود جایگاه ویران و پلید باشد و اگر خانه
مشتری بود جایگاه [illegible] باشد [illegible] بود و اگر خانه مریخ بود [illegible] خانه [illegible] بود و
اگر خانه شمس بود [illegible] بود و اگر خانه زهره بود [illegible] و عطارد خانه [illegible] چهارم خانه
زنان بود و اگر خانه عطارد بود مجلس [illegible] خانه شمس [illegible] خانه بود و اگر قمر بود [illegible]
بود [illegible] خانه [illegible] شراب و اگر برج [illegible] شراب [illegible] بود و اگر برج ثابت بود که
شراب [illegible] بود و اگر برج منقلب بود [illegible] خانه [illegible] حکم
کند [illegible] مشتری [illegible] شراب [illegible] چنین [illegible] کند
خانه [illegible] طعام [illegible] صاحب طعام [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] شود و اگر [illegible] شود [illegible]
[illegible] و [illegible] خانه [illegible]
[illegible] برج [illegible] سعد [illegible] حکم کن [illegible] خانه
که سعدی بود [illegible] حکم [illegible] برج [illegible]
[illegible]
[illegible] ارباب [illegible]

نواحی مشرق چنانکه ربع اول شرقی است و ربع دویم جنوبی و ربع سیم غربی و چهارم شمالی آن بود و از
که بسوی مشرق است ربع اول طالع بود و آن دیوار که بسوی نصف النهار است ربع دویم طالع بود و آن دیوار
که بسوی مغرب است ربع سیم طالع بود و آن دیوار که بسوی قطب شمالی است و بنات النعش ربع چهارم است
[illegible] صاحبان ده [illegible] در دو از ده خانه **البيت الاول** بکر [illegible] طالع [illegible]
بر چهار ده هم اکر میان ایشان اتصال بود یا دیدار خواص مقبول بود مولود را بایل بخت [illegible]
سعادت و دولت بود و بخت بیروزی و سعادت [illegible] ومی و دشمنان و اکر اتصال صاحب طالع
بود مولود را ... بود و دولت و اکر صاحب یازدهم را بود اتصال [illegible]
و لعب [illegible] مولود را [illegible] بود و بالا بدهد [illegible] و دوست بود
دوستدار [illegible] بسیار بود و [illegible] از دوستان شادی یا نیکوئیها
بود و اکر [illegible] بود و بر [illegible] ضایع شود و از تن خویش و از [illegible] شاد بود و
[illegible] بود و [illegible] بود و [illegible] و کم غم و شادمانه بود و از تجارت [illegible]
منفعتها بود **طالع** صاحب یازدهم در طالع بود مولود را مبارک بود با سعادت و برکت
و [illegible] بود [illegible] بیابد [illegible] بود یا امانت بود و صاحب [illegible]
[illegible] و [illegible] بود و [illegible] از تجارت و روزی بود [illegible] قبول بود و اکر صاحب طالع
[illegible] بود و [illegible] بود و از دوستان و فرزندان خیر بود و [illegible] با ایشان شاد بود
و [illegible] دوستان [illegible] **البيت الثاني** صاحب دویم [illegible]
[illegible] مولود [illegible] و [illegible] خویش و [illegible] دوستان کنار [illegible]
و [illegible] یاران [illegible] و [illegible] دشمنی [illegible]
و از دوستان خیر یابد و مال [illegible] دوستان [illegible] عاقبت کار او [illegible]

یابد

یا [illegible] حال [illegible] حال نیک [illegible] دوستان [illegible] صاحب یازدهم [illegible] نیکو حال
باشد مولود را یا [illegible] خواهد صاحب طالع ناظر بود [illegible] و [illegible] و
معاش نیکو بود و فراخ روزی بود و [illegible] حلال بود و کسب او از کاری بود که [illegible]
شرم دارد **البيت الثالث** صاحب یازدهم در سیم دلیل کند بر خوبی حال برادران [illegible]
اکر [illegible] با ایشان [illegible] بیاید و [illegible] مولود را [illegible] دوستان
روزی [illegible] ایشان [illegible] نیکو بود [illegible] علم و [illegible] و تقوی [illegible] **البيت الرابع**
صاحب یازدهم اندر چهارم بود مولود را [illegible] یا [illegible] روزی بود [illegible]
ضایع [illegible] و [illegible] صلاح و خوبی بود و خوبی حال [illegible] و [illegible]
بود و [illegible] و فرزند [illegible] و بسیاری [illegible] ایشان و [illegible] شود [illegible]
البيت الخامس صاحب یازدهم در پنجم دلیل کند بر شادی و [illegible] و خوبی حال [illegible]
[illegible] نیکو از [illegible] و دوستان و [illegible] و [illegible] و کم غم [illegible]
بود و مولود را [illegible] و شادی بود و [illegible] بود [illegible] صاحب طالع ناظر [illegible]
پنجم باشد و فرزند [illegible] بود [illegible] مبارک بود و [illegible] کدخدائی [illegible]
البيت السادس صاحب یازدهم در ششم بود مولود را [illegible] بود [illegible]
[illegible] بود و [illegible] بود [illegible] معاش [illegible] و [illegible]
روزی بود [illegible] شکسته شود و [illegible] و فرزندان [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] شاید [illegible]
کم غم [illegible] و تنک روزی و [illegible] بود و [illegible]
طالع ناظر و مقبول [illegible] **البيت السابع** صاحب یازدهم

۱۹۸

در هفتم بود دلیل باشد بر آنکه از زنان شادی بیند خاصه اگر مؤنث بود و اگر نیک بود از زنان خصم رها
افتد و از زنان شادی بود و زنی خوش و از زنان شادی بیند و نیکوی و خیر بیند خوش و بدان آنکه
نرسد و بود که زن عاشق شود و زن بر او عاشق بود و اگر خیر بالای او بود نکاح بود و یا از دوستان
زنان یا بالای عاشق شود یا عاشق زن شود و عیب از این روی عشق و این عاشق او دوستان
و با دلیل او دوستان با اختیار بود با زنان یا آن بر اندیشه بود و بسیار دلیل بسیار باشد که
دوستان دیگر بیند **البیت الثامن** صاحب یازدهم در هشتم بود و هشتم بود دلیل کار و
سر و سخن بود و خویش را بکار نیک معروف تواند کردن و کسی بر وی مهر بیند بینه و
روز بیش اندک بود و میراث و بالای اجل کافی بود و لیکن او را دوستان کم باشد **البیت التاسع**
صاحب یازدهم اندر نهم بود دلیل بود که او را بسیار سفر بود و بکارهای دین سفر کند و مجتهد بود
اندر طلب علم و کارهای نیک و حق بیند و عزیز بود و از ایشان حق بیابد و بسیار
اهل فضل و فضل ایشان بیند و سفر بسیار کند و اهل سفر او را بیند عاشق باشد
و از سفر خیر بیند و از دوستان غریب بیند عاشق و دوستان بسیار باشد **البیت**
العاشر صاحب یازدهم اندر دهم بود دلیل کند بر آنکه دلیل او بالا بود و او را چیزها و
کارها بسیار بود از سلطان و روزی نیک بود و دوستان از بزرگان و مهتران و عمال و اهل
بود و اگر این جهت بود صاحب جاه و شغل بود و از ... بود و ... او یابد و کار او
بالا بود و با قدر و جاه و حرمت و قضا حاجت و دخل بسیار بود و نیک حال او خوب
بود و شادی دل و ... دوستان و بیند و ... باشد **البیت الحادی عشر**
صاحب حادی عشر اندر یازدهم بود دلیل باشد بر دوستی و آرزو به دوستان اندر یابد و بود و نیکی
و خیر و نیکو کردار و ... مال ... بود از تجارت و ... دلیل مال حاصل کند و اکثار

مهمان

البیت الثانی عشر همان از مال و تحریفات و بر العدو باید ... از دوستان و شادی بیند و ... و ...
صاحب یازدهم اندر دوازدهم بود دلیل ... بر آن که کارهای او ... بود و بال و سعادت
اندک باشد و از کسان سلطان او را رشوه بود و از کار سلطان او را جمع باشد از عمال سلطان هم
زیان و سختی و عیب لکند و بدی بیند ... او را ... دوستان ... و عداوت از نزدیکان
و مال ... بیند و ... بر اعتبار شود و باید طمع ... کرده و ... یا کند
از هیچ ... خصوصاً ... خیر ... دوستان نیز
از وی خیر ... از قبل ... باشد ... دشمن ... باید که
... امید ... **فصل در اختیار اتخاذ** حاجت خواستن و ایلچی
اگر کسی حاجت خواهد چنان باید که صاحب طالع ناظر بود و طالع از نظر ... صاحب طالع
برج ثابت بود و ... طالع ... بود یا ... و ... طالع ...
... که ... صاحب ...
... طالع ... مستقیم ... سعدی و ... مستقیم
و ... عطارد ... حال بود ... مستقیم ... افتاب
دلیل کند ... بود و ... صاحب حاجت ...
کرده ... دلیل ... **اختیار ... ** و طلب
... طالع برج مستقیم الطلوع باید ... برج ... و برج ... باید
که منقلب و مستقیم باشد ... باید ... مستقیم
... باید ... باشد ... صاحب ... طالع ناظر
بود و ... طالع ناظر باید صاحب یازدهم صاحب طالع ... هفتم ...

باشد و اگر برج الفوت باشد بهتر بود و همچنین سخت تمام حسب و الا اثبات باشد صاحب هم هفتم با طالع
یا بجای برج صاحب بیت الطالع ناظر باید یا اقوی طالع باید البته **فصل هفتم** کوکب اندر یازدهم
زحل اندر یازدهم زحل اندر یازدهم دلیل کند بر آنکه میان وی و میان دوستان وحشت افتد و بر
وی کود نسل و از صرف دارند و از سلطانان او را غم و اندوه رسد و مادر وی از غم رسد یار ایمانی نیست
بر وی تشید و امیدها بر طالع شود و غمت و دبار بیش ابلیس بجفتن زنان و احوال ایشان کرده و احکام
و کتابی از ایشان اندوه رسد و اگر شهادت دارد از طبقات زحل نیکوئی پیوندد و امیدهای بزرگ بوی امید
مشتری اندر یازدهم بیت الرجاء دلیل کند بر کشاده شدن درهای فتوح و سلطان شدن و بزرگ
داشتن مردمان وی را و تحمل اموال و نیکنامی و با عالمان صحبت افتدش و بدوستی کارها چیز بسیار
رود و حال وی نیکو بود و از پیرایه نیکوئی باید باز از طبقات مشتری و دلیل دهد
تمامی کتب را دهها برود و بی بنیه نحسی بود و بیاید تنعم زیادتی مال و دنیا از نعمت و بزرگی و مادرش
عمل آمدند اگر شهادت مشتری کند این بود **مریخ** اندر یازدهم بیت الرجاء دلیل کند بر هلاک
کردن دوستان از وی سببی و از وی بناخوشی منتشی بیند و کرها از و انگیزند و اگر بر کسی عاشق
شود بیم بود از کسان معترق بروی خطر رسد و بال و غم و کلها و مادرش و ابلیس بود و کار
دزدان و آتش بوده و دلیل کند بر ناامیدی و تمامی مرادها و اگر امید دارد و دلیل کند بر طلب کردن آن
امید عیب نرسد یا ناامید باشد یا بی بروی تشیید و اگر شهادت دارد از طبقات مریخ شاد و بیند و نیکوئی
و امید بر آید و اگر این برج عقرب بود بهتر باشد **شمس** اندر یازدهم بود دلیل کند از سلطانان
نیکوئی بیند و دوستانش بود و حاجت اندر آید و شفاعت خواستن بجاه ایشان بروی بود و فتح کند از یاری
و لیکن دلیل کند بنظر پایک عیب بساز از اشکال ایشان و اگر جمیع ایشان دارد و اگر جمیع بر کسی عاشق بود بر او
برسد و عشق مطبع وی کرده و زیادتی دولت پایه و مقوی قوت سعادت و اثر بجاه و قوی بر آن

بزنند

بزنند بیک هر کسان اگر این برج جوزا باشد با حمل کشاده شود هم کارهای بسیار و بر امیدی امیدها
و بیابد بخت نیکو بود و زیادت مال و هم عطائی و غنائی کند از طول خشم و شفا باید و اگر شهادت
یدهد از طول عمر و از نفس **زهره** اندر بیت الرجاء زهره دلیل کند بر بیش امیدی و شادیها
از جانب زنان خاصه از هوای و دلیل و میان وی و میان دوستان نیکوئی پیوندد و انس المحبتی
دانست و حرمت و معاشرت کرده نیکو بود و بر امیدی که باشد از ایشان وی امید و بیاید
معیشت بود و از خادمان با اهل مذهب و شریعت اسلام نیکو بود و با کنیزک کرده و از کار این
کند و کارها کند بخت منفعت کسان و امیدها بیش او باشد از طبقات زهره و زنی بوی عاشق شود
و از وی منفعت ها یابد و حاجتش بر آید نیکو بود و خاصه از خداوندان و اگر بزرگان
و اگر این برج حوت باشد یا اقوی ترین بود و اگر شهادت زهره مریخ ناظر بود رای بد کرده و اگر
شهادت نبود جرم و زیان و مغبونی بیش ابلیس از جهت زنان و از طبقات زهره **عطارد** اندر یازدهم
بیت الرجاء بود دلیل کند بر امید در صحبت اهل علم و از نیکان الکتاب و کنند
بیش ابلیس و اگر بر کسی عاشق شود و هم چنین نوید از مصوغ و تعویذ و سحر و طلسم ایند و اگر
کسان از ایشان بود دلیل کند و بعضا ایشان شهادت کند و بخلوت با ایشان نیکو بود از طبقات
عطارد نام نیکو و بلند یا نکته بقضا ها از اهل و اگر شهادت بود بکنند از بینی بود کار اقتم **قمر**
اندر بیت الرجاء دلیل کند بر آنکه میان وی و میان دوستان وی مثل انتقال آن جز از نیکان شادی
بیند و از جهت مردمان خیر بیند و مادرش را از ایشان نیز بعید او انجمن شود و دو دیوان
با کلمه خیرت افتد و بهای ایشان اثر روشنایی باشد و بعلم عامه مردمان باید اما بلند و اگر این برج ثور
بود یا حوت یا سرطان بود دلیل کند از شهادت بود کار ناخوش شود و با کسی که خلل کرده بود از آن
اهل دلیل کند بر پیش مراد ها و روانشدن حاجتها اگر برج سنبله بود و اگر قوی بین باشد

یا نه بد بود و اگر ثابت بود بر برج اللیل **راس** در یازدهم دلیل کند بر آنکه [illegible] ضایع

و دنیا [illegible] بود [illegible] کند و ظفر یابد بر دشمنان و نزدیک شود [illegible] از آنجا [illegible]

غم رسد [illegible] صاحب [illegible] از مهتران [illegible] تمام [illegible] **ذنب**

در یازدهم بیت الرجا دلیل کند بر [illegible] پشیمان شود [illegible]

[illegible] شدن امیدها و طلب [illegible] از مردمان خسیس [illegible] نیکی

بود **فصل هشتم** در احکام [illegible] صاحب یازدهم [illegible] یازدهم **جوزهر**

صاحب یازدهم چون صاحب یازدهم [illegible] شود [illegible]

بود و وصیتهای نیکو شود و [illegible] پشیمان [illegible] طرب و سماع [illegible]

احتراق صاحب یازدهم چون صاحب یازدهم [illegible]

و [illegible] **فارغ**

و احتراق در یازدهم [illegible]

[illegible]

[illegible] **البرج الثانی عشر الطالع** [illegible] **در بیان احوال دشمنان**

اگر [illegible] دشمن [illegible] صاحب دوازدهم

و [illegible] دوازدهم [illegible] طالع باشد [illegible]

[illegible]

و اگر [illegible] طالع [illegible] دشمن [illegible]

دشمنان [illegible]

[illegible] دوازدهم [illegible]

نکر

نکر و دشمن [illegible] دوازدهم [illegible]

صاحب دوازدهم [illegible] دشمن [illegible] باشد [illegible] — از پیران [illegible]

و دشمن [illegible] باشد [illegible]

[illegible] دشمن [illegible]

[illegible] — یا از زندان بان

[illegible]

[illegible] دشمن [illegible]

[illegible] دشمن [illegible] باشد [illegible] — و دشمن [illegible]

[illegible] طالع بود دشمن [illegible]

[illegible] دشمن [illegible]

دشمن [illegible] دشمن [illegible]

[illegible] کدام [illegible] دشمن [illegible] طالع

در دوازدهم [illegible] دشمن [illegible] دشمن [illegible] — یکی [illegible]

باشد [illegible] دشمن [illegible]

[illegible] طالع [illegible] — یا اشرف خویش [illegible]

[illegible]

باشد [illegible] دشمن [illegible] دشمن [illegible]

[illegible]

[illegible]

بود و همیدان با ایشان صلحی و صالحی باشد و اما طالع و النیرین خانه در شهادت و قوت است بر نیات
کو بود شمناکی فصل در بیم و ترس و خوف حال الترس و بیم که سوال کند اگر پرسند از بیم و ترس نگر که صاحب
طالع چیست و اگر صاحب طالع منحوس باشد و قمر نیز بادی بود دلیل کند بر بیم و ترس محنت و بیم دیر
لکن بیاید و هم چنین نیز اگر بعضی جایگاه بعضی چون هشتم و ششم بیم و ترس بود از آن روی
که صاحب طالع از آن خالی باشد و اگر نحس بطالع یا قمر ناظر باشد از افتاده و هم ترس صعب و نحس
تر و بالکیتر بود و اگر نحوس ناظر باشد تا هیچ امید نبود زوال آن یاید و سلامت نکند و اگر سعود
ناظر باشد سلامتی باشد و اگر صاحب بالایش باشد از نحوس و بطالع ناظر باشد هیچ مکروهی بر وی
نرسد و اگر جزوی از القدحیه بیم و ترس بود انجم و روع بود و اگر صاحب طالع از آنجا قمر باشد و نحس
از او ناپدید ناظر باشد سخت غلط باشد و بیم و ترس قوی بود نکبت بر سد خواص و اگر صاحب
ثامن باشد از حق این دلیل کند بر سلامت و اگر کوکب صاحب ثامن باشد هیچ بیش آید
بعد از آن سلامت نکند و اگر شهادت کوکبی از برج منقلب باشد دلیل کند بر زودی بگذشتن
بالعکس و زود بگذشتن و دیر گذشتن از بیم و ترس و اگر برج ذو جسدین و ثابت دلیل کند بر
سابق مرها کان نحس القدیم بود و ماندن تا سعد و اگر صاحب طالع اندر ثانی عشر باشد و صاحب
طالع ناظر باشد و صاحب ثانی عشر دلیل کند بر گریختن و پنهان شدن و تجات در وی تا در شود
و اگر متصل باشد بنحسی دلیل کند بر ترس اینکه مکروه از او گریختن و پنهان شدن که آن نحس صاحب
برج قمر بود یا صاحب طالع بود که از چنین مکروهی که باشد و امید خلاص نبود و اگر صاحب طالع
اندر ثانی عشر بود و لیکن قمر اندر ثانی عشر سعود بود این بیم و ترس سلامت نکند و دیر بیرون
ناید و بدان وقت راحت یابد از بیم که قمر بدرجات سعود برود یا ساعت یا ماه یا سال و اگر
خواهی که بدانی که سائل از این بیم و ترس سلامت رسد یا هلاک شود یا دیر بماند اندر حبس نگر

بدان نحسی که متصل باشد بر قمر و اگر قوی باشد نیک بود و آن حد که قمر اندر آن رویت نحس بود که قمر اندر
وی ناظر باشد و آن نحس مریخ باشد کشته شود با آهن یا با زبانه و از آن بیم و ترس و هلاکش بود و اگر
آن نحس زحل باشد تا بوقت تحویل با ندازه قوت زحل و جایگاه آن و اگر آن نحس قوی باشد و قمر
ساقط باشد این سائل گرفتار شود و لکن بسلامت باشد از آن و عذاب و حبس و لکن الله اعلم حتی خداوند
باعکه مابین درجات قمر و نحس به عدد سال یا ماه و اگر نحس که قوی بود ناظرات ضعیف باشد و قمر
اندر اخبار که دیر بود و راحت بود و سعد بقمر ناظر باشد و مقبول بود بیکی کار این سائل بسلامت شود
دیر بعد و بحال از زمان و لیکن از آن اشیا بیم و ترس در دست قول بطلمیوس و بطلمیوس گوید
نیک بنگر و صاحب برج قمر که یکی از آن اتصال بود و زوالی رسید صاحب طالع و سعود باکی باشد
از نحسان این باشد از آن بیم و ترس بزودی و نیز از آن بیم و ترس بود از زیانی از سعود و اگر صاحب طالع
سعد باشد و نحسی بقمر ناظر بود و صاحب طالع از برج بیت و مقابله نگر و نیک و صاحب برج اگر
قمر قوی بود و الله شرف دلیل کند بر زیان نکار و نظر نحوس از این بیم و ترس بود و صاحب طالع
سعود بود و پاکیزه باشد از نحوس این باعث از این بیم و ترس مقداری و از بهر بلا سلامت یابد
و اگر نحس قوی باشد و حصه قمر نیز نحس باشد پس گرفتار شود و از آن حبس خلاص یابد تا
بوقت آنکه سعود بقمر و جایگاه قوی بقمر ناظر شود یا بدست شما نکاه شود بلا را دفع کند و این
سلامت باشد و بیم و ترس برود و از این حبس فصل در بیم و نیت آنکه خصم را قصد کند یا نکند اگر کسی سوال
کند که خصم خود قصد کند یا نکند تا کی و یا بیند که خصم در طلب و عدو خواهد و سائل الطالب
خواند و نکند که این باب و رویت نیک آنکه طالب سلطان است یا صاحب سلطان
و اگر طالب سلطان بود و طالع سائل باشد و وسط السما صاحب سلطان اگر طالب بود است و برج رابع
مطلوب است که خود مخفی شود و جایگاه عاقبت کار است اگر صاحب وسط السما و صاحب طالع ناظر

باشد یا کوکبی که با ایشان نور افکند یا جمع کند یا رد النور کند یا یکی از ایشان با صاحب طالع نظر باشد
و اگر الجزء با ایشان بود طالع سائل را دلالت کند بر هستم طالب و قسم دارد آن کوکب صاحب طالع و صاحب سابع
اگر هر دو یکدیگر را نظر کنند یا کوکبی با ایشان نور نقل کند یا جمع کند طالب مدعی بود و مطلوب ظفر
یابد و اگر نظر نیابد ظفر نیابد و اگر نظر از تربیع و مقابله بود ظفر باشد و هیچ ظفر نیابد و صاحب
طالع و صاحب سابع السابع چون مطلوب [illegible] شود و اگر اتصال از تثلیث باشد حق وصول بود با
سعی و [illegible] تمام کند [illegible] شود مطلوب باشد و [illegible] طالع چهارم و اگر این
دو برج منقلب باشند و [illegible] شود [illegible] و اگر هر دو ثابت باشند [illegible] و اگر هر دو ذو جسدین
باشند [illegible] و لیکن [illegible] شود [illegible] باشد که کشتن چهار
تن باشد [illegible] و اگر هر دو برج منقلب باشند [illegible]
خانه در برج منقلب باشد [illegible] و اگر [illegible] طالع [illegible] طالع
[illegible] چهارم [illegible] و [illegible]
[illegible] دلیل [illegible] خصم [illegible] و اگر از
نحس [illegible] از برج [illegible] صاحب [illegible] زندان افتد و اگر
از نحس در برج ثابت باشد [illegible] زندان [illegible] و اگر [illegible] برج منقلب باشد [illegible]
آید و اگر [illegible] برج منقلب بود [illegible] از زندان [illegible] بود و اگر [illegible] تربیع
و مقابله بود [illegible] از زندان [illegible] و اگر [illegible] بود اندر [illegible]
اگر [illegible] طالع باشد خصم [illegible] کند [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] خصم [illegible] باشد و اگر [illegible] خصم
[illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible] شود و اگر عطارد باشد خصم [illegible] بود

باشد [illegible] شود [illegible] و [illegible] و اگر [illegible] افتاده بود [illegible] این باب
[illegible] کند و [illegible] کرده [illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible] کشته شود یا [illegible]
[illegible] از [illegible] طالع [illegible] خصم [illegible] از [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] طالع [illegible] کند و اگر [illegible] طالع
[illegible] خصم [illegible] باشد [illegible] از آن کشته
خصم [illegible] سلطان بود و اگر [illegible] طالع [illegible]
اولیا [illegible] سلطان [illegible] طالع
[illegible] طالع [illegible] اولیا [illegible] و اگر [illegible] طالع [illegible]
[illegible] و [illegible]
دلیل [illegible] دلیل [illegible]
دلیل [illegible] دلیل [illegible] فصل

چهارم در معرفت الحبس و زندانی [illegible] اگر [illegible] که [illegible]
حال [illegible] برج ثابت [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] برج منقلب [illegible] برج [illegible]
[illegible] و اگر [illegible]
[illegible] اگر [illegible] برج ذو جسدین
باشد [illegible] برج [illegible] زندان [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] برج منقلب [illegible] شود [illegible]

برنقودی احتیاط تر و اگر اندر برج قوس بود نیز دیر بماند و برج طالع و اندر غربت [illegible] و قوت و اگر
بوقت سؤال الطالع برج ثابت باشد و اوتاد قایم بود دلیل کند که دیر بماند مگر که اوتاد زایل باشد انگاه
امید واری بود برنقودی و احتیاط تر و اگر خداوند و خداوند اوتاد [illegible] باشد دیر بماند تمام چنین اگر خداوند
دوازدهم و هشتم اگر اندر غم باشد [illegible] و اسیر و بند [illegible] بود که حال اندر خانه چهارم بود خاصه
اندر برج ثابت که هیچ بیرون نیاید و اگر خداوند هم اندر چهارم و خداوند چهارم اندر غم بود زندانی
محبوس دیر بماند و بیرون [illegible] که ما بکوکبی متصل بود که زایل باشد یا برج منقلب بود
اگر خداوند طالع محترق شود اندر وقت یا متصل شود بصاحب هشتم اندر حبس و زندان بمیرد و اگر صاحب اوتاد
طالع اندر چهارم بود باشد [illegible] دیگر بماند خواص و اصحاب [illegible] دلیل بند و علم
است خداوند دوازدهم [illegible] و سعد باشد ولیکن که زندانی [illegible] باشد و اگر خداوند طالع
[illegible] متصل بود و دلیل [illegible] باشد و اگر خداوند طالع بکوکبی متصل شود بیرون
زندانی یا محبوس [illegible] اندر باشد و اگر کوکبی خداوند طالع بپیوندد و یا به او متصل شود بیرون
اختیار بیرون آمدن از زندان [illegible] و چون کوکبی خداوند طالع بپیوندد و یا بیند [illegible]
خداوند طالع [illegible] و اگر خداوند خانه [illegible] باشد [illegible] اختیار که [illegible] از
[illegible] محبوس بود و اگر کوکبی [illegible] باشد [illegible] و اگر این اتصال صاحب طالع [illegible]
وسط السماء بود [illegible] سلطان بود و اگر این اتصال صاحب هفتم بود [illegible]
خصم است و اما اندر [illegible] خداوند طالع [illegible] باشد و اگر [illegible]
[illegible] چهارم بود [illegible] و اگر اندر طالع باشد [illegible] باشد
و اگر [illegible] هفتم باشد خصم [illegible] و اگر [illegible] برج [illegible]
سلطان بود و اگر [illegible] و اگر [illegible] سعد [illegible]

دشوار

دشوار بود حکم کن و چون نحسی بصاحب طالع متصل شود دلیل کند بر دشواری بیرون آمدن و حال
خواسته که صاحب طالع مقبول باشد [illegible] مسعود دلیل کند بر [illegible] و راحت [illegible] فصل نهم در [illegible]
حال کسی که از خشم سلطان محبوس بود اگر محبوس را زندان از خشم سلطان [illegible] بنگر بصاحب طالع و صاحب
وسط السماء اگر میان ایشان اتصال قبول بود و صاحب طالع مسعود بود و از صاحب وسط السماء [illegible]
بر [illegible] و خوش شود [illegible] سلطان و اگر صاحب طالع محترق باشد از صاحب وسط السماء [illegible] بود و از
وی [illegible] دلیل کند بر [illegible] سلطان و اگر دلیل طالع [illegible] بود [illegible]
اگر صاحب طالع منحوس باشد از صاحب وسط السماء این محبوس [illegible] از این سلطان [illegible]
و اگر صاحب طالع [illegible] از صاحب [illegible] رابع [illegible] دوازدهم [illegible]
بکشد [illegible] و اگر [illegible] دلیل طالع و دلیل سلطان اتصال [illegible]
کار [illegible] شود [illegible] دیر بماند فصل دهم در معرفت حال محبوس از جهة خصم
و اگر این محبوس از جهة خصم باشد بنگر بصاحب هفتم و صاحب طالع اگر میان ایشان اتصال بود [illegible]
بود دلیل کند [illegible] خصم [illegible] و اگر اتصال از تربیع و مقابله بود کار دشوار شود
[illegible] چنین [illegible] حکم کن [illegible] محبوس [illegible] تحویل بیرون
آمدن [illegible] سعد [illegible] حکم [illegible]
[illegible] فصل یازدهم در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

انحل معقرب و دليل شمس باشد دلالت كند و اگر نحوست در دليل از مريخ باشد يا صاحب هشتم از برج آتشی معقرب باشد

دليل كند به تاراج بردن و اگر چهارپای مريخ متصل باشد و اين خانه خوف حيات باشد دليل كند به عذاب به چوب

و نهادن تخته و سنگ بر پشت كردن و آويختن چيزهای گران و اگر جدی باشد يا مريخ ناظر بود از برج

تابعی و ويران كند باندازه قوت و ضعف آن سعد و اگر قرب صاحب طالع با آن كوكب كه دليل باشد صاحب طالع

ناظر بود تربيع يا مقابله با مقابله مريخ باشد يا سهم النفايا بصاحب هشتم و اندر وسط السماء باشد يعنی قابل آن

دليل آن دليل برج جوزا بود يا مثلثات وی دليل كند به آنكه محبوس را بر برهان بزنند و اگر اتصال از سعود بود

پس از آنكه هلاك شده باشد باز رهند **سهم العذاب** بگيرند از زحل تا مريخ در روز و در شب بعكس

از ايشان و از برج شمس طرح كنند هر كجا برسد سهم عذاب آنجا بود و اگر قرب با صاحب طالع بدين سهم با اتصالی

القتل — متصل باشد از تربيع و مقابله و مقارنه دليل كند به عذاب **سهم القتل والصلب** بگيرند از قمر تا مريخ و درجات

خانه هشتم بر وی افزايند و از طالع طرح كنند هر كجا برسد آنجا بود و اگر صاحب طالع اندرين سهم

يا صاحب هشتم متصل شود دليل كند به كشتن و بر دار كردن و اگر اتصال از سعود بود خبر باشد و احتياط

قول يعقوب الكندی يعقوب كندی گويد بنگر به آن كسی كه دليل از شمس بيرون كه در باشد هم چنانكه

محبوس را بنگر هر كه دليل سهم بعضی از آن شمس بيرون و اگر شمس بجانب باشد اين خوف شمس متصل شود با برج خلاص

كند يا زيادت نقل را بر جانب خوف شمس باز آيد و زحل محبوس و حال او در وقت **تكميل دلالة الرهان و محبوس**

و اگر صاحب طالع با قمر يا صاحب ساعت و سهم الرهن يا صاحب هشتم متصل باشد دليل كند بر بيماری جان

كه اتصال او به تربيع يا مقابله و مقارنه بود و اگر اتصال از سعود بود دليل كند بر بيماری با ايمنی از آن بيرون

آيد هم چنين اگر دليل در هبوط باشد يا در وبال بود و يا منحوس بود از آنجا يا صاحب هشتم يا با نحسی بود

دليل كند بر بيماری محبوس **ذكر ديگر در دلالة رهن محبوس** اگر قمر با صاحب طالع متصل بود و صاحب هشتم

از تربيع و مقابله و مقارنه دليل كند بر هلاك او در حبس و اگر اتصال از نظر مودت باشد دليل كند بر رهائی

نباشد بر بيرون آمدن از حبس و اگر دليل صاحب هشتم متصل بود يا كوكبی منحوس و آن كوكب اندر چهارم بود

محبوس بيرون نيايد الا به مرگ و اگر دليل بيمار بود بيماری در نيابد الا منحوس بيرون آيد از خانه خويش دليل كند

بر آن محبوس **فصل في تكميل دلالة خروج زندان** (از زندان) و اگر صاحب طالع از جهة سعود خروج بين باشد عدالت

و نيكويی سعود باشد كه حال او چنانچه طالع و دليل راست چهارم دليل كند و الله اعلم دليل

دهم دليل نيكويی است و نيكو هم كجا سعود باشد يا صاحب برج سعود بود و مقبول باشد نيكو

و نيكويی بود بر آن اندام و هر كجا نحس باشد يا صاحب نحس بود عيب بود آن اندام بود

اكنون به كه سعود خوار خروج بين بود سعود تمام شود و اگر صاحب طالع يا قمر كه او مقبول باشد يا قاطع

ناظر باشد و دليلات اگر دليل صاحب هشتم يا مريخ يا صاحب سهم العذاب متصل باشد دليل نقل

النور و يا مريخ النور باشد دليل كند به تمام شدن آن برج و يا مثلث سعود نظر يا با نحس باشد و اگر قمر

يا صاحب طالع متصل شود به كوكبی كه اندر برج چهارپايان باشد و مقبول بود دليل كند بر يافتن سعود

مر او را سعدی و اگر مريخ اندر برج چهارم بود و متصل باشد نحس اسد كه برج حيوانی باشد و اندر

وسط السماء بود يا منحوس و قوی بود دليل او قابل التدبير باشد دليل كند كه دليل اندر برج آبی باشد سعود

حيوان خواهد كه سهم العاصي و عيب باشد يا صاحب هشتم دليل كند بر يافتن منفعت خانه ها از سعود

خير و حيوان و سعود كه دليل يا باشد و هم چنين اگر صاحب ثانی عشر مسعود و مقبول بود دليل

كند بر يافتن منفعت سعود خانه ها از سعود خيرين و اگر مريخ اندر برج آبی بود و يا برج متصل

باشد مقبول و مسعود باشد دليل اندر ثانی عشر بود و مقبول و مسعود باشد صاحب طالع از

صاحب ثانی عشر مسعود يا دليل مر زحل باشد از حمل چهار برج سعود كه آن برج دلالت كند **سهم**

الغلاب بگيرند از مريخ تا درجات ثانی عشر و درجات طالع بر وی افزايند و از طالع طرح كنند هر

كجا برسد سهم آنجا بود **معرفة طول مدت حبس** اگر خواهی كه مدت حبس او باشد بنگر صاحب ثانی عشر را

بگو که چون کالعه ثانی عشر بود بستوری بر لون انکوکب باشد و اگر زحل باشد آن ستور سرخ و سیاه بود که بسیاهی زند
و اگر مشتری بود زردی بود که بسپیدی زند و اگر مریخ باشد سرخی باشد که با سرخی زند و اگر شمس باشد
کمیت باشد بلون زردی یا نارنجی و اگر زهره باشد بلخوی رنگ باشد یا سیاه و اگر زهره باشد سپیدی باشد که مائل
بسرخی زند همچون سپیده سناک و اگر عطارد باشد آمیخته بود هم رنگ کبود و اگر قمر باشد سبز که بکود و غیل
و از وی صفت کند و اگر قمر خالی السیر باشد سرخ باشد و اگر قمر [illegible] از کواکب و انکوکب زهره بود
زهره اندر وسط السما بود سپید بود و اگر زهره اندر هفتم بود و شمس سپید بود و اگر زهره طالع بعد
سرخی سپید بود و همچنین دلیل دیگر کانرحله کواکب بدین قیاس کو گفتیم

معرفت عمر کدام از اجناس است

و اگر پرسند که ستور از کدام جنس است بنگر اگر طالع برج چهارپای باشد و شمس بودی ناظر باشد این ستور
چهارپای باشد یعنی اسب و شتر و اگر قمر ناظر بود چهارپای خرد بود قمر در برج چهارپای دلیل کند بر گاو
و میش و پیل و اگر برج چهارپای بود و نظر [illegible] باشد از حیوان خورد [illegible] باشد و اگر شمس ناظر بود
اسمان باشد و اگر عطارد ناظر بود از خران باشد و اگر مشتری ناظر باشد کاو [illegible] باشد و زحل
مریخ اندر برج حملی گوسفندان باشد و اگر [illegible] سایل از ستور [illegible] که از چه جنس است بنگر بخانه دوازدهم
و اگر قمر صاحب باشد [illegible] مشتری اندر [illegible] برج چهارپای باشد
آن اسب باشد و اگر قمر باشد یا زهره یا زحل ناظر بود که [illegible] بود و اگر عطارد باشد بر زحل ناظر بود
و اگر مریخ باشد اسب باشد و اگر زهره باشد کوسفند بود

فصل هم در معرفت حال السپاهیان و سواران

اگر پرسند از حال سپاهیان که کدام بیشتر بود و این داستان خواهند بنگر بحال صاحب طالع و طالع
بمعنا اسب که او دلالت بر [illegible] بیشتر بود و اگر کوکبی [illegible] باشد در طالع بنگر که کدام اسب
برون انکوکب باشد که صاحب طالع [illegible] بود و اگر وسط السما بود یا بجای
حادی عشر همچنین که گفتیم و اگر دلیل [illegible] اندر خانه خویش باشد این شرح خویش [illegible] مثلثه

وشلثه

وشلثه و هم خویش باشد آن اسب که سباق او را بود معروف بود و منصوب اصل باشد و اگر جز این باشد
که گفتیم مجهول باشد و اگر هبوط باشد یا از وبال بود و وحشی باشد و اگر صاحب طالع اکوکب [illegible]
وسط السما بود سبقت طلب [illegible] باشد که بر لون انکوکب بود [illegible] و اگر صاحب [illegible]
هفتم بود سبقت برابر باشد و اگر صاحب طالع اندر چهارم بود سبقت در آخر بود و اگر [illegible]
طالع اندر هبوط بود [illegible] بود از آن روی بود از اسب سفید [illegible] و اگر با ابن [illegible]
بود ناظر بود اندر [illegible] بدان که آن اسام که بدون برج منقوب است که صاحب طالع اندر
و یا است و اگر نظر از تربیع یا مقابله یا مقارنه بود از نحس صاحب [illegible] بمیرد در وقت
بدان بود که اندر برج [illegible] بود و اما و از [illegible] اسب از کواکب [illegible]
و از اتصال بکیک و از مواضع یک [illegible] یکم چند آنکه گفتیم

فصل هم در احکام صاحب ثانی عشر

و دو ماز در مخابره

البیت الاول

اگر چند این طالع اندر و از دهم [illegible] طالع و دو تیمار
و بی هکاران [illegible] باشند و دشمن [illegible] باشند و [illegible] جز بی طالب
کند و [illegible] با [illegible] بخانه دهم دشمن [illegible]
[illegible] بسیار باشد و اگر صاحب طالع ناظر او بود [illegible] دشمنان [illegible]
[illegible] کونر باشد [illegible] باشد و [illegible] باشد و فرع [illegible]

البیت الثانی

صاحب [illegible] اندر و از دهم [illegible] بود
[illegible] بال [illegible] و از ان [illegible] و از دهم [illegible]
و از جهت ستور [illegible] و [illegible] دشمنان [illegible] الذبان
کند و [illegible] و [illegible] که [illegible] از [illegible]

البیت الثالث

صاحب [illegible] بود [illegible] از [illegible] دشمن [illegible] بال

وبرادر كس وخويش خواهد كه صاحب سيم وصاحب طالع بخانه انتقال دارد وحفظوا الازار وانموده بيش
ايد ازجهة سفر ازقبل القرابة از جايي بجايي كشتن ونقصان ستور وبرده بود ورنج وتعب افتد
هر يك سفر ودشمنان يا برادران ايشان باشند وبرادران وانيز بد رسد وميان مولود وبرادران
ديد دشمنان كند كوكبي خير در وي بود **البيت الرابع** صاحب اعداء چهارم بود ومولود
وبرايشان پدر منازع شوند وخصومت كنند وازمكان پدر بيرون آيد وجايي بزادن ان
بزند كافي ويران شود وازپدر خبر نيابد وازفعل اواران وبرده وچهارپاي زيان رسد ويا ويراني
ايد بپيلاغ وسراي پدر با وانداختند وبا اهل بيت جمع شوند كويي انجاي خويش بجز بيكانه
البيت الخامس صاحب اعداء در پنجم مولود را دوستان كم بود واگر فرزند دشمن او باشند وهم كار فرزند
بر ضايع شود وامييد هاي ايشان بجاي نيابد وفرزندان از [illegible] شهوات [illegible]
شود وصنعت او [illegible] از شراب خوردن وفساد وامور [illegible] كه [illegible]
شود وبيغام دهم چنين وازتربيت [illegible] غم رسد وازستوران [illegible] دشمن بحسد كند [illegible]
دشمن كنند ومليح باشند وحال ايشان بد بود **البيت السادس** خانه ششم واز دهم [illegible]
مولود از ستور وبرده محروم باشد وخبر نبود [illegible] صاحب طالع [illegible] ستور وبرده بيم
هلاك بود [illegible]
وشايد [illegible] دشمنان [illegible] نكند **البيت السابع** صاحب اعداء
در هفتم مولود را با زن وهمباز نسازواري شود ومنازع او بود وبا او خصومت كند [illegible]
[illegible]
واختلاف [illegible] كنند [illegible] دشمن [illegible]
همباز [illegible] **البيت الثامن** صاحب دوازدهم اندر هشتم مولود

يا سا يا بحرب وهلاك دشمن بر بيند خاصه كه صاحب ثامن نحوس بود وصاحب طالع از ان ساقط بود واگر
ساقط نبود [illegible] مولود دشمن را قهر بود [illegible] ولكن [illegible]
بدست ستور وبرده دشمن [illegible] **البيت التاسع** صاحب دوازدهم اندر
نهم مولود بجاي خويش دشمن شود [illegible]
[illegible]
[illegible]
بود وازبيمار [illegible]
دليل كنند [illegible] **البيت العاشر** اگر صاحب اعداء اندر دهم باشد مولود را دشمن
از سلطان [illegible] صاحب طالع [illegible]
از دشمنان [illegible]
[illegible]
[illegible]
كنند [illegible]
كند [illegible] سلطان [illegible] **البيت الحادي عشر** اگر صاحب اعداء اندر يازدهم بود مولود را ازدوستان
[illegible] دشمن [illegible]
[illegible] دشمن [illegible]
با تفاق [illegible]
دشمن [illegible]
[illegible] **البيت الثاني عشر** اگر صاحب اعداء اندر دوازدهم

اندر دوازدهم بود و سو[ء] بود و از دشمن بسیار نبود اگر بود دفع شود اسباب غم و اندر مملکت بود و سفر کردن
نیک نبود و ازو زیرکی کند و ستور شاید خریدن و دشمنان وی معروف بوند و اگر نحس بود
و صاحب طالع بد و مقبول و مسعود بود استر و چهارپای ستمگر بیند و اللّه اعلم فصل یازدهم اندر
اختیارات اختیار ستور خریدن اگر کسی ستور خواهد خریدن چنان باید که قمر پیوسته باشد
بسعد و مستقیم باشد و شرف بود و صاحب کار نا پیوسته نحس بود و کریم بود و پیوسته بود چنان باید
که مستقیم بود صاعد و ... باید که هم ... و اگر مستقیم و ... زیادت و نقصان
کند اختیار قرض دادن اگر خواهی که بار و ... چنان باید که ماه ناقص النور و ...
و کوکب ناقص و ... پیوسته باشد و اندر برج منقلب باشد ... هابط بود ... زایل
باشد ... کوکب زایل و ساقط متصل باشد ... اختیار عمارت کردن
طالع برج مستقیم الطلوع باید و صاحب طالع و شعاع کواکب ... طالع باید ... مقابله
فصل دوازدهم در احکام دوازدهم احکام زحل در بیت الاعداء اگر زحل اندر بیت الاعداء باشد دلیل باشد
بر چند کردن از ستور ... خریدن و اگر شهادت دارد و مقبول بود ... بر ... حادثه
یافتن ... از قبل ... و ضعیف حال دشمنان ... حال ... بیت
و کشتن دشمنان ... احکام مشتری در بیت الاعداء اگر
مشتری اندر دوازدهم بود دلیل کند بر ... دشمنان ... ضعیف ... حال
منفعت ... حال دشمنان و ... نیکو ... اسبان ...
حذر ... و اگر شهادت دارد و صاحب طالع ... چهارپایان
... باشد ... احکام مریخ در بیت الاعداء اگر مریخ اندر دوازدهم
باشد دلیل کند بر چند کردن ... از ... و از ... و ...

اندر

اندر کار ... حال دشمنان چنانکه ... ستور ... خریدن و اگر شهادت ندارد و مقبول نبود
کم زیان نبود احکام شمس در بیت الاعداء اگر شمس اندر بیت الاعداء باشد دلیل کند بر چند کردن از
اصل سلطان و بزرگان ... کارها ... و ... حال دشمنان ... از
دشمن کردن و ستور خریدن ... خواص ... و اگر ... احکام زهره در بیت الاعداء
اگر زهره دوازدهم بود دلیل کند بر چند کردن از ... خانه ... و ... از
... سیران ... دشمن ... باشد ... و ...
اندر ... باید نبود و اگر ستور خریدن ... و اگر شهادت نبود ... ضعیف
بود احکام عطارد در بیت الاعداء اگر عطارد در دوازدهم باشد دلیل کند بر چیزهای دروغ
و ... دشمنان ... باید کردن از التفات عطارد ... کردن
... بسیار ... دشمن
... عطارد ... و اگر شهادت نبود ... دروغ ... از
... احکام قمر در بیت الاعداء اگر قمر دوازدهم باشد دلیل کند بر چند کردن از
... دشمنان ... باشد و ... تن
دشمنان ... باید ... و ...
... و اگر شهادت نبود ... دشمنان و
... احکام رأس در بیت الاعداء اگر رأس دوازدهم بود دلیل کند بر ... حال دشمنان و
... احکام ذنب در بیت الاعداء اگر ذنب دوازدهم
بود دلیل کند ... و ...
... بیان کند ... فصل سیزدهم در احکام

رجعت و احتراق و فساد و نحس ثالث در بیت الاعدا **رجعت** چون صاحب ثانی عشر در بیت الاعداء
راجع شود دلیل کند که دشمنان زیر دست و ناتوان بوند و اندوه و سختی بر ایشان رسد و قصد بکنند
بگریزند و دلیل دهد بر ضعیف حال دشمنان و ترس و عدوی ایشان ایمن و سلامت بود و از
غربی و سفر حذر کند که غم رسد و ندامت بود از خصمان بیم بود و حذر باید کردن از بدنهادی
احتراق صاحب دوازدهم چون صاحب ثانی عشر محترق شود دلیل کند بر هلاک دشمن و بر دو وجه اول
دشمنان که نه بیم برسد از کارهای ایشان حذر باید کردن و از عمل احکام و دو وجه بیم بود در
برهان و ماندن بود از دشمنان **فساد نحس و احتراق در دوازدهم** دلیل کند بر تباهی حال و نوان
و بر دو وجه بیم و کینه بود و از حسد و رنج و تعب که با ایشان رسد و از غل ایشان حذر باید کردن
این خاصه اگر کواکب باشد که در آن افتاده بود و بد تر باشد چون در دلایل الوقت باشد و نیکی بود
چون در دلایل الوقت بود ضعیف بود و کم کند باشد و مثل احکام و نعت کواکب در بیت الاعداد
ختم کتاب **در معرفت کیفیت اتصالات و کیفیت اوتاد** مصنف کتاب گوید بدانکه اوتاد نیز اشیاء
از حرکات تنها ابتدای هر حرکتی که آن فلک بود تا انتهای زمانه آنکه از بیان آن اخبار است
و تبدلات و حرکات و ابتدا بیست تاثیر شود بر مدتی و بر حیثی که موافق بود او را با ایران ابتدا
و قتلات که بر خیر بیابد تیر و دلیل کند بر جابجا کردن الوقت سفت کنم **بدانکه** شرایط اشکال
تقویم حرکات و حالات فلک هم دو فصل دلیل کند بر خیری و شر که در ایشان تقسیم حرکات و قبل
اشکال با آن کشش که کواکب از مشرق به مغرب و از مغرب به مشرق و از شمال به جنوب و از جنوب به شمال
این و ابتدا بیان اشکال خوانند و تفریح حرکات از جهت با نقل و انتقالات و حسب این ملخص
الیه بر انجام الیه و از تالیه الیه با منقل الیه و آن صاعدها و هابط کشش و آنها هابط صاعد کشش و اما
انتقال آن باشد که کواکب از آفتاب جدا شود تا بامی و دو خورشید بر شرق و بر مغرب از دو جای از

ع ابن محمود بن علی الشریف الجرجانی المنجم سنه ٣

غلام

وقد انتهت جولات الاتصالات ایشان نقلند و بعضا از وجه و از نحس و بعضا از وجه الدلیل
دوری و شرح این در مقدمه کتاب یاد کردیم اتصالات که کواکب با هم و با بیت آفتاب باشند و شرقی
بود تا آنگاه که مغربی بود تا آفتاب جانب ایشان رسد کوکبی که اندر برج طالع بود و شرقی بود
و چه اندر برج وسط السماء بود جنوبی بود و چه اندر برج هفتم بود مغربی بود و چه اندر برج چهارم بود
شمالی بود **اما اشکال ارتفاع** جایگاه دوران فلک آن نهاده است که صاعدات و آنان نقطه چهارم
است تا طالع یا نقطه وسط السماء و جایگاه مکان هبوط دلیل نامیده سیکاست که در آنها هابط
خوانند دلیل کند بر دوری برج طالع و دلیل کند بر ساعتی اگر دلیل اندر برج منقلب بود برج
الیه و اگر بخلاف این بود دلیل کند بر عزمها وسط السماء و برج دوری دلیل کند بر عزمها و اگر دلیل
اندر برج منقلب بود و سرج الیه اوج و برج هفتم بود مغربی دلیل کند بر ما اوج و دلیل اندر برج
مجرح بود سرج الیه برج شمالی دلیل کند بر ساعتی و دلیل اندر برج ثابت است بود برج
الیه و اگر برعکس هابط بود برج سبل و کوکب مخالف باشد حالات ایشان بر هم بدان تقدیر
کرده و دو تا جهات فصل از فصول نیاید کرده شود بدانکه ولیکن که کدام وقت از آن نشانه که فوقی
تا آنگاه که او را شهادت بود اندر عمل بل حاجت بود مثله جابر و قبها اندر عمل بر پنج وجه بود
وجه اول و اخیار آن باشد که دو جای که میان و اقع و مقابل بود بنور با جسد خویش بر وجه
در ساعتی یا در روزی یا ساعتی بر قدر و تعدی جایگاه و دوری او بعضی از باغات و دیر
خشنود بر جهات ثابته و مرجمی و منقلب حیثیتی بر قدر اوتاد و ما یلی از اوتاد **وجه دوم**
تنگ بد آن و قفه که تا قبل منقول رسد یا واقع مقابل رسد بخیر حیثیه و دو نایی **وجه سیم**
نیکی کرد جای است از جهات و بعد به برج و مدتی و تقییر تسیاند متصل و آنکه بد آن متصل شود از
در جهات روزها اکبری **وجه چهارم** النکته بشمر از طالع تا جایگاه مقابل التدبیر با طالع

گرانی و دوری این باقی صد
و نیم چهارم بوده
از آن ماه
دانسته

لذهاب بعد فابدالتدبیر

٢١٩

مطالع هر برجی را سالهای کبری **وجه پنجم** آنست که نگرند که دلیل وقت اثبات سال العمر وی بر
قدر این سالها بود یا ماهها بود یا روزها بود یا ساعتها و اوقات از این پنج وجه بیرون نیست.
مثال آن اگر اوقات را روشن تر باشد اگر واقع شد تدبیر ها اندر برج مجسد باشد و مقابل اندر برج
ثابت باشد اوقات ارباع سالها باشد یعنی درجه برج سالی بود و اگر واقع در برج ثابت بود موضع
در برج مجسد هم چنین اوقات ارباع بود و اگر واقع در برج ثابت بود و مقابل در برج منقلب بود
و مقابل در برج ثابت اوقات ماهها بود و اگر واقع اندر برج ذوجسدین بود و مقابل در برج منقلب
یا واقع در برج منقلب بود و موضوع اندر برج مجسد اوقات روزها بود و اگر واقع و موضع
اندر برج ثابت بود اوقات سالها باشد و اگر واقع و موضع الیه یعنی مقابل هر دو در برج مجسد
باشد اوقات ماهها بود و بعضی گفته‌اند اگر دلیل وقت اندر برج مجسد باشد اوقات التضعیف باید
کردن و اگر واقع و مقابل هر دو در برج منقلب باشند اوقات روزها باشد و اگر در برج شرقی باشد
ساعات بود و اگر دلائل اوقات بر سالها بود چون اندر برج شرقی باشد دلیل کند بر ارباع سال
و چون سال بود دلیل کند بر ماهها و چون ماه بود دلیل کند بر روزها و چون روز بود دلیل کند
بر ساعت و اگر دلائل اوقات بر ساعت بود اندر برج جنوبی افتد ایام بود و چون ایام بود ارباع
ماهها شود و چون ماهها بود ارباع سال گردد و چون در برج شمالی بود ساعات ایام شود ماهها
ارباع سال شود هم چنین اندر برج شمالی هم چنین و واجب است که بدین اثر اندر اسباب دلیل
با اوتاد و مایل الاوتاد و زایل الاوتاد نیز اگر اوتاد بقیاس برجهای ثابت است و مایل الاوتاد
بقیاس برجهای ذوجسدین و ساقط بقیاس برجهای منقلب نیز دلیل کند بر وقت امری که دلیل
موضع حاجت و این نصیب حاجت بطالع یا بموضع دلیل باشد کو کوکبی که موضع حاجت است
بود یا بطالع که مقبول باشد که آن کند بر وقتی حاجت دیگر اگر دلائل اوقات از زوال طالع

بود

بود یعنی از دلیل طالع اگر قوی باشد بتمامی قوت بعدد سال الصغری بعدد سالها و اگر راجع باشد
محترق یا در هبوط یا منحوس بود یعنی یکی از آنها بعدد سال الصغری ماهها و اگر راجع محترق
باشد یا راجع باشد و در هبوط بود و منحوس و بیحال یعنی بیحال و فاسد باشد بعدد [illegible]
سال الصغری روزها و اگر هیچ شود بحقها بعدد سال الصغری ساعت و هم در بیان باید که اوقات
دلائل که اندر مسئله حاجت یا صاحب سهم حاجت یا بیرون از موضع حاجت نقصد و وجهات
چنانکه اندر این پنج وجه یاد کردیم که دیدیم نیز دلالات قوی است اندر احکام تا هیچ کاری و حکمی بر
نکنی که سهام را اصل الکلی **دیگر** پیشتر حکم اوقات دلایل طبیعی یعنی بیرون اوتاد و این نیز
باشد تمیز فلک بهاست چنانکه مردی سؤال کند از وقت عمر خویش بر طالع یا اسفل نگرد حال
صاحب طالع و حال الشمس و قمر و سهم السعاده و خداوند اجتماع یا استقبال که پیش از این سؤال
باشد و بنگر این دلیلها را و بنگر که کدام قوی تر است او دلیل باشد بر وقت بیرون دلیل داشتن آنکه
هیلاج را دلائل عمر درجه مطلع سالی بود و چون [illegible] عقارب [illegible] برج یا مقابله شمس بود
وقت و اگر سعدی قوی از تثلیث باشد یا از تسدیس یا مقارنه شعاع آنکه هم دلالت شود و لیکن
نکبت بدش باشد آن طبع برج و کوکب [illegible] مخرج حکم کن و اگر نیز مقبول نبود [illegible]
منحوس بود بعدد سالهای کبری و اگر مایل بود سالهای وسطی بود و اگر در ساقط بود بعدد
صغری **والعلم عند الله تعالی** نگر بخداوند طالع و عمر او در خداوند طالع بود نگر تا در قمر بود و
پیوسته شود بخداوند طالع بخشایا باحتراق نگر بهر درجه ذلک بیان او بود و بیان تحت آن
احتراق نگاه دار پس اگر خداوند طالع در برج ثابت بود هر درجه سالی بود و اگر در برج مجسد
بود هر درجه ماهی بود و اگر در برج منقلب بود هر درجه روزی باشد و اگر شرقی باشد [illegible]
ساعت سالی باشد بر این جمله بیرون البیان [illegible] خداوند طالع انعدم عمر باشد و این جمله [illegible] مقارنه بیان

عمر و بخور یا احتراق باشد آن عدد منکر نمی‌ابود و کمال اوقات عشره ازاین دو هم ازاین قبیل دیدن کتاب
یاد کردم وانش ره بابی و هر خط اوقات و بعضی بجای دیگر یاد کردم اکنون اینجا دیگر باره یاد
کرده ام تا دوستان را سهل باشد و تفهیم کردن آسان تر بود و نقطه انیشان از جهت اکثر بستن بجای آورد
بیرون آوردن اوقات بعاجل الحال علی جوانه و تخمانشان شمر

خط انشد والحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام
على رسوله محمد وآله اجمعين تم الكتاب
بعون الملك الوهاب بالتاريخ
۸ شهر ذي القعدة الحرام ۱۲۲
بخط الحقير العاصي محمد علي
العبد

